UNIVERSAL LIBRARY
OU_228550
UNIVERSAL LIBRARY

عمل صالح

الموسوم به

شاهجهان نامه

تصنیف

محمد صالح کنبو

بتصحیح

مولوي غلام یزداني صاحب ایم . اے

ایم . آر . اے . ایس . (لندن)

پروفیسر عربي و فارسي گورنمنت کالج راجشاهی

الجزو الاول

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچهٔ مصحح

تمهید

در زمانیکه بمحکمهٔ آثار قدیمهٔ سرکار هند موظف تحقیق السنهٔ عربیه و فارسیه بودم - روزی اشارهٔ عالي جناب فضیلت مآب جان هیوبرٹ مارشل صاحب سي - آئي - اي - دیرکتور جنرل محکمهٔ موصوفه بدین معني رفت - که اگر کتاب عمل صالح که کاملترین تاریخ عهد حضرت شاهجهان بادشاه غازي از تصنیف محمد صالح کنبو است بتصحیح و تحشي این بنده زیور انطباع پذیرد خیلی زیبا بود - زیراکه باوجود متعدد بودن کتب تاریخ زمان حضرت شاهجهان بادشاه کتابیکه بر جمله احوال عهدش از ولادت تا وفات محتوي و جامع باشد جزین نامهٔ نامي نیست - و شهرت و قبولیتی که این کتاب را بوجه صدق بیان و درستي اتیان حاصل شده احتیاج شرح ندارد - چنانچه در اکثر تواریخ معتبرهٔ متاخرین حواله باین کتاب رفته است - چون امر آن عالي جناب خالي از حکمت نبود کمر همت بر اتمام این کار بستم - و از ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله استفسار نمودم که اگر ایشان بسلسلهٔ ببلیوتهیکا انڈیکا متکفل اشاعت این نسخهٔ بدیعه مي توانند شد - آن جماعهٔ افاضل که در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا همیشه سرگرم کارانند - تحریک من بنده را برغبتی تمام قبول نموده فرمودند که متن را بترجمهٔ مختصر در زبان انگلیسیه که از تبلیغ و ترصیع کلام

فارسي موزون و مقفی و به مقاصد و مطالب معلی و مطری باشد صورت انتظام دهم - الحمد لله که امروز جلد اول از آن کتاب مستطاب هدیهٔ ناظرین شود - آلهي حسن سعي قبول کناد *

احوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد بدریافت نمي رسد - و در فاتحهٔ عمل صالح نیز جزین که " کمترین داعیان دولت ابد پیوند بوده " چیزی درین باب مسطور نیست - لیکن از احوال شیخ عنایت الله مصنف بهار دانش و از ذکر مولانا ابو البرکات المتخلص بمنیر که در خاتمهٔ کتاب درج است انموذجي بدست مي آید - چنانچه معلوم مي شود - که مولد و منشاش خاک پاک خطهٔ لاهور است - و در عهد طفولیت بزیر تربیت شیخ عنایت الله مانده - و کسب علوم هم از آن ممدوح نموده - میگویند که ملا منیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدتی بیک جا بسر بردند *

در تاریخ هند ایلیت صاحب پروفیسر داسن مصنف را با میر محمد صالح خوشنویس[1] پسر میر عبد الله مشکین قلم که بفارسي کشفي تخلص مي کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید *

" درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است که خود را باین نام در کتاب خود بزمرهٔ خوشنویسان نوشته * "[2]

(۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات ۳۱۴ و ۵۰۵ و ۵۵۵ و ۶۷۹ - بادشاهنامه عبد الحمید لاهوري جلد دوم - طبع ببلیوتهیکا انڈیکا *

(۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیت صاحب - جلد هفتم - صفحه ۱۲۳ *

حالانکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بذکر وقایع سال بیست و چهارم جلوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجري مندرج است - پروفیسر موصوف را این خیال غالب ازین قول کرنیل لیس پیدا شده که در باب بادشاهنامهٔ عبدالحمید لاهوري در جرنل روائل ایشیاٹک سوسائیٹي (جلد سوم سلسلهٔ جدیده) رقم یافته *

" نسخهٔ جلد دوم بادشاهنامه که برای طبع ببلیوتهیکا انڈیکا مستعمل شده بهترین نسخهٔ قلمي است که بنظرم آمده - از قلم محمد صالح کنبو(۱) مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و بر حاشیه دستخط شاهجهان بادشاه دارد " *

---

(۱) در باب اصلیت این قوم حکایات عجیبه و روایات غریبه بر السنهٔ مردم جاري است - چنانچه درمیان اهل اسلام مشهور است - که اگر شخصی سید النسب بزنی کناس متأهل شود - اولاد کنبو (کم بو) باشد - گویا بوی کناسي از آمیزش سادات کم شده - یا خوشبوی سادات از امتزاج کناسي کم گردیده - جماعتی دیگر مي گویند - که چون در ابتدا تعداد ایشان قلیل بود - نظر بر آن ایشانرا کم بو گفتند - باین معنی که بوی شان درمیان خلق نادر است - لیکن این همه اقوال لغو و پوچ است و رزانتی ندارد - مولانا شیخ زین العابدین - نه مادريِ مولانا شیخ عبد الحق محدث دهلوي که باز جد مادريِ راقم الحروف مي باشد در کتاب خود مصباح العارفین مي نویسد - که در لفظ کنبو واو نسبت است منسوب به کنب چون واو هندو - و کنب شهریست نزد غزنین - باشندگان آن شهر اعم ازینکه مسلمان باشند یا بت‌پرست بآن لقب ملقب شدند *

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کنباه بالضم نام دریای است در شمال سمرقند - و آبادیها که بر کنارهٔ آن دریا واقع شده بهمین اسم موسوم شد - چنانکه جهلم نام دریای است و هم نام شهری که بر لب آن دریا واقع است - در زمانی سادات و شیوخ از عرب و بغداد آنجا سکونت اختیار نمودند - و بعد مرور قرون و دهور چون بهندوستان رو نهادند - این لقب را همراه خود شان آوردند - علاوه ازین اقوال از قرینهٔ این شعر نیز

[بقیه حاشیهٔ صفحه ۳]

* بیت *

اگر قحط الرجال افتد ازین سه انس کم گیری
یکی افغان دوم کنبو سوم بد ذات کشمیری

که در باب سوء خلق این قوم درمیان مردم مشهور است این امر واضح میگردد که کنبو مثل کشمیري و افغان لقب مقامي است نه که ذاتي و صفاتي - و از تحقیق جداول مردم شماري که در ذیل درج است معلوم مي شود - که اصل این قوم اغلب از سرزمینی است که در مضافات پنجاب واقع است - زیراکه اکثر افراد این قوم به پنجاب سکونت دارند - و آنانکه در صوبجات متعدده آباد اند - در آن اضلاع هستند که به پنجاب ملحق است - درین صورت قول مولانا شیخ زین العابدین قرین صواب معلوم مي شود - که کنبو مثل هندو اسم نسبت ست منسوب به کنب *

نکتهٔ لطیفه اینکه منو در دهرم شاستر خود (باب دهم - اشلوک ۴۳ و ۴۴) ذکر بعض فرقهای کهتری میکند - و فرقهٔ که بسلسلهٔ ترتیب چهارم ثبت افتاده کمبوج است - و عجب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کنبوی زمان حال باشند - ازین وجه که آن نوع قوم کنبو که به مذهب هنود تعلق دارد بالکلیهٔ کهتري است - در باب اسقاط حرف جیم مي توانیم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمهٔ سنسکرت سند گرفته وطن مالوف طایفهٔ کمبوج را در کوه هندوکش قرار داده اند - که وادئ گلگت را از بلخ جدا مي سازد و تا تبت مي رسد - چنانچه گریرسن در جرنل رواءل ایشیاتک سوسائیتي (بابته جولائي سنه ۱۹۱۲ع صفحه ۸۰۱) این طایفه را یکي از اقوام شمال غرب هند بیان مي کند - و گوید که لغت شان به سنسکرت و ایراني آمیزش داشت - موسیو فوچر بنابر روایات ملک نیپال تبت را کمبوج دیس مي پندارد - و رایش بسیار تفاوت ندارد - اما وراهمیهرا در بربهت سمهتا (باب چهاردهم - آیت ۱۷) کامبوج دیس را در ممالک جنوب مغرب شمار مي کند - غالباً بنای قولش این است - که کمبوج در دهرم شاستر منو و هري ونشا و منداناٴ اشوکا (شمارهٔ ۱۳ - ۹ ۵ ۲ سال قبل از مسیح) به قومی دیگر که جوانا نام دارد مسطور شده - و چون موخرالذکر باشندگان غرب و جنوب غرب بودند - وراهمیهرا طایفهٔ کمبوج را نیز متوطن ممالک جنوب مغرب شمرد *

من بندہ برای تحقیق نسخهٔ مذکورہ را خود بامعان نظر در کتابخانهٔ ایشیاتک سوسائیٹي بنگالہ ملاحظہ نمودم - و یافتم که در آخر کتاب نام کاتب فقط " محمد صالح الکاتب " درج است - اکنون بفهم نمي آید که کرنیل لیس برچه بنا محمد صالح الکاتب را محمد صالح کنبو قرار دادہ است - از مطالعهٔ کتب تاریخ آن عهد چنین معلوم مي شود - که محمد صالح الکاتب یا میر محمد صالح خوشنویس پسر میر عبد الله مشکین رقم است - زیراکه در سنه هزار و پنجاہ و شش هجري خدمت داروغگي کتابخانهٔ معلی از تغییر رشیدای خوشنویس باو مفوض شدہ بود -

---

[بقیه حاشیهٔ صفحه ۳]

تفصیل جداول مردم شماري

(کنبو) کل تعداد	=	۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ مذهب

هندو	=	۶۳۱۲۸
سکهه	=	۴۳۸۸۹
مسلمان	=	۷۶۵۵۶
		۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ صوبجات

پنجاب	=	۱۷۴۰۹۸
بلوچستان	=	۳۶
کشمیر	=	۲
صوبجات متحدہ	=	۹۴۳۲
جزائر انڈمان	=	۵
		۱۸۳۵۷۳

[ملاحظه کنید مردم شمارئ هند سنه ۱۹۰۱ میلادي - حصه دوم (جداول) موٴلفه ایچ - ایچ - رزلي - , اي - اے - گیٹ] *

و یمکن که باین حیثیت نقل کتب هم برای کتابخانهٔ شاهي مي کرد - یا میر محمد صالح[1] برادر روشن قلم است - که پس از وفات برادر موصوفش بجای او بخدمت فرمان نویسي سرافراز گشت - و این نسخه را حسب ایمای حضرت صاحبقران ثاني نوشته باشد *

مورخین زمانهٔ حال شیخ عنایت الله را علی حسب اختلاف الروایات هم زلف و برادر حقیقيِ مصنف مي خوانند - لیکن از مطالعه عمل صالح معلوم مي شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر حقیقيِ محمد صالح مي گوید درست نیست - زیراکه مصنف اسمش را در هرجا بلقب آل محمد زینت مي دهد - که فقط سادات را نوشتن جایز است - و عنایت الله را بهر مقام شیخ عنایت الله نوشته است - مورخین را این غلط فهمي غالب از لفظ برادر کلان واقع شده که مصنف بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب مي کند - لیکن در محاورهٔ فارسي خطاب برادر عام است - و اطلاقش بر برادر حقیقي و عمزاده و هم زلف یکسان مي باشد *

---

(۱) میر محمد صالح فرمان نویس و میر محمد صالح خوشنویس داروغهٔ کتابخانهٔ معلی هر دو جداگانه کس بودند - و مناصب ایشان در عمل صالح جداگانه درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویس بمنصب پانصدي بیست سوار سرافراز بود - و میر صالح داروغهٔ کتابخانه بمنصب نهصدي صد سوار - میر محمد صالح فرمان نویس و محمد صالح کنبو را هم یک کس قیاس کردن درست نیست - زیراکه اگر چنین بودی ذکر روشن قلم مثل ذکر شیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت و باز دو بار به بسیار شرح و بسط رقم شده است بالضرور در عمل صالح نگارش یافتی - علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسي که ببادشاهنامهٔ عبد الحمید درج است در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب *

میگویند که محمد صالح در دفتر معلی شاهي سلسلهٔ ملازمت داشت -
و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر موسوم به بهار سخن[1] هم نتیجهٔ طبع وقاد
اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول - در مکاتیب
بادشاهان و امرا - چمن دوم - در رقعات - چمن سوم - در توصیف عمارات
آگره و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریظات کتب - از دیباچه
معلوم مي شود که مولانا ابو البرکات منیر مسودات این کتاب را که در اوراق
منتشره صورت پراگندگي داشت خواست که در یک شیرازه جمع آورد -
اما اجل مهلت نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پریشان را
در سنه هزار و هفتاد و سه هجري ترتیب داده به بهار سخن موسوم کرد -
درین گلدسته مصنف داد رنگین کلامي و سخن آرائي داده است - و جواهر
زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس ریخته *

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه پیوست - و در باب وفاتش نیز اقوال
مختلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹
مي نویسد - که محمد صالح در سنه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود -
صاحب تحقیقات چشتي[2] وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان
مي کند - و گوید که محمد صالح در سنه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت
لیکن قولش درست نیست - چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات
شیخ عنایت الله که در سنه هزار و هشتاد هجري واقع شده نموده است -
درین صورت رحلت کردن او در سنه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل

---

(۱) این کتاب هنوز چاپ نشده است - نسخهٔ قلمیش که بنظوم رسیده ملک
مولوي محمد شعیب نائب مباشر آثار قدیمهٔ اسلامیهٔ پنجاب و صوبجات متحده
است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخامت دارد *

(۲) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتي - صفحه ۵۹۲ - طبع لاهور (وطن) *

است - علاوه ازین اقوال از عبارتیکه در اختتام نسخهٔ پبلک لائبریري لاهور درج است - و اینجا بجنسه نقل مي شود بظهور مي رسد - که رشتهٔ حیات مصنف تا سنه یازده صد و بیست هجري منقطع نه گردیده بود *

نقل عبارت

ختم شد نسخهٔ عمل صالح من تصنیف جامع الکمالات صوري و معنوي میان محمد صالح سلمه الله روز یکشنبه بتاریخ بیست و هفتم صفر سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجري *

درین عبارت جملهٔ سلمه الله برین معنی دال است - که مصنف تا زمان تحریر این نسخه زنده بود - اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ لاهور این امر منکشف نمي گردد - که آیا مصنف تاریخ وفات بنابر روایات مقامي نوشته است - یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در قرار دادن این امر که قول محمد لطیف "حدیث صحیح" است - و عبارت نسخهٔ پبلک لائبریري لاهور هرزه و هذیان - قدری تامل است - زیرانکه اگر مصنف تاریخ لاهور تاریخ وفات محمد صالح را فقط بر بنای روایات مقامي نوشته است - قولش در مقابلهٔ عبارت نسخهٔ پبلک لائبریری لاهور وقعتی ندارد و اگر او از دیگر کتب معتبرهٔ تاریخ نقل کرده است - نگارش عبارت نسخهٔ لاهور بر سهو کاتب محمول مي توان شد *

در لاهور مسجدی خورد بغایت دلپسند اساس بنا کردهٔ مصنف هنوز موجود است - این عبادتگاه اندرون موچي دروازه بر لب سه راها واقع است و کار چیني بسیار خوب دارد - گویند که مکان سکني محمد صالح محاذي این مسجد بود - بر در مسجد این کتبه نوشته است *

* کتبه *

بانی این مسجد زیبا   بنده آل محمد صالح است
سنه یک هزار و هفتاد هجري

بر محاریب مسجد بسیار کتبها از نظم و نثر و آیه های قرانی بکار چینی نگاشته است - مقصود ازینها حمد و سپاس خدا و نعت مصطفی و تعریف مسجد زیبا است - از کتبهٔ نثر چنان هویدا مي شود - که تعمیر مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید *

نقل کتبهٔ نثر

بحسن سعي فدوي آل محمد صالح در سال هزار و هفتاد و نه هجري صورت اتمام یافت *

محمد صالح در مقبرهٔ که از سنگ سرخ بنا یافته است دفن شد - این مقبره تا حال بیرون موچي دروازهٔ لاهور موجود است - و به اسم کنبو والا مقبره شهرت دارد *

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه مي گوید - "در سال هزار و هفتاد هجري از چمن آرائي این گلشن فیض فراغ کلي یافته سر رفعت باوج سپهر مینا برافراختم" - لیکن این قول درست نیست - چرا که اول در کتاب واقعات عهد حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجري مسلسل درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیخ عنایت الله مي نویسد *

"آن مجمع کمالات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی این بنده بود - و در سخن سرائی و معنی آرائی ید بیضا می نمود - و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت این ذرهٔ بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهرهٔ شاهد کلامم را بغازهٔ اصلاح می آراست - و صورت معنی از آئینهٔ سخنم باحسن وجهی نمودار می ساخت - نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسد - و از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود - در سن شصت و پنج سال قمری و هزار و هشتاد هجری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد برین گشت" *

ازین عبارت واضح است که کتاب تا سنه هزار و هشتاد هجری ختم نشده بود - درین صورت معلوم می شود که اول محمد صالح سوانح ایام دولت حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد هجری قلم بند کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفهٔ فیض الهی تاریخ اتمامش یافته - لیکن چون آن بادشاه عالی جاه رحلت گرای عالم بالا شد - مصنف احوال سنین ما بعد را اضافه نموده این نامهٔ گرامی را صورت تکمیل داد - و دیباچه چنانکه در اول بود بهمان طور برقرار ماند *

(۱۰۷۰ ه)

ماخذ کتاب

سلاطین مغلیه را همیشه شوق علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران این سلسلهٔ نامدار خود وقایع عهد شان نوشته اند - و بعض این خدمت را به منشیان بلاغت شعار سپرده - حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خیال پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ جد بزرگوارش حضرت عرش آشیانی

اکبر بادشاه که نتیجهٔ قلم اعجاز رقم شیخ ابو الفضل است تدوین یابد - بنابرین اول خدمت نگارش بادشاهنامه به میرزا امینا قزوینی - که در فن انشا ید طولی داشت تفویض یافت - و آن منشي معني پرداز احوال ده سال اول عهد حضرت صاحبقران ثاني را مع دیباچهٔ که بر احوال ایام شاهزادگي از یوم ولادت سعید تا تخت نشینيِ مبارک مشتمل است - و تتمهٔ که در آن ذکر مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا درج است - ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از نظر اشرف گذرانید - محمد صالح احوال شاهزدگيِ حضرت شاهجهان بادشاه ازین کتاب اخذ کرده است (۱) - و در نگاشتن وقایع ده سال اول هم از آن مستفید شده *

چون میرزا امینا تاریخ شاهجهانيِ ده ساله بنظر اقدس حضرت بادشاه گذرانیده بود - حاضران موقف اعلی بعرض رسانیدند - که منشيِ بی بدل ملا عبد الحمید نام که روش سخن سرائي از کلام شیخ ابو الفضل فرا گرفته و از فیض صحبت آن قدوهٔ اهل سخن بهرهٔ تمام اندوخته - اکنون دل رمیده را از اختلاط این و آن و خاطر شوریده را از ارتباط فلان و بهمان وا پرداخته در معمورهٔ پتنه بزاویهٔ تنهائي و پیغولهٔ بی نوائي در ساخته است اگر خدمت نگارش معالي و مکارم این دولت والا بدو باز گذاشته آید - هرآئینه این تالیف منیف و تصنیف شریف به نهجی که در خاطر

---

(۱) سوانح این ایام در کتابی دیگر که به اسم " احوال شاهزادگيِ حضرت شاهجهان بادشاه " مشهور است - و نزد بعض به معتمد خان مصنف اقبالنامهٔ جهانگیري نسبت دارد - بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سیاق عبارت عمل صالح چنان معلوم میشود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است *

دوربین صواب گزین مرکوز است نگاشته شود (۱) - بادشاه علم دوست بمجرد استماع این امرفرمائی در طلب ملا عبد الحمید بناظم پتنه فرستاد - و چون او بدرگاه والا آمده بسعادت زمین بوس رسید - خدمت نگارش بادشاهنامه از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبد الحمید سپرد شد - و میرزای مذکور بخدمت جمع وقایع سر افرازي یافت *

ملا عبد الحمید انتظام اکبر نامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است - و طرز استاد فاضلش را به تتبع آن در جمیع امور طرازي بخشیده - چنانچه باوجود عذوبت الفاظ و رنگیني بیان هیچ جا پا از جادهٔ متانت بیرون نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشتهٔ معني را از دست نداده - این نامهٔ گرامي جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول بیست سال عهد حضرت صاحبقران ثاني است - و جمله تاریخ نویسان آن عهد ازین استفاده کرده اند - و محمد صالح هم ازین کتاب مستطاب زله ربائي نموده *

در سنه هزار و شصت و پنج هجري چون ملا عبد الحمید بوجه کبر سن ازین جهان رحلت نمود - خدمت نگارش بادشاهنامه به محمد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهرهٔ کامل گرفته بود تفویض یافت - محمد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بادشاه را بطرز و روش بادشاهنامهٔ عبد الحمید نوشته است - و باین طور کتاب استادش را مکمل نموده - چون این تاریخ پیشتر از عمل صالح بتدوین آمد یمکن که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد *

(۱) ملاحظه کنید - بادشاهنامهٔ عبد الحمید لاهوري جلد اول - حصه اول - صفحه ۱۰ *

چون درین تاریخ نامها بواسطهٔ مبالغه در استعارات و تشبیهات و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خواننده از فهمیدن مقاصد و ادراک مطالب باز مي ماند - محمد طاهر را که بخطاب عنایت خاني سر افراز بود این خیال پیدا شد - که سوانح عهد حضرت صاحبقران ثاني را کسوت نو پوشانیده بمناظر عبارات سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد - چنانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاهنامه مسطور شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که محمد صالح کتابش را مي نوشت - بنابر آن بوثوق نمي توانیم گفت که مصنف عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندوز شده *

علاوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذشت - چند کتاب دیگر هم در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه مشتمل است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکشا است از تصنیف شیخ عنایت الله لاهوري که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثاني از زمان آدم تا انتهای عهد آن سلطان درج است - چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده کرده است *

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طویل الذیل مي آید - که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگي دارد - کثرت الفاظ که آنرا قدردانان این طرز آمد طبیعت مي گفتند در مطالب

مبالغه پیدا مي کند - و وفور استعارات و تشبیهات که معني آفریني نام داشت مقاصد را در حجاب مي گیرد - در هندوستان مخترع این روش شیخ ابوالفضل است - لیکن او منشيِ قادر الکلام بوده و در کلامش سنگیني به رنگیني عنان بعنان مي رود - و هیچ جا شوخي بر متانت غالب نیامده - تاهم چون پاسدان نامهای فارس بنظر شیخ موصوف رسید - سادگيِ عبارت و لطف محاورهٔ آنها دلش را ازین تصنع کاري و عبارت آرائي متنفر ساخت - چنانچه در آئین اکبري که جلد آخر اکبرنامه است - شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای فارس نوشته است - و الحق کتابیست که در آن بجمیع علوم بحث کرده و ساده نویسي را از دست نداده - سلاست عبارتش به حشمت معني و جودت لفظ دست بگریبان است - و فقرهای مختصر به چسپانيِ ربط و پیوستگيِ ترکیب در کلام متانت و شوکت پیدا کرده - چنانچه خود میفرماید *

* بیت *

بس کارنامهٔ ایست که آمد بروی کار
حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

محمد صالح بکنار ابوالبرکات منیر و شیخ عنایت الله پرورش یافته بود - و رنگین کلامي و عبارت آرائي اورا بمیراث رسیده - و چون درین زمان آفتاب انشاء پردازيِ عبد الحمید از بادشاه وقت فروغ قدرداني حاصل کرده به نصف النهار شهرت مي درخشید - محمد صالح در کتابش اسلوب بادشاهنامه را پیش نظر نهاده است - و عبارت را بهمان طرز زینت مي دهد - و اگرچه کلامش را آن درجه بلند پایگي و شوکت حاصل نشده که عبارات بادشاهنامه را حاصل است - تا هم در بیانش زبان بمحاوره شیر و شکر است - و هیچ جا عبارتش از دائرهٔ فصاحت خارج نشده *

نسخ قلمیٔ کتاب

در اروپ چندین نسخ این کتاب موجود است - چنانچه سه نسخه در متحف برطانیه [۱] است و چهار در کتاب خانهٔ انڈیا آفس [۲] - و به همین طور در دیگر کتب خانهای بر اعظم نیز یافته می شود - و چون احوال آنها در فهرستهای آن کتب خانها بشرح و بسط درج است اینجا احتیاج اعاده معلوم نمی شود *

در هندوستان هم این کتاب نادر نیست و نسخ آن در اکثر ریاستهای ملک بنظر می آید - و در کتابخانهای بعض خانوادهای قدیم نیز یافته می شود - من بنده برای مطابقه و مقابله پنج نسخه بدست رسانیدم - سه از آن ملکیت ایشیاٹک سوسائیٹی بنگاله است - و یک ملکیت پبلک لائبریری لاهور - و دیگر یک ملکیت منشی عبد الرحیم ساکن محله نئی بستی آگره - احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود *

(۱) [نسخهٔ ایشیاٹک سوسائیٹی بنگاله شماره $\frac{\text{ڈی}}{۴۵۴}$] این نسخه را شخصی شیخ درویش احمد نام که ساکن گجرات شاه دولا بود برای نواب سید شهامت خان نوشته - بر پشت ورق اول مهر سید علی رضا ثبت است که اغلب از متعلقان نواب موصوف باشد - تاریخ نگارش نسخه درج نیست - لیکن از صورت آن معلوم می شود - که اقلاً دویست سال قدامت

---

(۱) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیهٔ فارسیهٔ متحف برطانیه مولفه چارلس ریو - جلد اول - صفحه ۲۶۳ , ۲۶۴ - شماره ۲۶۲۲۱ , ۲۰۷۳۵ - و جلد سوم - صفحه ۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۷ *

(۲) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیهٔ فارسیهٔ انڈیا آفس مولفه هارمن ایتهی - صفحه ۱۲۸ - شماره ۲۳۲ , ۲۳۳ , ۳۳۴ , ۳۳۵ *

دارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاط بقدرت یافته مي شود - تقطیع کتاب یازده انچه به هفت انچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد - این نسخه کامل است و بر حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامهٔ عبد الحمید لاهوري درج است و در عمل صالح رقم نیافته مي دارد - علاوه ازین کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است - که در دیگر تاریخ نامهای آن عهد موجود است و محمد صالح آنها را ترک کرده - من بنده در تصحیح عبارت این نسخه را اصل متن قرار داده ام - و اختلافات دیگر نسخ را در حواشي پائین درج نموده *

(۲) [نسخهٔ ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله شماره $\frac{\text{ڈي}}{۲۵۳}$] این نسخه کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع مي شود - لیکن در آخر نقصی ندارد و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسامي منصبداران ختم مي شود - روش خط پخته نیست و اکثر جا سهو و فرو گذاشت بنظر مي آید - در تاریخ پنجم جولائي سنه هزار و هشت صد و چهل و دو عیسوي مطابق بیست و ششم جمادی الثاني سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجري شخصی گنگا پرشاد نام این نسخه را برای بابو صاحبان رام رتن سنگهه و رام پرش سنگهه نوشته بود - تقطیع کتاب ده انچه به شش انچه است و ۴۷۴ ورق ضخامت دارد *

(۳) [نسخهٔ ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله شماره $\frac{\text{ڈي}}{۲۵۲}$] این نسخه هم ناقص است و احوال ده سالهٔ عهد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای سال بیست و یکم مي دارد - در خاتمه احوال مشاهیر و فهرست منصبداران ترک کرده شده است - روش خط پاکیزه و با قاعده است و اغلاط و سهو کمتر یافته مي شود - این نسخه را هیه سکهه رام که در عهد خلافت عالمگیر ثاني بخدمت محاسبي سرافراز بود - در سنه یکهزار و صد

و شصت و هشت هجري از کتاب رای بجي مل ولد رای بهوکني مل کایت دیوان اسد خان نقل نموده - تقطیع کتاب دوازده انچه به هشت انچه است و ۱۲۱ ورق ضخامت دارد *

(۴) [نسخهٔ پبلک لائبریري لاهور ج ۲۳] [1] این نسخه قدیم ترین و بهترین نسخهٔ عمل صالح است که بنظرم رسیده - در سنه یکهزار و صد و بیست هجري بنگارش آمد - طرز خط پخته است و از سهو و خطا پاک است - تقطیع کتاب یازده انچه به شش انچه است و ۷۶۶ ورق ضخامت دارد - ورق اول ضایع شده است و عبارت ازین الفاظ شروع می شود - "آئین باز گذاشت - و به برکت پیروئ طریقت آنصاحب شریعت" الخ *

(۵) [نسخهٔ منشي عبد الرحیم ساکن نئي بستي آگره] این نسخه هم بسیار صحیح است و تقریباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب خط خوش است و دوازده انچه به هفت انچه تقطیع دارد *

در محلهٔ چوڑي والان بدارالسلطنت دهلي در هژدهم ماه جون سنه هزار و نهصد و یازده میلادي بنگارش آمد	غلام یزداني

---

(۱) در پبلک لائبریري لاهور نسخهٔ دیگر هم موجود است . لیکن قدامتی ندارد و از خطا و سهو آگنده است *

علامات و مخففات

ع	عوض
ز	زاید
ن	ناقص
غ	غلط
ش (۱)	نسخهٔ ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله شماره ڈی/۲۵۱
ش (۲)	ایضاً ایضاً شماره ڈی/۲۵۲
ش (۳)	ایضاً ایضاً شماره ڈی/۲۵۳
ل	نسخهٔ پبلک لائبریري لاهور ج/۲۳
الف	نسخهٔ منشي عبد الرحیم ساکن نئي بستي آگره

بسم الله الرحمن الرحيم

شگفته روئی چمن بیان و خنده ریزئ گلبن سخن از حمد بهار پیرای گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نقشی چون سرور اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بر لوحهٔ ایجاد و تکوین کشیده از فروغ صورت تمام معنی او که سفیدهٔ صبح آفرینش و مطلع انوار دانش و بینش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیدهٔ روزگار را بنور لقای ازهر آن مظهر موعود آرایش تازه و نگار خانهٔ صنع را از پرتو ظهور باسط النور آن آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده غلغلهٔ کبریائی جلال و جمالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزیت آنحضرت در جمیع مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بتائید اعجاز و بدایع بیان هر کافهٔ انس و جان آشکار نموده صیت رفعت قدر دین متینش بلند گرای گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیعهٔ آیات قرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تنویر هدایت و توضیح درایت آن مهر سپهر اصطفا در نظرها جلوه‌گر ساخته عالمی را از تیه ضلالت بسر منزل اهتدا رسانید - و بر طبق ارادهٔ ازلی و وفق خواهش لم یزلی بجهت قوام نظام عالم امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشتهٔ آراستگی ملک و ملل و زمام سر انجام مواد دین و دول در قبضهٔ سلاطین معدلت آئین باز گذاشت - و به برکت پیروئ طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای این

گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالق هفت اقلیم نموده
میزان استقامت کردار و گفتار که وسیلهٔ اعتدال مزاج روزگار است به کف
کفایت شان ارزاني داشت - و از جمله این والا منزلتان خلافت مرتبت
ذات قدسي صفات داراى جهان آراى گیتي [1][خدیو گیهان][ع] خداى
سریر افروز انجمن فیض طرازي ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان
بادشاه غازي را مصدر اکمل کمالات بشري آفریده بالغ نصاب کامل نصیب
خرد در پردهٔ کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - و آن گرانمایه گوهر
اصداف جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم کدهٔ آداب آلهي است سزاوار
تملک رقاب انسي و جاني نموده در جمیع فضایل و کمالات نفساني
و ملکات ملکي و انساني بر سائر سلاطین ماضي و حال رتبه مزیت داد *
چون مقرر است که در هر صد سال ازین دست مجددی را پیشکاران قدرت
رباني بر سرکار تمهید مباني ملک و ملت مي آرند - همین که از جلوس
اقدس آن دست نشان اقتدار ید آلهي نقش مراد زمین و زمان بر وجهٔ
احسن درست نشسته خارستان گیتي از گل صلح کل گلستان گشت -
و بر مقتضیات ارادهٔ کامله فعال لما یرید بر وفق خواهش از قوه به فعل
آمده عجوز سالخورد دهر جمال جواني از سر گرفت - نخست امری که
ازان سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرایض دین حضرت سید المرسلین است -
که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن مثاب و معاقب
اند - و تکمیل آن بسنن خاتم النبیین و تحصیل ملکهٔ اخلاق و آداب آلهي
که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر مي کنند - چنانچه ظاهر ازهر را
به حلیهٔ متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود - هم بدان آئین
باطن انور را بحسن فضایل نفساني و خصایل ملکي و انساني پیراست -

---

(۱) ع [پیرای] ل

و در تربیت مردم ستوده سیر نیکو محضر و صاحب تقوی و ورع و امانت و دیانت و ارباب استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز تام و قوت طبیعت دقیقه یاب باریک بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء غریبه نموده - و در جمیع اسباب تعیش و مواد تنعم مثل الوان اطعمه و اشربهٔ لذیذه و البسهٔ فاخره و فرشها و بساطهای نادره و اقسام طیب و عطر تصرفات غریب فرموده باقصی غایت تزئین و تکلف رسانید - و برین قیاس عمارات عالیه و ابنیهٔ رفیعه و بساتین دلپسند نظر فریب بر روی کار آورده جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده - چنانچه ذکر نمودری از بدایع آثار و مآثر آن شهنشاه خورشید اشتهار زینت جریدهٔ جهان و صفحهٔ روزگار شده - و شرح سر جمله از غرائب اطوار و اوضاع آن بادشاه فلک جاه بر فرد سیاهه و روز نامچهٔ لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته - تا بنای این دیرینه دیر بجا است آثار خیر آن بهین رقم خامهٔ قدرت کتابهٔ پیش طاق [1] [...] بلند رواق مینا است - و تا بنای این دیر فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت نگارش بدایع و غرائب احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادي مبادي نعم و ایادي و باني مباني جهان بخشي و جهان باني است تا بقای دار دنیا دستور العمل سلاطین دیندار خواهد بود چگونه تن بشرح و بیان در مي دهد - و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصیف و تعریف سخن سازان بی نیاز است کی سر به تقریر لسان و تحریر خامهٔ دو زبان فرود مي آرد - لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پردازیهای همت

---

(۱) ن [این] ل

رسای ایشان و بالا دویهای فطرت ایشان است در صدد مجملی ازان شده
از غرایب آثار هرچه بقول اهل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود
انتخاب نموده از روز نامهٔ احوال آن حضرت ثبت نموده اند - چه ظاهر
بینان حوصلهٔ دریافت کنهٔ امور مشکل نما که از تائید پروردهای حضرت
پروردگار سر مي زند ندارند - باوجود دانش سگالی آن خردوران بالغ نظر
از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوي
آل محمد صالح که بکمال هیچمداني زبان زد اهل روزگار است اندیشهٔ
این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار
بطریق اجمال چه جاے تفصیل و توضیح بعینه از باب ارادهٔ طیران صعوهٔ
بی مقدار با بال افشانان عالم قدسي در نشیمن عرش و کرسي داند و از
پرواز مور ضعیف به نیروی بال و پر شاهین طور بود - لاجرم درین مقام که
سخن از سراسیمگي تا لب [1] [صد ره] ع بسر در مي آید - و قلم باوجود
تازه نگاري از ترس سر زبان میگزد - گاه از تهیدستي لفظ و مضمون سامان
این کار بزرگ از اندازهٔ قدرت [2] [...] ن بیرون دانسته دلیر در پی پیش
رفت این مطلب نمي گشتم - و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این
امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر بازپس نمي گذاشتم - که ناگاه هاتف
سعادت مژدهٔ این عنایت بگوش هوشم در داد - که هان ای فلان تاکی
ازین خود رائي و هرزه درائي * * بیت *

میتوان کرد فکـــر تازه بسی که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل آلهي است بی منت نسیم بهار چمن چمن گل مراد در
بوستان امید مي خندد - و بی مدد آرایش مشاطهٔ فکر [3] [شاهد] ع معني
در حجلـهٔ سخن چهرهٔ دلبري مي افروزد - چه مانند فرومایگان سواد

(۱) ع [سدره] ل (۲) ن [خود] ل (۳) ع [شواهد] ل

سخندانی و پست پایگان درجهٔ نکته دانی فرو در ورطهٔ تحیر و لجهٔ حیرانی گشته وز تصور این معنی خود را در باخته - یکی بسلسله جنبانی اقبال و باندیش و تحریک بخت نیک خواه حلقه بر در دولت سرای سعادت زن - و به کار فرمائی همت پایه طلب و مددکاری توفیق کار ساز بنگارش صور آثار بدیعهٔ آنحضرت که دیباچهٔ کارنامه‌های احوال سلاطین ماضی و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضی و استقبال است به پرداز - چون ازین اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستیاری سعادت از گران پایگی بمیان آورد - و برآمد کار از گرد تاخیر وقت برآمده زمان جلوه نمائی شاهد مراد به عرصهٔ شهود و ساحت نمود درآمد - لاجرم بخواست ایزدی آن عزم صائب را بزیور جزم آراسته بیاوری طالع کارگزار و نیرو و دستیاری فکر نیرنگ پرداز بیان مصارف اوقات سعیده سمات عمر شریف آن حضرت والا رتبت و شمهٔ از سوانح ایام دولت آن متعالی مرتبت را در لباس ایجاز و اختصار رقم زدهٔ خامهٔ وقایع نگار ساختم - و حالی بشکرانهٔ دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیدهٔ خرد از کحل الجواهر تائید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینهٔ معائنه جلوه گر گردید - و یکایک از پرتو فیض عنایت آلهی ابواب لطف سخن و سلاست کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی مومیائی یعنی استخوان بندی بدست اوفتاد - روی صدق بر زمین منت و سر ارادت بسجدهٔ نیاز نهاده آیهٔ کریمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بر زبان راندم - و در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینائی برافراختم - باعلام الهام عالم بالا این خجسته نامه را که همایون آغاز و فرخنده انجام باد - بعمل صالح موسوم ساخته لطیفهٔ فیض آلهی که عدد حروفش با سال مذکور موافق است

تاریخ اتمامش یافتم - أمید آن دارم که یاران حرف گیر و عزیزان نکته چیم از سر طعن و طنز در گذشته برطب و یابس کلامم نه پیچیده با چون منی مسکین که از غایت پست پایگي پلهٔ حرف شناسي را عرش المعرفت دانش مي داند - و از غایت ناقص نهادي مانند کودکان ابجد شما صف نعلین دبستانرا سدرة المنتهی کمال مي شمارد - از راه چون و چر در نیامده هرجا سهوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو بپوشند *

[۱طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود یعني والا حضرت جهانباني کشورستاني از مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش یافتن صفحهٔ روی زمین و زمان از زیور نور ظهور آن حضرت]ع

چون سر انجام نظام مصالح کارخانهٔ عالم و انتظام مهام دار الخلافهٔ آدم بی اهتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبری که بر طبق فحوای الملک و الدین توامان ثاني درجهٔ عالي رسالت بل همسر پایهٔ والای نبوت است متمشي نمي شود - و تنظیم سلسلهٔ امور جمهور برایا و حل و عقد مشکلات قضایا بی تعهد متکفلان نظام احوال عالمیان دست نمي دهد - لاجرم حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت کامله جهت رعایت مصلحت

---

(۱) ع [انغراس نهال سخن دربیان ولادت با اقبال شهاب‌الدین محمد شاهجهان بادشاه غازي و موسوم شدن بسلطان خرم و سرسبزئ شاخسار اماني و آمال جهانیان بقدوم آن دوحهٔ چمن خلافت عظمی] الف

عباد و اصلاح مفاسد عالم کون و فساد در هر قرنی از قرون هنوز نیر اعظم جاه و جلال صاحب دولت آن عهد مایل بزوال نگشته سعد اکبر وجود مفیض الجود اقبالمندي دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده به پرتو نظر عنایت و یمن سایهٔ تربیت آن فرمانروای وقت سزاوار مرتبهٔ ظل آلهي مي سازد - و شایستهٔ منصب خلافت کبری و قابل مرتبهٔ شاهنشاهي والا نموده قوانین سروري و قواعد رعیت پروري به فیض فضل خود مي آموزد - تا چون نوبت فرمانروائي بدان دست پرورد عنایت خدائي رسد بی استعمال فنون تدبر و تفکر و استحصال انواع تجربه و امتحان در تنفیذ اوامر و نواهي و رعایت احوال رعیت و سپاهي بر بصیرت کلي مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیري و جهانباني مثل تعمیر و توفیر ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن وغیر اینها از روی آگاهي و دانستگي تمام تصرف تواند نمود - مصداق این قرار داد حکمت بنیاد طلوع نیر اعظم اوج خلافت و بادشاهي از مشرق عظمت ظل آلهي یعنی ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثاني صاحب قران سعادت قرین شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازي بعد از انقضای دوازده گهري و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول از روی رویت و غرهٔ ربیع الثاني بحسب دستور العمل اهل تنجیم از شهور سنه هزار هجري موافق بست و پنجم دیماه آلهي سال سي و شش اکبري در دار السلطنت لاهور وقوع یافت - و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختري سرشار سور و سرور و لبریز ضیا و نور افتاد - و کوکب آمال و آماني جهان به بیت الشرف اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد - از پرتو جلوهٔ پري رویان بارگاه سلیماني روکش نگار خانهٔ چین و رشک بهشت

برین گردید - و از شگفته روئي آن گل زمین نور آگین ابواب نشاط بر روی جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایهٔ طرب و سرور سرمایهٔ آرایش هنگامهٔ جشن آمده کثرت صلات و انعامات بسرحد کمال کشید - و از رسائي مواد احسان و موايد انعام سلسلهٔ آرزو و رشتهٔ امل دراز ارباب آز و نیاز بکوتاهي گرائید - اعیان شعرا در باب تهنیت درر غرر اشعار آبدار آویزهٔ گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده بصلات گرامند خورسند گشتند - از جمله آن یافته تاریخ کلیم * نظم *

للّٰه الحمد که از پرتو خورشید کرم
سایهٔ مرحمتی بر سر عالم آمد
نیری از فلک بادشهی کرد طلوع
که بخورشید درین دور مقدم آمد
بر زبان قلم از غیب پی تاریخش
شاه شاهان جهان قبلهٔ عالم آمد

و سخنوری دیگر باین مادهٔ تاریخ بدو معنی بر خورد - شاه روی زمین و شاهجهان - لمعهٔ آفتاب عالمگیر - و هم درین روز همایون حضرت عرش آشیاني برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقدم فرخنده قدم رشک وادی ایمن ساختند - و دیدهٔ امید را از لوامع اشعهٔ رخسار مهر آثار آن والا گهر روکش دریچهٔ مشرق خورشید نمودند - و از صفحهٔ پیشانئي نوراني اش آیات لیاقت خلافت و آثارات استحقاق سلطنت دریافته بی اختیار آن شایان رتبهٔ بلند پایگي را به فرزندي بر گزیدند - ملکهٔ عصر بانوی بانوان دهر رقیه بیگم سلطان صبیهٔ رضیهٔ هندال مرزا عم نامدار جلال الدین اکبر بادشاه که انسیهٔ حور صفات و عاشرهٔ ازواج طاهرات

بوده ازان حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوري و تربيت [۱] [...] اين دست پرورد عنايت ايزدي را كه آباى علوي و امهات سفلي در پروردن آن حضرت بر يكديگر پيشي مي جستند ازان حضرت استدعا نمودند - و مدعاى ايشان بحليۀ قبول آرايش پذيرفته راست گفتاريء بعضى از اختر شماران كيف ما اتفق درين ماده ظهور يافت - و حقيقت اين معني اين است كه گويند منجمى كه در صناعت تنجيم صاحب قدرت بود و مهارت كلي داشت - و در دقايق ابواب و حقايق اين فن ذو فنون درجۀ عليا و يد طولى داشته - و اصابت سهم الغيب طالعش در هر باب بهدف صواب شهرت تمام گرفته - چندى قبل از ولادت با سعادت آن حضرت بعرض آن حجاب گزين قباب عصمت رسانيده بود كه عنقريب در مطلع جاه و جلال يعني شبستان اقبال مهين شاهزادۀ والا گهر از صبيۀ رضيۀ راجه اودى سنگه معروف به موته راجه فرخنده اخترى سعادت اثر طالع خواهد شد كه پايۀ سرير خلافت مصير از فر جلوس همايون اش باوج گردون سر افرازد - و گوهر افسر سلطنت را فرق فرقد ساى و تارک مبارک جهان پيرايش را عالم آراى سازد - مژده باد كه عنقريب آغوش عاطفت [۲] [خود] را از پرتو تربيت و بركت پرورش آن شاهزادۀ نامدار عالي مقدار چون گريبان مشرق خورشيد مطلع انوار سعادت جاويد خواهيد ديد - و از حكومت اين ميامن والا انواع بركات دوجهاني روزیء روزگار سعادت آثار شما خواهد گرديد - بنابر آن كه از فرط انبساط آن عيد سعيد جهانيان را سرمايۀ نشاط جاويد بدست افتاد و در آن نو روز اميد برگ شادماني و خرمي و جاوداني ساز شد - لاجرم حضرت عرش آشياني آن باعث

(۱) ن [ظاهرى] ل (۲) ع [خويشتن] ل

بهجت و سرور عالم را بسلطان خورم موسوم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در امن و امان باشد - و بهارستان گیتي تا خزان فنای دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود *

بیان سلسلهٔ نسب همایون حضرت صاحبقران ثاني و مجملی از احوال سعادت مآل آن دودمان جاه و جلال

چون خامهٔ آداب نگار درین خرد نامهٔ ادب آئین هرجا که هنگام اظهار اسامیِ سامیِ خواقین این دولت کدهٔ ابد قرین باشد بر وفق دستوریکه این حضرات والا درجات آبای عظام را از روی احترام [۱][...] نام مي برند در سیاق سخن تعبیر مي کند - لاجرم بجهت رفع ایهام تبیین مقصود و تعیین مراد از آن والا القاب مستطاب درین مقام برین موجب مي نماید - فردوس مکاني بابر بادشاه انار الله برهانه - جنت آشیاني همایون بادشاه ابقا الله رضوانه - عرش آشیاني اکبر بادشاه طاب ثراه - جنت مکاني جهانگیر بادشاه طیب مثواه - همه جا در مقام ذکر حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگي شاه بلند اقبال و از مبداء جلوس همایون بلقب والای آن حضرت یعني صاحبقران ثاني عبارت آرای مي گردد - بنابر آنکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را بخطاب های خاص اختصاص مي بخشند

---

(۱) ن [و اعزاز] ل

تا اصل نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هرجا ذکر اسماء سامیهٔ ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر خواهد نمود - برین موجب مریم مکاني والدهٔ اکبر بادشاه - خدیجة الزماني رقیه سلطان بیگم - مریم الزماني والدهٔ جهانگیر بادشاه - بلقیس مکاني والدهٔ شاهجهان بادشاه - ممتاز الزماني و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان - بیگم صاحب صبیهٔ رضیهٔ آنحضرت *

هرچند مفاخر آبای عظام و مآثر اجداد کرام این بادشاه عالي جاه که بهین نتائج آبای علوي و امهات سفلي اند در حوصلهٔ برداشت کون و مکان نگنجد و شرح آن از دست قدرت بیان و تبیان ابناء زمان بر نمي آید - و لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان در صدد مجملی ازآن شده بقدم جرات مبادئ این وادئ بی پایان پیموده اند - لاجرم بنابر اندوختن تبرک و تیمن و عمل به سنت سنیهٔ ایمهٔ سخن خامهٔ ارادت رقم اکتفا بنموداري از آثار این مظاهر قدرت آفریدگار کرده تفاصیل احوال را حوالت بتقریر دلپذیر مقدمهٔ ظفر نامه و سخن گذارئ فوانح اکبر نامه نمود - و از جمله آن عزیز کردهای حضرت عزت به ذکر چند برگزیده که همگي از روی اعداد برابر نه جوهر مجرد اند به بیان اجمال اکتفا نموده عنوان این کار نامهٔ بدایع نگار را تزئین داده *

اول جنت مکاني نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

دار السرور فتحپور از ولادت سراسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهري و [۱] [سه] پل روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سال

(۱) ع [سي] ل

نه صد و هفتاد و هفت هجري موافق [1] هفدهم شهريور سنه چهارده اکبري لبريز نور گرديد - و مدت سي و هفت سال و سه ماه و سه روز قمري و سي و شش سال و يکماه و بست و سه روز شمسي در ساية تربيت آن سعد اکبر برج سروري کسب انوار سعادت دارين نموده چهرة بختياري بر افروخت - چون دست برد قضا و دست اندازئ قدر ساية شاهبال فرخنده فال آنحضرت از تارک [2] [مبارک] ع والا باز گرفت يک ساعت نجومي از روز پنجشنبه بيستم جمادي الثانيه سال هزار و چهارده هجري سپري شده زينت بخش افسر سلطنت [3] [شدند] ع - و خطاب خليفة الهي يافته خويشتن را به فرخنده لقب جهانگير ملقب ساختند - و سلطان سليم که در ايام پادشاهزادگي نام نامئ آنحضرت بود از لوح زبانها سترده شد - بست و دو سال و هشت ماه و هشت روز قمري و بست و دو سال و چهار روز شمسي در عهد خلافت عمر گرامي به عيش و شادکامي گذرانيده روزگار فرخنده آثار در صيد نشاط و نشاط صيد بسر بردند - خصوص اواخر عهد که اکثر سفين زمستان لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمين مي بود - و بهار و تابستان در نزهت کدة کشمير مينو نظير باندوختن انبساط سير و شکار از روزگار داد ستان بوده درين لباس کام بخش خاطر مي‌شدند - و در سال هزار و سي و شش که آن گلزار جاويد بهار بدستور معهود مهبط نور حضور شد ديگر باره عارضة ضيق النفس که از هفت سال بار ملايم مزاج اقدس آن حضرت بود طاري گرديد - و دمبدم روی در تزايد داشته نفس نفس اثر شدت آن بيشتر از پيشتر ظهور مي نمود - از آنجا که

---

(۱) در بادشاه نامه هژدهم شهريور نوشته شده [بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۶۹]

(۲) ع [مباهات] الف و ل — (۳) ع [گشتند] ل

کوشش تدبیر با دست بود تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد معالجات اطبای مسیحا دم سودمند نیفتاد و به امتداد ایام مرض طول کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیر خواهی عالم صلاح در توقف ندیده موکب منصور را بتوجه صوب لاهور امر فرمودند - بحسب تقدیر در منزل راجور آن عارضهٔ نا ملایم اشتداد تمام یافته در منزل چنگ ترهتی [1] تغیرے فاحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگی نفس کار بر آنحضرت تنگ شده دوازده گهري از روز یکشنبه بست و هشتم صفر سنه هزار و سي و هفت هجري گذشته از توطن این عاریت کدهٔ فاني در گذشتند - و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدي سفر دار البقای ابدي اختیار نمودند - و گزیده مصراع *

جهانگیـــر از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنحضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت پنجاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمري و پنجاه و هشت سال و یکماه و بست و هفت روز شمسي رسیده بود - چون این واقعهٔ ناگزیر در تنگنای راه گریوهٔ کشمیر بوقوع پیوست و در آن سر زمین ساحتی فراخور آرامگاه آن سزاوار فسحت کدهٔ رحمت آلهي نبود نعش پر نور را بدار السلطنت لاهور نقل نمودند - و در یکی از باغات آن روی آب [2] بقعهٔ فردوس صفات روضهٔ مقدسه قرار یافت - و چون آنحضرت بنابر متابعت سنت سنیهٔ حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد ایشان از حلیهٔ عمارت خالي باشد و در موضعی سر کشاده بلطف ایزدي

---

(۱) در بادشاهنامه این منزل باسم چیکس متي و جنکس متي ذکر کرده شده است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۱۶ و ۱۸]

(۲) از آب آب راوي مراد است *

سپارند تا پیوسته از سحاب رحمت بی حساب آلهي بیواسطهٔ حجاب کامیاب باشد - لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصیت آنحضرت را کار بسته تخت گاهی عالي بساحت صد در صد ذراع از سنگ سرخ تراشیده بدور مرقد ترتیب داده بر فراز آن چبوترهٔ بست در بست از سنگ مرمر مصنوع بصنعت پر چین کاري که دقیق تر از خاتم بندیست مرتب شده در وسط حقیقي صورت مرقد آن بادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود کمتر تکلف بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت *

دوم بادشاه حضرت عرش آشیاني جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي

چون صفحات صحیفهٔ لیل و نهار وفا بذکر دقیقهٔ از دقایق احوال آن ملک الملوک نمي کند لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامهای پرکار آن خداوند والا مقدار که علامی [۱](...) ابو الفضل متعهد بیان ومتکفل اتیان نموداري ازآن شده بشرح و بسط اکبر نامه حوالت مي‌رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امرکوت از مضافات تته شب یکشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجري قدم بعالم ناسوت گذاشت - سخن سنجان زمان تواریخ بدیعه درین معني یافته بسلک نظم کشیدند - ازانجمله گزیده تاریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت افتاده * * ابیات *

لله الحمد که آمد بوجود
آنکه از کون و مکان منتخب است

---

(۱) ن [شیخ] ل

بادشـــاهی که ز شاهـــان جهـــان
اکبـــرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مـــه و سال میـــلاد
شب یکشنبـــه پنـــج رجب است

چون در سال نهصد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت بسیزده سال و هشت ماه و هفت روز قمري و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز شمسي رسیـد همای همایون بال روح اقدس بادشاه فردوس آرامگاه همایون بادشاه از دام گاه این عالم فاني رمیده با طائران قدسي در شاخسار سدره و نشیمن عرش و کرسي آرمید - روز جمعه دوم ربیع الثاني سال مذکور در ظاهر قصبهٔ کلانور از اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر افسر سري بر سر نهاده بسریر سروري بر آمدند - و مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بست و دو روز شمسي و پنجاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمري آن نیر اعظم اوج دادگري سایهٔ دولت بر سر اکلیل سروري و اورنگ معدلت گستري افگنده پرتو نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت و لشکري کردند - در آن حال که ارتحال حضرت همایون بادشاه به دار البقا رو نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دار الملک دهلي قلمرو دیوانیان آن پادشاه والا جاه بود - و باقي که بهمه حساب از هفت کشور فاضل و بهمه جهت از سائر جهات سته زاید است بمزید سعي آن سرور اضافهٔ مضافات ممالک محروسه شد - و در سر تا سر این کشور پهناور هیچ جا متمردے و سرکشی نماند که از گوشمال اولیای دولت بگوشهٔ فرو نخزید و دست تطاول در آستین ندزدید - و سر بگریبان برده پای بدامان نکشید - چون سن آن والا جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمري و شصت و سه سال شمسي رسید از شب چهار شنبه جمادي الثانیه سنه

هزار و چارده هجري مطابق دوم آبان ماه سال خمسين اکبر شاهي يک پهر و هفت گهري سپري گشته ازين وحشت سرای بسير سرابستان رياض قدس و نزهت کدهٔ عالم انس آهنگ فرمودند - مير حيدر طبا طبا معروف به معمائی فوت اکبر شاه مادهٔ تاريخ يافته بدينگونه * مصرع *

الف کشيده ملايک ز فوت اکبر شاه

در سلک نظم کشيده - و بر سبيل سلوک طريقهٔ تعميه بديع ترين روشی اسقاط الف زايد نموده - سخنوری ديگر بدين تاريخ بر خورده * مصرع *

بادشاه عالم جاويد اکبـــر بادشاه

مرقد منور آن سرور در سر زمين موضع سکندره در دو کروهی دار الخلافه مقرر شده ازين رو به بهشت آباد موسوم گشت - و در آن روضه حسب الامر جهانگير بادشاه باغي دلنشين فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالي در مدت بست سال بصرف بست لک روپيه سمت اتمام يافت *

سوم عالي حضرت جنت آشياني نصيــر الدين محمد همايون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعـادت آن سرور اسلام پرور دار الامان کابل را در شب سه شنبه چهارم [۱] ذي قعده سال نهصد و سيزده هجري مهبط آثار برکت و مطلع انوار ميمنت گردانيد - ملا مشهدي تاريخ ولادت آنصاحب کرامت ازل آورد سلطان همايون خان يافته - و شاه فيروز قدر و بادشاه صف شکن نيز سال تاريخ همايون است - خواجه کلان ساماني اين دو بيت در تاريخ

(۱) در بادشاه نامه چهـــار دهم ثبت است [بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۶۳]

میلاد آن عزیز کردهٔ جناب عزت در سلک نظم انتظام داده * ابیات *

سال تاریخ همایونش هست زاده الله تعالی قدرا

مي برم یک الف از تاریخش تا کشم میل دو چشم بد را

والدهٔ آنجناب ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و بسلسلهٔ سلطان حسین میرزا منسوب است - بعد از ارتحال حضرت بابر بادشاه بدار النعم جاودانی آن شایستهٔ افسر جهانبانی نهم جمادی الاول نهصد و سي و هفت هجري در دار الخلافهٔ اکبر آباد سریر آرای تخت خلافت شد و خیر الملوک تاریخ جلوس همایون آمد - در آن ایام از سن شریف بست و دو سال و نه ماه و بست و یکروز شمسي و بست و سه سال و شش ماه و پنج روز قمري سپري گشته بود - و مدت بست و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمري زینت بخش اکلیل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمري و چهل و هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسي عمر گرانمایه در رضا جوئي آلهي و احیای مراسم بادشاهي گذرانیدند - ازآنجمله [1][یازده] سال در هندوستان و چهارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران مرتبهٔ دوم بعد از فتح هندوستان - روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه ازآنجا که مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس توجه بر اهتمام عمارت کتابخانهٔ خاصه که در آنولا اساس یافته بود مبذول داشته ببالای بام بر آمدند - و لحظهٔ بتفرج پرداخته شامگاه بهنگام نزول از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست داده هبوطی واقع شد چنانچه تا زینهٔ آخرین هیچ جا قرار و استقرار اتفاق نیفتاد - و بعد از وقوع این واقعهٔ هایله ازین رهگذر که کوفتی عظیم بدوش و سر رسیده بود لمحهٔ عارضهٔ بیهوشي بذات همایون آنسرور که مغز

(۱) ع [ده] ل

و دماغ هوش و خرد بود طاري شده - چون به هوش آمدند بنابر رعايت مراسم حزم بی توقف منشوري نور آگين از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر انور بادشاهزادۀ والا قدر محمد اکبر که در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شيخ نظر و چوليخان صورت ارسال يافت - و روز يکشنبه سيزدهم ماه مذکور حال بر آنحضرت متغير گشته آثار انتقال ظاهر گرديد - و شاهباز روح پر فتوح آنحضرت پرواز نموده بآشيان عالم بالا و نشيمن قرب ايزد تعالی باز شتافت - و گزيده مصراع

واصل حق شد همـــايون بادشاه

که تاريخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد - اگرچه مصراع مشهور *

همـــايون بادشــــه از بام افتـــاد

بعضی آنرا بمولانا قاسم‌کاتبي منسوب مي سازند و مير عبد الاول سمرقندي در تذکرة الشعرا بخود نسبت ميکنند - و ليکن بنابر آنکه سخن سنجان تجويز اين معني نموده اند از جملهٔ غرائب تاريخ بديعه است درين کارنامۀ بدايع آئين ثبت افتاد - بالجمله بعد از ادای مراسم تعزيت جسد قدسي سرشت آنحضرت را در خطۀ پاک دهلي در وسط باغ بهشت آئين مشرف بر آب جون برحمت ايزدي سپردند - و قبۀ عرش تمکين بر مرقد آنحضرت اساس نهاده مطاف اهل زمين و روکش چرخ برين ساختند *

چهـــارم حضرت فردوس مکاني ظهيـــر الدين محمد بابر بادشاه غازي

آن عالي جناب در ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق نگار بيگم صبيۀ رضيۀ يونس خان بن ويس خان والي مغولستان

که بسیزده واسطه به چنگیز خان مي رسد بوجود آمده عالم شهود را مشرق جلوۀ نور و مطلع خورشید ظهور گردانید - خواجۀ بزرگوار خواجه ناصر الدین عبید الله احرار[ن] [...] آن برگزیدۀ تاج و نگین را به ظهیر الدین ملقب فرمودند - و چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بترکي آنحضرت را بابر میرزا نامیدند - و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از نتائج طبع گوهر زای مولانا حسامي قرا کولي است که ازآن سه تاریخ بدیع بی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد * بیت *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم
تاریخ مولدش هم آمد شش محـــرم

چه شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف نیز تاریخ است - و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار آنکه آثار جمیله بر آن مترتب است عدد خیر مي دانند - لفظ عدد خیر نیز که از روی شمار هشتصـــد و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق مي آید - بالجمله چون سن مذکور آن فلک جاه بیازده سال و هشت ماه قمري و یازده سال و سه ماه و بست روز شمسي رسید بعنایت حضرت ایزدي در روز سه شنبه پنجم شهر برکت بهر رمضان سنه هشتصد و نود و نه در خطۀ اندجان که دارالملک فرغانه است جلوس فرخندۀ آن خدیو زمانه روی داد - از آنجا که بزرگ زادهای ایزدي و دست پروردگان فیض سرمدي در تعلیم کدۀ تائید آلهي و دبستان فضل نامتناهي آداب سلطنت و بادشاهي فرا میگیرند باآنکه در آن هنگام در صغر سن بودند مانند سلاطین کار دیده مراسم جهانگیري و قواعد جهانباني را پاس مي داشتند - چنانچه یازده سال با خانه زادگان

(۱) ن [بن] ل

اوزبک و سلاطین چغتائي در ماوراء النهر داد مقاتله و مجادله داده تخت بدخشان را بزور بازو و فیروی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامي برآورده در سنه نهصد و ده هجري دست تطاول محمد مقیم ارغون از استیلای ولایت کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوازده از عون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را با توابع و لواحق مستخلص و مسخر فرموده بست و دو سال با کمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت تسخیر عرصهٔ پهناور هندوستان افگنده - بنابر آنکه برآمد هر کارے در رهن درآمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عنان مراجعت بر تافتند - و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسماني و تائیدات [۱][ایزدي]ع مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کارکشائی اقبال ظفر و فیروزي نصیب اولیای دولت نصرت روزي شد - و بعد از وقوع چندین محاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروائی دار الملک دهلي خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگي صف مصاف و یسال قتال آراست - و آنسرور با [۲][دوازده]ع هزار تن که اکثر حواشي و خدم و برخی دیگر یغما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کارزار عظیم ظفر یافتند و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم که در معني کارنامهٔ لطف عمیم حضرت پروردگار است در سنه نهصد و سي و دو روی داد - و عدد حروف مصراع آخرین این دو بیت که تعین وقت و روز و ماه و سال نیز ازآن ظهور مي یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد *

---

(۱) ع [یزداني] ل   (۲) ع [دو] ل

*** ابیات ***

کشست در پاني پت ابراهیم را
شاه غازي بابر عالي نسب
وقت و روز و ماه و سال این ظفر
صبح بود و جمعه و هفت رجب

و همدرین نزدیکي بغابر دستیاری تائید و مددکاری توفیق بر رانا که همراه سپاه نا معدود که چون خیل مور و ملخ در و دشت و هامون و شخ را فرو گرفته بود و لشکر مخصوص خودش بیک لک سوار مي کشید - و زمینداران دیگر کوهی یک لک و یک هزار صف آرای شدند - در دامن کوه سیکري در ماه جمادي الاول[۱] از سال نهصد و سي و سه مقابلۀ خیل ادبار با موکب اقبال و تلاقي عسکر ظلمت با لشکر نور اتفاق افتاده به کشش و کوشش تمام غلبۀ اسلام بر کفر رو داده حق بر باطل فایق آمد - و آن مخذول باعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته و خلقی کثیر بقتل و اسیري داده روی ادبار بوادي هزیمت و راه فرار نهاد - شیخ زین خوافي صدر فتح بادشاه اسلام تاریخ این فتح عظیم یافته محسن و مستحسن افتاد - بعد از شکست رانا مقهور از سر نو تعبیه و تجهیز عسکر منصور فرموده هم عنان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده بتازگي بر سر جهانگیري و جهانداري آمده رفته رفته صوبۀ ملتان و دار السلطنت لاهور و سائر پنجاب و دهلي و آگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند - و مدت پنج سال با کمال استقلال به نفاذ امر و نهي در عرصۀ فتح هندوستان

(۱) در بادشاه نامه بحوالۀ واقعات بابري جمادي الثانیه رقم شده [بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۱]

مراسم ملک راني و بادشاهي بجا آوردند - مجموع روزگار سلطنت آن مجموعهٔ غرايب مآثر که مجامع بسی محامد و مفاخر بود به سي و هفت سال و هشت ماه و يک روز قمري و سي و شش سال و ششماه و سيزده روز شمسي کشيده - چون سن شريف آنحضرت بچهل و نه سال و چهار ماه و يک روز قمري و چهل و هفت سال و دو ماه و يازده روز شمسي رسيد در دار الخلافهٔ آگره از قصر عمارت چار باغ که بر آن سوی آب جون واقع است و سابقا بهشت موسوم بود به گلگشت حدايق ثمانيهٔ رياض رضوان خراميدند و سرير ملک و ملت را وداع نموده در حظيرهٔ عالم ملکوت آرميدند - و حسب الوصيت نعش [1][...] آنحضرت را بدار الامان کابل نقل کرده در نزهت کدهٔ [2][...] که مهبط انوار فيض اله است بغفران و رضوان ايزدي سپردند - و مرقد مطهر آن سرور را سر کشاده بدون بنای عمارت و تکلفات باز گذاشتند - و ارتحال آن برگزيدهٔ رحمت در روز دو شنبه ششم جمادي الاول نهصد و سي و هفت روی داد - اين تاريخ با زمان آنواقعهٔ هائله موافق افتاد * ابيات *

بادشاهی که شهريارانش گشته بودند خادم و منقاد
چون وفای نديد از عالم رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسيد گفتم او را بهشت روزي باد

حقيقت اين قضيه برين منوال است که چون شاهزاده همايون وظايف خدمتگاري و پرستاري آنحضرت را از سرحد امکان گذرانيدند - مراتب عنايت و مهرباني آنحضرت دربارهٔ آن برگزيدهٔ حضرت باري بمرتبهٔ رسيد که جان گرامي خود را فداي آن فرزند سعادتمند نمودند - در هنگام تشريف

(۱) ن [اطهر] ل (۲) ن [گذرگاه] ل

آن والا گهر در سنبهل که از جملـــه اقطاعات آنحضرت بود عارضهٔ نا ملایم عارض مزاج همایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کشتي سوار باکبرآباد رسیدند - هرچند اطبای پای تخت در چاره گری آن پرداختند مطلقاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودي ظاهر نگشت - بلکه شدت گراني و کثرت ضعف و ناتواني روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود - روزی در عین اضطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از دانشوران هنرور آراستگي داشت و در باب انحراف [۱][...]ن آنوالا جناب از هر در سخن در گرفت - میر ابو البقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که الحال علاج این امر دشوار منحصر است در همین تدبیر که بدستاویز اقسام تصدقات شفا از خانهٔ حکیم علی الاطلاق باید خواست - و بر وفق مدلول کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقــوا مما تحبون گرانمایه ترین نفایس را بر انفاق و ایثار باید نمود - آنحضرت فرمودند که چون [۲][بعد]ع از محمـــد همایون هیچ چیز را از سر خود عزیز نمي دانم جان ارجمند را فدای آن سعادتمند مي سازم - و امید وارم که در آن [۳][کارگاه]ع این فدیهٔ مختصـــر و هدیهٔ محقر از من بعوض آن گرامي گوهر در پذیرند - آنگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانهٔ صفوت و صفا نهاده از راه صدق رو به قبلهٔ حاجات آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این مدعا را استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفهٔ این مقام است بطریقی که از طریقهٔ حضرت خواجگان کبار تلقین یافتـه بودند سه مرتبه گرداگرد آن حضرت بر آمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا از شائبهٔ ریا مُبرا بود همـان لحظه قرین اجابت گردید - چنانچه آثار

---

(۱) ن | مزاج | ل (۲) ع | بغیر | ل (۳) ع | درگاه | ل

گراني در پيکر روحاني نمودار گشته خفت نمايان در عارضهٔ همايون بادشاه ظاهر شده رفته رفته بصحت کلي کشيد - و شدت تمام در ناتواني حضرت فردوس مکاني روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشکارا گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود در پای تخت والا تکيه بر مسند فرمودند - و همايون را بر سرير جهانباني جلوس داده افسر سروري را از تارک مبارک همايوني فرخنده فر ساختند - و از امرا و اعيان دولت بيعت گرفته بنگاهداشت سر رشتهٔ اخلاص و ارادت و برداشت بار انقياد و اطاعت وصيت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم اين شغل خلوت فرموده بخدای خود پرداختند - و پس از لمحهٔ قطع نظر از اقامت اين مرحلهٔ زوال و فنا نموده بذوق توطن در جوار سر منزل رحمت حضرت ارحم الراحمين آهنگ رحلت دار البقا نمودند *

آن دست پروّرد فيض سرمدي و ادب آموز تعليم ايزدي در ساير فنون استعداد که زينت ديباچهٔ احوال ارباب دولت و اصحاب جاه و جلال است يد طولی داشته اند - و در نظم اقسام شعر ترکي و فارسي نيز يد بيضا نموده اند - و بزبان ترکي رسايل بديعه در فن عروض تاليف فرموده اند - و روش مسايل فروعي و کليات مطالب کلامي را موافق طريقهٔ حضرت امام اعظم و روش اصول شيخ اشعري بزيور نظم آرايش داده مبين بابري نام نهاده - و نسخهٔ ازان کتاب مبين و واقعات بابري که آنحضرت بعبارت ترکي انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاريخ نهصد و سي و پنج رقمزدهٔ کلک اعجاز نگار گشته مخزون کتابخانهٔ خاصهٔ شريفه است - دريغولا حسب الامر عالي حضرت صاحبقران بفارسي مترجم شده - و از جمله تصرفات طبع وقاد آن سر لوح کليات وجود درين مجموعه اختراع خط غريب است که بخط بابري موسوم شده *

پنجم شاهزادهٔ بلند اختر عمر شیخ میرزا

بتاریخ سنه هشتصد و شصت از میامن تولد آن اقبالمند سر زمین خطهٔ دلپذیر و دل پسند سمرقند علو مکان یافته مکانت آسمان گرفت - و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزاوار سروری ابتدای زمانه روی داد - و روز دو شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نود و نه که سن شریف بسي و نه سال رسیده بود شاهین روح پر فتوح آن شاه عالي مقدار از بام کبوتر خانه اوج عالم علوي گرفته با مرغان اولی اجنحهٔ شاخسار قدس هم آشیان گشت - و سبب این حرکت ناهنجار چرخ کج روش آنکه چون شهر اخسیکت پای تخت آن عالي جناب شده بنابر آنکه آن شهر بر کنار آبکندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافته کبوتر خانهٔ سرکار خاصه بر لب جری وقوع داشت - قضا را در وقتیکه آن سرور برآمده سر گرم تماشای طیران کبوتران بودند انهدام بدآن راه یافته از آسیب صدمهٔ آن بجوار رحمت ایزدي شتافتند *

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جم جاه که در سن هشتصد و سي در عالم شهود رو نمود آب و رنگي دیگر بر روی روزگار باز آمد - و در سن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آن حضرت پای تخت خلافت بلند پایه و گوهر افسر سلطنت گرانمایه گشت - و مدت هژده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشانات و کابل و غزنین و قندهار

تا حدود [1][...]ن چهرهٔ زر از سکهٔ نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پایهٔ منبر از خطبهٔ القاب کامل نصاب آن بلند اختر پلهٔ سرافرازي داشت - و در آخر بسلسله جنباني ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق در دماغ همت والا جای داده آهنگ انتزاع آن دو کشور نمودند - و بمجرد ارتفاع ماهچهٔ رایت فتح آیت سر بسر هردو ولایت مسخر شده پرتو استیلای رفعت شان آن والا مکان باطراف و اکناف این ولایات نیز افتاد - و چون سن شریف آن بادشاه سعید بچهل و سه سال رسید در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با زوزن حسن ترکمان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحيِ اردبیل از ادراک مرتبهٔ شهادت ارتفاع درجات سعادت یافتند - و علامه دوراني تاریخ این واقعهٔ غریب بدینگونه در سلک نظم کشید * * ابیات *

" سلطان ابو سعید که از فر خسروي
چشم سپهر پیر و جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود
تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید

هفتم شاهزادهٔ عالیمقدار سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر مي برد - چون میرزا خلیل را توجه بسمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ تشریف بسمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه بآن عالیجناب سلوک نموده همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادتمند ازآن عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و [2][...]ن ابو سعید

(۱) ن[هندوستان] ل (۲) ن[دیگر] الف

میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذرانرا واگذارند بمیرزا الغ بیگ (ابن م
که در آنوقت بر بالین مبارک حاضر بودند سپردند - آنوالا گهر در لباس رضا
جوئي خدمتکاري آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین
عبارت معروض گردانید - که این عمزادهٔ شما عجب خدمت بجد میکند -
میرزا از روی حدس صائب مقصد آن صاحب غرض را در یافته فرمودند -
که او خدمت ما نمیکند از صحبت ما کسب آداب جهانگیري مي نماید *

هشتم شاهزادهٔ عالیجاه میرزا میران شاه

آن حضرت سیومین فرزند حضرت صاحبقران اعظم است - بحسب
سن از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد تر و از شاهرخ [1] [...]ن کلانتر -
در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از ورود آن منظور نظر آلهي فیض
آمود شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذر بائیجان که تختگاه
هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذي قعده سنه
هشت صد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ
قرا یوسف ترکمان در سرحد تبریز از گلگونهٔ خون شهادت سرخروئي سعادت
دارین اندوخت *

نهم مظهر کمال اقتدار آلهي مهبط انوار فیض نامتناهي قطب الدنیا و الدین صاحبقران اعظم امیر تیمور گورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیدهٔ اطوار
آن برگزیدهٔ حضرت پروردگار نیست لاجرم بذکر سر جمله از خصوصیات

---

(۱) ن] میرزا]ل

آن حضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامهای پرکار آنخدیو والا قدر را بشرح و بسط ظفرنامه حوالت مي نماید - در شب سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه هفصد و سي و شش از فیض ولادت سراسر سعادت آنحضرت کش روکش محیط افلاک گشت - نیسان اصل وجود و سحاب فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط احسان [۱][...]ن آن درة التاج آبای علوي مهد علیا نگینه خاتون - چون سن مبارک [۲][...]ن هفصد و هفتاد و یک هجري در قبة الاسلام بلخ بارگاه عقد بیعت قبهٔ رفعت باوج طارم چارم رسانید - و در مدت سي و پنج سال و یازده ماه و شش روز قمري و سي و چار سال و دو ماه و دوازده روز شمسي اکثر ممالک روی زمین بحوزهٔ تصرف و حیطهٔ تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئیس گرفته تا مرؤس تن به ریاست آنسرور داده گردن به تیغ سیاست آن مالک رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سر تا سر ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربائجان و چاچي ترخان و جمیع بلاد روس و سقلاب و برطاس و سایر اصناف خزر و الکزان و گرجستان و ارمنه و آلان و یروع و اران و شروان و باب الابواب و طبرستان و سایر دارالمرز فارس و کرمان و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیعه و بلاد جزیره و موصل و شام و روم و دار الملک هندوستان بل معظم روی زمین کوتاهي سخن از حد زمین فرنگ تا مرزبوم اجمیر هند و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی فاراب که مابین رود نیل وشط سیحون واقع است از زور [۳][...]ن و ضرب شمشیر

---

(۱) ن[وجود امیر طراغائي بلند اختـــر است - و صدف تربیت] الف

(۲) ن[آنحضرت به سی و پنج سال و شانزده روز رسید دوازدهم رمضان المبارک سنه]ل

(۳) ن[تدبیر]ل

مانند خورشید عالم گیر زیر تیغ و نگین آوردند - و بر تختگاه چندین صاحب تخت و تاج مستولي شده خداوندان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار ساختند - و در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال بعزم تسخیر حلب متوجه شده سر تا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر با یلدرم بازید جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندکار را اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را مسخر ساختند - و در سنه هشتصد و هفت سر سواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور بماوراء النهر تشریف ارزاني فرموده عزم جهاد بلاد ختا را بحلیهٔ جزم آراستند - چون سر زمین خطهٔ فاراب که بالفعل باتزار معروف است از اعتبار سر افرازيِ نزول همایون پایهٔ ارتفاع درجات از چرخ دوار گذرانید - در عرض آن حال عارضهٔ ناملایم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقهٔ جاه و جلال و محیط دایرهٔ دولت و اقبال شد - و مزاج مبارک آنحضرت که باعث تعدیل امزجه و تقویم طباع عالمی بود از نهج اعتدال انحراف یافت و امتداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را معاینه دیده ناگزیر از دستبرد قضا که بالای همه دستها ست بر نیامده دست از معالجه کشیدند - بالجمله در روز چهار شنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت آنصاحب نفس ملکي و ذات قدسي از سروش غیبي ندای یا ایتها النفس المطمئنه امر مطاع ارجعي بگوش هوش نیوشیدند - و از فحوای من یخرج من بیته مهاجراً الی الله بشارت وافي اشارت و نوید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریافتند - و بشوق استیفاء اجرای آن وعد موفی ازین دار البلا هجرت فرموده تا جوار رحمت حق تعالی و اجزای عالم خانهٔ بالا شتافتند - در آنوقت سن شریف آنحضرت هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمري و شصت و هشت سال و دو

ماه و دوازده روز شمسي رسيده بود که اين واقعهٔ جانکاه بغاگاه وقوع يافت - نعش مبارک آنحضرت را که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود از انزار تا سمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است ساير ارکان دولت و اعيان حضرت دوش بدوش رسانيدند - يکی از سخنوران در تاريخ ولادت و جلوس آنحضرت اين رباعي در سلک انتظام آورده *

* رباعي *

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود
در هفصد و سي و شش آمد بوجود
در هفصد و هفتاد يکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

بموجب وصيت آنحضرت روبروی گنبد سيد برکهٔ دفن نموده گنبدی عالي بنا بر آن اساس نهادند *

نور آگين شدن مکتب تعليم ظاهري از فروغ جلوس همايون اين چهره کشای اسرار عالم قدسي و دانای رموز آفاقي و انفسي

هرچند از آنجا که بر گزيدهای لطف ازلي با کمال استعداد ذاتي و قابليت اصلي از دبستان تعليم آلهي ادب آموزي نموده ديگر کار بآموزگار ندارند - و نظر يافتگان عنايت سرمدي از دانشکدهٔ فضل نامتناهي حکمت اندوزي کرده از ناز تعليم اديبان سخن پرداز بی نياز مي باشند - درين صورت اين منتخب مجموعهٔ ايجاد را باوجود رتبهٔ کمالات و نهايت معرفت باسرار مبدأ و معاد مکتب نشين علوم رسمي نتوان گفت - و اين رازدار

مبداء فیض را دبستان گزین استفادهٔ فنون دانش ظاهري - فکیف آموختن خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهمت سواد خواني بر مردم دیدهٔ دانش و بینش بچه روی توان بست - و ادب آموز عقل مجرد را ابجد خوان چگونه توان نوشت - لیکن بنابر آنکه حفظ ظاهر در کار است و ملاحظهٔ عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معني کلک وقایع نگار زبان گزیده میگوید - که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تختهٔ تعلیم قرآن کریم در کنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح و قلم همسر لوح محفوظ گشته صدر مکتب از حضور پر نورش روکش دارالحکمت یونانیان گردید - و چون لوحهٔ تعلیم در کنار و بر آن نور دیدهٔ امید اب و جد که بالغ نصیب کامل نصاب خرد است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد کمال پذیرفت - بسی بر نیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمي را باعلی درجات کمال رسانید - و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز صورت درست پذیرفته تختهٔ مشق از ریختهٔ قلم مشکین رقمش چون صفحهٔ رخسار نو خطان بحسن خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبي و وهبي قاسم بیگ تبریزي سر آمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخهٔ قانون حکمت یونان حکیم دوائي گیلاني بمنصب تعلیم آنحضرت پایهٔ سرفرازي یافته - و همچنین صاحب فضایل صوري و معنوي شیخ ابو الخیر برادر علامي ابو الفضل و قدوهٔ ارباب حال و قال شیخ صوفي از شاگردان جامع العقول و المنقول میان وجیه الدین گجراتي بدین سعادت اختصاص پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعي و مساعي جمیلهٔ حکیم مذکور بنوعي درجهٔ قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان مي آوردند که

فی الحقیقت حکیم دوائی آموزگار ما است و حق تعلیم او برما از اوستادان دیگر بیش است - و چون حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه آن مخصوص عنایات رباني را از هرگونه کمالی و مزیتی بی بهره نمي خواستند بنابر آن مقرر فرمودند - که بعد از فراغ تکرار درس لمحهٔ بآموختن هنرهای ضربی که تعلیم آن نسبت بعموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسلهٔ نظام دخل کلي دارد اوقات صرف نمایند - بنابرین میر مراد دکني از سادات عالي نسب که در فن کمانداري انگشت نما بود و دریں فن دست از صاحب قبضهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازي ید بیضا مي نمود - و خلف صدق او قاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و صوبه داريِ بنگاله فرق عزت بر افراخت - و راجه سالباهن که در برق اندازي برابر سبقت مي گرفت و در تیز دستیها برق بدو نمي رسید - و تاتار خان که در دانستن لغت ترکي کمال تفرد اندوخته بود بخدمت تعلیم آنحضرت [...] [1] ن را وسیلهٔ رضامنديِ جناب آلهي دانسته بخوی شیفتهٔ ملازمت بودند که تا دو پهر شب در حضور اقدس مي گذرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوري نگزیده در لباس اکتساب سعادت دوجهاني از خدمت آنحضرت آداب جهانباني حاصل مي نمودند *

---

(۱) ن[تارک مباهات بر افراشتند - ملخص سخن عنایت آنحضرت دربارهٔ تربیت شاه بلند اقبال بدرجهٔ رسید که در انجمن همدم و دمساز و در خلوت محرم و همراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشي و ارادت اندیشي خورسنديِ آن حضرت]ل *

بیان ارتحال حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه از عاریت سرای این جهاني و اقامت در منزل روح و راحت جاوداني - و ذکر بعضی سوانح که درعرض آن ایام و بعد ازآن رو داد

از آنجا که آشوبکدهٔ جهان جای امن و امان نیست و رحلت خانهٔ گیتي مقام اقامت و استدامت نه - دریا دلان درین گذرگاه که همانا نقشی است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکنند - و ازین رو خورشید سوادان درین فضاء تنگ میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواست ذره‌وار منزل پایدار نگزینند - ازین است که مقربان حضرت و نزدیکان بارگاه عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فاني کار دوام سلطنت آنجهاني ساخته اند پیوسته منتظر دعوت داعيِ حق مي‌باشند - تا هرگاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجات و مراتب والا بی توقف باجابت شتابند و نعمتی که در عهد الست برای ایشان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معاني بیان کیفیت انتقال حضرت عرش آشیاني است - مجملی از تفصیل این واقعهٔ غم اندوز آنکه در عرض سال پنجاهم تاریخ اکبري موافق سنه هزار و چهارده هجـري مزاج وهاج آنوالا مرتبت از مرکز اعتدال انحراف یافته باوجود چندین طبیب حاذق که سر آمد ایشان حکیم علي گیلاني بود دوا و مداوا سودمند نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مانسنگه بملاحظهٔ وفاداري و حق گذاري برآن سر آمدند که خسرو مهیـن پسر

حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهر زادهٔ راجه و داماد خان اعظم بود
از روی مراعات بپادشاهي بردارند - چون خواست آلهي بامر دیگر و مقتضای
تقدیر برین جمله پذیرگشته بود که اهل روی زمین و زمان از پرتو عدل و احسان
شاه بلند اقبال سایه نشین کنف امن و امان باشند - لاجرم حضرت جهانگیر
بادشاه آگهي یافته از خود با خبر و از معاندان پر حذر مي بودند - و شاه
بلند اقبال باعتماد نگهباني آلهي از عذر دشمنان نیندیشیده همه وقت
در تیمار داري و خدمتگذاري جد بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند
که آنحضرت درباب خورسندي ازآن سعادتمند و نا رضامندي از خسرو فصل
طویل الذیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت آنان
را که سعادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاري که
درآنولا بخشي باستقلال موکب والا بود - از روی حقیقت داني بر همگنان
تقدم جسته باجمیع خویشان و منتسبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد
پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنگاه
باقي سپاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدمت شتافتند *

چون درآنولا مخالفان برقلعهٔ اکبرآباد استیلاء تمام اندوخته بکشاد و بست
مداخل و مخارج‌آن دست یافته بودند - ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان
پیغامی مشتملبر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدبي نفاق همگنانرا
ترسانیدند - و پیغام دادند که چون مرتبهٔ ظل آلهي و پایهٔ والای بادشاهي
بذوات همایون ما تعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود ما
زینت پذیرفته - انسب آنست که مقتضای دستور العمل خرد صلاح اندیش
را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نورزند - دوم نقد دست از
کشاد و بست ابواب حصار باز داشته قلعه و ما فیها را باولیای دولت سپارند -
و بصوب بنگاله که بنابر تفویض حضرت جنت آشیاني براجه تعلق داشت

ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزاني داشته ایم روانه شوند - و چون پیغام با معاندان کوته اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که بیش ازین تمرد و طغیان حاصلی ندارد و بی رجود مردم کار آمدني این اراده پیش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمیعتی که درخور مرتبهٔ او بود نگاه نمي داشت و از راجپوتان کوتاه سلاح راجه معلوم که چه مي کشاید - خصوص باوجود کثرت مغول و قلت ایشان بملک گیري آمدنيِ کشور خود را هم از روز اول از دست نمي دادند - و خسرو بنابر آنکه در آن ولا روزيِ هزار روپیه مي یافت ظاهر است که ازین قدر زر چه مایه لشکر بهم توان رسانید - اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت دستگاه در تنگيِ کار بکار نیاید و وجود و عدمش درآن حال برابر بود - بنابر مقتضای این معاني ناچار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانهٔ راجه مانسنگه بو بجانب بنگاله فرود آمدند *

چون احوال اکبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود نامیدي حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران در گذرند - ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزيِ فتنه پرستان درین مدت از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حضرت والد والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حرمان نصیب بودند - اکنون که کار از ملاحظه در گذشته بود بنابر اندیشهٔ محرومیِ دیدار واپسین آنحضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پرسش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیرهٔ ایام مهجوري برداشتند - و بمقتضای وقت ارادهٔ مراجعت نموده شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون آوردند و بر دروازهای قلعه از جانب خود مردم بنگاهباني نصب نمودند - درین اثنا چون قضیهٔ قضا

بعد از انقضای یک پهر و هفت گهري شب چهارشنبه دوازدهم جمادي الثاني سنه هزار و چهارده وقوع یافته فردای آن بادشاه جهانگیر باقامت مراسم عزا داري و سوگواري پرداخته - و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر سیه پوش گشته نعش آنحضرت را با سایر گردنکشان گیتي و سران عهد تا اسکندره که بفاصله دو کروه از قلعهٔ آگره واقعه است دوش بدوش رسانیده اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرافرازي دارین اندوختند - و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معاودت بدولت خانه نمودند *

روز پنجشنبه بیستم جمادي الثانیه سال مذکور موافق دهم آبان ماه الهي با ساعتی که سعد اکبر یعني مشتري کسب انواع نیک اختري ازآن میکرد - و نظرات سعود آسماني دریوزهٔ نظر سعادات جاوداني ازآن مي نمود - آن محور افسر سروري را از تارک مبارک تزئین داده اورنگ سلطنت را از جلوس اقدس نو آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین ساختند - و قبهٔ بارگاه خلافت روی زمین را روکش مهر و ماه نموده قوایم آنرا باوج این والا خرگاه بر افراختند - صفحات زر از پهلو کشاده روی سکهٔ نام انورش دیگر روی نا روائي ندید - و درجات منبر از القاب نام والایش چه پایهٔ پایها که بر خود نچید - خرد و بزرگ اوامر و نواهي این دولت سترگ را گردن نهادند - و از دور و نزدیک سرکشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند - چنانچه از رایان خود رای هند بجز رانا دیگر را نافرماني بخاطر نماند - درینصورت تصویر این معني در آئینهٔ رای گیتي آرای بادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای عصیان او را در کنار روزگار او گزارند - بنابرین سلطان پرویز را باتالیقي آصفخان جعفر نامزد این مهم فرموده با لشکر گران سنگ بآهنگ

استیصال آنمخذول دستوري دادند - چون از روز نخست سرانجام هرکاری نامزد کار گذاری کامگار شده لاجرم گره کشائي این عقدهٔ دشوار کشاه نیز بناخن تدبیر این شاه آفاق گیر حوالت گشته بود - چنانچه اکبر بادشاه را در ایام شاهزادگي برای سر کردن این کار تعین فرموده بودند و بنابر وجه مذکور این مهم را نسقی شایسته صورت نه بسته بود - ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخته معاودت نمودند - در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سرانجام بسزا یافت - چنانچه در مقام خود انشاء الله تعالی به تفصیل مذکور خواهد شد *

روگردان شدن خسرو از سعادت خدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحبدلان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر تائید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بنظر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزیهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست - که چون عنایت حضرت ایزدي هرگاه خواهد که عالمی بکرشمه بیاراید و جهانی بگوشهٔ چشمي گلستان نماید - [۱][...] چمن پیرایان چار باغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفت کار بردارند آنگاه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند - تا شاهد حصول آنمراد بر وفق اراده از خلوتسرای غیب به پیشگاه [۲][حضور] جلوه نماید - محصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات دولت و تشیید مباني شوکت و حشمت این والا گوهر در مبادي احوال انطباق تمام دارد - چه بنابر آنکه در روز ازل منصب جهانباني بدآنحضرت تفویض

---

(۱) ن[نخست]ل (۲) ع[ظهور]ل

یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسب المرام برآمده - هر نحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بدآنسان دفع شد که همانا هرگز نبوده - و شاهد صدق این معنی و گواه راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزادهٔ کلان است - چون او از رزق خبرت و نصیب بصیرت بهرهٔ نداشت و از بینش عواقب امور بغایت دور بود همواره در خاطر راه خیال محال دادی - معهذا برخی از فرومایگان ناقص فطرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهری و چه بقصد شورش انگیزی و فتنه گیری بر آن سر بودند که او را خمیر مایهٔ آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تطاول و دراز دستی فرا چنگ آورند - و همچنین جمعی پریشان حال پراگنده مغز از ملازمان هوا خواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند -که بدست ادبار سلسلهٔ اقبال ناممکن بجنبش آورده بپای بی سعادتی هنجار عصیان خدای مجازی بپیماید - لاجرم پیوسته درپی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی - بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده بطرفی شتابد - غافل ازآنکه نا داده نتوان گرفت و نا نهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزی بر روزی نا مقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجمله باوجود این مراتب بر وفق مقتضای قضیه الخاین خایف و الغادر حاذر بستیز بخت و لجاج دولت برخاسته ساز راه گریز نمود - و بی مقصدی معلوم با مجهولی چند در شب یکشنبه هشتم ذي حجه سال مذکور از اکبرآباد برآمده راهي طریق بی راهي گشت • و چون بهیچ وجه راه دوی نداشت ناچار روانه رو به پنجاب گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده همان شب مرتضی خان میربخشي را بسبیل منقلا تعین

فرموده دستوري تعاقب دادند - و این شاهزادهٔ والا گوهر را به [۱][حمایت]ع خود درآگرہ گذاشتند - و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و رای سنگه بهوریته را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طلوع طلیعهٔ بامداد باستعداد لشکر مطلقا مقید نگشته بر سبیل ایلغار بتعاقب او راهي گردیدند - چون خسرو بنواحيِ متهرا رسید حسن بیگ شیخ عمري که دریندولا از حکومت کابل معزول گشته روانهٔ درگاه بود بآن نا برخوردار بر خورد - و از کمال سلامت صدر و ساده دلي بل از غایت کول منشي و بی ما حصلی بدمدمهٔ افسونش از راه رفته بدو معاً از راه بر گشت - سلطان باستظهار او قوي دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید - و ازین جهت که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین معنی آگاهي یافته با خود قرار تحصن داده بودند - و در استحکام باره و استعداد اسباب قلعداري کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقاتله و آمادهٔ پیکار و کارزار شده بودند - بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بنابر مقتضای وقت بمقام استمالت و دلاسای متحصنان درآمد - و چندی از چاپلوسان چرب زبان و طرز دانان جادو بیان را نزد همگنان فرستاده ابلاغ پیغامهای رغبت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلآویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلوهٔ پذیرش داده در ضمن این مایه تلبیسات کودکانه وثیقهٔ عهد و پیمان در میان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق ولي نعمت حقیقي داشته بمقام نا سپاسي در نیامدند - و همچنان بر جادهٔ [۲][هوا داري]ع ثبات قدم ورزیده شیوهٔ حق گذاري گزیدند - و بر سر ابا و امتناع پا محکم کرده قطعاً بهمراهيِ او اقدام ننمودند - مجملا هرچند

---

(۱) ع[نیابت]ل (۲) ع[وفاداري]ل

خواست که باطایف الحیل ایشانرا فریفته شهر را بدست آرد سعی بیحاصل سود نداده اثری برآن مراتب مترتب نشد - ناچار بتهیهٔ اسباب محاصره و فراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک فرصت همدرآن نزدیکی قریب ده هزار تن از خود سران بی سر و پا بنابر امیدهای دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مشتی فتنه جوی آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل بر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته بربن سرهوای مقابلهٔ خیل اقبال در دماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضی خان که با چهار هزار فدوی دلیرانه مي آمد صلاح در آن دید که پیشتر رفته راه بر خدمهٔ لشکر سیلاب اثر بندد - چون باین اندیشهٔ کوتاه رو براه نهاده در کنار رودبار بیاه بآن سعادت یار دولتخواه بر خورد - بمجرد رسیدن بی ایستادگي و تدبیر چون مشتی خاشاک که خود را روکش افواج بحر امواج کند بر دریای لشکر طوفان اثر زد - و باندک زد و خوردي شکست درست خورده رو گردان شد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست ازکار رفته لگام وار پای در رکاب ثابت گیر نگشته بیدست و پا بپای مرکب بادپا راه و بیراه مي نوشت - و لهذا در عرض آن مسافت جای عنان بارهٔ ادبار نتافته یکسر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هزیمت پیش گرفت - و رفته رفته در دریای چناب چون خس در گرداب راه بیرون شدن نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید *

چون خبر فتح مرتضی خان و گرفتاري خسرو و حسن بیگ از اخبار شمس تولکچي که بر سبیل یام شتافته در سر پل گوبند وال خود را رسانیده بود به جهانگیر بادشاه رسید - آنحضرت از استماع خبر بغایت خوشحال شده او را خوشخبر خان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت تمام متوجه

شده کوچ بکوچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و کنار دریای راوي سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس درباغ میرزا کامران ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در آنولا از خطاب امیر الامرائي و پایهٔ والای وکالت سرافراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ را بحضور پرنور آورد - چون فرموده بنفاذ پیوست آن محرک سلسلهٔ عدم عقل را زنجیر فرموده زنداني ساختند - و حسن بیگ به بدترین وجهی جزای قبیح اعمال خویشتن یافته باعث خبرت دیده‌وران و عبرت دیگران شد - و سایر گرفتانرا که در حقیقت پاداش آشوب انگیزي و فتنه گري بود چون خاک شان بخود نمي گرفت و آب بر نمي داشت بجزای کردار نابکار بر دار کردند - و آن مشتی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش روزگار شده بودند گل عار سر دار ساختند - چون اولیای دولت ابد پیوند از پرداخت این مهم اهم بالکلیه باز پرداختند - و از هیچ رَه در خاطر اشرف نگراني جز الم دوريِ صوريِ این والا گهر نماند - هوای گلگشت فضای روح افزای خطهٔ کابل که از دیر باز مکنون ضمیر انور بود بتازگي باعث انبعاث شوق نهفته گردید - بنابر اینکه سیر تنزهات آن گل زمین بهشت آئین بی فیض حضور نو بهار ریاض اقبال و تازه گل گلشن جاه و جلال مرضيِ خاطر عاطر نبود - لاجرم بی توقف منشور عنایت آمیز دربارهٔ طلب این شاه بلند اقبال و سایر مخدرات و خزاین از موقف جاه و جلال صدور یافت - آن عالي فطرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع بیگمها و مجموع کارخانجات بیوتات دوازدهم ربیع الاخر سال هزار و پانزده هجري آمده ادراک سعادت حضور نمودند *

آغاز ابتسام غنچهٔ بهارستان جاه و جلال شاه بلند اقبال سلطان خرم از مطلع عظمت و اجلال وظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت جهانگیر بادشاه درحق آنحضرت وخواستگاریِ نواب ممتاز الزمانی بنت یمین الدوله آصف خان

بحکم آنکه برگزیدهای عنایت آلهي از عموم عالمیان بکرامتهای خاص اختصاص یافته اند - و تربیت دیدهای فضل نامتناهي خامه متکفلان عهدهٔ امر خلافت و متحملان بار امانت از عامه برایا و کافه رعایا بمزید فضایل و مزایا امتیاز دارند - لاجرم آن نظر یافتگان تائید حق تعالی را نظر به سایر مردم دقایق پیش بیني و ژرف نگاهي در درجهٔ اعلی مي باشد - و مصداق این حال صدق فراست و دریافتهای نهانئي حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آنحضرت به پرتو اعلام الهام رباني و اخبار تلقین آسماني دریافتند - که این سایه پرورد آفتاب عنایت ایزدي تا بامداد روز نشور شمع انجمن افروز دودمان دولت حضرت صاحبقران اعظم خواهد بود - بنابر آن بمقام ترقي احوال آن برگزیدهٔ عنایت رباني که حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزادها برگزیده بودند در آمده بالفعل آن شایستهٔ ارتقای اعلی مراتب متعالیه و مدارج علیه را از تفویض منصب هشت هزاري [1] ن[...] سوار به ضابطهٔ دو اسپه سه اسپه مزید اعتبار بخشیده بعنایت [2] ن[...] تومان و طوغ سر افراز

---

(۱) ن[پنج هزار]ل (۲) ن[علم و]ل

و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آفتاب گیر فرق عزت بر افراخته بعاطفت بارگاه سرخ که خاصهٔ دولت‌خانهٔ والا یا مخصوص ولي عهد مي باشد اختصاص دادند - و نیز تنفیذ احکام مناشیر برسالت آن حضرت تفویض رفته مهر اشرف اوزک که مدار اعتبار فرامین بر آنست - و سررشتهٔ انتظام رتق و فتق و بست و کشاد مهام این دولت جاوید بنیاد بآن وابسته بشاه بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی ظاهر تمشیت امور سلطنت برای رزین این والا گهر حوالت نمودند - و لیکن باطناً در لباس عطای این خاتم سلیماني خلافت روی زمین بزیر نگین آن زینت بخش تاج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجاگیر عالي مقرر شد - و بر زبان الهام بیان گذشت که بسنت سنیهٔ آبای عظام عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر مي باشد از روی شگون و برکت بر آن گرامي فرزند اقبالمند عنایت فرمودیم * *

از آنجا که طبع فیض رسان بادشاه والا جاه بانواع مهرباني و فیض رساني مجبول بود پیوسته بر آن بودند - که بقدر امکان آثار عدل و برکات احسان این والا مرتبت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد - و اهل زمان مستقبل هم بمیامن سعي جمیل آنحضرت مرفه الحال بوده از فیض الطاف عام بی‌نصیب نمانند - بنابرین معاني‌همواره هوای این‌معني از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را با نو نهالی از سرا بوستان نجابت پیوند بخشند - تا ببرکات نتایج اقبال و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور حدقه دولت عظمی از سر نو ببالیدن در آید - و از نوبر احسان و ثمرهٔ لطف کام جهان و جهانیان بر آید - لاجرم روز پنجشنبه شانزدهم فروردي ماه دویم سال جلوس جهانگیري مطابق هفتم ذیحجه سنه هزار و پانزده هجري در ساعتی مختار که نظر سعادت سعود

آسماني متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع افلاک وانظار انجم بر وفق مراد شهنشاه والا جاه - نواب قدسي القاب ممتاز الزماني که از عالم بالا برين مکرمت والا سرافراز گشته بود بحسن تقدير ايزدي ازين سعادت [۱] [...] ممتاز شده بجهت مقارنت آن فرخنده اختر امتياز يافته مختار راي انور شد - و بنابر رسم نامزد چنانچه روش معهود و آئين مقرر اهل روزگار است بدست مبارک انگشتر سعادت نگين در انگشت کهين آن مهين بانوی زمان و رابعهٔ بذات آسمان جاي دادند - درين ايام که هلال حلقهٔ خاتم در دست آن بدر فلک عفت و مهر آسمان عصمت روکش نير اعظم گرديد - سن شريف آن مشتري طلعت زهره جبين بچهارده سال و چهار ماه و بيست روز هلالي رسيده بود - بالجمله آن عقيلهٔ قبيلهٔ مکارم و مفاخر و کريمهٔ دودمان فضايل اوايل و اواخر صبيهٔ رضيهٔ خان والا مکان ميرزا ابو الحسن مخاطب به آصف خان است خلف صدق دستور اعظم ميرزا غياث بيگ مخاطب باعتماد الدوله ولد خواجه محمد شريف رازي که از دودمان اعيان آن ولايت است - و والدهٔ ماجدهٔ نواب ممتاز الزماني دختر والا اختر ميرزا غياث الدين علي قزويني مخاطب بآصف خان که در زمان جلال الدين محمد اکبر بادشاه مير بخشي باستقلال بود - و جعفرخان که برادر زادهٔ او بود ببال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشياني باعلی درجات دولت رسيد *

چون خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلي روی نمود - و هوای گلگشت نزهت آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحبدلان را بجانب خويشتن کشيده ازين راه خاطر عاطر را بدآن سو کشش تمام رو نمود - لاجرم قرين دولت و سعادت از دار السلطنت لاهور اين والا گهر را دولت

---

(۱) ن[ابدي]ل

آسا همعنان و همرکاب نموده بدآن مهبط انوار فیض توجه فرمودند - و در فرخنده روز پنجشنبه هژدهم صفر سنه هزار و شانزده هجري ظاهر آن خطهٔ فیض مظاهر سرمنزل موکب جاه و جلال گردید - و فضا و روح باغ شهر آرا که سرسبز کردهٔ حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه است - و تا هنگام به پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود - درینولا از فیض نزول آنحضرت سرمایهٔ آرایش دهر شد - و عرصهٔ دلکشای اورته باغ که حسب الامر شهنشاه والا دستگاه مضرب سرادق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این والا جاه شده بود - چون نشیمنی در خور نداشت بنابر آن حسب الامر عالي عمارتی رفیع بغایت دل پسند اساس داغ دل ارم و غیرت قصور حدایق رضوان و حور گردید *

درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از ششم ربیع الثاني سال حال جشن وزن مبارک قمري سال شانزدهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال در دولت سرای آنحضرت آرایش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختري بر روی روزگار جهانیان کشوده شد - و کنار و بر آرزومندان زر ریز و جیب و دامن مفلسان درخیز گردید - اگرچه درین دولت خانهٔ والا تا غایت وزن قمري بجهت شاهزادهای کامکار معهود نبود بولیکن چون درین نزدیکي از رهگذر اختلاف هوا فی الجمله انحراف ... بمنزل شریف ... باعث استقامت و سرمایهٔ اعتدال لیل و نهار ... خلافت مرتبت بنابر رسم عیادت تشریف اش... حض... اقبال ارزاني داشته بودند - و بحسب ... از عمر ابد قرین آن سرمایهٔ بقای دولت دو... لاجرم بجهت بهجت اندوزي خاطر آن گرامي منزلت را ... خاص اختصاص بخشیدند *

روز جمعه هفتم جمادي الثانيه سال مذکور موکب منصور از سير نزهت کدهٔ کابل چون طليعهٔ افواج بهار متوجه سرسبز بوستان جاويد ربيع هندوستان گرديد - و بعد از ورود اقبال چندی در دار السلطنت لاهور اتفاق اقامت افتاده ازآن [1] [مقر] عزت رايات سعادت آيات بصوب دار الخلافهٔ آگره ارتفاع يافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فيروزي بجا آمده آذين جشن نوروزي سرمايهٔ آرايش روزگار و پيرايهٔ تزئين ليل و نهار شد - و دوم روز فروردين ماه سال سيوم جلوس موافق چهاردهم ذيحجه سنه مذکوره دولتخانهٔ مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای اين هفت طارم مقرنس و عبرت افزای نهم رواق فلک اطلس شد - و بعد از دو روز ديگر بجهت تفرج عمارت اين بلند اقبال که در جوار دولتخانهٔ والا واقع است - و درين ولا عمارات قديم آنرا که بنا نهادهٔ محمد مقيم وزير خان بود از بنياد انداخته نشيمن‌هاي بادشاهانه بنابر امر عالي بجای آن اساس گذاشته بودند - فيض ورود بدآن منزل بهشت آئين مبذول داشته پرتو قدوم انور ساحت آنرا نور آگين ساخت *

بيان خواستگاري نمودن حضرت خلافت منزلت صبيهٔ صفيهٔ مظفر حسين ميرزا صفوي شاه بلند اقبال خرم

عمده ترين اسباب کرامت و جلالت اولاد باعث شرافت و نباهت ابنای سعادت حقيقت اين معني ادای شهادت نيز بر طبق ...

---

(1) ع[مصر] ل

مینماید - بنابرین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده بود - که کریمهٔ دودمان نجابت و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعنی صبیهٔ رضیهٔ مظفر حسین میرزا صفوی را نامزد این والا حضرت نمایند - و چندی بنابر تاثیر عوایق روزگار آن کار خیر بحیز تاخیر افتاده در عقدهٔ تعویق وقت مانده بود - تا در اثنای سال چهارم از جلوس اقدس بمقتضای ارادهٔ خاطر مقدس بر وفق مراد بظهور آمده مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت - و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوزده هجری مطابق هفدهم آبان ماه سنه پنج جلوس جهانگیری که سن مبارک این بلند اقبال بعقد عشرین عشرت آئین رسیده بود - مجلس بهشت‌آئین طوی زفاف در منزل سعادت محمل علیا حضرت مریم مکانی والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانگیر که بدولتخانهٔ برکت پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنهٔ ماه با خورشید و مقاربهٔ برجیس بناهید وقوع یافت - چون ازین فرخنده منزل بشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولتخانهٔ اشرف واقع است - و دریفولا بنابر فرمودهٔ آن عالي مرتبت درین گل زمین عمارت سپهر مرتبه اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رو بتازگی رشک شرف خانهٔ مهر انور گشته منزلت منازل ماه منیر پذیرفت - حضرت خلافت مرتبت بدین محفل نشاط تشریف قدوم ارزانی داشته یک شبان روز از پر تو حضور مفیض النور باعث آرایش بزم عشرت - سبب ازدیاد مواد سرور و بهجت گشتند - و حضرت شاه بلند اقبال نفایس

پیشکش کشیده از وفور درم و دینار که برسم نثار

آسا بام و در روزگار را در افشان زر گرفتند *

از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون ... ر اقمشه

رشک فرمای پرند زربفت و غیرت افزای قصب سیمکش ماه بود

حسب الامر اقدس بطریق پا انداز گسترده روی زمین را روکش فلک اطلس گردانیدند *

اکنون درین مقام بنابر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و اتیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می‌پردازد - آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است - و چون ولایت قندهار را در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان قلاتی حسب الامر بشاه طهماسپ داد - شاه بسلطان حسین میرزا [۱][برادر زادهٔ] ع خود تفویض نمود - و روزگار میرزا در سال بست و یکم اکبری سپری شده ازو چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا - از آنجا که وفاق میانهٔ اخوان باوجود عدم توافق آرا و تخالف آهوا کمتر اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملکی و ولایتی درمیان باشد - لاجرم هنگامهٔ نفاق گرمی پذیرفته رفته رفته بفریب و افساد نا دولتخواهان التهاب شعلهٔ فساد اشتداد یافت - و سر انجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز بقطع و فصل شمشیر بران دست نمی داد - لاجرم تیغ بر روی هم کشیده مکرر بر یکدیگر زدند - و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند - و درعین زد و خورد نخست رستم میرزا بنابر کار فرمائی سعادت و راهنمائی بخت ره بوادی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر . چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن ن سپاهی قزلباش بموطن دولت نامتناهی رسید - و تکریم دربارهٔ او بظهور آورده بتفویض حکومت ل بلوچستان به منصب پنجهزاری پنج هزار

(۱) ع[برادر]ل

سوار مقرر ساختند - و متعاقب او ابو سعید میرزای مذکور نیز در اسفندار همین سال بدربار سپهر مدار رسیده نهایت رعایت یافت - چون خبر این مراحم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید - و از قرب و جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که باستظهار عساکر ظفر آثار دور از راه نبود نزدیک بکار یافت - لاجرم بنابر آموزگاري سعادت و ترغیب و ترهیب امید و بیم که هریک علت ارتکاب امور عظیمه اند - بمقام خیر اندیشي خویش آمده نخست والدهٔ خود و بهرام میرزا پسر کلان خود را بخدمت فرستاده اظهار ارادهٔ آمدن نمود - چون فرستادگان رسیده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند - آنحضرت میرزا بیگ قدیمي را با منشور عاطفت آمیز رغبت آموز ارسال داشتند - میرزا از در تعظیم و تکریم در آمده باستقبال آن بار نامهٔ مباهات بر آمد - و از رہ اظهار کمال ارادت و عقیدت روی زر و سر منبر آن خطه را از سکهٔ نام و خطبهٔ القاب سامیٔ آنحضرت نور اندود و سعادت آمود نمود - و بشاه بیگخان که از جانب آنحضرت نامزد حکومت آن حدود شده بود - قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر دیگر حیدر و القاس [1] و طهماسپ و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدربار گیتي مدار آورده پنجم شهریور سال مذکور بانجمن حضور پرنور رسید - و صد اسپ عراقي و دیگر تحف و نوادر برسم رہ آورد از نظر انور گذرانید - از آنجمله مار مهرهٔ بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بستندی بحرکت در آمده همگي زهر را از بدن مار گزیده کشیدی - و ازین راه دفع غایلهٔ سم نموده علت شفا گشتی - مجملا با سائر فرزندان و همرهان مورد مراحم بی منتها گشته به منصب پنج هزاري و جاگیر سنبهل ۱۰۰۶ ھ. بذیر شد *

---

(۱) این اسم شاید که الیاس باشد - لاک.

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه باندازنشاط اندوزی به‌صیدگاه باری وظهور سبکدستی از بادشاهزاده خرم در انداختن شمشیر بر شیر

چون بتاریخ آذر ماه سنه پنج جلوس جهانگیری آنحضرت متوجه
صیدگاه باری گشتند - بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که
تا آخر آن روز کشیده بود جمعی از قراولان معروض رای اشرف گردانیدند -
که درین نزدیکی تنومند شیری قوی هیکل خفته که همین ساعت
سرپنجهٔ صولت بگوزن افگنی برکشوده نیمی از آن شکار بکار برده - چنانچه
از غایت سیری سست آهنگ و گران خیز است - درین صورت صید آن
بی غائلهٔ آسیب قراولان و گزند پیادگان دست می تواند داد - و از آنجا
که شغف جهانگیر بادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود - بی تهیهٔ ما یحتاج
این نوع صید که عبارت از حلقهٔ فیلان و اجتماع اهل جرگه است عنان بشتاب
سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجهٔ آن سمت شدند - چون در
شکارگاها هیچکس را اندازهٔ آن نیست که بی رخصت حاضر شود - بنابر
قرارداد معهود بجز راجه رامداس و انوپ رای خواص و اعتماد رای
و حیات خان و معدودی چند از خدمتگاران و میر شکاران دیگری از
همراهی رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پلهٔ بندوق نزدیک رسید شیر
بحکم غلبهٔ هراس طبعی از مهابت شیر فرار پذیر
از مشرق زین زرین پرتو سعادت بر زمین گستردند -
... یله ایستاده شدند - آنگاه بآهنگ

شیر افگنی در مقام تفنگ اندازي شده بندوق قدر انداز را قضا نفاذ فرمودند - و آن اژدهای دمان شعله فشان در یک نفس سه مرتبه از صدمهٔ فتیلهٔ آتش افروز بافسون طرازي پرداخته دل از ذخیرهٔ خاطر انتقام کش کین‌توز خالي ساخت - چون بمقتضای قضا و قدر اجل جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در بند عقدهٔ تاخیر شد - لاجرم بالفعل صید آن مقدور نگشته در هر سه مرتبه تاثیر انداز تیر که مانند سهام صائبهٔ تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و ثاني کارگر نیامد - و درین مراتب آن اهرمن سرشت مطلقاً وهم و هراس بخود راه نداده از جا در نیامد - مگر در انداز سیومین که این مرتبه از صدمهٔ تفنگ خشمگین گشته حمله آور شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ میر شکاري شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و تیز خود را بدو رسانید - و آن اجل رسیده را از صدمهٔ سرپنجهٔ صولت بر خاک هلاک افگنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود تنگي وقت از غایت اهتمامی که دربارهٔ شکار شیر داشتند بی‌نیل مقصود تجویز مراجعت ننموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند اقبال در دست چپ آن حضرت با دلی قوي ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک ایشان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند - و کمال قراول در عقب ایستاده بندوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا در آمد و تیر کاري نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقي برگزیدهٔ نظر عنایت خود را در هرحال از آسیب عین‌الکمال نگاه مي‌دارد - آن اهرمن نهاد درکمال خشمگیني و قهرناکي متوجه‌آن حضرت نشده بسوی انوپ‌رای خواص که پایهٔ بندوق در دست داشت روی آورد - آن قوی ... آ تزلزل

بخاطر راه نداده سر راه برو گرفت - چون حسب الامر اقدس مقرر است
که سپاهیان در شکار شیر حربهٔ بکار نبرند - چنانچه هیچکس یارای آن ندارد
که جمدهر و خنجر نیز بر کمر داشته باشد - ناچار چوبی که در دست داشت
برو انداخت - و آن دد در غایت خشمناکي با سرعت صرصر و صولت اژدر از
جا درآمده بگرمي آذر و تندي تندر برو حمله آور شد - انوپ رای از صدمهٔ
آن انداز به قفا باز افتاد و شیر اورا در زیر گرفت - چون او دستهای خود را
بحمایت سائر اعضا سپر بلا ساخته بود - نخست هردو ساعد و سر پنجهٔ
رای مذکور درست در یکدیگر شکسته از کار انداخت - چنانچه نزدیک بود
که یکبارہ کار اورا تمام کند - درین حالت شاه پلنگ افگن شیر صولت که
شانهٔ شیر را بنظر انور درآورده انداز شمشیرانداختن داشتند - چون تیغ شعله
آمیغ را جواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر باریک بین دقت نگر
بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام
بدآن رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانهٔ او حمایل کرده - درآن قسم وقت
نازک دست مبارک را از نظرگاه نخستین نگاه داشته در همان گرمي
به نیروی سبکدستي انداز کمر شیر نموده تیغ صاعقه تاثیر را فرود آوردند -
و باوجود آنکه در آنحالت خویشتن داري بظهور رسانیده حفظ خود نموده
بودند - و ازین رو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند - از کمال
تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بدآن اهرمن پیکر رسید - و راجه
رامداس نیز ضربی زد - و از آسیب جراحتهای منکر سراسیمه گشته
نیم کشته روگردان شد - و قضا را در باز گشتن بصالح نام چراغچی برگشته
بخت که روزش به شب انجامیده در آن حال شمعی افروخته بحضور
پرنور مي آورد بر خورد - بمجرد رسیدن باد صدمهٔ پنجهٔ آن بلای ناگهان بدین
اجل [illegible] عمرش چنان فرو مرد که همانا از حیات هرگز بر نخورده

بود - درین وقت بادشاهزادهٔ بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبرگیری شدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار آسیبی بدشمنان آنحضرت رسیده باشد - اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظهٔ سامی از رهگذر آن بلند اختر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند - که درین حال آن سرور بخدمت رسیده خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب همدیگر بجمعیت کلی گرائید - مجملاً چون آن دو نظر یافتهٔ حفظ و حراست نگهبان حقیقی از سلامت یکدیگر نیایشگریها بدرگاه یگانه ایزد دادار نمودند - حضرت شاهنشاهی پای سریر آرای در رکاب یکران کامرانی آورده بوین سر خانهٔ چشم رکاب زرنگار را بتازگی روکش چشم خانهٔ ارباب بصایر و ابصار نمودند - و یکبارگی بارگی سوار کار آن نیم کشته را به ضرب بندوق تمام ساختند - آنگاه قرین دولت و سعادت معاودت نموده متوجه مخیم اقبال شدند - و درین حال حیات خان و راجه رامداس که از کماهی حقیقت آگاهی داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلادت و سبکدستی و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکی آفرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت باری بدعای روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسان شدند *

درین آوان که عبارت است از روز پنجشنبه نوزدهم مرداد ششم سال تاریخ جلوس جهانگیری مطابق دوازدهم جمادی الثانی سنه هزار و بیست هجری که شبستان انور شاه والا قدر بنابر فروغ قدوم نور ظهور نیک اختر صبیهٔ کریمهٔ ستوده سیر مظفر حسین میرزا صفوی مشرقستان انوار عنایت ایزدی شده بود - حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد طلوع ثمرهٔ پیش رس این نونهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم

ارزاني داشتند - و ساير پردگيان سرادق عفت را نيز طلب نموده به بسط انبساط پرداختند - و آن كريمهٔ نامور [1] [حورا]ع پيكر را به پرهنر بانو بيگم مسمى ساخته حسب الاستدعاي والدهٔ ماجده بحضرت آن مولود مسعود را به فرزندي ايشان دادند *

درين ايام خجسته انجام جشن نوروزي بآئين هرساله آذين پذيرفته - مربي عالم يعني نير اعظم در تاريخ روز دو شنبه پنجم ماه محرم الحرام سنه هزار و بيست و يک هجري بشرف خانهٔ حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگيري بمباركي و فرخندگي آغاز شد - درين تاريخ دو هزاري ذات بر منصب آنحضرت افزوده تسليم ده هزاري ذات و پنج هزار سوار فرمودند - و در نوروز آينده سال هفتم جلوس باز دو هزاري ذات بر درجهٔ منصب آنحضرت افزوده از اصل و اضافه دوازده هزاري پنج هزار سوار مقرر نمودند *

بيان انعقاد فرخنده محفل عقد همايون فال و ترتيب انجمن جشن قران السعدين جاه و جلال يعني زفاف حضرت شاه بلند اقبال بستر عصمت و خدر عفاف نواب قدسي نقاب ممتاز الزماني صبيهٔ رضيهٔ نواب آصف خان

از آنجا كه همواره كار پردازان كارخانهٔ قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق ارادهٔ مهيا و آماده مي سازند - و پيوسته

---

(۱) ع [جوزا] ل

دستیاران والا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و مواد ضروریات معاد جها یان ساخته و پرداخته مي دارند - بنابر آن این فرخنده پیوند همایون ارجمند که در روز ازل حسن انتظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجري مطابق بیست و دو اردي بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس بظهور پیوست - و بدین وسیله راس المال اماني و آمال و سرمایهٔ رفاهیت احوال و فراغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دلیل آن از وجود مفیض الجود چهار شاهزادهٔ بلند اختر کامگار والا که هریک زینت صفحهٔ روزگار و قرة العین ابنای همه دیار و موجب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین وزمان اند - مانند روز پیدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و هویدا است - به نحوی که برکات آثار آن تا روز قیامت بروزگار و ابنای روزگار خواهد رسید - و میامن نتایج آن تا یوم القیام باعث رونق چار بازار عالم و موجب قوام معاملات دار السلطنة آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت که مجلس این عقد ازدواج مقدس میانهٔ سعد اکبر فلک خلافت کبری و زهرهٔ زهرای آسمان عفت در دار الخلافت عظمی شریعت غرا منعقد مي شد - سن مبارک شاهجهان بخش جوان بخت که انشاء الله تعالی امتداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار برسد - بر بیست سال و یکماه و هشت روز شمسي و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمري رسیده - و از عمر شریف آن ملکهٔ دهر و مهین بانوی عصر نوزده سال و بیست و یک روز شمسي و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز قمري منقضي شده - و از زمان خواستگاري تا این زمان پنج سال و یکماه و پنج روز شمسي سپري گشته بود - بالجمله درآن روز سعادت افروز همایون بزم طوی بمبارکي و خجستگي در منزل شریف عضد الخلافت

العظمی مختار الملت و موتمن الدوله آصف خان که درآن آوان بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت - وبدستوري آن دستورالعمل دیوان روزگار کار پردازان نیکوکار تهیهٔ جشن و سرانجام آن بر وفق دلخواه هواخواهان کردند - و بساط شادکامي و خرمي بکام خاطرهای موافقان گستردند - در آن هنگام عیش افزا که بادهٔ بیغمي و هوای خورمي نشه بخش دماغ عالمي شده بود - و ساحت آن محفل عشرت از گلگشت پري رویان رشک فرمای صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصهٔ فردوس اعظم گشته - سلیمان روزگار یعني بادشاه فلک اقتدار بنابر افزایش درجهٔ سرافرازي آن آصف صفات بدین انجمن شادماني تشریف ارزاني فرموده از زیور قدوم انور زینتی دیگر بر آئین آن جشن بهشت آئین بستند - و بکام دل بر مسند عیش و کامراني ... بوسم شگون و مبارکبادي ابواب نشاط و شادي بر روی خاص و عام کشودند - چنانچه فراغ خاطرها از فروغ شگفتگي جهانی را در پیرایهٔ نور و سرور گرفت - و صفحهٔ زمین چون رخ صاحب‌دلان کشاده پیشاني گردید - رامشگران نیز بمقتضای عام سازها راست کردند و سرود گویان و پای کوبان راه خردمندان زدن گرفتند - از پهلوی لطافت حمایل‌های یاسمن بر و دوش خوبرویان خرمن گل گشته روکش صحن گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طراوت گلدستهای چنپا و سیوتي شوریده بلبل شیدا از عشق گل سوری وا سوخته بدوري گلستان ساخت - درین هنگام که هنگامهٔ داد و دهش گرمي داشت و روزگار ادای حق مقام مي نمود - اهل زمانه را بهانهٔ خویشتن کامي و خودرائي بدست افتاده داد کامراني دادند - و از گردون گردان گرو عمر رفته و آینده گرفتند - چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلي حاصل شد و روزی چند ازین روز نیک اختري و بهروزي منقضي گشت - حضرت شاهنشاهي با سایر حجاب

گزیدان حجلهٔ عصمت و جمله پردہ نشینان سرادق عفت پرتو انوار قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت محمل شاہ بلند اقبال گستردند - و حسب الحکم آنحضرت سامان طرازان کارخانهٔ سلطنت بتازگي جشني جهان‌آرا آرایش پذیر ساختند و قبهٔ بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماه بر افراشتند - و حضرت خلافت مرتبت درآن محفل عیش و کامراني یک شبان روز همت والا نهمت بر بسط بساط انبساط و گستردن مسند عیش و نشاط گماشتند *

بالجمله محامد ذات و صفات آن کریمهٔ دودمان مکارم اخلاق و کرایم اعراق اعني نواب قدسي نقاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بمثابهٔ جلوهٔ ظهور نمود - و بحدی دقایق آداب شناسي و مزاجداني و مراتب خدمت گذاري و پرستاري آن ملکهٔ ملک شیم باعلی درجات استحسان رسید - که آن ممتاز طبقهٔ نسوان جهان و سرافراز حوران جنان را از سایر مخدرات شبستان دولت برگزیدند - و بنابر شیوهٔ ستودهٔ والا خداوندان این دولت کدهٔ عظمی که مهین بانوان حرم سرای خلافت کبری را بخطابی والا و لقبی شایسته اختصاص مي بخشند - تا نام نامي ایشان زبان زد خاص و عام نشود - آن علیا جناب را بایین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند - و درین کارنامهٔ گرامي هرجا زبان خامهٔ وقایع‌نگار ناچار بایراد اسم سامي آن انسیهٔ حورا نژاد جرأت نماید بعنوان نواب ممتاز الزماني ممتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود *

در سال هشتم جلوس جهانگیري مطابق سنه هزار و بیست و دو هجري که آغاز ابتسام غنچهٔ گلبن جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود - از سرابستان دولت آنحضرت و حرم‌سرای سعادت نواب ممتاز الزماني نو گلی در چار چمن وجود بشکفته جبیني غنچهٔ امید و خنده روئي

سپیده‌دم عید روی نمود - چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان حرمسرای خلافت بنابر رسم تهنیت ظهور این نوباوهٔ مقدس و میوهٔ پیش رس که ثمرهٔ پیوند تازه نخل سرابستان دولت و اقبال با نونهال ریاض جاه و جلال بود - بمنزل همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف ارزاني داشتند - و آن حضرت محفلی عالي و بزمی دلکش مرتب ساخته بمراسم پا انداز و لوازم نثار و پیشکش پرداختند - و کنار و بر نثار چینان را چون جیب غنچه و مشت صدف سرشار زر و لبریز گوهر گردانیدند - و مبالغی گرانمند بصیغهٔ نذر از نظر انور گذرانیده التماس نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اختر برج اقبال را بحور النسا بیگم نامور فرموده بعنایت خاص فرزند خواندگی خویشتن که اقصی مراتب دولت جاوداني است اختصاص بخشیدند *

بیان موجبات نهضت موکب جاه و جلال جهانگیري بهمعناني شاه بلند اقبال بصوب دار البرکت اجمیر

چون بعد از سانحهٔ ناگزیر حضرت عرش آشیاني جلال الدین محمد اکبر بادشاه که کم فرصتی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را برتق و فتق و کشاد و بست معاملات ممالک محروسه چه بند رخنهٔ ولایات دور دست مجال نداده بفرونشاندن شعلهٔ آتش فتنها که برانگیخته و افروخته بود اشتغال داشتند - در خلال این حال خللی در مملکت جنوبي پیدا شد - تفصیل اجمال مذکور آنکه در عین این حال دنیاداران دکن از فرط کوتاه

نظري بل بنابر کمال بی بصري که لازمهٔ کهن دار دنیا و فساد انگیزي و فتنه‌گري که خاصیت دیرینه گیتي است - خلع ربقهٔ اطاعت از رقبهٔ انقیاد نموده سر به تمرد و عصیان بر آوردند - بلکه برین معني بسند ننموده خلیع العذار و مطلق العنان به ترکتاز در آمدند - خاصه عنبر حبشي سیاه بخت تیره رای فرصت غنیمت شمرده از تباه اندیشي و کم فرصتي که ناشي از طغیان منشي و ناقص فطرتي او بود - دست تصرف به اکثر محال بالا گهات که با اولیای دولت ابد پیوند تعلق داشت دراز کرد - و عبد الرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برار ازآنجا که همواره انداز گرمي هنگامهٔ سپاهگري داشت - و ازین رو به فتنه پرستي و شورش انگیزي تهمت زدهٔ خاص و عام بود - همانا ازآن راه عنان بالا دویهای عنبر نگرفت - و درهیچ مرتبه لگام تیز جلوئی و فراخ روی های آن زیاده سر پی نبرد - لاجرم فتنهٔ او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته کارش بجای کشید که خانخانان به عجز گرائیده از چاره‌گري فروماند - و ناچار بوسیلهٔ عرضداشت‌های پی درپی درخواست مددگاري نمود *

چون دقایق حقیقت این معامله بر رای جهانکشای هواخواهان دولت روز افزون بدرجهٔ وضوح پیوست - بی توقف از موقف خلافت کبری فرمان قضا جریان در باب تهیهٔ عسکر ظفر اثر بحلیهٔ نفاذ آراستگي یافت - و لشکر گران سنگ که سرداري آن نامزد سلطان پرویز و اتالیقي و کارگذاري یساق بر جعفر بیگ آصف خان مقرر شده بود بآهنگ تسخیر دکن و تادیب دکنیان تجهیز یافت - و راجه مان سنگه و امیر الامرا (۱)

---

(۱) اینجا از امیر الامرا شریف خان مراد است که در زمان جهانگیر بادشاه بعهدهٔ وزارت سرفراز بود - اقبالنامه جهانگیري - صفحه ۳۰۷ طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله *

با بسی از سرداران نامدار به کومک تعین پذیرفتند - و خزانهٔ
گرامند با فیلان کوه پیکر نبرد آزموده کار زار دیده سرمایهٔ استظهار سپاه
نصرت آثار شد - و در همان روز رایت فیروزي آیت بدآن سمت
ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که بمعانیء قحط وقوف
و معامله فهمي و زندانيء قید اوامر و نواهيء نفس اماره و طبع زیان‌کار شده
خود را گرفتار مستلذات نفساني و ملایمات قوای حیواني داشت -
چنانچه مطلقا مالک نفس خویشتن نبوده در بند تداول مغیرات
و تجرع مسکرات خصوص مداومت شراب مدام و ملازمت سماط و ندام
بود - و این معني که در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروائي
است به نحوی برو غلبه داشت که از فرط عدم مبالات اکثر اوقات مست
و ... ر ت خواب بی‌خبري و سبکسري بود - لاجرم درین مرتبه نیز
اثری بر مراتب تهیهٔ جنود و تجهیز عساکر نا معدود مترتب نه شد -
و بیهوده همگنان نقد وقت بزیان برده غنیمت فرصت از دست دادند -
و نه تنها از این معني کاری پیش نرفت بلکه سرمایهٔ چیره دستيء خصم
ازآن افزوده مادهٔ خیره چشميء غنیم آماده گشت - چون از کماهيء احوال
بدربار اعلی آگاهي رسید خان اعظم و خان جهان و مهابت خان و عبد الله
خان از ارکان دولت عظمی که هریک براسه کار اقلیمی سر میتوانستند نمود -
و في نفسه قدرت بر کار فرمائيء لشکري و کار گذاريء کشوري داشتند
باستعداد تمام متعاقب یکدیگر بامداد ایشان تعین یافتند - مجملا بآنکه
درین نوبت ازین عالم لشکری دست بهم داده بود که تسخیر عالم را
کفایت میکرد - چون سرگروه از کار فرمودن سپاه عاجز آمده ایشان نیز
ازو حسابی بر نمي داشتند - و درین میانه هنگامهٔ نفاق امرا بایکدیگر
نیز گرمي داشت - ناچار درین نوبت هم کاری از پیش نه رفت با آنکه

چند کرت لشکر ببالاگهات بردند - در جمیع کرات بی نیل مقصود با بدترین وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه باوجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعدا و با عدم سپاهگري اعدا علت مزید علت شده باعث افزوني نیروی غنیم گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص مادهٔ سودای زیاده سري دکنیان به نحوی ازدیاد پذیرفت - که دربن یورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بغي و عناد شدند و از سر نو طریق فتنه و فساد فرا پیش گرفتند - و در عرض این آمد و رفت که مکرر وقوع یافت جرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته پیشتر آمدند - و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده همگي بالاگهات را به تحت تصرف در آوردند - چون دربن نوبت سامان و سرانجام این مهم کماینبغي شده بود و پرداخت احوال اشکر بواجبي نموده - معهذا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از بی نفسي سردار و ناسپاسي سپاه و حق ناشناسي امرا کاری ساخته نه شد - و این معني بر خاطر مبارک حضرت خلافت پناهي بغایت گراني نمود - و پیش نرفتن این مایهٔ زیادتي ازآن گروه فرومایه کم پایه بر همت عالي نهمت آنحضرت زیاده از حد حصر و عدد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار آمد - لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس نفیس بر سبیل زیارت روضهٔ منوره و حظیرهٔ مقدسهٔ حضرت خواجه معین الحق والملت والدین به سوی دار البرکت اجمیر نهضت نموده چندے درآن خطهٔ پاک توقف فرمایند - شاید که نظر به نزدیکي آن حضرت امرا شرم حضوري منظور دارند - و از کار خود نیز شماري گرفته حسابی از کار فرمائي خود بر دارند - و سلوک طریقهٔ حق شناسي فرا پیش خویش داشته همت بر سر انجام کار ولي نعمت خود گمارند - و مهم رانا که از عهد حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه باز باوجود امتداد مدت جهانگیري و جهانباني آن بادشاه

کشورکشا گیتی ستان که بتائید آسمانی مؤید و بتوفیق و تسدید ربانی موفق و مسدد بودند پرداختن بواجبی نیافته بود همواره سرانجام آن پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر بود - و آن نیز محرک این عزیمت صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست مهم رانا از هر راه که رو دهد صورت داده آنگاه بفراغ بال و درستی تدبیر با لشکر گران سنگ از آنجا یکسر متوجهٔ تسخیر کشور دکن و تنبیه آن گروه آشفته مغز سبک سر شوند - بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خدا داد بود عزم نهضت اجمیر را بحلیهٔ جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم از جلوس اقدس جهانگیری موکب مسعود با فرخندگی تمام متوجهٔ آن سمت شد - چون بظاهر آن بلده رسید گرد قدوم انور توتیای دیدهٔ اولی الابصار آن دیار گردید - از موضعی که قبهٔ روضهٔ مقدسهٔ حضرت خواجه بنظر اقدس در آمد - بنابر پیروی طریقت حضرت عرش آشیانی و نظر بملاحظهٔ مراسم آداب زیارت مشاهد متبرکه تجویز سواری نه فرموده فرود آمدند - و از نقش پای مبارک سرمایهٔ مباهات آن سر زمین بل روی زمین آماده ساختند - و باین روش فیضیاب فوز زیارت مزار مفیض الانوار آن قبلهٔ احرار گشته اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نمودند - و باعطای صلات و صدقات و وظایف و نذر که وظیفهٔ زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند - و چون اسم مبارک آن تاج تارک اولیای کبار اعنی خواجهٔ بزرگوار بطریق تقریب ذکر یافت - لاجرم مجمل نسب و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادی سلوک طریقت تا منتهای وصول به حقیقت بنابر حصول تبرک و تیمن و شادابی ریاض سخن بر طبق پیمایش طریق ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع پرداز

و خامهٔ بدایع طراز مي دهد - مولد انور آن سرور در دار الملک سجستان است که معرب سیستان باشد - و منسوب بدآن کرده سجزي و سجستاني نیز گویند - و آن حضرت بنابرین اعتبار بسجزي معروف اند - اسم والد بزرگوار آن مرشد ابنای روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و منشاء آن والا جناب خاک پاک خراسان - در اوائل طلب بوساطت جاذبهٔ شیخ ابراهیم قندزي که در آنوقت پیشوای مجذوبان عهد بود تن به کشش این کمند در دادند - و بنابر پروانگيِ آن شمع جمع اصحاب درین انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت بآن واسطة العقد اولیای عظام از انتظام در سلک سلسلة الذهب اهل سلوک و وصول اختیار پذیرفتند - آنگاه بارشاد شیخ مذکور بعد از سلوک طریق تجرید پیرويِ روش ارباب تفرید نموده مردانه قدم در وادي[1] [سیاحت ساحت]ع ربع مسکون نهادند - و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلم تعالیم علوم ظاهري نیز اشتغال داشتند - از آنجا خطهٔ نیشاپور را وجه توجه ساختند - و در قصبهٔ هارونیه از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هاروني که از مشاهیر اولیا است رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده ازآن مرشد سالکان حقیقت اکتساب آداب طریقت فرمودند - و درآن مقام بنابر پایمرديِ ثبات قدم بمقامات عالیه رسیده از دستیاريِ توسل بذیل ارادت جناب عرفان مآب ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش کشودند - چون از راهنمونيِ ارشاد شیخ مذکور دقایق سلوک این طریقهٔ والا را بدرجهٔ اعلی رسانیدند - حضرت شیخ خرقهٔ اجازت که از جمله اسرار این طبقهٔ علیه است بدیشان حوالت نموده اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند - و آن عالي جناب پای ادب براه

(۱) ع [سیاحت و مساحت] ل

طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ نجم الدین کبری رسیدند - و قریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن بدر سماء ولایت و نجم فلک هدایت راه بوادي عرفان برده انوار ایقان از پرتو مهر رای انور آن سرور اقتباس نمودند - و آنگاه بموضع جیل که در اسفل مدینة السلام بغداد واقع است شتافته مدت پنج ماه و هفت روز توقف نموده از فروغ صحبت شریف عالي حضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان العارفین و تاج الواصلین هادي طریق هدی سالک راه خدا شارب رحیق تحقیق پیشوای هر فریق قطب الخافقین غوث الثقلین سید عبد القادر جیلاني بفوز سعادت دوجهاني رسیدند - و چون بندگان شیخ از برکت لقای مبارک آنحضرت بطریق طریقت که همانا هم خاصیت آب بقا است فیض حیات جاوید اندوخته به نهایت مراتب کمال پیوستند - و از آنجا به بغداد شتافته سعادت ملاقات شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردي دریافتند - و بعد از مراجعت این سفر به همدان رفته به شیخ یوسف همداني رسیدند - و از آنجا به صفاهان افتاده با شیخ محمود صفاهاني صحبت داشتند - و از آنجا به تبریز رفته بشرف ملاقات شیخ ابو سعید تبریزي که از اعیان اولیا بود مستسعد شدند - و از تبریز به سمت میهنه و خرقان شتافتند - و ازآن راه سفر استرآباد اختیار نموده بفوز صحبت فیض بخش شیخ ناصر الدین استرآبادي که از اعاظم اولیا و مشایخ طریقت بود رسیدند - و از آنجا به هرات تا سبزوار که بنابر طریق تعزیت شهرت باستقرار دارد شتافته چندی اقامت نمودند - و ازآنجا به حصار شادمان و از آنجا ببلخ رفته مدتی مدید در آن مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویه مجاورت گزیدند - آنگاه از بلخ به

غزنين عبور فرموده درآن بقعه به لقاى [1] [شمس العارفين] [ع] شيخ عبد الواحد فائز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت‌آباد هندوستان نموده در تاريخي فيض قدوم بدار الملک لاهور رسانيدند که ملک معزالدين سام غوري فاتح خطهٔ پاک دهلي نموده وقطب الدين ايبک را از غلامان خاص خود آنجا بجانشيني خويشتن نصب نموده باز بسمت تختگاه غزنين لواى مراجعت بر افراخته درطى راه باجل طبيعي سفر آخرت گزيده بود - بالجمله در لاهور به صحبت شيخ حسين زنجاني رسيده و از آنجا توجه جانب دهلي اختيار فرموده چندگاه درآنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سر زمين بديشان پى بردند از فرط آمد و رفت باعث تشويش خاطر و علت تكدير صفاى وقت آنحضرت شدند - لاجرم از كمال دوستي خمول و دشمني شهرت رخت انتقال بگوشهٔ دار البركت اجمير كشيدند - اگرچه چندى پيش از آن سكنهٔ شهر اجمير سعادت اسلام دريافته بودند ليكن اهل اطراف و نواحي آن ولايت همچنان بر كفر باقي بودند - درين اثنا مير حسين نامي از سادات مشهد مقدس معروف به خنگ سوار از طرف قطب‌الدين ايبک كه بعد از ارتحال ملک معز الدين در هندوستان لواى استقلال بر افراشته بود - با لشكرى گران سنگ بحكومت اجمير و ملازمت حضرت خواجه نامزد شد - و او رفته رفته از پرتو امداد باطن انور حضرت خواجه معالم اسلام و شعاير مسلمانان را در آن خطهٔ پاک كماينبغي ظاهر ساخت - و اكثر عرصهٔ آن سرزمين دلنشين را از غبار كفر و لوث شرك و انكار پرداخته اعلام اسلام در ساير مضافات و اعمال آن ولايت بر افراخت - و حضرت خواجه را توطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت

---

(۱) ع [شمس الدين] ل

افگندند - ودر سن نود سالگي سالک طریقت صاحب شریعت شده تاهل اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعار حیات مستعار داشته همت والا بر اکمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطهٔ اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سعادت پذیرگشته منبع برکات بود - در روز ششم رجب سنه شش صد و سي هجري مجاورت صوامع عالم بالا و اقامت سر منزل قرب ایزد تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقهٔ آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیه فایز گشتند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردي نیز برکات صحبت ایشان دریافته اند - و بروایتی ضیاء الحق حسام الدین چلپي و شیخ اوحد الدین کرماني در مبادئ سلوک ایشان را در بغداد دریافته و چندی پیروي طریقت حضرت خواجه کرده خرقهٔ خلافت از ایشان دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشي کاکي که صفای روضهٔ ایشان دهلي کهنه را تا ابد تازه رو دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکرگنج که خلیفهٔ خواجه قطب الدین اند - بیک واسطهٔ دریوزهٔ فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نظام الدین مشهور باولیا از خلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ نصیر الدین که به چراغ دهلي اشتهار دارند - و همچنین شیخ برهان الدین ملقب به غریب که مرقد منور ایشان در دولت آباد دکن است - و سرور کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلوي مشهور از مریدان سلطان المشایخ همگي بوساطت ارشاد ایشان فیض ایقان از سرچشمهٔ عرفان یافته اند - و از پرتو انوار هدایت و دولت متابعت طریقت آن رهنمای طریق هدایت تا سر منزل وجدان پی برده به سلطنت ولایت عرفان رسیده اند *

نهضت موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال سلطان خرم حسب الامر حضرت جهانگیر بادشاه به تسخیر ولایت رانا امرسنگه و روزي شدن فتح و فیروزي یافتن به نیروی توجه کشور کشای آن ولایت

چون کارداني حکمت کاملهٔ حضرت پروردگار جل برهانه آنوقت که صفحهٔ هستي را نقش درستي نه نشسته بود و حقیقت معني عالم صورت صورتی نه بسته - بحکم صوابدید مصلحت و تنظیم امور دار الخلافهٔ آدم برآمد هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار بدرآمد روزگاری باز گذاشته - و حل هر عقدهٔ سربسته را برای صائب رای در گرو گره تاخیر نگاهداشته - لامحاله چون وقت آن کار در آید جمال آن امر بسر خود نقاب کشاید - چنانچه دریندولا صورت فتح رانا که در آئینهٔ خیال هیچ یک از سلاطین عظیم الشان هندوستان نقش نه بسته بود بچهره کشائي دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بر وجه احسن روی نمود - و بالجمله جمال شاهد اجمال این مقدمه در آئینهٔ بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوهٔ انکشاف تام مي نماید - که چون رانا که از رایان هندوستان در اصالت نژاد و قدم خانواده و فسحت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد - در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت نشد - و بر طبق سلوک طریق عهد قدیم بر جادهٔ کفران و طغیان

مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بندگي اقدام ننموده همچنان بر اظهار نافرماني و اعلان عصیان استقرار داشت - و بنابر قرار داد دیرینهٔ آن سلسله که بزعم باطل خود از اولاد نوشیروان دانند و دولت طبقهٔ خود هزار ساله مي شمارند - باوجود تمادي مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور بادشاهان عظیم الشان این کشور اکبر ننموده - بلکه پسر صاحب تیکهٔ یعني ولي عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده مزایای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است - که هر کدام بپایهٔ رانائی رسند لازم است که از روی عجز و فروتني پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاب که در زمان حضرت اکبر بادشاه باوجود امتداد مدت جهانگیري وجهانداري آنحضرت به پنجاه سال کشید - پاس لوازم طاعت گذاري و وظایف فرمانبرداري نداشت - تا اینکه مکرراً آنحضرت لشکر ظفر اثر بر سر او تعین فرمودند - و بعدی درین مهم جد و جهد داشتند که حضرت جهانگیر بادشاه را با راجه مانسنگه و چندی از اعاظم امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند - و هر بار که از انبوهي لشکر کوه شکوه و سخت کوشي سپاه نصرت آثار عرصه برو تنگ و کار برو دشوار مي شد - پناه بشعاب جبال و تنگناهای کوهسار برده در عقبات سخت گذار و کریوهای دشوار کردار روزگار مي گذرانید - و بوسیلهٔ اظهار اطاعت و انقیاد نقد فرصت بزیان داده بهمین طریق جان از ورطهٔ هلاکت بیرون مي برد - و سرداران موکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معني قناعت مي نمودند - و لهذا درین مدت آن معامله پرداختی بسزا نیافت و مقصود بر وفق مدعا رو ننمود - در آخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر این معني کمال ایستادگي داشتند - بنابر میانجيء صوابگویان پسر خود همین رانا امرسنگه را بملازمت آنحضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس

نفیس متوجه پیش رفت این مهم شده بودند - معهذا صورت درستي بر نه
کرده بود - لاجرم نهایت مرتبه اهتمام در سرانجام این امر داشتند - چنانچه
اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین
یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر به تسخیر آن ولایت تجهیز
فرمودند - از جمله نوبت اول سلطان پرویز را بافواج بحر امواج باستیصال آن
مخذول ارسال داشتند بنحوی که سابقاً سمت نگارش پذیرفت - چون
سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصلهٔ قدرت و اقتدار او بود در فتنهٔ سلطان
خسرو بمعاودت مامور شد - و بعد از فراغ آن معامله نوبتی دیگر مهابت
خان را با لشکر گران سنگ بآهنگ انتزاع آن ولایت فرستادند - و مدتی
عبد الله خان او نیک فیروز جنگ در آن ملک ترکتازي نمود - و چندی راجه
باسو نیز در آن سر زمین بهر سو ترددی میکرد - و بنابر مقتضای مضمون
مقدمهٔ مذکوره چون تسخیر آن ولایت در بند تاخیر وقت بود - و در حوالتگاه
روز ازل کشایش این عقدهٔ دشوار به گره کشائي رای گیتي آرای شاه بلنداقبال
تفویض یافته - لاجرم هیچ یک کاری نساخته به غنیمت مراجعت
ساختند - و درین وقت که وقت بر آمد این مطلب در آمده بود و حصول
آن مرام از رهن تعویق روزگار برآمده - باوجود آنکه پیشتر بقصد تسخیر دکن
بدار البرکت اجمیر تشریف آورده بودند نخست سرانجام این مهم را پیش
نهاد همت والا نمودند - لاجرم بتاریخ ششم دي ماه آلهي هشتمین سال
جلوس جهانگیري مطابق چهاردهم ذي‌قعده سنه هزار و بیست و دو هجري
در ساعتی سعید که نظر یافتهٔ سعود آسماني و اختیار کردهٔ تائید رباني بود -
شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب
آنحضرت افزوده دوازده هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه سپه از اصل و اضافه
مقرر ساختند - و تشریف چارقب زردوزي که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته

بودند و بر اطراف گلها مرواریدهای آبدار نصب نموده با چیرهٔ طلا دوزی ریشه و فوطهٔ زربفت و علاقهٔ مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه[1] با پهولکتارهٔ مرصع مرحمت فرمودند - و دو سر اسپ خاصگي یکی عراقي نامور با کوه پاره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گج نام فیل با ماده فیلی دیگر مزید عنایات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه - تربیت خان - نوازش خان - کشن سنگه - راو رتن هاده - رانا سکهراو - ابوالفتح دکني - صلابت خان بارهه - سورج مل ولد راجه باسو - میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ - راجه بکرماجیت بهدوریه - میر حسام‌الدین انجو - سلیمان بیگ مخاطب به فدائي خان بخشي لشکر - خسرو بي - سید حاجي - رزاق بي - دوست بیگ - خواجه محسن - عرب خان خوافي - سید شهاب بارهه - خان اعظم صوبه دار مالوه - فریدون خان برلاس - سردار خان برادر عبد الله خان صوبه دار گجرات با سزاوار خان برادر خورد - دلاور خان کاکر - خان یار بیگ - زاهد بیگ - و جمعی دیگر از امرا و منصب داران کومکي دکن از جمله - راجه نرسنگه دیو بندیله - یعقوب خان بدخشي - محمد خان نیازي - حاجي بیگ اوزبک - غزنین خان جالوري - ناهر خان تونور - علي قلي خان - همت خان - شرزه خان - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوي - مجملا درین یورش قریب بیست هزار سوار کار آزموده جرار از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت نصاب شاه بلند اقبال سعادت تعین پذیرفتند - و در اسعد اوقات که اوضاع افلاک بر وفق مراد رو داده و انظار انجم متوجه انواع استسعاد افتاده بود - ماهچهٔ اعلام ظفر فرجام بنام نامي حضرت شاه بلند اقبال که در معني

---

(۱) یکی از آلات دکن است - خافي خان *

سملهٔ سورهٔ فتح و فیروزي است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاوزي تائید ایزدي در رکاب نصرت انتساب آنحضرت بصوب ولایت رانا شتافت - و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه آن سر زمین از پرتو قدوم انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قایم مقام نیر اعظم مانند گریبان مشرق خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قراولان که بخبرگیري فوج غنیم رفته بودند تنومند شیری چند اهرمن منظر درآن بیشه دیده حقیقت را معروض داشتند - چون شغف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار بود - بی توقف جهت تفأل روزي شدن فتح و فیروزي همت والا نهمت بر صید آنها گماشته متوجه آن سمت گشتند - و بمجرد وصول مقصد در اندک فرصت پنج قلادهٔ شیر شکار شد - و آن روز ظاهر قصبهٔ ماندل مضرب خیام بارگاه سپهر عتبه سدره مرتبه آمده نظارهٔ تالاب محیط فسحت بسیط آب که در آن سر زمین سمت وقوع دارد - باعث انبساط طبع مقدس و نشاط خاطر اقدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آئین تال آئینه مثال موجب افراط اعجاب و اطراب آن فلک جناب شده تمثال فیض مصور و عیش مجسم در مرآت الصفاء آب سیماب سیمایش [1] [جهان] ع نما گردید - چون ازین قصبه سرحد ولایت رانا است و سلطان پرویز و مهابت خان و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایت آن مقهور نامزد شده هیچ یک از آنجا نگذشته بود قرین دولت و سعادت گذشتند - و منزل موهي که در دوازده کروهی اودی پور واقع است مخیم سرادقات اقبال شد - و ازین منزل پنج هزار سوار بسردردگئ محمد تقي بخشي که در آخر آن بخطاب شاه قلي خان سرافرازي یافت نامزد شدند - که پیشتر

---

(۱) ع | چهره] ل

بکوهستان آن ولایت در آمده تاخت و تاراج و اسر و قتل اهل آنجا
پیش نهاد نمایند - و خود بنفس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی
جهان پوی از عقب متوجه شده بمیان آنولایت در آیند - چون این معني
موافق صوابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بنابر استصواب راجه
سورج سنگه خال والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک
و حقایق احوال اهل آنجا کماهي آگاهي داشت - و او نیز صلاح درین
کنگاش نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند - که مصلحت درین است
که جمیع عساکر نصرت مآثر یکبار بدرون این کوهسار نیایند چه درین حال بیم
آنست که غنیم این معني را غنیمت انگارد و از همه طرف در آمده
سر راها و گریوها را نگاه دارد - و درین صورت آمد و شد اهل اردو بازار و باز
ماندگان لشکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود - الحال مناسب وقت
آنست که موکب جاه و جلال به سعادت و اقبال دربن سرزمین توقف نماید -
و ازین جا افواج قاهره بدفع آن مقهور نامزد شوند - آنحضرت که بتائیدات
آسماني مؤید و بتوفیقات رباني موفق و مسدد بودند - مطلقاً درین باب
بکنگاش صواب اندیشان عمل نه کرده بر عون و صون ایزدي توکل فرمودند -
و اصلا مصلحت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بسته مدار بست
و کشاد معاملات بر اندیشیدهٔ ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد
بر کارسازي بخت ازل آورد اعتماد نموده سرانجام مهمات این یورش را
بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گذاشتند . و از آنجا که بمحض عنایت
الهي و فیض فضل نامتناهي تدبیرات تائید پروردهای توفیق بر وفق
تدبیر مي باشد - همه جا مقاصد بکام هواخواهان بر آمده نقش مراد اولیای
دولت ابد بنیاد درست نشین افتاد - و بالجمله اگرچه بحسب ظاهر
این معني مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود - لیکن آن مظهر اقتدار

ید قدرت که تائید پرورد عنایت [1] [ازلي] ع و برآوردهٔ عاطفت حضرت
پروردگار اند مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند - و تکیه بر
سد روئین توکل نموده به عروهٔ وثقی توسل اعتصام جسته با ملتزمان رکاب
سعادت قرین دولت و اقبال بدآن کوهستان که هرگز لشکر بیگانه بر سبیل
راه گذار آشنای آن سر زمین نگشته و سم ستور اجنبي برسم عبور تا پای
کوتلش طرح آشنائي نیفگنده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل
ظاهر اودی پور پی سپر نعال مراکب موکب اقبال شد - میدان چوگان که
فضای است در کمال فسحت ساحت مضرب سرادق اقبال آمد -
قصبهٔ مذکوره که نشیمن جای رانا است احداث کردهٔ رانا اودی سنگه
پسر رانا سانگا است - که باستظهار یک لک سوار با حضرت فردوس مکاني
بابر بادشاه در نواحيِ چانده رو برو شده شکست یافت - و جد این رانا
امر سنگه که حضرت شاه بلند اقبال به قصد استیصال او توجه فرموده
بودند - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشت پسر همین رانا اودی سنگه بود -
و منازل که درین موضع اساس نهادهٔ اودی سنگه مذکور است بعضی بر
فراز کوهچهٔ بنا یافته که بر سمت شرقيِ آن واقع است - و دیگر نشیمنها
درمیان کولابي بنیاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه سمت وقوع دارد
و بتالاب بجوله مشهور است - الحق بدیع آبگیری است بسیار دلپذیر
و عدیم النظیر در کمال پهناوري و کشادگي و نزهت منظر و خوشيِ جا -
و بر جانب جنوب آن میدان گاهی در غایت فسحت بجهت چوگان
بازي ساخته بر گردا گرد آن دیواری سنگین کشیده - و در سه کروهيِ
اودی پور تالابی دیگر اودی ساگر نام که از روی انتساب باسم بانيِ آن

---

(۱) ع [ایزدي] ل

واقع است - که سه سوی آن را کوها درمیان گرفته و بر یک جانب آن رانا اودی سنگه سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول وعرض بسته و کوه لختی را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل انصباب و ریزش آب که کمال پستی دارد آبشارهای غریب نظاره فریب اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی الابصار است - و در پیش روی آن جلگاهی در نهایت نضارت و نزاهت واقع است - که در خوش آیندگی و دلکشائی رشک روضهٔ رضوان است - و چون عمارت اودی پور که بر فراز کوه و میانهٔ تال واقع شده همگی بروش هندوان و هندسهٔ معماران آن ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد - با این معنی از ترکتاز لشکر عبد الله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر آن عمارت خراب شده بود - ناچار علی العجالة از سر نو بنای عمارت بر اساس اندراس یافتهٔ آن منازل نهاده باتمام رسانیدند - و در ساحت فراز کوه نیز بفرمودهٔ آنحضرت معماران چابک دست نشیمن های خاطر فریب دلکشا مشرف بر تال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبر که راه قرب در خدمت داشتند - هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحی دولت خانهٔ والا طرح عمارات عالیه انداخته منزل گزیدند - چون اردوی جهان پوی در اودی پور بدولت و سعادت قرار گرفت - مقتضای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر شد - که ازآن موضع تا سرحد شش جا تهانه داران جای گیرند - تا رسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد بر سائر مردم آینده و رونده بآسانی میسر شود - بنابرین جمال خان ترکی را در ماندل و دوست بیگ و خواجه محسن را در گیاسن و سید حاجی را در اتوله و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجو را در دیوک و سید شهاب را در کومل و هیداری مقرر نموده شد *

کوتاهي سخن چون محمد تقي که از مقام موهي با پنج هزار سوار جرار کار طلب بآهنگ تادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان رخصت یافته بود در موضع چپن منزل گزید - و آن ولایتی است مشتملبر پنجاه و شش محل و موازي پنجاه و شش قریه در تحت هر یک ازین محال واقع است - و باین اعتبار که چهپن بهندي زبان پنجاه و شش را گویند بدین نام اشتهار دارد - و بمجرد رسیدن خرابي بنیاد کرده آغاز ترکتاز نمود - و همگنان را دستوري دست انداز داده مقرر کرد - که نهایت مراتب مقدرت و دسترس اقتدار و قدرت خویشتن را کار فرموده هر که و هر چه بدست آید دست ازآن بر ندارد - و آنچه از دست بر آید در هرباب بعمل آید - بنابر آن بهادران بازو بقتل و اسر برکشودند - و تخریب بتخانهای عظیم الشان دیرین اساس که در آن سر زمین واقع است شروع نمودند - یغمائیان دست بغارت و تاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالي آن موضع و نواحي و حوالي ایشان زدند - و خلقی بیشمار از راجپوتان و برهمنان در بتکدها داد مردانگي و جلادت داده بنابر رسم و عادت معهود هنود که جان باختن در امثال این مواضع را بلا تشبیه در درجهٔ شهادت مشاهدهٔ مقدسه و اماکن متبرکه مي دانند باقصی درکات جهنم پیوستند - درین اثنا بهیم پسر مردانهٔ رانا که در تنومندي و دلاوري از زمرهٔ راجپوتان امتیاز تمام داشته باندازِ شبیخون آوردن بر فوج محمد تقي از رانا دستوری یافته بود باولیای دولت قدر صولت روبرو شد - و محمد تقي باوجود هجوم مخالفان توکل برعنایت آلهي و حمایت اقبال بی زوال بادشاهي نموده تزلزل را اصلا بخود راه نداده - و بدستیاري تائید قوي بازوی نیرو و پایمردي استقرار قاب پا برجا کمال مردي و مردانگي بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزید - و به حملهای متواتر گام قهر وطرد حملهٔ غنیم مقهور گرفته چنانچه حق مقام

بود داد ایستادگي دادہ - و بپاسباني لطف ایزدي و نگهباني دولت ابدي محروس و محفوظ ماندہ آسیب عین الکمال روزگار بدو نرسید *

درین ایام عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الامر عالي بکومک اولیای دولت تعین یافته همه راہ بر سبیل ایلغار شتافته بود - با دلاور خان کاکر و سایر تعیناتیان صوبۂ گجرات بخدمت رسیدہ سجدہ گاہ والا را فروغ بخش ناصیۂ اخلاص ساخت - و انواع نفایس و نوادر آن دیار برسم پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانیدہ بمراحم بادشاهانه سرافرازي یافت - و درین اثنا حکیم خوشحال ولد حکیم همام گیلاني که بر سبیل سزاولي خان اعظم میرزا عزیز کوکه حسب الامر عالي بصوبۂ مالوہ شتافته بود - بعد از گران جاني هاي بیش از قیاس و حجت‌های بے شمار که بنابر فرط سبکسري و کوتاہ نظري ازآن معامله نافهم پاس مراتب مدار بظهور آمدہ بود - با هزاران جر ثقیل لطایف و حیل آن بزرگ خرد را جریدہ تا درگاہ والا رسانید - و در وقت ادراک نیز آداب معهودہ که ازلوازم بندگي و مراسم این مقام باشد کماینبغي بجا نیاوردہ - با این معاني بی وجه انواع بدسلوکي‌ها و ترش روئیها که از طور عقل بیرون بود و اصلا موافقت با روش و دستور العمل خرد فوفنون نداشت نیز ازآن عزیز سرزد - چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناہ آمرز بل معذرت آموز ست - مطلقاً مقید بدین مراتب نه گشته و در مقام انتقام نه شدند - و آن خان ناقدردان بدین معاني اکتفا نه کردہ شروع در نفاق و غدر که همواره بآن متهم بود نمود - و بنابر دولت خواهي خسرو تنها بخدمت شتافته باوجود آنمایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش آشیاني منصب هیچ یک از امرای عظام بر او زیادتي نداشت - درین مهم که جهاد باعداء دین بود بدستور معهود که همواره بسپاهی بل بی سپاهی بود به یساق

آمده - و باین معنی در وقت ملازمت آن اداهای ناخوش نما نیز ازو بوقوع پیوست - لاجرم بنابر مقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام بی توقف امر عالی به پروانگیِ قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت - که بیرم بیگ میر بخشی خیل اقبال آنحضرت یک چند اورا نظر بند نگاه دارد - آنگاه صورت واقع را از قرار واقع عرضداشت دربار والا نموده ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه بار یافتگان درگاه گیتی پناه جلوه گر آمد - فی الحال بمقام تنبیه و تادیب او در آمده تصمیم این عزیمت صایب نمودند - چون حضرت خلافت مرتبت نیز ازو دلپری داشتند لاجرم امر جهان مطاع درین باب صدور یافت - که مهابت خان بی توقف بملازمت شاه بلند اقبال کامیاب ابواب سعادت گشته آن خان نامعامله فهم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرموده بنفاذ پیوست و او بحضور رسید - حسب الحکم اشرف به یمین الدولة آصف خان که در آن ولا خطاب اعتقاد خان داشت حواله شد - که در قلعهٔ گوالیار که کشاد و بستش بدست آن عقده کشای امور دین و دولت بود محبوس گرداند *

بالجمله درآن حال شاه بلند اقبال بصواب دید رای صواب آرا و بخت کار فرما مردم کار طلب افواج قاهره را بر چهار بخش منقسم نموده باندازِ ترکتاز آن سرزمین بدست آوردن رانای مقهور برطبق این دستور نامور ساختند - فوجی بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ - و جمعی همراه [۱] آصف خان]ع بارهه و بیرم بیگ میر بخشی - وطایفهٔ بسرکردگیِ دلاور خان کاکر و کشن سنگه - و برخی بپاشلیقیِ محمد تقی - و هر یک

---

(۱) ع [سیف خان] ل

فراخور مرتبه بعنایت [1] [خلعت های]ع گرانمایه و کمر شمشیر مرصع و اسپان توپچاق عربي نژاد و فیلان صف شکن کوه توان سر افرازي یافتند - چون رانای مقهور بر تعین یافتن افواج قاهره آگاهي یافت - هوش از سر و توان از تن او رمیده دست از خویشتن داري برداشت و ثبات قدم را وداع نموده تمکین را خیر باد گفت - و سراسیمه و مضطرب گشته چون باد سبکسر هرزه گرد هر روز در دره و بیغوله و کوهساري سرگرم سیر و دور بود - و هرشب در غاری بروز آورده در جنگل بسر مي‌برد - و در عرض این ایام بر سایر سرداران آن سرزمین مراسم ترکتازي بجا آورده هرجا از مردم رانا نشان مي یافتند بر سر ایشان تاخت مي بردند - و از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب قری و مزارع آن محال چیزی باقي نمي گذاشتند - چنانچه در ضمن اندک مدتی هرجا که پی سپر نعال مراکب مواکب اقبال شد از آباداني نشان و از عمارت آثاری بجا نماند - و در اثنای این احیان چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند - که تنومند فیلی اهرمن پیکر عالم کمان نام که سرمایهٔ استظهار و باعث پشت گرمیٔ رانا است - با پنج زنجیر فیل نامي دیگر در درهٔ کهساری دشوار گذار نگاه مي دارند - آن خان نامور بمجرد استماع این خبر از جا در آمده بشتاب باد و سحاب شتافت - و پیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدر برند بر سبیل ایلغار تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان مذکوره را متصرف شد - و دلاور خان کاکر نیز صد زنجیر فیل کوه پیکر از جای دیگر بدست آورد - مجملا عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که بتعاقب رانا تعین یافته بودند دوستکام و مقضي المرام اسیر و اولجهٔ بسیار و غنایم بیشمار گرفته آهنگ مراجعت نمود *

---

(۱) ع [بخششهای] ل

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن نوروزی شاه بلند اقبال سلطـــان خرم در ولایت رانـا

سر خیل سایر سیارگان بل سرگروه جمیع ستارگان دو پهر و یک گهري از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجري سپري گشته تحویل اشرف بایوان دار الامارت حمل نمود - جشن نوروزي سال نهم از جلوس اقدس جهانگیري بفرمودهٔ اشرف شاه بلند اقبال آراستگي نگارستان چین یافته رونقش بهشت برین گردید - و روزگار هنگامه ساز تماشه گر بساط انجمن عیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور دکانها آراسته خویشتن نمائي و بازار گرمي خو فروش انجم یعني مهر انور را بر روی یکدیگر کشیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت اعلی بر بسط بساط انبساط و کسب سرمایهٔ نشاط گماشته کامراني در لباس کام بخشي بجا آوردند - و مجموع غنایم را که مشتمل بر فیل عالم گمان مذکور و هفده زنجیر فیل دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادون رای بدرگاه والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از استماع نوید این فتح آسماني که تازه روی داد و مقدمهٔ دیگر فتوحات بی اندازه بود گلبن امید از سر نو بشگفتگي در آمد - و موازي سه کرور دام از محال انقد صوبهٔ مالوه از تغیر خان اعظم بصیغهٔ انعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق و فتق صوبهٔ مذکور نیز بگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عنایت حکمت طراز دانش پرداز میرزا شکرالله شیرازي را که در انواع فنون عقلي و نقلي از اقران خویشتن مستثنی و ممتاز بود - بخدمت دیواني شاه بلند اقبال از تغیر میر معصوم هروي سر افراز نمودند *

میلاد فرخنده پادشاهزادهٔ حورا سرشت قدسي نژاد جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صبای عاطفت از مهب مواهب مبداء فیاض بنابر شگفتن نوگل که در سرابستان وجود بکشاده روئي گل آفتاب چهره نمود گلشن امید تازه شادابي و خرمي بی اندازه پذیرفت - و بمجرد تنسیم نسیم عنایت عالم بالا از دمیدن تازه غنچه که بر گلبن شهود با حیات بخشي انفاس عیسوي لب تبسم کشود بچمن مرام دیگر بارہ گل شگفت - یعنی فرخنده قدوم مریم قدسي نفس عیسی دم درین بیت المقدس جاه و جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمن مقدم دولتخواهان را نوید حصول امید و بشارت خلود جاوید داد - چهره کشائي شاهد بسط مقال از برقع اجمال این مقدمهٔ حقیقت اشتمال ولادت با سعادت نواب قدسي نقاب بادشاه عالم و عالمیان بیگم صاحب است - که در مبادي این سال فرخنده فال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجري مطابق سال نهمین از جلوس اشرف جهانگیري روز چهارشنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز تیر فروردیماه آلهي در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا ممتاز الزماني این خجسته لقا مولود حور آئین ورود مسعود بعرصهٔ وجود نموده از فروغ جمال جهان آرا در و دیوار روزگار را به پرنیان نور پرتو آئین بست - و از نور ظهور والا سر تا سر روی زمین را رشک فردوس اعلی ساخته باعلاء اعلام برکت و سعادت پرداخت - بنابر این آن زیور روی زمین و پیرایهٔ آرایش جهان از تسمیهٔ حضرت خلافت بجهان آرا بیگم موسوم شد *

تنگ شـــدن ساحت کار و عرصهٔ پیکار بر رانای خذلان مآل بمساعیِ جمیلهٔ دلاوران خیل اقبال بادشـاهزاده خرم

بر ارباب دانش دور بین سر این معنی هویدا ست - که هر که با طایفهٔ بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نیرومندان تائید عالم بالا اند پنجه در پنجه کند - هر آئینه بزور خود شکست در بازوی خود افگند - و از مقابل کوی ایشان بیهوده پهلو بر خنجر و مشت بر نیشتر زده گردن بزیر شمشیر نهد - موید این مقال حقیقت اشتمال حال رانای خذلان مآل است باولیای دولت قوی صولت شاه بلند اقبال - و تبیین این ایهام آنکه چون رانا از زیادهٔ سری سر به اطاعت فرو نیاورده وتن بانقیاد در نداد - بنابر آن از همه سو خیل اقبال بر سر او تعین پذیرفت - و بدستوریکه آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفته سر بدنبالش نهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سر بر نمی توانست آورد - تا رفته رفته از در افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بجای کشید - که اگر عاقبت از در اطاعت در نیامدی - خان و مان سلسلهٔ دیرینه سالش استیصال پذیرفته از بنیاد در افتادی - بنحوی که در عنوان دیگر گذارش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ گیریهای بهادران در باب تعاقب او بدین عنوان مذکور میگردد - که چون آن مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاقب و استیصال او تعین یافته بودند نیم لمحه در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای با خود قرار درنگ و استقرار نمی توانست داد چنانچه مذکور شد - هر ساعت در

پیغولهٔ و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر مي برد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه بر هامون نورد با سورج مل نام پسري که برو اعتماد تمام داشت در شعاب جبال مي گردانید - و خود با معدودی چند سرگردان گردیده انتظار درآمد برشکال داشت - که چون راها و گذرها را آب بگیرد شاید که از شعلهٔ جانسوز شمشیر صاعقه تاثیر غازیان عدو بند آفاق گیر ازین راه رهائي بیابد - و ازین رو جان مفتي از میان آب و آتش بیرون ببرد - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد - لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در تنگنای کوهستان همه جا تهانه نشانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند - و هرجا زو خبری بیابند ازین تهانجات فوجی بیدرنگ بآهنگ دستگیر نمودن او رو براه نمایند - بنابرین کنکاش صواب آئین بدیع الزمان ولد شاهرخ میرزا را در کونبهلمیر که بر فراز کوه البرز شکوه واقع است بتهانه داري مقرر فرمودند - و سید سیف خان بارهه در چارول و رانا سکهراو پسر رانا اودی سنگه در کوکنده و دلاور خان کاکر در انبه و فریدون خان برلاس با راو رتن هاده در اوگنه و محمد تقي در چاوند و در بیجا پور بیرام بیگ میر بخشي شاه بلند اقبال و در چاور که معدن نقره است ابراهیم خان مهمند از بندهای بادشاهي و در هادري میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوي و در پاتوره سزاوار خان برادر عبد الله خان و در کیوره زاهد خان ولد مقیم خان جابجا بضبط این محال و تعاقب این خسران مآل قرار یافتند - و محمد شاه از بندگان کامل اخلاص و تربیت کردهای خاص آنحضرت با فوجی نبرد آزموده کارطلب بآهنگ تخریب بتخانهٔ بکلبنگ و تادیب راجپوتان آنصوب رخصت یافت - و او بایلغار روانه شده بر سر راه آن گروه نابکار که پیوسته مستعد پیکار بودند ترکتاز آورده آتش یغما در آن مرزبوم زده اندوختهٔ

آن خاکساران را بباد تاراج بر داد - و خلقی نا محصور را بقتل رسانیده بندی بی شمار گرفت - و هم چنین بر آوردهٔ تربیت و پروردهٔ عنایت آنحضرت رای سندرداس میرسامان با فوجی از فدویان بسمت سرکوهی که عیال رانا را از آنجا نشان می دادند سعادت تعیین پذیرفت - چون پیش از رسیدن رای خبر بآن تباه رایان سیاه روی رسید اهل و عیال رانا را بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سرزمین از قتل و غارت و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هنود چیزی باقي نگذاشتند - چون از جمعی دلیران راجپوت بنابر مقدمهٔ مذکورهٔ سابق که رسم معهود هنود است پیشتری زنان خود را کشته و مردانه بآهنگ مقابله و مجادله در بتکدها اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند - غازیان جان سپار بر سر آن مقهوران برگشته بخت تیره روزگار تاختند و ایشان نیزدلیرانه پیش‌آمدند - و پس از مدافعه و مقابلهٔ بسیار و کشش وکوشش بیشمار به دارالبوار پیوستند - و رای مذکور دولت خواهيِ خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای کیش و آئین خویش پوشید - و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت منظور داشته چنانچه حق مقام بود در سر انجام کار ولي نعمت حقیقي خود کوشید - و بتانرا سوخته بتخانها را ویران ساخت * بیت *

بدلها چنان مهـــر اوخانه ساخت * که هندو بتخریب بتخانه تاخت

چون درین یساق شاق از رای مذکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان خدمات شایان و ترددات نمایان بظهور پیوسته مساعیِ جمیلهٔ ایشان مشکور افتاد - لاجرم بتازگي منظور نظر انور آمدند - و بتوجه عالي دقایق رتبهٔ ایشان درجهٔ اعلیٰ پذیرفته حضرت شاه والا جاه میرزا شکرالله را بخطاب افضل خانی چهرهٔ کامگاري برافروخت - و رای سندر داس به خطاب رای رایان سربلندي یافته رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشاني

بخطاب راجه بکرماجیت که والا ترین خطاب راجهای این کشور است تارک مباهات بر فلک عزت بر افراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در تهانجات مذکوره به تعاقب آن بدعاقبت تعین شده بودند هر جا خبر رانا مي یافتند - بی توقف تاخت برسر او آورده آنچه لازمهٔ مردانگي و دلیري بود از تخریب ملک و اسیر گیري بجا مي آوردند - و چندی بتکدهای نامي و مشهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا نموده بنیاد مسلماني درین اباس قوي اساس گردانیدند *

توسل جستن رانا به حبل متین عفو حضرت شاه بلند اقبال و ادراک نجات بوسیلهٔ دریافت ملازمت آنحضرت و ذکر بعضی از مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله فهمي و کارداني و ملاحظهٔ عواقب امور و دوربیني بی نصیب مطلق نبود - و از به اندیشي کار و بهبود روزگار في الجمله بهرهٔ داشت - دریذولا بنظر امعان در معاملهٔ خود غور نموده مشاهده کرد - که کار او از عصیان بکجا کشید و از نافرماني جز خسران جاوید سودی ندید - خاصه درین وقت که عرصهٔ راحت برو از ساحت حوصله تنگ تر شده بود - و قطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود که مال و منال عرضهٔ تلف گشته و جان و ملک مشرف بر فنا و زوال شده - و عرض و ناموس بمعرض اباحت در آمده معهذا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم این معاني خصوص بباد رفتن ننگ و نام را بغایت مکروه مي داشت - لاجرم نسبت اصحاب اضطرار و اضطراب امان طلبي را بر خود واجب

دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود - و دست از پاس مرتبه که ابا عن جدٍ در نگاهداشت آن جد تمام داشت باز داشت - چه سرمایهٔ مباهات و دست پیچ افتخار و امتیاز سلسلهٔ ایشان بر سر خانوادهای راجگان هنود همین بود - که درین مدت متمادي هرگز سر اطاعت پیش هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرو نیاورده اند - بلکه ولي‌عهد خود را نیز که در عرف این طایفه پسر صاحب تیکه مي گویند نزد هیچ یک از بادشاهان عظیم الشان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشارتی بدین معني رفت - مجملا بنابر آنکه درین ولا ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانهٔ معمور خالي و خرابه مانده و سپاهي کشته و اسیر گشته و خویشان و منتسبان سر خویش گرفته - و سایر متعلقان و دیرینه نوکران پیوند تعلق دیرساله از علاقهٔ ثبات قدم و پایداري گسسته - و عقد پریشاني جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفاق با تفرقهٔ ابد و بیوفائي سرمد بسته - و رعیت نیز پراگنده و متفرق شده و آن آبرو و استقلال که سابقا داشت نمانده - و باین معاني از نیروی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعاظم جنود آسماني است عرصهٔ حوصلهٔ تنگ او را فرو گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقت‌های نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیري مي نماید - چون صلاح کار و بهبود معاملهٔ او در طلب امان بود - ناچار دست استیمان بداماں استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنایت و لجاج و ستیز نموده - و مکتوبی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتني برای رایان نوشته بوساطت او امان طلبید - و سایر اوامر و نواهي بادشاهي و شاهي را بر وفق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوق عبودیت نهاده - و قبول کرد که کرن پسر جانشین خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال بدرگاه والا

فرستد - چون راجه مطلب آن زینهاري عفو طلب را که از در تضرع و زاري درآمده بود بعرض عالي رسانید - بنابر آنکه این یساق اول مهمی بود که آنحضرت بر سرانجام آن اهتمام مبذول داشته همت گماشته بودند - باوجود کار فرمائي عفو جبلي که بتکلیف تمام آن مهر منزلت سپهر جناب را بر ارتکاب لوازم بخشایش میداشت - و اغماض عیني که شیمهٔ کریمهٔ آن اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش مي زد - لاجرم خواهش خاطر مبارک بدین معني کشش نمود که مهم رانا را ناتمام نگذاشته اورا مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را یکبارگي ازآن ضلالت آباد که هرگز صیت معالم اسلام بگوش اهالي حوالي آن نیز نرسیده بر اندازند - ناچار فرستادهٔ اورا بی نیل مطلب باز گردانیدند - چون رانا را نامیدي مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجي ایستادگان پای تخت همایون بخت زده از در استشفاع در آمد - و نامهٔ ضراعت آمیز رقت آموز به مهابت خان نوشته توقع پایمردي درین باب نمود - و چون خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و استدعا بعرض اعلی رسانیده دقایق اضطرار و بیچارگي او بوضوح رسید - حضرت خلافت مرتبت بر حال او ترحم نموده باظهار انقیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا اکتفا نموده بدستخط خاص نوشتند - که آن گرامي فرزند سعادت یار رضاجو اقبالمند را باید که خرسندي و خشنودئي خاطر ارجمند ما را در ضمن قبول این معني شمرده دیده و دانسته از استیصال رانا در گذرد - و یکباره در صدد خرابي او نه شده دقایق ملتمسات او را بدرجهٔ اجابت رساند - چنانچه بمجرد رسیدن فرمان قضا نفاذ جان بخشي او نموده ولایتش را بدستور معهود برقرار دارد - و پسر صاحب تیکهٔ اورا در رکاب ظفر انتساب گرفته متوجه درگاه والا شود - درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق

امر عالي والد والا قدر ملتمس رانا را مبذول داشته ديده و دانسته به فرمان جهان گيري از گناه او در گذشتند - رانا بعد از اطلاع اين معني در حال سبهه[1] کرن خال خود را با هرداس جهاله که از راجپوتان نامور و مردم معتبر او بود بدرگاه والا فرستاد - و فرستادگان بدرگاه گيتي پناه شاهي رسيده همراه راي رايان ادراک آستان بوسي نمودند - و بزبان اظهار به فزع و جزع و عجز و نياز افتادگي و بيچارگي رانا وسيلهٔ درخواست بخشايش ساختند - و حضرت شاه بلند اقبال جان بخشي اورا مشروط بملازمت نمودن او ساخته باين شرط زينهار دادند که خود به سعادت ملازمت استسعاد يافته کرن جانشين خود را در رکاب نصرت انتساب بدرگاه والا فرستد - و آنگاه که کرن رخصت انصراف يافته بموطن خويش رسد - پسر کلان او که نبيرهٔ رانا باشد همواره بهمراهي هزار سوار ملازمت موکب والا اختيار نموده همه جا يساق کشي کند - چون همگنان بعد از استماع اين معني راه سخن و روي جرأت عرض مطالب يافتند باين دست آويز بوسيلهٔ راي رايان معروض داشتند - که اگر درين صورت يکی از ارکان دولت بميان جان بخشي رانا در آمده وثيقهٔ عهد و پيمان در آورد - چنانچه خاطر رميدهٔ او آرميده گردد - هرآئينه بيدرنگ آهنگ ادراک دولت ملازمت نمايد - و لهذا بنابر التماس رانا علّامي فهامي افضل خان را بدين مصلحت فرستادند که اورا اميدوار انواع عواطف و مراحم شاهانه نموده بملازمت آرد - و از راه مزيد اطمينان خاطر او راي رايان را نيز همراه دادند - و چون رانا از وصول ايشان علامت قبول جان بخشي تازه يافت آرميده دل و مطمئن خاطر گشت - و بی توقف روی اميد بدريافت سعادت آستان بوس نهاده چون

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگيري سوبهه کرن نوشته شده - ببينيد صفحه ۷۷ - طبع ايشياتک سوسائيٹي بنگاله *

به نزدیکی معسکر سعادت رسید - والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت جمعی از اعیان دولت مثل عبد الله خان و راجه سورج سنگه و راجه نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در بخت و اقبال بر روی روزگار او کشادند - و امر عالي عز صدور یافت که از روز یکشنبه بیست و ششم بهمن سال نهم جلوس جهانگیري افضل خان و رای رایان بآئین معهود و رسم مقرر او را از نظر انور بگذرانند - و در آن روز که نوروز دولت و بهروزئ رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهانتاب بدستور هر روزه از مشرق جهروکهٔ والا بر آمده پرتو نظر بر خاص و عام افگندند - و بآئین صاحبقراني بر مسند جاه و جلال نشسته حجاب بارگاه فلک اشتباه را اشارهٔ بار او دادند - همین که رانا ببارگاه گیتي پناه در آمده امیدش از پرتو انوار جمال جهان آرا روکش مطلع خورشید گشت - از همانجا سجود آستان سپهر نشان را صندل جبهۀ اخلاص گردانیده تارک افتخار باعتبار سرافرازئ بساط بوسي بر اوج طارم آبنوسي سود - و هرچند به والا بساط قرب نزدیکتر مي شد از ادای تسلیمات بندگي و آداب سرافگندگي سرمایهٔ بلند پایگئ جاوید و مادهٔ مزید امید آماده مي ساخت - و در وقتی که بدستیارئ طالع ارجمند و مددگارئ اقبال بلند از ادراک شرف رخصت به تقبیل پایهٔ سریر آسمان نظیر سعادت پذیر گشت - و بدریافت این مکرمت والا فرق رفعت از ذروهٔ فلک اعلی در گذرانید - حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر اورا برداشتند و ازین رو سربلندئ جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خاتم النبیین است که در امثل این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجا آرند - و لهذا آنحضرت ردای مبارک به جهت جلوس زادهٔ حاتم بر زمین گستردند - چنانچه در کتب معتبرهٔ سیر مروي و مذکور است - و نزد سایر احاد الناس نیز بر سبیل

تواتر منقول و مشهور - لاجرم بحکم آن مقدمه در صدد این معني شدند که اورا بعنایت خاص اختصاص داده کماینبغي در تسلیهٔ خاطر و تالیف قلوب او بکوشند - بنابر آن نخست عبدالله خان و راجه سورج سنگه را بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند - آنگاه بطرف دست چپ اورا رخصت نشستن داده نقش مرادي چنین که فیروزي بر آن روزي هیچ یک از اسلاف او نه شده درست نشین ساختند - آری چه عجب بهتر نوازي وظیفهٔ بزرگي و مهتري است و احسان و بنده پروري لازمهٔ دادگري و پیروزي - از اینجاست که آفتاب جهانتاب بنابر ذره پروري از سایر کواکب بر سر آمده - و انسان عین از راه کمال مردمي در عین انسان کامل جا گرفته - بالجمله رانا بنابر شکرگذاریئ این نعمت بزرگ بعد از تقدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعه لعل گرانمایه بوزن هفت و نیم مثقال جوهري بانواع جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر فیل از نظر اقدس در گذرانید - و هم درین مجلس سه پسر او سورج مل و بهیم و باگهه و دو برادرش سنهیه و کلیان و چندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن استسعاد ملازمت کامیاب مراد گشته بانواع عنایات امتیاز یافتند - و در مجلس اول خلعت فاخره با شمشیر و کمر خنجر مرصع و اسپ عراقي با زین و ساخت مرصع و فیل خاصه با یرق نقره به رانا مرحمت نموده به پسران و برادران و پنج تن از راجپوتان معتبر او اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع عنایت فرمودند - و به چهل نفر اسپ و خلعت و پنجاه نفر سروپا تنها - چون رانا خاطر از همه رهگذر جمع نموده بانواع الطاف گونا گون مخصوص شد و سرمایهٔ مباهات بدست آورده از سر نو ملک برو مسلم گشت - لاجرم با دلی پر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شده قدم در راه مراجعت نهاد - آخر همان روز کنور کرن پسر جانشین او بوسیلهٔ

افضل خان و رای رایان آمده ملازمت نمود - وبنابر مقتضای عنایات عام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گشته از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسپ عراقي با زین طلا و فیل خاصگي پایهٔ قدرش افزود - ومبلغ پنجاه هزار روپیه نقد به صیغهٔ انعام عطا یافت که سرانجام سفر و ساز راه مهیا نموده در رکاب سعادت روانهٔ درگاه والا گردد *

بیان معاودت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت از مهم رانا بصوب دار البرکة اجمیر و دریافت سعادت ملازمت حضرت خلافت مرتبت

چون بدستیاري تائیدات آسماني فتح الباب بخت و نصرت بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشود - و بنقاب کشائيِ توفیقات رباني شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب روی نمود - لاجرم معنيِ ظفر و فیروزي در آئینهٔ معائنه باحسن وجوه صورت بسته نقش مراد دولتخواهان در صفحهٔ آرزوی همگنان بر طبق دلخواه درست نشست - و درین حال حالت منتظره نمانده امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقایق خواهش ملازمت والد والا قدر درجهٔ اعلی داشته آن جاذبه بسوی دار البرکت اجمیر کشش تمام مي نمود - بنابرآن حضرت شاه بلند اقبال پیکر لوای والا از آیات نصرت ساخته وبسورهٔ فتح طراز رایت ظفر آیت پرداخته عنان انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دهم اسفندار سال نهم از جلوس جهانگیري چون موکب سعادت قرین مقرون دولت و مصحوب عزت مظفر و منصور به نزدیکيِ بلدهٔ اجمیر رسیده ظاهر آن مصر عزت مضرب خیام

نصرت شد - و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلی استقبال موکب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبه بیستم محرم الحرام سنه هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینهٔ دولت شده بآهنگ ادراک شرف ملازمت اشرف بخدمت شتافتند - و از پرتو نظر عنایت والای والد والا قدر بتازگی فیوضات بی اندازه اندوخته انواع سعادت دو جهانی دریافتند - حضرت خلافت مرتبت از کمال شوق و نهایت ذوق بنحوی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن جان جهان را چون روح و روان تنگ در بر آوردند - و زمانی دراز در آغوش عاطفت داشته رایحهٔ حیات جاوید به مشام امید رسانیدند - شاه بلند اقبال بنابر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان مراسم تسلیمات و سجدات شکرانه که از لوازم آئین خدوم است بجا آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معهوده نموده هزار مهر و هزار روپیه به صیغهٔ نذر و موازي این مبلغ به عنوان تصدق و صندوقچهٔ بلورین مالامال از جواهر گرانمایه گذرانیدند - از آنجمله لعل گرانمایهٔ رانا بود که حسب التقویم ارباب بصیرت این فن بهای آن شصت هزار روپیه مقرر شد - هم درین مجلس حضرت خلافت مرتبت آنحضرت را به تشریف خلعت و چارقب مرصع معزز ساخته کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ عراقي با زین و لگام مرصع و بنجي گج نام فیل خاصگي و ماده فیل دیگر با یراق نقره ضمیمهٔ این مایه مرحمت عمیمه نموده ... هزاري ذات و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آن سپهر مرتبه افزودند - و جاگیر آنحضرت موافق منصب پانزده هزاري ذات و هشت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه از انقد محال تنخواه شد - آنگاه بوساطت بخشیان عظام پسر جانشین رانا از ملازمت اسعد استسعاد یافت -

و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گرانمیه و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت - و بمرحمت خنجر و تسبیح مروارید گران بها و اسپ و فیل خاصگي سرافرازي یافته بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و منصب پنج هزاري ذات و سوار محسود امثال و اقران گشت - و جاگیر نصف طلب منصب او محال کوهستان رانا و نصف دیگر از پرگنات دامن کوه آن سر زمین قرار یافت - آنگاه سایر امرا و بندهای بادشاهي که در رکاب ظفر انتساب بودند بعنایات بادشاهانه سرافرازي اندوختند - و هشتم تیر سنه ده جهانگیري بعد از چهار ماه کنور کرن پسر رانا بوطن مالوف خود رخصت مراجعت یافته فرمان عالي برین جمله صادر شد که جگت سنگه پسر او با هزار سوار همواره در رکاب شاه بلند اقبال کامگار در یساق دکن حاضر باشد *

نور آمود شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد دارا شکوه

چون حضرت واجب العطایا بحکم اهتمام در سرانجام مصالح این کارخانه و صوابدید مصلحت زمانه شاه بلند اقبال را از سایر متکفلان امور عامه رعایا و کافه برایا بخواص و مزایای خاص اختصاص بخشیده - بنحوی که از روی عاطفت تام تمام مقصد و مرام آن سرور را موافق دلخواه هواخواهان در کنار و بر آرزوی ایشان نهاده - و همچنین آن حضرت را درین مطلب اعلی و مقصد اقصی نیز که سر همه آرزوها است نصاب کامل و نصیب شامل رسانیده - و آن برگزیدهٔ اعیان کون و مکان را درین امر عظیم الشان که قوام دین و دولت و قیام ملک و ملت بدان است از سایر سلاطین روی زمین بر گزیده - چنانچه ارکان سریر سلطنت و قوایم اورنگ

خلافت آن خورشید مکانت آسمان مکانرا از استقامت وجود مفیض الجود چهار شاهزادهٔ کامکار نامدار اقبالمند مصدوقهٔ هر چار چهار رکن تمکین بل چار حدود کعبهٔ دین بر ایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده - و افسر سروری آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگی این چار بادشاهزادهٔ خجسته طالع فیروز بخت که هر یک درة التاج تارک مبارک اقبال اند - فروغ نیک اختری مهر و سعادت مشتری بخشید - و خاصه شاهزادهٔ بخت بلند سعادت مند دانش پژوه سلطان دارا شکوه که از جمله برادران والا گوهر بمزیت کبر سن و مزید قدر و شان سر افراز است - ولادت سراسر سعادت آن شاهزادهٔ والا قدر که بیان آن مقصد نتیجهٔ ترتیب این مقدمات است بعد از انقضای دوازده گهری و چهل و دو پل که عبارت است از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب نهم فروردیماه الهی دهم سال جلوس جهانگیری رو نمود - و ازین رو مهد عفاف ملکهٔ عظمی و مهین بانوی کبری نواب اقدس القاب ممتاز الزمانی مهبط انوار آسمانی شد - و فر قدوم خجستهٔ این فرخنده مقدم سر تا سر ربع مسکون را به پیرایهٔ یمن قدم پیراسته زینت افزای شبستان خلافت گشت - درین روز فروغ آمیز فراغ آموز که وقت خورمی و روز بی غمی و هنگام گرمی هنگامهٔ نشاط و ایام بسط و انبساط در آمده بود - ارم آئین محفلی در منزل سعادت حامل برکت محمل صورت تزئین یافته بنحوی خوش و دلکش بر آمد که تماشای آن خرم بهشت عالم حیرت افزای نظارگیان عالم گشت - و آن نگارین انجمن که نسخهٔ اصل فردوس اعظم بود بعنوانی پیرایهٔ آراستگی گرفت - که زیب و زینتش رشک فرمای زینت پیشطاق این بلند رواق شد - بالجمله چون خجسته مقدم نوروز گیتی افروز چند روز قبل از عید قدوم

سعادت لزوم شاهزادهٔ فرخنده قدم بعالم ظهور نور گستر گردیده مژدهٔ ورود آن خجسته مولود مسعود بعالم شهود آورده بود - بادشاه عالم بنابر اداى رسم آن دو عید سعادت بمنزل سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود مبذول داشته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که در کنار تالاب دار البرکت اجمیر انعقاد یافته بود مزین و منور ساختند - شاه والا تبار بمراسم نثار و پا انداز پرداخته باقامت رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند - و هزار مهر بصیغهٔ نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان منزلت آن شاهزادهٔ نامدار را که فر فریدون و شکوه دارائي از صفحهٔ روی دل آرایش فروغ ظهور داشت به سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر ثنا سنجان پای تخت که سر آمد سخنوران روی زمین و زینت صفحهٔ روزگار اند - مانند ارباب تهنیت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسایل را بزیور محسنات بدیعه آراستند - از جمله ابو طالب کلیم تاریخ ولادت چنین یافته * * مصراع *

گل اولیـــن گلستـــان شاهـي

از سوانح این ایام نشاط فرجام آذین جشن وزن مبارک شمسي سال بیست و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز بیست و پنجم دیماه انعقاد یافته تزئین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش ربا و [1] [نظر] فریب آمد - و آن عقل مجرد و روح مجسم بجهت مزید عظمت و شان نیر اعظم سر به برابري او فرود آورده درکفهٔ میزان هم پلهٔ انور گردید - و آن گرامي جان جهان جهت کامروائي محتاجان تن بهم سنگي ذخایر معدن در آورده خویشتن را بانواع نقود و اجناس سنجید - و مجموع آنها بدستور مقرر بر اهل استحقاق منقسم شد - درین انجمن

(۱) ع [نظاره] ل

نشاط و محفل انبساط بادشاه جهانگیر آرزوی جرعه‌کشي شاه بلند اقبال نموده از روی مبالغهٔ تمام تکلیف بشرب مدام بدآن حضرت فرمودند - چون این عزیز کردهٔ جناب عزت و برگزیدهٔ آنحضرت تا غایت به تناول هیچ یک از مغیرات خاصه بنوشیدن بادهٔ خرد دشمن هوشربا التفات ننموده بودند - بنابر آنکه به فتوای غرای شرع ملت زاهره ممنوع و بحکم عقل والا و خرد ارجمند نکوهیده و ناپسندیده است - تا آن دم دامن پاک لب اطهر که چون ذیل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلائش سمت برات داشت بدین آب آتش آمود تر نساخته بودند - لاجرم نخست در قبول ایستادگي کلي نمودند - چون تکلیف این معني از حد امکان امتناع تجاوز نمود و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا نداشت - درین صورت به تجویز ادب و تحصیل رضامندي خاطر آنحضرت به پذیرش مطلب ارتکاب شرب قلیلی از آن مجوز شمردند - و از آن روز تا سي سالگي که بتوفیق الهی تائب شدند هرگز از روی رغبت خاطر عاطر و خواهش طبع قدسي منش توجه به پیمانه کشي نه فرمودند - چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی رقم زدهٔ کلک بدایع نگار و نگاشتهٔ خامهٔ وقایع‌گذار خواهد شد *

چون در آمد نوروز جهان افروز سال یازدهم جلوس جهانگیري به فرخي و فیروزي نشاط پیرا آمد - والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب پیشکش نمایان از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر جواهر قطعهٔ لعل تابناک درخشان نهاد بدخشان نژاد بود که در وزن و سنگ شش تانک و در آب و رنگ شش دانگ بود - و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید *

در همین ایام که دار الملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصیر بود - بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج در عین شادماني و خرمي واقعهٔ بیموقع غم اندوز کوکب عالم افروز برج سرافرازي حور النسا بیگم

که سه سال و یکماه شمسي از عمر شریفش منقضي شده بود به تازگي ملال آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و متالم ساخت - چون حضرت سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحبقراني را به فرزندي خویشتن ارجمندي داده ازین رو کمال علاقهٔ باطني و پیوند روحاني بدو داشتند - و از رهگذر وقوع این واقعهٔ جانکاه کوه کوه غبار اندوه سرتاپای خاطر مبارک آنحضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گزینان نقاب عفت بمنزل آن والا جناب تشریف آورده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند - و آن نو گل گلشن عصمت را در جوار مرقد منور خواجهٔ بزرگوار خواجه معین الحق والدین آرامگاه مقرر شد - و آن روز غم اندوز را کم شنبه خواندند - چنانچه تا حال در افواه خاص و عام بهمان نام مذکور میگردد *

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه و جلال شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت بادشاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقهٔ ارجمند که قیام و قوام احوال کون و مکان و نظام انتظام سلسلهٔ نظم و نسق امور کارخانهٔ زمین و زمان باستقامت مزاج وهاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن خلایق بخوشوقتي و شادکامي این برگزیدگان نشاء ایجاد و تکوین باز پیوسته ایزد تعالی بیش از نفس چند روا ندارد - و هماندم به مومیائي الطاف جلیه جبر کسر مذکور که هزار گونه فتح بآن ضم است بجا آرد - چنانچه در همان ایام که رضیهٔ مرضیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده با حوران بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلافي آن باحسن وجوه

در عالم شهود جلوه نموده به اجمل صور جبر آن خدشه و تلافي ما فات کرد - یعني شب یکشنبه یازدهم تیر ماه الٓهي سال یازدهم جهانگیري موافق هژدهم[1] جمادي الثاني سنه هزار و بیست و پنج خجسته اختر سعادت اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسي القاب مریم ثاني ممتاز الزماني ظهور باسط النور نموده فیض مقدم فرخندهٔ آن مسیحا دم خجسته قدم از بساط خاک تا بسیط افلاک همگي را در پیرایهٔ انبساط گرفت - ولادت با سعادت آن نور دیدهٔ اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده مرهم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کار فرمای زمانه بنابر رسم ادای مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف ارزاني فرموده ابواب بهجت و شادماني بر روی روزگار جهاني کشودند - و آنحضرت برعایت لوازم پا انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتبت آن شاهزادهٔ نامدار را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهرباني تدارک گرانئ خاطر آن گرامي نیر اوج جهانباني فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام طالبای کلیم که از جمله ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر چنین یافته * * مصراع *

دومین نیر بادا فلک شاهي را

بی بدل خان گیلاني که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عدیم النظیر وقت باین مصراع بر خورده * * مصراع *

شده پیدا وجود شاه شجاع

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیري چهاردهم جمادی الاول نوشته شده - ببینید صفحه ۸۸ - طبع ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله *

توجه نیر دولت و اجلال شاه بلند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهي

حضرت عز شانه برای اعلای اعلام جاه و جلال و اظهار شان حال این بزرگ کردهٔ عنایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رشیدئ اخوان حسد پیشهٔ این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالمیان ظاهر ساخت - چنانچه خسرو چون اختر راجع به سعي خویش از اوج شرف بحضیض وبال افتاد - و هم چنین مکرر حقیقت بی حاصلي و بی‌جوهرئ پرویز ضعیف تمیز در هر صورت خواه در یساق رانا و خواه در یورش دکن بهمه معني بر همگنان ظهور یافت - آنگاه عظمت قدر و مقدار این برآوردهٔ عنایت و اقتدار و پروردهٔ ید قدرت خود را در امور جهانداري و جهانباني بمحض تائید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در چند ماده بصورت شهود جلوه گري داده سمت نمود بخشید - تا بتدریج جوهر ذاتي و اصابت تدبیر و علو همت و بلندي اقبال این برگزیدهٔ حضرت ذو الجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخرکار بر احاد مردم نیز آشکار گشت - چنانچه در وهلهٔ اول گیتي ستاني مهم رانا را با شایستگي تمام بنحویکه از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند - و دریغولا به‌نیروی کار سازي بخت والا و مددگاري دولت قاهره عسکر منصور کار فرموده شاهد فتح دکن و قهر دنیاداران مقهوران‌کشور پهناور را بعرصهٔ ظهور جلوه‌گر نمودند - و نیز بعد ازین فتح عظیم باهتمام آن حضرت مهم جام و پهاره یکباره سرانجام شایسته یافت - هم در آن نزدیکي طلسم دیوبند یعني قلعه دیرین بنیاد کانگره که بافسون تدبیر و نیرنگ سعي هیچ یک از سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود - از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان

روزگار بکشایش گرائید - به نحوی که تفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود نگاشتهٔ کلک وقایع طراز خواهد شد - و اکنون که خامهٔ سحر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبدین سر زمین دکن است - از سر شادابیِ این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی از بسیار آن نمي کند در گذشت - و ناچار با کوتاهي سلسلهٔ سخن ساخته دیگر بارہ سر رشتهٔ مقصود باین تقریب فرا دست آورد - که چون از بی جوهریهای سردار(۱) و حیلهوریهای صاحب صوبه صورت یافتن نظم و نسق آن ولایت از هیچ راہ روی بر نکردہ قطعاً پیشرفت آن مهم صورت نه بست چنانچه مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر سادہ دل و افراط تفریط آن حریف دغا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت به هیچ وجه در دکن درست نه نشست - تا آن حد که از بی تدبیریها و بی پروایهای بیشمار مشار الیه و بازندگيها و منصوبه بینیهای دور از کار صاحب صوبهٔ مذکور که باعث کسر شان هوا خواهان و فتح ابواب مقصود بداندیشان شدہ خیرہ چشمي و چیرہدستي ایشان بجای رسید - که تمام ولایت بالا گهات خصوص احمد نگر که شاہ نشین آن رقعه و دار الملک آن بقعه است - و با ضم هزار جر ثقیل و نصب صد منصوبهٔ حیل و تدبیر با نصر آسماني و ضرب شمشیر بدست اولیای عدو بند قلعه گیر در آمدہ بود - رفته رفته بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار آثار به تحت تصرف در آوردند - و اکثر سپاهیان که در آن قلعه بودند بطریقی بی پا و بیجا گشتند - که پیادہ رخ بپای تخت نهادہ بدین دستور از آن ملک برآمدند - و خانخانان که در پیش بینيهای بازيِ دغا لجلاج شطرنجي روزگار را اسپ و فیل طرح مي داد - عاقبت به کردهٔ خود درماندہ در شش در

---

(۱) این جا از سردار سلطان پرویز مراد است

دهشت تخته بند حیرت گشت - و آخرکار ناچار صورت واقعه را از قرار واقع بدرگاه والا عرضداشت نموده در صدد مدد طلبي شد - چون حضرت خلافت مرتبت بر حقیقت این معني کماهي آگاهي یافتند - و بحکم دریافت مقدمهٔ معهوده که سابقا رقم زدهٔ کلک وقایع نگار گشته میدانستند که پیشرفت این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمي آید - لاجرم بخاطر عاطر آوردند که سرکردن این مهم اهم را نیز بدآن حضرت تفویض فرمایند - بنابر اینکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشیان که سرکردگي ایشان به عنبر تعلق داشت - سر تا سر عرصهٔ دکن را مانند بخت تیرهٔ آن مدبر فرو گرفته بودند و درین مرتبه همگنان بغایت زور طلب بودند - لهٰذا باستصواب دولتخواهان این تدبیر صایب اندیشیدند که موکب نصرت از اجمیر بصوب ممالک جنوبي قرین خیریت و خوبي نهضت فرماید - بادشاه خود به نفس نفیس در مندو توقف نمایند - و شاه بلند اقبال را به تسخیر دکن و تنبیه و تادیب دکنیان نامزد فرمایند - بالجمله بر وفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوکب بخت خدا داد آن نیک اختر در عین استسعاد بود - و اوضاع انجم و افلاک مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بر وفق مراد این سرور را به تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت آن شایستهٔ مرتبه ظل الٰهي و سزاوار افسر اورنگ جهان پناهي را بخطاب مستطاب والای شاهي اختصاص بخشیده بآنکه درین مدت هیچ بادشاهی فرزند اقبالمند خود را شاه نخوانده آن شایان بادشاهي عالم و انسان العین اعیان بني آدم را شاه خرم نامیدند - و منصب آنحضرت را از اصل و اضافه بیست هزاري ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نموده خلعت با چارقب مرصع مروارید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردلهٔ مرصع

از جملهٔ غنایم احمد نگر که حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه به آنحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت بدآن اقبالمند عنایت نمودند - و دو سر اسپ با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با ساز طلا ضمیمهٔ مراحم بادشاهانه ساختند - و دو تسبیح گرانمایه که عرش‌آشیاني اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حمایل آسا بگردن مي انداختند - با عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن مرسلهٔ گردن مبارک مي شد و یک لک روپیه قیمت داشت - بآن ضم نموده باین گرامي گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند - آنگاه هریک از امرای عظام بادشاهي که بهم رکابيِ رکاب نصرت انتساب آن حضرت تعین یافته بودند و چندی از بندهای روشناس شاهي فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازي یافته مرحمت اسپ و سروپا ضمیمهٔ عنایات عمیمه شده - و امر عالي برین جمله زیور نفاذ یافت که مهابت خان از جملهٔ تعین یافتگان مهم دکن بی‌مداهنه سزاولي و محصلي نموده سلطان پرویز را در روز روانهٔ الهٓآباد سازد *

مجملا شاه بلند اقبال روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنج هجري مطابق بیستم آبان ماه الٓهي آفتاب وار بدولتخانهٔ زین زرین بر آمده متوجه مقصد شدند - و هم درین آن بمحض (۱)[افاضت]ع اقبال بی زوال قبل از وصول صیت نهضت و نهیب آوازهٔ صولت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمهٔ تلاطم سیلاب افواج بحر امواج بدآن صوب شش جهت سر زمین مذکور را از سرحد برهان‌پور گرفته تا ساحل دریای شور چارموجهٔ طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سر کشور جانب جنوب لکد کوب هجوم

---

(۱) ع [خاصیت] ل

خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه چتور و مندسور متوجّه صوبه دکن شده چون اردوی جهانپوی بحوالي رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت - آن اخلاص کیش بی‌توقف برسم استقبال شتافته در اتوله بسعادت بساط بوس مستسعد گشت - و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و ادای لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت اسپ عراقي و خوانی پر از انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسپ عراقي با زین زرین و دو فیل نر و ماده با ساز نقره کامروائي ابد آماده ساخته مولف القاب و مطمئن خاطر بوطن مالوف رخصت یافت - و جگت سنگه نبیرهٔ خود را با هزار سوار در رکاب ظفر انتساب فرستاد *

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را به صوب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طي راه وکلای عادل خان را که سابقا بدرگاه گیتي پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامي افضل خان و رای رایان در بیجاپور و میر مکي مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند - تا عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند - و از شاد خواب غفلت در آورده به شاهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کنار آب نربده مخیم سرادق اقبال گردید امرای عظام و سایر منصب داران تعینات صوبهٔ دکن مثل خان خانان و مهابت خان و شاه نواز خان خلف خانخانان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه و ارادت خان و راجه نرسنگدیو بندیله وغیر آنها به سعادت استقبال شتافته از سجود آستان قدسي مکان در بخت و اقبال بر روی

احوال خود کشودند - روز دو شنبه پنجم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجري بیست و سوم اسفندار سنه یازده جلوس جهانگیري پرتو ماهچهٔ رایات ظفر آیات خورشید وار سایهٔ انوار حضور بر سکنهٔ برهانپور انداخته افق آن خطهٔ پاک ازین رو مطلع نور [1][ظهور]ع و نمودار فضای طور شد - و هم درین روز سر زمین دلنشین منڈو از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیري طرب آمود شد *

آغاز سال دوازدهم جهانگیري و آذین جشن نوروزي و خواستگاریٔ صبیهٔ رضیهٔ شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خانخانان و چهره کشائیٔ شاهد فتح و رسیدن پیشکش دنیاداران دکن

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجري مسند گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کدهٔ معهود خود ارزاني داشته مربع نشین اورنگ چهارپایهٔ خویش گردید - حسب الامر شاه بلند اقبال کار پردازان امور سلطنت فضای دولت خانهٔ برهانپور را بانواع تزئین زیب و زینت دادند - و بآذین جشن نوروزي کیاني عرصهٔ خاص و عام را در دیبای خسرواني مفروش نمودند - و در رمضان این سال مبارک فال صبیهٔ قدسیهٔ شاهنواز خان خلف عبدالرحیم خانخانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایهٔ مباهات و افتخار سلسلهٔ ذي شان ایشان در

---

(۱) ع [حضور] ل *

عقد ازدواج در آوردند - و بنابر قدر افزائي و سر افرازي خانخانان بمنزل او تشریف شریف ارزاني داشتند - و طوی عظیم و جشني عالي ترتیب یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق و هنگامهٔ طرب جهانیان انتظام و گرمي داشت *

از سوانح این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیاداران دکن است و تسلیم ولایت متعلقهٔ بادشاهي و ارسال پیشکش و پذیرفتن سایر احکام مطاعه - و تفصیل این اجمال حقیقت اشتمال آنست که چون آوازهٔ صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را فرو گرفته پیش از وصول رایات اقبال آویزهٔ گوش دکنیان شده بود - دریفولا خبر آمدن موکب جاه و جلال آنحضرت نیز هوش‌ربای ایشان آمد - بنابر آنکه درخود تاب مقاومت باحکام آسماني و تائید رباني‌ندیده میدانستند که با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نمیتوان شد - ناچار دیده دانسته قرار اینمعني دادند که گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده دوش فروتني و سرافگندگي در آورند - و دست تصرف از اعمال متعلقهٔ بادشاهي کوتاه داشته عهدهٔ خراج سپاري و مالگذاري بر ذمهٔ انقیاد و فرمان برداري گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رای‌رایان به بیجاپور رسیدند - عادل خان تا پنج کروهی شهر باستقبال شتافته مانند سایر بندگان درگاه گیتي پناه بنابر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمین بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را زینت فرق و زیور تارک ساخته باین اعتبار سر مباهات سرمد باوج طارم فرقد بر افراخت - و بحکم امتثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگي آمده تعهد نمود - که سایر ولایات بادشاهي را با کلید قلعها خاصه حصار احمدنگر تسلیم اولیای دولت ابد

پیوند نماید - و پیشکشهای گرانمند از خود و سایر دنیاداران دکن سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش آمده بیشتر از پیشتر در مقام جانسپاري و خراج گذاري باشد - چون از عرایض افضل خان و رای رایان بمسامع علیهٔ باریافتگان انجمن حضور شاه بلند اقبال رسید - در حال سید عبد الله بارهه را که از جمله پروردهای عنایت آنحضرت بود با عرضداشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتي پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عریضه آگاهي یافتند - بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانزدهم شعبان سال مذکور سمت وقوع پذیرفت - و پیشتر به سبب تعظیم شب برات که بحسب عظمت و میمنت بل بهمه جهت برباقي لیال سال فاضل مي آید جشن نشاط و طرب تزئین یافته بود - و از پرتو ورود مسعود خبر فتح و ظفر از سر نو آراستگي یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و تقاویم بهمین نام مذکور مي شد - و سید عبد الله بمژدگاني رسانیدن خبر این فتح آسماني خطاب سیف خاني یافته بعنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل و خنجر مرصع و شمشیر و پردلهٔ مرصع سر مفاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگي فال همایون قطعهٔ لعلي خورشید فروغ بدخشان نژاد که همانا بروشني جگر پارهٔ آفتاب رخشان بود - و مدتها از پرتو فرق فرقد سای کسب لمعان نموده - مصحوب سیف خان بجهت آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند *

بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست کام و مقضي المرام باز فرستاده دو لک روپیه بافضل خان و دو لک روپیه برای رایان تکلف نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر بر سبیل نزول و اقامت

و طریق ضیافت فرستاده بود - دیگر تکلفات از جنس و نقود و سایر اجناس مثل جواهر و فیل و اسپ بظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغهٔ پیشکش برین تفصیل بدرگاه والا ارسال داشت - نقد شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسپ عراقي بقیمت شصت هزار روپیه و باقي جواهر مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار روپیه - و بعد از گرفتن پیشکش نخست رای رایان خود را باحمدنگر رسانیده داخل قلعه شد - و سایر محال بالا گهات را در تحت و تصرف خود آورده حقیقت را عرضداشت نمود - آنحضرت بی‌توقف خنجر خان را که اکنون بخطاب سپه دار خاني اختصاص دارد بضبط تهانهٔ جالنا پور و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیگ را که در آخر بخطاب جانسپار خان سر افرازي یافت منظور نظر مرحمت نموده نامزد نگاهباني قلعه احمد نگر فرمودند - و بیرام بیگ میر بخشي افواج خاصهٔ خود را نامور ساختند که با سایر تهانه داران و فوجداران که بحراست محال متعلقهٔ اولیای دولت سرافرازي یافته اند تا بالا گهات همراهي گزینند - و همگنان را جابجا گذاشته خود مراجعت نماید - بالجمله رای رایان امتثال فرمودهٔ آنحضرت نموده قلعه را بجانسپار خان سپرد - و خود بر سبیل ایلغار مراحل بریده بافضل خان پیوست - و با یکدیگر پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق خدمت گذاري ایشان باعلی درجات استحسان رسیده از مراحم شاهي سرافرازي یافته مفاخر و مباهي شدند - و رای رایان پیشکش شایان از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در آورد - و از آنجمله قطعهٔ لعلی بود گرانمایه که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافي و شفافي نظیر آن کمتر بنظر جوهریان در آمده - بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ

بدو لک روپیه ابتیاع شده - آنرا با لعلی دیگر که شصت هزار روپیه قیمت داشت گذرانید - و علامي افضل خان نیز پیشکشي گرانمند بر نفایس و نوادر کشید - همگي پسند خاطر مشکل پسند افتاده مرتبهٔ قبول یافت *

چون میر مکي و جادو رای که رخصت حیدر آباد گلکنده یافته بودند بنزدیکي آنولایت رسیدند - قطب الملک بنابر آنکه از آگاه دلي و هشیار مغزي بهرهٔ وافر داشت - و لهٰذا درین مدت قطعاً بعصیان و طغیان راضي نبود - بحیثیت ظاهر ناچار با عادل خان و عنبر از روی مدارا موافقتی آشکارا مي نمود - لاجرم بی توقف سلوک طریقهٔ آداب گزاري پیش گرفته روز یکشنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش هجري که فرستادگان در پنج کروهي شهر منزل گزیده بودند از دریافت پایهٔ شرف ابد در آمده باستقبال بر آمد - و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی ادای شکرانهٔ عنایات شاهانه خاصه ادراک مرتبهٔ والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت کهپوهٔ مرصع با پهولکتاره که ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده بود - رو بجانب درگاه گیتي پناه نهاده زمین بوس سپاس و تسلیم بندگي بتقدیم رسانیده بربن سر تارک رفعت از اوج این والا طارم آبنوسي در گذرانید - و ایشان را همان روز بنابر مبالغه بشهر در آورده در مقام سر انجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامور تنومند و اسپان عراقي و عربي که قیمت مجموع پانزده لک روپیه بود آماده نمود - مصحوب آن رسول نامي بقبلهٔ ارباب قبول یعنی درگاه عالي مرسول داشت - مجملا میر مکي و رای جادو داس همدرآن نزدیکي بسرعت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانیدند - و بعز ملازمت فایز گشته

سعادت بساط بوس انجمن حضور پر نور و استحسان تقدیم خدمت مذکور دریافتند *

و از بهین سوانح این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیري مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و شش هجري بعد از گذشت بیست و شش گهري و چهل پل که ده ساعت و چهل دقیقهٔ نجومي باشد - در خطهٔ برهانپور شبستان اقبال شاهي بفروغ تولد نیک اختر فرزندی سعادتمند از نواب قدسي القاب مهد علیا ممتاز الزماني نو آئین و نور آگین گشت - و آن مولود مسعود زهره جبین را روشن آرا بیگم نامیدند *

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال به فتح و نصرت کرت اول از دکن و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت و سرافرازي یافتن بانواع مهرباني خصوص خطاب عظیم الشان شاهجهاني و نصب کرسئ طلا بجنب سریر والا برای جلوس آن بلند اقبال

چون دنیاداران دکن ولایات متعلقهٔ بادشاهي را باولیای دولت ابد پیوند تسلیم نموده بدین دست آویز متین عروهٔ وثقی امن و امان فراچنگ آوردند - و عاقبت ازین راه در دارالامان سلامت و عافیت بر روی روزگار خویش کشوده همگنان در مقام بندگي درگاه آسمان جاه شدند - لاجرم

خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه رهگذر بجمعیت گرائید - و نوعی ازین مهم فراغ یافت که بی اختیار لوای والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند - و بر طبق دستور سابق عبد الرحیم خانخانان را بصاحب صوبگي خاندیس و برار و دکن سرافرازي داده سي هزار سوار و هفت هزار پیاده برقنداز و کماندار بکومک او تعین فرمودند - از آنجمله دوازده هزار سوار بسرکردگي خلف صدق او شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند - و حفظ و حراست هر یک از سرکار و تهانجات و پرگنات بالا گهات را بعهدهٔ کارگذاریٔ یکی از امرای عظیم‌الشان و ارباب مناصب والا تفویض فرمودند - مثل احمد نگر و جالناپور و مونگیي پتن و سرکار باسم و پاتهري و مهکر و ماهور و [۱] [گیرله]ع و کلم و پرگنهٔ مالاپور و انبیر و پرگنهٔ بیر که بمنزلهٔ سرکار است - و ده کرور دام که بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد در آمد دارد - و مثل آن پرگنه در تمام دکن بلکه بهمه این کشور یافته نمي شود *

درینولا بیرام بیگ بخشي که با فوجی از بندهای بادشاهي بقصد تنبیه و تادیب بهرجی زمیندار بکلانه تعین یافته بود او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد - و حسن خدمت و نیکو بندگيِ آن اخلاص سرشت بتازگي چهرهٔ ظهور نموده بغایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجه شاه بلند اقبال بدرگاه گیتي پناه افواج قاهره که حسب‌الامر اعلی آهنگ استیصال مقهوران گوندوانه نموده از برهانپور مرخص شده بودند در طی راه بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایسته که در آنولایت بتقدیم رسانیده بودند - از تخریب ملک و تادیب اهل آن که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجها و پذیرفتن باج و خراج هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند - و موازي شصت زنجیر فیل کوه

---

(۱) ع [گهیرله] ل

پیکر و مبلغ دو لک روپیه نقد از چانده و [۱][سه]ع زنجیر و یک لک روپیه از جاتیه[۲] بر سبیل پیشکش گرفته بودند بنظر اقدس در آوردند *

چون موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاهر مندو نزول نمود - یگانه گوهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه که در آن ایام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامیاب انواع سعادت دوجهاني بودند - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت با جمیع امرای نامور دستوری یافته باستقبال آن سرور شتافتند - و چون شاهزادهٔ والا گهر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته رخصت مراجعت یافتند - شاه بلند اقبال اختیار ساعت مسعود نموده هشتم آبان ماه آلهي سنه دوازده جهانگیري موافق یازدهم شوال سنه هزار و بیست و شش هجري برسم و آئین شایان و توزک و تورهٔ نمایان چهرهٔ دولت و اقبال افروخته و رایت جاه و جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استسعاد یافته مراسم معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبهٔ شوق نخست آن بر افراختهٔ رفعت ایزدي را ببالای جهروکهٔ والا طلب نمودند - آنگاه بیخویشتن از جا در آمده قدمی چند فرا پیش نهادند - و آن جان جهان را چون روح روان تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید همچنان در بر داشتند - و آنحضرت از سعادت منشیها و ادب اندیشیها هر چند بیشتر رعایت ادب مي نمودند - حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت که حال سورت نشهٔ بادهٔ هوش ربا دارد - پاس مرتبهٔ خویشتن

---

(۱) ع [سي] اقبالنامهٔ جهانگیری - صفحه ۱۹۵ - طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله *

(۲) در اقبالنامهٔ جهانگیری این مقام باسم جانتا مذکور شده - ملاحظه کنید صفحه ۱۰۵ *

داري نداشته مرتبه مرتبه مراتب الطاف بی‌پایان افزودند - و آنحضرت بعد از ادای شکر و سپاس این عنایات خاص هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازي این مبلغ بر سبیل تصدق گذرانیدند - و حضرت خلافت مرتبت خلعت خاصه با چار قب زردوز مروارید کشیده و شمشیر با پردلهٔ مرصع و کمربند و خنجر بدآن حضرت مرحمت نموده بمنصب سي‌هزاري ذات و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند - و بخطاب مستطاب شاهجهاني امتیاز بخشیده مقرر کردند که صندلي جهت جلوس همایون آن ترقي یافتهٔ رفعت ازلي قریب به تخت میگذاشته باشند - چنانچه خود در جهانگیر نامهٔ نامي این عبارت بدستخط خاص نوشته اند - که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که نسبت بآن فرزند سعادتمند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت صاحبقراني تا حال هیچ بادشاهی درین سلسلهٔ علیه اینگونه عنایتی سرشار به فرزند شایستهٔ خود ننموده - آنگاه از راه عنایت از جهروکهٔ والا فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گرانمایه بدست اقدس بر تارک مبارک آن زینت بخش افسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد ازان امرای عظام مثل خانجهان و عبد الله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه وغیر اینها همگي بترتیب مناصب و تفاوت مراتب از شرف بساط بوس درگاه والا استسعاد پذیرفتند - و نذور گرانمند نمایان لایق و شایان حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند - و بنابر آنکه آن روز از تنگيِ وقت وفا بگذشتن اقسام پیشکش نمي نمود اکتفا بصندوقچهٔ مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیل[۱] [سرناک] نام که

---

(۱) ع [بیرناک] اقبالنامهٔ جهانگیري - صفحه ۳۰ ، طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله

سر حلقهٔ فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبری و عدم عربدهٔ بدمستي بی‌عدیل و عدیم النظیر بود منظور نظر استحسان شده بی‌نهایت خاطر پسند افتاد - چنانچه بنفس نفیس بر آن سوار شده تا درون غسل خانه تشریف بردند - و برسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواري فیل مست بر سبیل تصدق سحاب دست گوهر افشان را باینطریق دفع عین الکمال مي نمودند - دریتوقت نیز از هر دو سو کف مبارک را دینار پاش و روی زمین را درم ریز فرمودند - و ازآن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص یافته بجهت سواري خاصه مقرر شده و بنابرین نسبت بنور تخت موسوم گشته از سمت سرحلقگي جمیع فیلان خاصگي امتیاز پذیرفت - و امر فرمودند که آنرا پیوسته در درون صحن غسلخانهٔ والا بسته باشند - و بعد از چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت که از آنها سه زنجیر محلی به یراق طلا و نه زنجیر بساز نقره مزین بود - و قیمت سرناک که بنور تخت موسوم است یک لک روپیه مقرر شد - و ازآن گذشته دو زنجیر دیگر که فیلان تنومند کوه شکوه بودند - یکی موسوم به هنونت و دویمین به بخت بلند - بهای هریک موافق نور تخت قرار یافت - چه آن دو کوه پیکر اهرمن منظر هرچند در حسن صورت و سیرت و قبول تعلیم و مزید حدس و هوش بنور تخت نمي رسیدند - اما در عظم جثه و کلاني بدنیه برو فایق مي آمدند - درین ضمن پیشکش هژده خوان مملو از جواهر و مرصع آلات و دو قطعه لعل بابت رای رایان و نیلمي آبدار بوزن شش ٹانک و انگشتر نگین الماسي از جانب خود و صد راس اسپ صرصر تگ بادرفتار عربي نژاد و عراقي نسل از نظر انور گذرانیدند - که از آنجمله سه راس کمال امتیاز داشته مزین

بساخت مرصع بود - مجملا قیمت مجموع پیشکش دکن بیست لک روپیه
بزار پذیرفت - و هوای آن دو لک روپیه بجهت نور جهان بیگم و شصت
هزار روپیه مخصوص سایر بیگمان نموده بر سبیل سوغات ارسال یافت -
و بهمه جهت کل پیشکش و ارمغان به بیست و دو لک و شصت هزار
روپیه کشید *

بیان توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحی که درآن ایام روی داد

چون بچهره کشائی تائید حضرت شاه بلند اقبال سرانجام معاملهٔ
دکن که از دیرباز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده ازین راه سرمایهٔ
رفع تفرقهٔ روزگار یعني جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید - درینحال
هوای سیر گجرات که از دیرباز مکنون خاطر بود - خاصه تماشای شورش
و طغیان دریای شور بتازگي سلسله جنبان شوق تفرج آن نزهت آباد
آمد - لاجرم بنابرین عزیمت صائب رایات جاه و جلال بدآنجانب ارتفاع
پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال بسعادت همعناني اختصاص
یافته نشاط صید افکني و تماشای آن سرزمین دلنشین و مکانهای بهشت
نشان باعث مزید انبساط طبع آن زبدهٔ طبایع و ارکان شد - و روز بروز انواع
عواطف و اقسام مراحم بادشاهانه دربارهٔ آنحضرت ظهور و بروز تمام میفمود -
چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه ندرتی و نفاستی داشت قطع نظر
از گران مائگي آن کرده بنابر شرافتی که باعتبار مبارکي و خجستگي
با آن بود بدآن حضرت مرحمت مي فرمودند - ازآنجمله قطعهٔ لعل گرانمایه

بدخشاني بود که در برابر رنگيني و درخشانيء آن آب و تاب آفتاب بی‌تاب بود - و بی تکلف سخن سازي کميافت جوهري بود بی بها - از غيرت صفای لون و رشک طراوت آبش اشک قرة العين عدن و جگر گوشهٔ يمن جگري گرديده - و از حسرت جلا و شادابيِ آبش رودبار خون از دل ياقوت رماني رواني پذيرفته - و سيلاب سرشک لاله‌گون از ديدهٔ گوهر شاهوار عماني بسيلان در آمده - و آنرا حضرت مريم مکاني والدهٔ ماجدهٔ حضرت عرش آشياني هنگام ولادت حضرت جهانگير گيتي کشا برسم رو نما عنايت نموده بودند - با [۱][دو]ع دانهٔ مرواريد يکتا بسيار قيمت کمياب بدآنجناب لطف فرمودند *

روز جمعه هشتم ديماه آلهي کنار دريای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواريِ غراب و تماشای عموم غرايب دريا خصوص تلاطم امواج بحر مواج که يادی از جوش و خروش افواج لشکر طوفان اثر ميداد باز پرداخت - از بندر کهنبايت رايت ظفر رايت را طراز ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دار الملک آن خطهٔ طرب اساس يعني بقعهٔ نشاط بنياد احمد آباد نهضت نمود - و روز دوشنبه بيست و پنجم ماه مذکور ماهچهٔ اعلام نصرت پيکر پرتو انوار سعادت و برکت سايهٔ دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترد - و سرتا سر آن گلزمين دلنشين را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد مطلع نور بهجت و سرور ساخت - و در همين روز جشن وزن مبارک سال بيست و هفتم شمسي از عمر ابد قرين شاه بلند اقبال مانند نشاط آموز نوروز طرب افروز گشت - و خاطر آرزومندان گيتي بر مراد [۲][ديرينه]ع

---

(۱) ع [ده] ل (۲) ع [مرتبهٔ] ل

فیروزي یافته بانواع نیک اختري و بهروزي فایز گردید - و چون اقامت آن نزهت آباد از صفوت خانهٔ ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبت رفع کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینهٔ خاطر انور زدود - و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گزیده در عرض امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر متنزهات آنمقام دلکشا کام دل بر گرفتند - ارادهٔ مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای نهضت دار الخلافهٔ عظمی موافق طبع خواهش اقدس افتاد *

درین ایام بنابر آنکه در مدت جلوس همایون آنحضرت امور ملکي و مالي آنصوبه سر انجام بسزا نیافته بود - و از بی پروائي و غرض پرستي صوبه‌داران مهمات آنولایت که نظر به بعضي از وجوه عمده ترین صوبهای هندوستان است - و باعتبار صفا و نزهت و فسحت ساحت و فضا و غرابت وضع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنرمندان و پیشه‌وران نیرنگ نما نظیر اعاظم بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیا داران دکن و مالوه و خاندیس و برار پیوسته مطیع و منقاد ایشان بوده در عظایم امور بدیشان ملتجي مي شده اند خلل کلي راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبت بمقتضای مصلحت جهانباني و حکم متابعت سنت عرش آشیاني در تفویض اهتمام امور آن صوبه بدآن حضرت صلاح دید وقت بر وفق این معني دیدند - مجملا بنابر مقتضای این عزیمت صایب سایر پرگنات آنصوبهٔ عظیم بجاگیر آنحضرت قرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلي و جزوي و تنبیه و تادیب متمردان فساد آئین آن سرزمین بتدبیر صواب قرین آن حضرت حواله شد *

غرّهٔ اسفندار سال دوازدهم جهانگیري که لوای نصرت پیرای بمستقر اورنگ خلافت ارتفاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بجهت نگاهبانيِ صوبهٔ گجرات و دفع سرکشان آن سرزمین چندی از بندهای کاردان آزموده کار را تعین فرموده بهمه جهت خاطراز پرداخت امور ملکي و مالي آنصوبه جمع ساخته بهم رکابيِ حضرت خلافت مرتبت عنان مراجعت را انعطاف دادند - و چون پرگنهٔ دوحد که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات بدین نام موسوم شده در افواه عوام و خواص ابنای روزگار بدهود اشتهار دارد مخیم سرادقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سرمنزل اقامت موکب سعادت شده بقصد شکار فیل رحل توقف انداختند - چون در عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاه سیارگان و پیشوای خیل ستارگان بنابر پیرويِ موکب اقبال ارادهٔ ورود مسعود دارالخلافهٔ حمل نموده بتاریخ شب چهار شنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجري در آن شرف خانه نزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیري آغاز شد - جشن نوروزي بفرخندگي و فیروزي در همین سرمنزل زینت پذیر آمده جهانی کامخواه از کام بخشيِ آنحضرت بر وفق مراد خاطر کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از نشاط اندوزيِ این صید باز پرداخته ارادهٔ توجه دارالخلافه فرمودند مدت اقامت امتداد یافته گرميِ هوا باشتداد کشید - و نیز از عرایض واقعه نویسان دارالخلافه پی در پی خبر رسید که در آن حدود علت وبا و بلای طاعون عموم کلي پذیرفته - ناچار حسب المقتضای مصلحت وقت صلاح دید جملگي دولت خواهان برین قرار گرفت - که باحمد آباد مراجعت نموده در آن خطهٔ پاک موسم تابستان و برشکال را بسر برده در اوایل زمستان متوجه دارالخلافه شوند - و بدین عزیمت صائب از موضع دهود نکتهٔ ستوده العود احمد طراز رایت

معاودت گشته بدارالملک احمد آباد باز گشت اتفاق افتاد - شاه بلند اقبال بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت قاهره برین موجب ترتیب داده بآهنگ تادیب و تنبیه مقهوران آن نواحي تعین فرمودند - چنانچه فوجی بسرداري رای رایان بر سر مفسدان جام و پهاره [۱] رخصت یافت - و راجه بهیم ولد رانا امر سنگه بگوشمال سرکشان کانته مهی نامزد شد - و سید سیف خان بدفع فتنه جویان کنار رودبار سانبهرمتي با شتاب سیلاب روانه گردید - و دراندک فرصتی او و راجه بهیم بکارسازيِ اقبال بی زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایشان گذاشته مراجعت نمودند - و رای رایان بعد از رسیدن بزمین جام و پهاره بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمهٔ این مقام و حق پیشرفت مهام آن یساق شاق بود از جد و جهد در کشش و کوشش ادا نموده فنون حسن تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و تمرد بسر خود جادهٔ انقیاد بقدم اطاعت سر کرده بطوع و رغبت رقبه بطوق تعهد در آوردند - و بنابر امید نجات رو بدرگاه والا آورده از وسیلهٔ آستان بوسي استسعاد یافتند - و هر کدام صد اسپ کچهي بر سبیل پیشکش گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافراز گشتند - و چون خامهٔ بدایع نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخت لاجرم بطریق تقریب راه ذکر مجملی از احوال جام و پهاره کشاده درین مقام ابواب سخن را سیراب تر مي سازد - ولایت جام از یک طرف بملک سورتهه پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور - و سرزمین پهاره نیز بر ساحل دریا بجانب تته واقع است - و این دو زمیندار در فسحت

---

(۱) در اقبالنامه جهانگیري این ولایت را بهاره نوشته - صفحه ۱۱۶ - طبع ایشیاتک سوسائیٹي بنگاله *

ولایت و سامان جمعیت نزدیک بهم اند - و هر کدام قریب پنج شش هزار سوار همیشه موجود دارند - و هرگاه کار رو نماید تا ده دوازده هزار سوار سر انجام مي توانند نمود - و جام و پهاره لقب ایشان است - و اسپان جلد تازي نژاد در آن ملک بهم میرسد - چنانچه فرد اعلی تا ده هزار محمودي خرید مي شود *

کشایش عقدهٔ پیوند از طلسم دیر بنیاد قلعهٔ کانگره بناخن تدبیر و کلید تائید شاه بلند اقبال و صورت نمائي شاهد فتح

چون دریں ولا گوش زد سر افرازان خدمت پایهٔ سریر والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید - که سورجمل ولد راجه باسو از بیخردي کار عصیان یکرو کرده بسبب زیاده سري یکباره سر از خط فرمان بري کشیده یکسر مو طریقهٔ بیراهه روی از دست نمي دهد - چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را فریب داده دست تغلب و تعدي بسرحد پرگنات پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرتبت تادیب آن کافر نعمت را که از تجویز این سرور بر بساط زمینداري جا نشین پدر شده بود بتدبیر آنحضرت تفویض فرمودند - و چون تسخیر کانگره نیز از دیرباز مکنون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آشیاني باوجود نهایت جد و جهد در امور کشورستاني و تجهیز عساکر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئینهٔ وجود صورت شهود نه بسته - لهذا همواره این معني در خاطر خلش داشت - تقدیم این امر نیز باهتمام تمام آن سرور مرجوع

فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلند نهمت بر تخریب بنیان
شرک و طغیان و اطفای نائرهٔ کفر و کفران داشتند - اینمعني را از خدا خواسته
بی توقف در باب قبول این معني مبادرت نمودند - و رای رایان را که
مکرر مصدر افعال نمایان شده بود - چندانکه در پایان امر از آنحضرت راجه
بکرماجیت خطاب یافته - و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهدشد
بتقدیم این خدمت خاص اختصاص پذیرفت - بیست و یکم شهریور
سنه ثالثه از عشر ثاني جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هزار و بیست
و هفت هجري با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهي
و دلاوران خیل اقبال شاهي از دار الملک گجرات بدآن صوب مرخص شد -
و بیست و پنجم شهر مذکور رایات نصرت آیات نیز بجانب قرارگاه سریر
خلافت مصیر ارتفاع یافت - و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همرکاب
و همعنان بوده همه راه شکار کنان و صید افگنان مراحل بکام مرکب و رواحل
پیمایش یافته مواد نشاط و انبساط بکام خاطر افزایش مي پذیرفت -
و چون تمر بیگ برادر بیرم بیگ میر بخشي و اله وردي بیگ که بالفعل
بخطاب خاني امتیاز دارد - حسب الاشارهٔ شاه بلند اقبال از برهانپور بشکار
فیل جنگل سلطانپور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رودبار
نربده بر جمیع فیلان بنگاله و هردوار و همه جا مزیت تمام دارد شتافته
بودند - دریندولا معاودت نموده با هفتاد زنجیر فیل که تن بقید صید در داده
بودند بموکب اقبال پیوستند *

بالجمله راجه به همراهيِ اقبال نامتناهي در کمال سرعت بسمت
مقصد راهي شده در طی راه شنید - که سورج مل بمجرد استماع خبر
توجه دلاوران از جا رفته و بقلعهٔ مود که درمیان کوهسار رفعت آثار و جنگل

دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن بارهٔ استوار که همواره مفر و مقر زمینداران آن حدود بوده قرار تحصن با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود را بپای آنحصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوکبهٔ موکب سعادت و همراهي کوکب بخت شاه والا جاه عقدهٔ آن حصن حصین بکشایش گرائید - و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سورج مل با خون گرفتهٔ چند جان بیرون برده در قلعهٔ اسرال که در جبال سرحد راجه جیپال واقعه است متحصن شد - راجه بنابر مراعات مقتضای حزم و ملاحظهٔ تنگي مجال تسخیر نور پور را بوقتی دیگر افگنده چون بظاهر حصار مذکور رسید - اطراف آنرا از احاطهٔ شیران بیشهٔ مصاف مانند باطن آن تیره درونان به هجوم خیل رعب که از جنود آسماني ست فرو گرفت - و دو روز در ضمن کارسازيِ اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشش و کوشش بسیار دستیاريِ تائید رباني یاور افتاده و مددگاريِ اقبال گیتي ستاني پای دمیان نهاده بر فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نابکار سر فهاده خلقی بیشمار تن بگرفتاري دادند - و چندی از بهادران نیز زخمدار شده آیت جراحت نمایان که طغرای منشور مردانگي است بر لوح دیباچهٔ رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بر وفق طریق معهوده راه فرار پیش گرفته بواديِ هزیمت شتافت - و از راهنمائيِ غراب بخت سیاه بقلعهٔ که بنگاه خیلخانهٔ راجه چنبا بود پناه برده دخیل او گردید - راجه عسکر منصور را دو فوج قرار داده فوجی بسرداريِ ابراهیم خان مهمند تعین نمود که از راه بلادر به جمروهي در آید - و فوجی همراه خود گرفته با دلیريِ تمام رو بقلعه گیري نهاد - و ابتدا

از نور پور نموده در کمتر مدتی نور پور را با پنج قلعهٔ دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعهٔ کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد - و مادهو سنگه برادر سورج سنگه باستظهار آن قوي دل گشته هوای طغیان در دماغ عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده بر فتح کوتله دست یافت - و از سر نو تهیهٔ فتح قلعهٔ چنبه نموده همین که متوجه شده مژدهٔ مرگ سورج مل تیره سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهرهٔ شاهد ظفر برخاست در همان گرمي بازخواست جمیع جهات و اموال آن بد مآل بهمه جهت از راجه چنبه نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت - راجه عاقبت همگي مال و خواسته را از نقود و اجناس و فیلان و اسپان بجنس با پسر و برادر خود و مادهو سنگه برادر سورج مل و تمام متعلقان و منسوبان او نزد راجه بکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنرا گردآوري نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را در نور پور گذرانیده از راه حوالي متوجه تسخیر کانگره شد - و در گهاتي بهوتي کال تهانه نشانید - و غرّهٔ مهر سنه چهارده جلوس جهانگیري به کانگره وارد گشته بی توقف و تامل خود را با جمیع سرداران بپای حصار رسانید - و شعله افروز آتش کین شده محاصره را گرم ساخت - و همگي سپاه از راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مناصب و مژدهٔ رفع مراتب گرمیٔ دل و نیروی بازو داده سر گرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار بتهیهٔ پیشرفت کار گذاشت - و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد - وقت سرکوب و حوالها در آمد و نقبها و سیبها پیشرفت - نخست از نقب ملچار جانب جنوب آتش داده برجی را که سنگو نام دارد پرانیدند - و آنرا با خاک برابر ساخته

بعد ازان آتش در نقب طرف دریچه زدند - اتفاقاً آتش بی زینهار که همانا با زینهاریان قلعه زبان یکی کرده بود از راه نفاق در آمده بر گشت - و شعلهٔ فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افگنده جمعی انبوه را بدرجهٔ شهادت رسانید - و از راه دیگر چشم زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و نقب زنان رسید - و صورت اینمعنی برین نهج بود که جمعی از بهادران که درمیان دروازه و ملچار ترسون بهادر سیبه پیش برده بودند - و سر نقب بپای حصار رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقا درونیان که پیوسته بر سر خبرگیری و تفتیش و تفحص این معنی بودند پی بدآن بردند - و چندی شب هنگام بدست آویز طنابها خود را از برج بخاک ریز بیخبر بر سر اهل این سیبه ریختند - و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده نقب را شکستند - و چوکی‌دار از جانب خود نشانده این راه را بستند - و چون راجه از وقوع این حادثهٔ ناگهانی و نزول آسمانی آگاهی یافت خود متوجه شده بکارزار در آمد - و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یکتن را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدرونیان بر رسانیدن نداد - و در سر انجام مهم مردم کار آمدنی قرار داده سپاهیان معتمد کارطلب جابجا مقرر ساخت - و همت بر پر کردن خندق روبروی دروازه که بیست گز عرض‌داشت گماشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا بخاک و خشت انباشته رومیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن بر افراخت - و برقندازان و توپچیان ببالای آن بر آمده ازین رو بعدو سوزی که عین کارسازی فتح و فیروزی بود در آمدند - و درونیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازهٔ ملک عدم بر روی ایشان کشودند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسرت و کمی خوراک عرصهٔ قرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت -

ناچار از راه عجز و فروتني در آمده ابواب تملق و لابه گري کشودند - و از روی بیچارگي حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند - چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو بادشاهي رقم نجات بر صفحهٔ عصیان کشیده امر قضا جریان بجان بخشئ همگنان صدور یافت - و بمجرد ورود فرمان جهان مطاع هرپسنگه ولد تلوک چند قلعه‌دار که درآنولا دوازده سال عمر داشت همراه سگندر که خویش و کارگذار او بود با سائر راجپوتان قلعه را خالي کرده برآمدند - و هرپي سنگه خواهر خود را بحبالهٔ ازدواج راجه در آورده کلید حصار را تسلیم راجه نمود - راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده فتحنامه بدرگاه گیتي پناه ارسال داشت - و جمعی از نگاهبانان را بحراست اموال بر ایشان گماشته از یغمائیان لشکر نگاهداشت - این والا حصار در صوب شمالئ صوبهٔ پنجاب بر فراز کوهسار البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایهٔ ایوان کیوان برابر افتاده - کهنگئ بنیاد این دیرین بنا بمرتبه ایست که براهمهٔ هند از نام بانئ آن آگاهي نداشته بر قدم زمانی آن گواهي میدهند - و در پیش طایفهٔ مذکوره بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد تا اکنون سر پنجهٔ تسخیر هیچ زبردستي دست تغلب صاحب این یک کف زمین نتافته - و بهیچ وجه دست تصرف بر آن نیافته - آنچه درظفرنامهای سلاطین دهلي بقلم مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته مؤید اینمعني است - که در سنه هفت صد و بیست و پنج هجري که از مبداء ظهور سلطان تغلق است - تا سنه هزار و بیست و هفت هجري که از آغاز جلوه‌گرئ شاهد این فتح است - پنجاه و دو مرتبه ظاهر این دیرین حصار مرکز رایات محاصرهٔ ملوک ذي الاقتدار و امرای والا مقدار گشته و هیچکدام بر آن ظفر نیافته - چنانه از جمله فرمانروایان دهلي سلطان فیروز مدتی متمادي درین وادي داد کوشش داده - چون چارهٔ

تدبیر با دستبرد مصلحت تاخیر تقدیر بر نیامد - ناچار ملاقات راجهٔ آن سر زمین را بحساب فیروزيِ قلعه را گرفته انگاشت - و از سر فتح آن درگذشته بدین وقت باز گشت *

ورود مژدهٔ خلود خلافت جاوید مقارن طلوع والا اخترسعید دربامداد عید میلاد شاهزادهٔ بلند اقبال اعنی زیور افسر سروري و زیب اورنگ دادگري سلطان اورنگ زیب بهادر دام جلاله و زید اقباله

چون چمن طراز کائنات بقای آنحضرت را ببقای گیتي پیوسته - بلکه سر رشتهٔ ثبات و قرار زمین و زمان و قوام کون و مکان را بوجود مفیض الجود آن حضرت وابسته - چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت که قواعد اورنگ خلافت و سریر دولت آن خداوند دودمان سرمدي را به نیروي اعطای چهار شاهزادهٔ بلند اقبال نامدار که تا قیام قیامت وجود مسعود ایشان باعث متانت و تمکن اساس این عالم خواهد بود استقامت و تمکین بخشید - خاصه دریمولا که بتاریخ شب یکشنبه یازدهم آبان ماه الٰهي موافق پانزدهم ذیقعده سنه هزار و بیست و هفت هجري شبستان دولت و حرم سرای خلافت از پرتو طلوع اختر اقبالمند شاهزادهٔ والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیای تجلئ طور یافت [illegible]ن ولادت همایون بعد از انقضای بیست و هفت گهري و سي و هشت پل از شب مذکور در پرگنهٔ دهود اتفاق افتاده قامت روزگار ازین پشت گرمي استقامت تمام گرفت - و بمیامن قدوم

میمنت لزوم که مفتاح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بیشمار فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار آمد - چنانچه مدبران دارالسلطنت قضا فتح قلعهٔ کانگره را بر مصالح تقدیر در پردهٔ غیب نگاهداشته بودند بنحوی که عنقریب روی خواهد نمود - از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد رو نمائی این قرهٔ باصرهٔ خلافت نمودند - شاه بلند اقبال بنابر رسم معهود و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغهٔ نذر از نظر اشرف گذرانیده التماس نام آن شاهزادهٔ والا گوهر نامور نمودند - آنحضرت خلافت مرتبت آن غرهٔ جبین روی زمین را که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است بسلطان اورنگ زیب موسوم ساختند - و چون در موضع دهود گلزمینی که لیاقت جشن ولادت آن نوگل بوستان سرای سعادت داشته باشد یافته نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که دریغولا به تیول آنحضرت مقرر بود قرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این قدسي نژاد شاعر جادو کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخنوري ادا نموده - چنانچه الفی ازآن بر وجه تعمیه بالطف وجوه اسقاط کرده * * ابیات *

داد ایزد بپادشاه جهان | خلفی همچو مهر عالمتاب
تاج صاحبقران ثاني یافت | گوهر بحر ازو گرفته حساب
نامش اورنگ زیب کرد فلک | تخت ازین پایه گشته عرش جناب
چون بایین مژده آفتاب انداخت | افسر خویش بر هوا چو حباب
خامه از بهر سال تاریخش | زد رقم آفتاب عالمتاب

و سخن پروري دیگر این تاریخ یافته - * مصرع *

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ فرموده صوبهٔ مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب خیام جاه و جلال شد - جشنی بهشت آئین در بلدهٔ اوجین حسب الحکم

آنحضرت به تزئین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکاني بنابر رسم اداى لوازم شادي و مراسم مبارکبادي بدآن انجمن عشرت و شادماني تشریف سعادت ارزاني داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال به تقدیم وظایف پانداز و نثار پرداخته پیشکش لایق از نوادر جواهر بحري و کاني با پنجاه زنجیر فیل تنومند از نظر اشرف گذرانیدند *

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدارالسلطنت فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسي از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال و آذین جشن سال چهاردهم جلوس جهانگیري

ماهچهٔ رایت فتح آیت موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود بیست و هشتم دیماه موافق غرهٔ صفر سنه هزار و بیست و هشت هجري پرتو ورود همایون بر کوه و هامون دار السرور فتحپور افگنده دشت و در و بوم و بر آن معدن فتح و ظفر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت - و در همین روز سعادت اندوز یعني مبداء سال بیست و هشتم از عمر ابد قرین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسي آرایش پذیرفت - و چون از اداى مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام باز پرداختند در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طاعون که در آنولا در دارالخلافهٔ کبری شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همدران آوان میمنت نشان بهنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت

هجري فروغ بخش عالم يعني نير اعظم پرتو تحويل شريف بر عرصهٔ شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گيتي بساط نور گسترد - حسب الحكم اشرف بادشاهي صحن خاص و عام دولت خانهٔ فتح پور بآئين هر ساله آذين يافت - و در همين ايام عشرت انجام بعد از اتمام مواد عيش چهارم جمادي الاول از شهور سال مذكور دار الخلافهٔ اكبر آباد را مركز رايت اقبال فرموده از گرد موكب گيتي كشا مادهٔ توتيا و مصالح كحل الجواهر ابصار و بصاير صاحب نظران آماده نمودند - و ساير منتظران آن مصر عزت را كه چون چشم براه كنعان از ديرباز گوش بر آواز وصول بشارت بريد سعادت نويد بودند سرمايهٔ بصارت اندوختند - و اين موهبت آسماني نسبت بدان زيور روى زمين در تاريخ غرهٔ اردي بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگيري مطابق جمادي الاولى از شهور سال هزار و بيست و هشت هجري دست داد *

بيان ارتحال عليا جناب بلقيس مكاني والدهٔ ماجدهٔ شاه بلند اقبال ازين عالم فاني بدار النعيم ابدي و جوار رحمت ايزدي

بحكم قرار داد مقدمهٔ حقيقت بنياد كه هر شادي را پيوسته غمى درپى است - و هر لذتى را عاقبت المى در عقب - لاجرم در عرض اين ايام كه روزگار بكام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و گردش ادوار چرخ دوار بر طبق آرزوى خاطر و وفق مدعاى دل موافقان گشته - و شاهد فتح و فيروزي چنانچه دلخواه اخلاص پرستان بود روى نموده - بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعلت رحلت والدهٔ ماجده كوه

کوه الم و اندوه پیش آمد - و غبار محنت و کلفت و گرد وحشت و کدورت
از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانهٔ خاطر
آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کدهٔ انس بود راه یافت - و کیفیت
این معنی غم اندوز این صورت داشت که در ایام مقام فتحپور که آن
کریمهٔ والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند
عارضهٔ مخوف عارض طبیعت قدسیهٔ ایشان گشت - و چون هنگام وقوع
واقعهٔ معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود ناچار
چاره‌گری سودمند نیفتاد - لاجرم آن رضیهٔ مرضیه دعوت داعی ارجعی را
بگوش تسلیم و رضا نیوشیدند - و در تاریخ سیوم جمادی الاولی سنه هزار
و بیست و هشت هجری ازین دارالبلا هجرت نموده در روضهٔ دار السلام
با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حور عین آرام
گرفتند - و بنابر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سر زمین بهشت
آئین بنواحی نور منزل که بباغ دهره اشتهار دارد قرار یافت - حضرت
جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تشریف قدوم
ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پرسش و دلجوئی نمودند - و باقسام
عواطف و مهربانی دلدهی و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای
خلافت را نیز طلب داشته مراسم این مقام را پاس داشتند - و بعد از
فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمهٔ این ایام است آنحضرت را همراه
گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خاصه بدست مبارک
بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمهٔ کریم النسب صبیهٔ رضیهٔ راجه
اودی سنگه ولد راو مالدیو که از اعاظم راجهای معتبر این دیار است
چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده
بودند *

روز سه شنبه چهارم تیر ماه آلهي مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجري گرامي گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیهٔ رضیهٔ شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمرهٔ نورس سرابستان دولت را بسلطان جهان افروز نامور فرمودند - چون میلاد این قدسي نژاد در ساعتی مسعود اتفاق نیفتاده بود لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمن قدم این نو رسیدهٔ عالم شهود را بشبستان سلطنت نگاه نداشته بجانان بیگم کریمهٔ خان خانان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکان ارسال داشتند - که اتالیقي نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبهٔ بدر نرسیده محاق فنا و احتراق اجلش دریافت *

بیان توجه حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه بسیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر بهمعنانيء شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده امید بخش و وقایع دیگر

چون همواره مکنون خاطر فیض مآثر حضرت خلافت پناهي مشاهدهٔ جلوه رعنائي و زیبائيء شاهد شور انگیز شیرین شمایل کشمیر بی نظیر در مبادي موسم بهار بود - و شوق تفرج شکوفه و گل و تماشای لاله و سنبل در عنفوان سن شباب روزگار دمبدم بر مراتب خواهش

مي افزود - دريفولا كه خاطر عاطر از همه جانب بجمعيت تمام گرائيد و بهيچ سو از هيچ رجه نگراني نمانده بود - لاجرم پنجم شوال سنه هزار و بيست و هشت هجري رايات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع يافته - چون سهرند مخيم سرادقات جاه و جلال شد مهد سعادت نواب ممتاز الزماني از مقدم خجسته مولود مهبط انوار بركات و ميمنت آمد - حضرت خلافت پناهي جهت اداى تهنيت بمنزل شريف آنحضرت تشريف ارزاني فرموده آن شاهزادهٔ نامدار را بسلطان اميد بخش موسوم ساختند - و پس از كوچ ازآن منزل بنابر رغبتى كه بسير كشمير داشتند لاهور را دست چپ گذاشته از راه پكلي و دمتور كه دور ترين مسالك است چون برف نداشت متوجه مقصد شدند - وقتى كه ساحل درياى كشن گنگا سرمنزل كوكبهٔ دولت و مضرب سرادق خلافت گرديد - پانزدهم ربيع الاول سنه هزار و بيست و نه هجري سلطان سيارگان بنابر موافقت موكب مسعود اختيار سفر خير اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بيك كوچ در سرمنزل دلكشاى بهجت افزاى يعني بيت الشرف حمل مقام گزيد - بسبب آغاز سال مبارك فال پانزدهم جلوس جهانگيري جشن نوروزي درين مقام مرتب و زينت تمام بر فراز پشتهٔ مشرف بر رودبار مذكور كه از فرط سرسبزي سبزهاى شاداب نو خيز و جوش سمن زر تاره رسته عبيربيز همانا روى بهار و رونق گلزار بود آرايش پذير آمد - آنحضرت كه على الدوام كامراني در صورت كام بخشي بظهور مي آوردند - درين مقام نيز بر وفق دستور عشرت معهود كار خرد كرده - و يازدهم فروردي ماه مذكور خطهٔ كشمير را از فيض غبار موكب نصرت آثار بتاگي نزهت پذير ساخته رونق گلزار ملاك و آبروى عالم خاك كردند - چنانچه در مدت ششماه و يازده روز كه پرتو توقف موكب منصور در ساحت كشمير نور گستر بود - از مبادئ ايام

طرب فرجام یعني اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبنم آلود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار و شگوفه از مطالع گلبن و مناظر شاخسار است - تا انجام ایام مهرگان که آغاز رنگ آمیزي برگ ریزان خزان و عین جوش شگفتگیهای بهار فرح بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده ساعات بسیر و شکار آن نزهت آباد صرف شده شغلی جز اشتغال این معني نبود - حسب الحکم والا در متنزهات دلکش آن سر زمین و چشمه سارهای کوثر آثار آن جا جابجا عمارات عالي اساس بنیاد پذیرفت - از جمله در اثنای سیر و گلگشت آن نسخهٔ هشت بهشت گلزمینی دلنشین و گلشنی خدا آفرین بنظر در آمد که یکطرف آن به تال دلکشای دل پیوسته - و از جانب دیگر بدامان کوه پاک نام منتهي میشود - و از مزایای آن شاه نهری است کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانند روح روان در مجاري عروق قدسي پیکران جاري گشته - و منبع آن رشک فرمای زلال چشمهٔ حیوان و غیرت افزای انهار جنان سر چشمه ایست تسنیم نشان که بعینه مانند چشم پاک در دامان پاک افتاده - و یا روی زمین از پرتو آن چشمه سار چشمی بتماشای سراپای خویشتن آب داده - و چون آن سر زمین ارم آئین که کمال قابلیت و استعداد تربیت في نفسه با آن مکان فیض بخش بود منظور نظر اختیار آن دو قرة العین اخیار اولاد ابی البشر آمد - بنابر خواهش مفرطی که خاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحداث باغات و بنیاد عمارات بالذات هست نقش این معني در ضمیر منیر بستند - که بمقام تربیت آن [1][هیولای]ع ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطور این اراده بخاطر خطیر آن عالي حضرت جنت مکاني بلا فاصله مرمت و عمارت آن

---

(۱) ع [اولاد] ل

ارم کده را بدان حضرت تفویض فرمودند - و چون اشارت عالیهٔ آن سرور با شوق طبعی یاور افتاده محرک آن معنی گشت - درین صورت بنای آن ارادهٔ جازمه را بر اساس تصمیم عزیمت نهاده بی توقف نزهت آئین باغی با کمال فسحت در آن ساحت که موطن روح و راحت است طرح انداخته بیدرنگ رنگ ریختند - و نظر بر ملاحظهٔ حال مسمی کرده آن منبع ترویح روح و معدن تفریح خاطر را به فرح بخش موسوم ساختند - و بر سبیل استعجال امر فرمودند که کار پردازان سرکار خاصه شاهي در وسط باغ خیاباني بعرض سي ذراع که منتهای آن بدل منتهي میشود ترتیب دهند - و آن شاه نهر را به پهنائی ده ذراع عریض ساخته از وسط حقیقي خیابان جاري نمایند - بنحوی که ریزش گاه آب آن تال دلکش دل باشد - و معماران تیز دست جا بجا عمارتی در نهایت رفعت و متانت بزیب و زینت و کمیت و کیفیت تمام بنیاد نهاده زود باتمام رسانند - و در پیشگاه هر عمارت حوضی بمساحت سي ذراع در سي ذراع از سنگ تراشیده مشتمل بر آبشارها و فوارها بسازند - که آب آن نهر از آبشار در آن حوض ریزد - مجملا بکمتر فرصتی شاه نهر مذکور با خوبيِ مرغوبي هرچه تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامهٔ غرایب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابرین در توصیف و تعریف این نسخهٔ خلد برین جای ادای حق مقام نیافت - ناچار ذکر خصوصیات احوال را بوقت دیگر باز گذاشته باز بدین آئین بر سر سررشتهٔ سخن مي رود - چون آنحضرت خلافت مرتبت از سیر متنزهات کشمیر خاصه گلزار فیض آثار فرح بخش معروف به [۱] [شالیمار] ع کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادماني دادند -

---

(۱) ع [شاله مار] ل

آرزوی مراجعت هندوستان از صفوتکدهٔ ضمیر منیر آنحضرت جلوهٔ ظهور نمود - بنا برین عزیمت صواب آئین بیست و دوم مهر ماه آلهي سنه پانزده جلوس جهانگیري اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت سمت ارتفاع پذیرفت - درین اثناء عرضداشت خانخانان بدین مضمون رسید که چون درین ایام عسکر منصور از پاي تخت خلافت دور دست شتافته درین صورت خوف و هراس اهل سرحدها خصوص عموم سکنهٔ ولایت جنوبي کمي پذیرفته - لاجرم دکنیان ظاهر بین کوته اندیش بدستور معهود وقت یافته سر بطغیـان بر آورده‌اند - و بر اطراف احمدنگر و اکثر مضافات آن و بعضی از سائر محال دکن را بدست در آورده - چنانچه از زیادتيِ کم فرصتیها که شیوهٔ ناستودهٔ ایشانست کار بر اولیای دولت بنحوی تنگ گرفته اند که مزیدی بر آن متصور نباشد - حضرت خلافت مرتبت بنابر استماع این خبر از جا در آمده از خویشتن داريِ بر آمدند - و طریقهٔ وجوب انتقام این گروه بیراه بد هنجار سپرده در مقام تلافي و تدارک این امر نا مرضي پا فشرده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنت لاهور سرانجام مهام دکن بعهدهٔ شاه بلند اقبال باز گذارند *

باعث ارتفاع ماهچهٔ آفتاب شعـاع لوای والای شاه بلند اقبال بار دوم بآهنگ تسخیـــر کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بیخردان کوتاه بین آنست - که هرگاه از مساعدت روزگار فرصتی واز همراهيِ وقت رخصتی یابند - چشم از همه سو

پوشیده و شیوهٔ ناستوده گردن کشي پیش گرفته بر سر کار خویشتن روند - و از ملاحظهٔ لوازم دور بیني و عاقبت اندیشي در گذشته بی اندیشهٔ وخامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصیات احوال دکنیان خسران مآل است که از دیرگاه باز خاصه از عهد حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه همواره این هنجار ناهموار مي سپارند - و پیوسته عهد و پیمان شکسته این خصلت نکوهیده را مرعي مي دارند - چنانچه هربار که باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواري میکشد - از راه روباه بازي و حیله وري در پناه زبوني و عجز و زاري درآمده جان مفتي از میانه بیرون مي برند - و چون بدست آویز انکسار از صدمهٔ سر پنجهٔ قهر شیران بیشهٔ رزم آزمائي رهائي یافته عرصه را بظاهر خالي مي بینند باز شیرک شده بر سر اظهار دلیري مي‌آیند - چنانچه برنهجی که سابق گذارش پذیرفته بمجرد توجه شاه بلند اقبال بدآنصوب از صدمهٔ سطوت و نهیب نهضت موکب جاه و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بد عهد پیمان شکن افتاد - و قرار قلب و ثبات قدم را وداع نموده صبر و آرام را بخیر باد یاد کردند - ناچار بنابر رسم مقرر بیدرنگ بآهنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت برخاسته بسلوک جادهٔ بندگي و طریق سرافگندگي اقدام نمودند - و برسم تقدیم خدمت گذاري و جانسپاري در ضمن تسلیم ملک و مال حرف عهد و پیمان بمیان آورده در خواهش امان زدند - لاجرم حضرت شاه بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان درگذشتند - و بشفاعت حلم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه انگاشته ابواب دار السلام عفو و عافیت و در امن آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشتهٔ کلک حقایق نگار آمد - و چون دریفولا

شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر مینو نظیر و سیر آن گلشن خدا آفرین نشاط اندوز و صید انداز بوده برحسب ظاهر از دار الخلافه دور بودند - باز آن خیره چشمان تیره روزگار بتازگي قطع نظر از مراحم بادشاهانه نموده در نواحي برهانپور بتاخت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات منهیان ممالک جنوبي مشتمل بر حقایق طغیان آن تباه کیشان بدربار سپهر مدار آمد - و خانخانان نیز در طی عرضداشتهای متواتر و متوالي بر رای عالي عرضداشت - خاصه عریضهٔ که درلاهور رسیده‌است که هر سه دنیادار دکن نظام الملک و قطب الملک و عادل خان باهم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته مغز به پنجاه هزار تن مي رسد فراهم آوردند - نخست ولایات بالا گهات را که در دست اولیای دولت بود در بسته تصرف نمودند - و امرا و منصب داران بادشاهي خواهي نخواهي بنابر فرط استیلاء ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند - و تهانهٔ مهکر را استحکام داده مدت سه ماه بمجادله و مقاتله و مدافعه و مقابله روزگار گذرانیدند - و چون غلبهٔ غنیم بحسب عدد و عدت ازیشان افزون بود - نیز از همه سو راهها را مسدود ساخته بودند - چنانچه اصلا رسد آذوقه بهواخواهان نمي رسید - و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت بغهایت مرتبهٔ اشتداد کشید - ناچار از گریوهٔ پوري فرود آمده در بالا پور قرار توقف دادند - و آن بد اندیشان ببالاگهات قناعت ننموده نخست در نواحي بالاپور بترکتازي و دست درازي در آمدند - و راهها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن غله متعذر شده کار به تنگي کشید - ناچار دولتخواهان خواه نخواه دست از نگاهداشت بالاپور نیز باز داشته به برهانپور پیوستند - و این معنی باعث دلیري غنیم گشته فرصت مساعدت وقت را غنیمت شمردند - و بتغلب تمام ولایت متعلقهٔ بادشاهي از دکن و خاندیس و برار که درتصرف اولیای

دولت بود نیز نساخته بمحاصرهٔ برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت
این واقعه از قرارواقع بررای اقدس پرتو افگن گشت - و دریدولا باز عرضداشت
خانخانان مشتمل بر نهایت اظهار عسرت و تنگي وقت و تشبیه احوال خود
بخان اعظم در وقت محاصرهٔ میرزایان گجرات و بذیل بتصریح این معني
که اگر بروش حضرت آشیاني عمل ننموده این‌خانه‌زاد پیر را از قید احاطه
آزاد نه فرمایند - ناچار نسبت ناستودهٔ راجپوتان کارگزار بعد از جوهر نمودن
نقد جان نثار راه خداوندگار خود مي کند - جوهر بهندي زبان عبارت ازآن
است که این گروه وقتیکه کار به نهایت تنگي کشیده امید مددی از هیچ
جانب نمي ماند - نخست سرتا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه
بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته مي شوند - چون مضمون آن
بر رای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت برهم شده از سر نو عزم تلافي
و تدارک آن طایفهٔ تباه اندیش را بزیور مزید جزم آراسته در تاریخ روز جمعه
چهارم دي ماه الٓهي سنه پانزده جلوس جهانگیري مطابق غرّهٔ صفر
سنه هزار و سي هجري شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از
دارالسلطنت لاهور بدآن صوب رخصت دادند - و خلعت با چار قب
مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره و دو اسپ با زین
زرین و ساز مرصع بر سبیل فرخندگي شگون مرحمت فرموده ده کرور دام
بصیغهٔ انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سي هزاري ذات
و بیست هزار سوار دو اسپه مع انعام چهل کرور مي شد اکنون مجموع
پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر
مرحمت ساخته برین دستور بخلعت وغیره سرافراز ساختند - راجه بکرماجیت
را خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و افضلخان و هشت نامدار دیگر
را بخلعت و اسپ و ده تن دیگر را بخلعت تنها نواختند - و چندی از

امرای نامدار مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکرخان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشیگری لشکر با او بود - و فوجی بیشمار از احدیان و برقندازان با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند - چون سلطان خسرو از آن باز بحکم وجوب مکافات بی ادبی که ازو نسبت بوالد والا قدر سرزده مانند مردم نظربند نابینان نظربند جاوید آمده بپاداش کردار گرفتار شده بود - و درینوقت پاسداري او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت - و او از همراهيِ موکب گیهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه بلند اقبال نگاهداشت او را بوکلای آن عالي قدر مرجوع ساختند *

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه وجلال شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمري سیمین ازعمرشریف ویافتن توفیق توبه از شراب مسکرات بصمیم قلب و سوانحی که در عرض آن ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در مبادیِ سن صبي و عنفوان آوان نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مغیرات مایل نگشته بنابر حراست تائیدات

آسماني نگاهباني خود نموده بودند - چنانچه از سن تکلیف تا بیست
و چهار سالگي بشرب خمر رغبت نفرموده مطلقا مقید آن نشده بودند -
حضرت خلافت منزلت بنحوی که سابقاً در مقام خود سمت گذارش
یافت این حضرت را از روی جد تمام بر اقدام شرب مدام مجبور فرمودند -
باوجود امر آنحضرت بنابر نهي شریعت ارتکاب این شیوهٔ نامجوز شرعي
و عقلي که بر طبع مبارک بسیار گراني میکرد بشرط عهد و پیمان بر طبق
این معني نمودند - که چون عمر شریف بسي سال رسد دیگر ایشان را بدین
امر منهي مامور نفرمایند - وباین معني گاهی در ایام طوی و جشن که هنگام
عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت جرعهٔ
چند معدود مي نوشیدند - و پیوسته کمال ندامت داشته جویای وسیلهٔ
توبه مي بودند - دریفولا که بدولت و اقبال متوجه فتح دکن مي شدند
باز بنابر تجدید عهد بعرض والا رسانیدند - که چون افواج غنیم را این مرتبه
نیروی دیگر است - چنانچه بمراتب متعدده درعدد و عدت از دیگر مراتب
افزون تر اند - بدآنسان که از روی تسلط و غلبه تمام شهربند برهانپور را احاطه
نموده - که آرزوی وصول بحدود آن در آئینهٔ زنگ فرسودهٔ خیال ایشان صورت
نه بسته بود چه جای صورت بستن وقوع محاصره - لاجرم مکنون خاطر
آنست که حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه طاب ثراه هنگام اشتغال بجدال
رانا سانگا از ارتکاب شرب شراب تائب شدند - و بثواب انابت و اجر بازگشت
اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف اجابت رویداد - و فتح
و فیروزي روزي روزگار آن خدیو کامگار گشت - این نیازمند درگاه آلهي
نیز درین ایام که چنین مهمی عمده در پیش است پیروي سنت سنیهٔ
آنحضرت نموده حلقهٔ استجابت دعوت در باب طلب نصرت بر وفق امان
توبوا الی الله بر در دار الفتح انابت زند - و بدین دست آویز متین بل

مفتاح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت کشاید - حضرت خلافت مرتبت درین صورت بحکم مصلحت دید وقت استصواب آن رای صواب پیرا نموده این معنی را که من جمیع الوجوه حسن مطلق بود بهمه وجه محسن و مستحسن داشتند - و در حق آن خیر اندیش دعای خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سائر مدعات خصوصاً این مدعا نمودند - مجملا درین ایام که بتاریخ غرّه ربیع الثاني سنه هزار و سي هجري موافق بیست و ششم بهمن ماه آلهي سنه پانزده جهانگیري جشن وزن قمري سال سي ام از عمر ابد پیوند آنحضرت در کنار رودبار چنبل غیرت نگارخانهٔ چین بل روکش فردوس برین گشت - و از آذین این بزم بهشت آئین بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جنات تجري من تحتها الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معني بر مرات الصفاء ضمیر منیر پرتو افگن گشت که درین فرخنده جشن زینت آرا و سرمنزل نزهت پیرا که وقت و مقام مقتضي طرب و نشاط و زمین و زمان محرک عشرت و انبساط است ترک سرمایهٔ لذت عیش نمودن بزجر نفس انسب و بمقام توبه اقرب خواهد بود - لاجرم قرار برآن دادند که همدرین همایون محفل بطیب خاطر و ته دل تائب گردند، - باوجود آنکه درین مدت هرگز بخواهش خاطر قدسي منش متوجه باده کشي نشده همواره در صدور امر مذکور مجبور بودند و همانا درین صورت توبه لازم نباشد - براهنموني تائید آسماني توفیق سلوک طریقهٔ باز گشت یافته حسب الامر آنحضرت شرابها را در آب رودخانه ریختند - و جمیع ظروف طلا و نقره و مرصع که زینت انجمن عشرت و زیور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته بر ارباب استحقاق قسمت نمودند - و از آنجا موکب منصور بشتاب باد و سحاب از آب عبور نموده و اردوی گیهان پوی که شمار قطرات باران و ریگ روان

داشت بسرعت باد صرصر و تندي شعلۀ آذر بادیه گرد و مرحله نورد گشته کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه مي پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی قطعاً مقام ننموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چندانکه ظاهر خطۀ اوجین مرکز رایات جاه و جلال شاه بلند اقبال گشت - درین حال عرضداشت محمد تقي که در آنولا پاسباني قلعۀ مندو در عهدۀ او بود بدین مضمون رسید - که بیست و هفتم اسفندار سنه پانزده جلوس منصور فرنگي مقهور با هشت هزار سوار دکني بکنار آب نربده رسیده - و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکبر پور را پی سپر گذاشتند - و بی‌محابانه رفته رفته تا نواحيِ قلعه آمده چندی به نهب و تاراج پرداختند - اکنون بپای کتل رسیده اراده دارند که فرصت یافته داخل قلعه شوند - و هر روز بندهای درگاه بسربازي و جانفشاني درآمده باوجود دشواريِ محافظت قلعه از رهگذر کمال نسخت و بسیار شکست و ریخت حصار بمدافعه مشغول اند - اگرچه این فدويِ جانسپار جانبازي در راه ولي‌نعمت حقیقي که خدای مجازي ست سعادت دارین خود مي داند ازین راه اندیشه ندارد - لیکن بنابر کوتاه نظريِ چند از پست فطرتان که بسر کار تائید یافتگان عنایت پروردگار نمي رسند - و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند - درینصورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستيِ تعین همراهان و پستيِ همت هواخواهان ملاحظه آن هست که اگر کومک دیر تر برسد خدا نخواسته از ضعف عقول ایشان و قوت غلبۀ بد اندیشان چشم زخمی رو نماید - و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت دو گهڑي از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور گذشته خواجه ابو الحسن را با چهار هزار سوار از پرگنۀ دیپالپور رخصت فرمودند - و هراول لشکر بخواجه بیرام بیگ میر بخشي که با هزار

سوار جرار از لشکر خاصهٔ خود همراه داده بودند تفویض یافت - و حکم شد که ایشان بنابر رسم منقلا بسرعت تمام پیشتر روانهٔ مقصد شوند - و چون خواجه با اولیای دولت ابد پیوند بنواحي قلعه مندو رسید - و محمد تقي و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند - في الحال با سایر بهادران از قلعه فرود آمده به نیروي اقبال بے زوال و استظهار نزدیکي طلیعهٔ موکب جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند - و مخالفان باوجود آن مایه کثرت با نصرت آسماني و کومک جنود غیبي بر نیامده مخذول و مقهور رو براه گریز نهادند - محمد تقي و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند - و چون افواج غنیم بکنار نربده رسیده از آب گذشتند و فوجی دیگر ازآن طایفهٔ بد عاقبت که از عقب رسیده بر آنسوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره ارادهٔ عبور نمودند - محمد تقي مردانه درین سوی دریا قدم ثبات افشرده ایشان را بشست تیر و بان و بندوق گرفت - و به نیروی جد و جهد روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشته نگذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی بشتاب تمام شباشب ایلغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا بمحمد تقي پیوست - و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازي پرداختند - چون صدمهٔ بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید تاب مقاومت نیاورده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بیخویشتن از جا رفته رو براه فرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افگن دنبال آن روباه سیرتان را از دست نداده تا چهار کروه طریق تعاقب پیمودند - و درین مرتبه نیز بسی از مخذولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند -

و آن مخذولان تا نواحي برهانپور هیچ جا عنان بارهٔ ادبار نکشیده ثبات قدم نورزیدند *

چون خبر فتح بمسامع جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسید روز شنبه بیست و هفتم ربیع‌الاخر سنه هزار و سي هجري رایات موکب والا سایهٔ وصول بر قلعهٔ مندو افگنده امر بآذین محفل جشن نوروزي و انجمن شادیي فتح و فیروزي نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و عام دولتخانهٔ مقدس رونق فلک اطلس گردیده چندی هنگامهٔ عیش و عشرت گرمي داشت - مقارن این حال عرایض خانخانان و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمیعت تفرقه خاصیت لشکر غنیم نزدیک به شصت هزار سوار جرار آماده پیکار است - و درین مرتبه دلیري و خیره چشميِ ایشان بحدی رسیده که قدم جرأت از اندازهٔ خود گذاشته شهربند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده‌اند - بنابرآن باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روبروی غنیم شدن از ملاحظهٔ حزم و احتیاط دور است - صلاح دولت مقتضي آنست که تا هنگام پیوستن سایر اولیای دولت ابد پیوند از امراء و منصبداران که نامزد همراهيِ موکب والا گشته‌اند خیل اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتي آرا اقتضا فرماید توقف کند - چون مضمون عرایض بعرض اعلی رسید جمیع دولتخواهان همراه و نیز که ملازم رکاب سعادت بودند نگاه بظاهر معامله انداخته بر طبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند - از آنجا که نظر یافتگان تائید آلهي را نظر بر کار سازيِ عنایت آلهي است نه بر کثرت اعوان و انصار - لا جرم رای دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف فرمودند که بخشیان عظام تورک افواج منصوره نموده جیبها بخش کردند - آنگاه بکار فرمائيِ اقبال خدا داد عمل فرموده و اعتماد بر عون و صون آلهي نموده شب دوشنبه

شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جهانگیري موافق دوازدهم جمادی الاول
از شهور سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار سوار بادشاهي
لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیده در کنار
آب نربده جشن شرف آفتاب عالمتاب آرایش پذیر ساختند - درین حال
عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الحکم والا بآهنگ کومک اولیای
دولت از جاگیر متوجه شده بود با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین
پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت دو جهاني اندوخت -
و آنحضرت همدرین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبد الله خان را با
گروهی انبوه هراول لشکر ظفر اثر و راجه بکرماجیت برانغار و خواجه
ابو الحسن جرانغار قرار داده خود با نفس نفیس با دلی قوي در قلب
افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار گرفتند - و باین دستور افواج سپاه
منصور را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد
پیش گرفته بنابر نوید دریافت مقصود که اشارت سراپا بشارت بود همعنان
بخت و اقبال با سرعت تمام راهي شدند - و بیست و سوم فروردین ماه
مذکور چار حد خطهٔ برهانپور را مرکز رایات اقبال و مورد موکب جاه و جلال
ساختند - چون خانخانان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته
جانی تازه و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بچندی از امرای
عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود
که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر عنان
معاودت برتافت - و بعد از سه روز دوشنبه بیست و ششم جمادي الاولی
سنه هزار و سي هجري خطهٔ برهانپور را بیمن قدوم بهجت لزوم دار السرور
امن و امان ساختند - سائر دولتخواهان که پیوسته این دولت عظمی را
از حضرت واهب العطایا استدعا مي نمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت

دعا شاد کام و مقضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالي دیده بی مزاحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع بترکتازي و دست درازي در آمده از هیچ سو چشم نمائي ندیده بودند بنابر کوتاه نظري و شوخ چشمي درینوقت هم تزلزل بخود راه نداده همچنان پای ثبات و قرار بر جای استقرار افشرده از جا در نیامدند - بنابرین خانخانان که صوبه دار و ماهیت دان آن ولایت بود باتفاق سائر بندهای بادشاهي بعرض مقدس رسانید - که چون این مرتبه کثرت غنیم را غلبه دیگر است درین موسم که گرمي هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشواریست - و اکثر مراکب موکب اقبال از تنگي خوراک و کمي علف بمعرض تلف در آمده اند - باوجود این معاني نزدیکي فصل برشکال نیز در پیش است - بنابر آن بیش ازین کار پیش نمي رود که اولیای دولت باوجود قلت عدد بمیامن اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را برخیزانیده آنقدر پس نشانند که از آب عادل آباد بگذرانند - و خود درین طرف آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده بدالا گهات بر آیند - چون خان عالیشان این معني را که مشعر بر نهایت دولتخواهي بود از مبدا بمنتها رسانید - و باقي امرا مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و داراب خان نیز این کنگاش صواب انتما را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نما و در نفس الامر خلاف رای دولت کار فرما بود پسندیده درین باب متفق الکلمه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهي و موافق کنگاش و تدبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تجهیز عساکر منصوره و تهیهٔ لوازم یساق تا آن غایت اهتمام بجا آوردند که اوقات

فرخنده ساعات را صرف همین معنی نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمات نشاء بشریت از خورد و خواب بامری دیگر نمي پرداختند - چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کارپردازان سلطنت طلب و تنخواه سایر سپاه خاصه کومکیان برهانپور که مدتها محال جاگیر ایشان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست ساختن اسناد وجوه مطالبات را که از روی سیاهه بعرض رسیده بود متصدیان خزانه نقد تنخواه داده ثاني الحال سند تمام میکردند - تا تعویقي در در تهیهٔ مایحتاج یساق نشود - و در عرض اندک مدتی مبلغ چهل لک روپیه بکومکیان آن صوبه مرحمت نموده سي هزار سوار جرار آمادهٔ کار زار ساختند - ازآنجمله هفت هزار سوار اویچیین مکین اسپهٔ یکه گزین از سرکار خاصه شاهي و باقي از بندهای بادشاهي بودند - آنگاه بتوزک افواج قاهره توجه فرموده افواج کلي را به پنج قسم منقسم ساختند - و با هر سرداری شش هزار سوار تعین فرموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند - فوجي بسرداریئ داراب خان خلف خانخانان - و دو فوج دیگر باهتمام عبدالله خان و خواجه ابو الحسن - و باشلیقیئ دو فوج دیگر براجه بکرماجیت و راجه بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض رفت - و سرداریئ کل با دارابخان باز گشت باین عنوان که انجمن کنکاش در منزل او منعقد گردد - لیکن در حقیقت رتق و فتق و حل و عقد امور کلي و جزوي باستصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجمله شب یکشنبه بیست و پنجم جمادي الاولی سنه هزار و سي بهر یک از امرای عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسپ و کمر خنجر و شمشیر مرصع داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند - و موکب سعادت حسب الحکم پنج روز بجهت تهیهٔ ضروریات یورش در سواد شهر درنگ نموده روز

جمعه چهارم اردي بهشت از آب تپتي که بر کنار شهر میگذرد عبور نموده در یک کروهي منزل گزیدند - روز شنبه هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد همین که راهيِ سمت مقصود گردیده یک کروه راه قطع نمودند - یاقوت حبشي سردار کل افواج غنیم دلیرانه از قرارگاه خویش یک کروه پیش آمده دلاوران نبرد آزمای را استقبال نمود - بهادران موکب اقبال بمجرد مقابله بی‌محابا و ابا مانند شعله که بر قلب زگال زند خود را بر صف آن سپاه تیره رای زده تیغ آتش میغ ازیشان دریغ نداشتند - و چون آتش ستیز و آویز بلنديگرای گشته یکی بزبانه کشي در آمد - و اشتعال آن سرکش که بخشک و تر در گرفته بود در خرمن خس یعني صفوف آن مشتی ناکس افتاده دود از نهاد آن تیره درونان برآورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افتاده هر یک از کناری بدر رفتند - چون به نیروی کارگذاريِ اقبال در ضمن اندک زد و خوردي هر فوجی از افواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر بدنبال آن گروه ابتر نهاده بر اثر ایشان دشت و در را پامال و پی سپر ساخت - چندانکه آن مقهوران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهادران که برسم تعاقب هفت کروه از دنبال ایشان تاخته بودند خود را بر آب عادل‌آباد زده از میان آب و آتش جان مفتي بدر بردند - و در آن دار و گیر زیاده از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمهٔ شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنایم بیشمار از اسپ و شتر و چتری و پالکي و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - و در آن چپقلش بمحض عون و صون آلهي که لازمهٔ اقبال نامتناهي است از خیل اقبال دو تن که پیوسته از گل شجاعت ذاتي خار خار برداشت زخم پیش رو که غازهٔ تازه روئيِ مردان و گلدستهٔ دستار مردانگي است داشتند بمقصود رسیدند - یکی شیر بهادر دوم الله ویردي ولد مقصود کوسه ترکمان که بالفعل از خطاب

خاني سمت کامراني دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر
از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکاپور شد - و چون افواج غنیم مالشي
بسزا یافته بودند در عرض راه اصلا نمودار نشده در منزل بوقتی که دارابخان
و راجه بکرماجیت باندک مایه مردمی که عدد ایشان بسیصد تن مي کشید
از راه رسیده بودند - و چنانچه راه سرداري است گردا گرد معسکر اقبال
برآمده افواج را جا بجا قرار نزول مي دادند - آتش خان و دلاور خان
از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با [1] [چهارده] ع هزار سوار از یک
جانب بر آمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر
فرستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستبازي در آیند - و چون
آن بداندیشان که بآن انداز دور از کار اختیار کارزار دلیران نموده بودند
نزدیک رسیده گرم بان اندازي شدند - راجه خواست که بآهنگ مدافعهٔ
ایشان از جا در آید - دارابخان بمقام ممانعت در آمده تا هنگام رسیدن دلاوران
صلاح وقت در تیز جلوئی ندید - این توقف سرداران سرمایهٔ دلیري
غنیم شده بیکبار بارگیها انگیخته بخیره چشمي و چیره دستي در آمدند -
درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده
بی ملاحظهٔ دوربیني‌ها بر ایشان تاخت - و راجه بهیم نیز که درینوقت
نازک خود را تیز و تند رسانیده بود جلو ریز بحمله در آمده براجه موافقت
نمود - و باتفاق یکدیگر ایشان را از پیش برداشته بر فوج عقب که [2] [مثبت] ع
مخالفان بود زدند - و بکمتر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سر را بی پا و بیجا
ساختند - درینوقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود
بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند بر خورده خود را بر
ایشان زد - و باندک زد و خوردي چون نیروي آسماني یاور افتاده تقویت

---

(۱) — ع [چهار] ل   (۲) — ع [قلب] الف

بازوی شیران پنجه دراز تائید عنایت ربانی دست بهم داد - ازین غنیم پای کم آورده شکست درست خورد - و دست از ستیز و آویز باز داشته از زیر تیغ رو بگریز نهاد - و داراب‌خان تا یک کروه عقب همگنان تاخته قریب دو صد کس را به تیغ بیدریغ گذرانید - و مظفر و منصور معاودت نموده بعسکر اقبال پیوست - و روز پنجشنبه دهم اردي بهشت ماه آلهي مطلقا ازیشان اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود بسه کروهی روهنیگر[1] ورود اقبال نمود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گهاتي روهنیگر و گروهی از گریوهٔ کوتهلي گریزان گشته رو ببالا گهات نهادند - و اولیای دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبهٔ کوتهلي که از گریوهٔ روهنیگر آسان گزارتر است منزل گزیدند - و روز دیگر ببالاگهات در آمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - دریئوقت محمد تقي با دو هزار سوار بولایت برار و محمد خان نیازي با فوجی جرار بملک خاندیس رسیده محال متعلقهٔ بادشاهي را متصرف شدند - در روز سه‌شنبه پانزدهم سرداران از آن مقام کوچ فرموده هشت کروه مسافت قطع نمودند - و روز دیگر شش کروه دیگر طی نموده بمنزل رسیدند - بموجب نوشته سرزنش آمود عنبر با سائر مقهوران از در تهور و تجلد در آمده بعزیمت ناصواب و عنان کشي ادبار رو بروی موکب اقبال شدند - قضارا هراول ایشان که بوجود بی بود جادو رای و ساهو سیاه رو و کهیلو مطرود و دلاور خان و آتش خان که مردم کار طلب غنیم بودند استظهار داشت بهراول فوج راجه بکرماجیت بر خوردند - و چون این کتیبهٔ فتح و ظفر که از یمن حضور منتسبان سلسلهٔ علیهٔ علویه مثل

---

(۱) در بادشاهنامه این مقام را روهنکهیره نوشته - ملاحظه کنید - صفحه ۵۱۷ - حصه اول - جلد اول - طبع ایشیاتک سوسایتي بنگاله *

سید صلابت خان [۱] [...]ن و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات بارهه نیرومندی داشتند - و اوواجیرام دکنی نیز درین فوج بود - بمثابت شرار درآمده بر ایشان حمله‌آور شدند - و راجه با مردم تازه زور خود را رسانیده بکار زار در آمد - و مدتی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امر نیروی اقبال آسمانی و تقویت تائید ربانی باعث ضعف و وهن مخالفان شده زبانهٔ تیغ شعله آمیغ موافقان آتش فنا در خرمن هستی ایشان زد - چنانچه تلنگ راو که دکنیان حیله‌گر روباه باز از اعتضاد قوت او شیرک شده بودند - و به نیروی دستبازی او با شیران مرد افکن و پلنگان صف شکن سر پنجهٔ جلادت بر کشاده - با چندی تن بی سر شده - و از جمله خیل اقبال سید محمد علی بارهه اظهار صحت نسب نموده آثار شجاعت و شهامت هاشمی بر روی کار آورده - و چندی از یکه تازان را در عرصهٔ پیکار بی سر ساخته بر خاک هلاک انداخت آنگاه از نشان زخم‌های کاری که بر روی او رسیده بود مهرها بر محضر سیادت خود گذاشته بآن آبرو رو بدریافت درجهٔ شهادت نهاد - و حمید خان برادر فرهاد خان حبشی در مقدو بنازگی داغ بندگی آن حضرت را غرّهٔ ناصیهٔ بخت مندی نموده از گلگونهٔ خون شهادت سرخروئی سعادت اندوخت - و سید مظفر بارهه که اکنون بپاداش نیکو بندگی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و بخطاب خان جهانی سرافراز است در آن روز چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد - و دو برادر او سید جمال و سید بازید شهید شدند *

در طی این حال که راجه بکرماجیت بتعاقب هراول خصم اشتغال داشت یاقوت حبشی که سردار [۲] [فوج]ع غنیم بود وقت یافته با آن فوج خود را باحمال و اثقال اردو رسانید - و چون آن روز از ناهمواری زمین و کثرت

---

۱ — ن [و سید علی] ل * ۲ — ع [قول] ل *

ورزیدند - و عنبر و نظام الملک خود پناه بقلعهٔ دولت‌آباد برده بودند - و آن هنگام و مصلحت وقت اقتضای محاصرهٔ قلعه نمي کرد - لاجرم صوابدید آرای جملگي خیر اندیشان دولت برین قرار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند - و بنابر آنکه فوجی از مخذولان مدتها بمحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر اشتغال داشتند خنجر خان از عمده‌های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است در آن مدت بشرایط قلعه‌داري با شایستگي تمام قیام نموده بود - و درین ایام از راه عسرت و نایابي آذوقه کار برو به تنگي کشیده - ناچار این اندیشه را بخاطر راه دادند که نخست باحمد نگر شتافته و خنجر خان و سایر بندها را از مضیق محاصره نجات بخشیده بتازگي سامان غله و تهیهٔ سایر مایحتاج قلعه داري نموده آنگاه بتاخت و غارت سرتا سر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و[1] [سنگمنیر] ع که معمور ترین پرگنات آن اطراف است بپردازند - و ازین راه و طرق دیگر بهر حیلتی که رو دهد رفته رفته اسباب ضعف و وهن ایشان مهیا نموده یکباره غنیم را ببیخ بر کن و بر اصل مستاصل سازند - و بحکم این عزیمت صائب در روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت متوجه سمت آن سرزمین شدند - چون خنجر خان ازین حقیقت آگاهي یافت قوي دل گشته باستظهار تمام از قلعه برآمده با جوهر حبشي داماد عنبر که احاطهٔ قلعه نموده بود آویخته قریب دویست نفر را به تیغ بیدریغ گذرانید *

چون افواج منصوره بظاهر مونگي پتن رسیده در ساحل بان گنگا منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انهاء جاسوسان ظاهرشد - لاجرم به ترتیب افواج پرداخته بنابر ملاحظهٔ مقتضای احتیاط و حزم که عمده ترین

---

(۱) ع [سنگهنیر] ل

ارکان سرداري است از هر فوجي هزار سوار جرار جدا ساخته
براي محافظت اردوی جهانپوی گذاشتند - روز یکشنبه سیوم خورداد
بفلاوزي اقبال خدا داد روی همت بلند نهمت بدفع اعداء دولت
نهاده بعد از طي دو کروه دیدند که دکنیان قرار مقابلهٔ موکب اقبال
داده افواج مقهورهٔ خود را دو بخش نموده مستعد ایستاده اند -
سرداران نیز خیل سعادت را دو گروه ساخته دارابخان و راجه بهیم بمواجههٔ
فوج یاقوت خان و مردم عادلخان که نزدیک پانزده هزار سوار بوده باشند
متوجه شدند - و باقي سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون
داراب خان با غنیم روبرو شد کار از مقابله کشید و از طرفین مراسم جلادت
ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت و صولت اولیای دولت
خویشتن داري ننموده از راه تهور در آمدند - و با خود قرار تمکن و استقرار
داده چندي پای ثبات و قرار افشردند - بنابرین قرار داد حق تجلد و جلادت
ادا نموده داد دار وگیر دادند - و آنمایه تمکن و پایداري که زیاده از امکان
پایهٔ آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت بی پا شدند - و غنایم بیشمار از
اسپ و شتر و امثال اینها بدست ارباب تاراج افتاد - چون عبدالله خان
و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت بآهنگ گوشمال فوج دوم که فوج
پی بود - و دلاور خان و جادون رای و آتشخان سرمایهٔ قوي‌دلي آن فرومایگان
دون پایه بودند - و شمار ایشان به بیست و پنج هزار تن مي‌کشید شتابان گشتند -
هنوز دو کروه را طی ننموده بودند که خیل ادبار استقبال موکب اقبال نموده
از دور نمودار شد - نخست راجه بکرماجیت بنابر مقتضای جلادت ذاتي
به پنج‌هزار کس‌کار طلب برسم هراولي بر همگنان پیشي جسته پیش روی
ایشان را گرفت - و با مجاهدان عسکر جاه و جلال بعون تائید آلهي بر ایشان
تاخت - و از کار دست بسته که کارنامهٔ رستم دستان در بند اوست گرهٔ اشکال

کشوده بظهور آورد - و بتعاقب آن گروه بداندیش که از پیش برداشته بود همت گماشته دنبال آن مدبران را تا منزل‌گاه ایشان از دست نگذاشت - و درین فتح نمایان اکثر چارپایان بار بردار اردوی ایشان از فیل و اسپ و شتر و گاو فتوح غنیمت شد - چون لوای نصرت شعار موکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراشته شد باز فوجی تازه زور از مخالفان بنابر رسم معهود دکن از جانب قوشون خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمي آغاز نهادند - بیرام بیگ بخشي با هزار سوار جرار هراول فوج خواجه که بعهدهٔ او بود همراه جانسپار خان ترکمان و چندی دیگر از بهادران جان نثار روبروی آن مدبران شدند - و سزای بداندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته بکمتر فرصتی آن کم فرصتان را از پیش برداشتند - درین حال راجه بکرماجیت جلو ریز رسیده باتفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک کروه تعاقب نمودند - و گروهی انبوه را زخمي ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند - و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقي آن سوخته اختران بخت برگشته را سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار ساختند *

چون بمددگاريِ جناب پروردگار و دستیاريِ بخت کارساز ازین دست نصرت‌های تازه و فتوحات بی اندازه روزيِ روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت وقایع را از قرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند - و محمد خان نیازي و محمد تقي که با جمعی از بهادران بضبط محال پائین گهات نامزد شده بودند - بعد از تصرف اعمال آن ولایت ببالاگهات برآمده سر تا سر مهمات و مدعیات حسب الامر استدعای صورت بست - عنبر بمحض شنیدن این خبر از جا در آمده بیدست و پا شد - و در مقام چاره‌گريِ این امر تقدیري که کارگريِ تدبیر اینجا عین بی تاثیریست پا افشرده جادون رای را با هشت هزار سوار بآهنگ

انتزاع محال باسم فرستاد - دریفوقت حسب الحکم راجه بهیم با هزار و پانصد سوار بکومک محمد تقي رسیده جادون رای و همرهان اورا گوشمال بسزا داد - و همه را آوارهٔ بادیهٔ ادبار و سرگشتهٔ دشت هزیمت و فرار ساخته حقیقت را عرضداشت نمود *

وسیله انگیختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار مراسم بندگي و اطاعت و توسل بذیل عفو گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال و پذیرفتن پیشکش کلي و تسلیم محال متعلقهٔ اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدیوی سزاوار شاهي بود * که مصداق ظل الهي بود
بباطن نگرداند از حق ورق * بظاهر بود مظهر لطف حق
بدآنسان نهد بر مدارا مدار * که تلخيِ عفوش بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که در هیچ صورت از ملاحظهٔ این معني غافل نیستند - و همواره در حالت ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را بنظر اغماض مي‌بینند - آری استحقاق خلافت علی‌الاطلاق آن سعادت یار کامگار دارد - که چون نصرت و فیروزي روزی روزگار برکت آثارش گردد از در انتقام در نیاید - و سزاوار فرمانروائي و بادشاهي آن دولتمند اقبالمند باشد - که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط زبردستان فایز گردد تسلي خاطر و تشفيِ قلب بکینه توزي ننماید -

چنانچه مکرر این معنی در مجاري احوال آنحضرت مشاهده شده که نسبت
بعامه عالمیان خاصه دکنیان بعمل مي آرند - از جمله درین صورت که چون
عنبر تیره رای تباه اندیش دید که بچهره نمائي سعادت روز افزون و کارکشائي
بخت همایون ساعت بساعت فتحهای نمایان صورت بسته پی در پی
نصرتهای بی پایان نقوح روزگار دولت پایدار گردید - و از روی کار
کج نشینی نقشها و بی پرکاري کارها صورت اقبال دنیاداران دکن را چون
ظاهر و باطن تیره جیوش و جنود دکن در آئینهٔ زنگار فرسود بخت سیاه
معاینه نمود - لاجرم از بیراههٔ کجروي و انحراف رو تافته برسر شاهراه راست
اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالا دویهای طغیان و اینگونه روسیائي های
عصیان با ضم انواع جرأت و جسارت که بمراتب از دیگر مراتب بیش
در بیش بود - و با تواتر نزول عفو که در عین استیلاء و استقلال و قدرت و اقتدار
رو داده بود - نظر بر بخشش بی‌پایان آنحضرت روی طلب امان و شفاعت
یافته از در ندامت و خجالت در آمده - و بوسیلهٔ شفاعت اولیای دولت
ادای لوازم طاعت را عذرخواه تقصیرات گذشته نمود - و بنابر مقتضای
این عزیمت صائب چندي از مردم معامله فهم کاردانرا نزد راجه بکرماجیت
که هنوز با سایر دولتخواهان در پتن توقف داشت فرستاده پیغامهای عجز
آمیز رقت آموز داد - و خلاصه مطلب آنکه چون درآن مرتبه حضرت
شاه بلند اقبال بدینصوب توجه فرموده بودند - و از پرتو چهره‌کشای تائید آن
حضرت شاهد فتح رخسارهٔ نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق
مدعای هواخواهان رو نمود - عادلخان متعهد ادای وظایف حسن خدمت
و رعایت مراسم نیکو بندگي گشته در پی سر انجام پیشکش شد - و آن
حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیله پردازیها و دروغ آمیزي‌های اورا
راست انگاشتند - و نگاهداشت سر رشتهٔ ضمان کرده کفهٔ پلهٔ اعتبار اورا

بر افراشتند - او خود پاس مرتبهٔ این پایهٔ والا نداشته از روی زیادہ سریها و کم فرصتیها وقتیکه وقت یافت بدست عصیان تحریک سلسلهٔ طغیان نمود - اگر درین نوبت رقم عفو بر جراید تقصیرات این بندہ کشیدہ آید از سر نو ناصیهٔ بندگیِ این درم خریدہ که بصدق نیت دم از خلوص طویت می زند بداغ عبودیت زینت پذیرد - چنانچه باعطاء پروانجات که عبارت از عهدنامه باشد خط آزادي از طوق عصیان بدست این پیرغلام افتد - هرآئینه وثیقهٔ عهد و پیمان را بایمان موکد مي سازد که دیگر سر اطاعت از خط طاعت نکشد - و بعد از تسلیم محال متعلقهٔ اولیای دولت ابد پیوند دم نقد پیشکش گرامند از خود با سایر دنیاداران دکن سر انجام نماید - و سال بسال درخور حال وقدر شکرانهٔ امن وامان بدرگاہ والا ارسال دارد - راجه بعد از استماع گفت که اگر عنبر از ته دل بر راستي و درستي است و از راہ مکر و تزویر که شیمهٔ نکوهیدهٔ دکنیان است در نیامدہ از قرار واقع در مقام عذرخواهي‌ست - سایر مستدعیات او حسب الالتماس دولتخواهان مبذول و معاذیر او بنابر شفاعت عفو جنایت بخش عصیان بخشای شاہ کشورکشای بمقام قبول موصول خواهد شد - و علامت صدق قول او گاهي ظهور مي یابد که بالفعل‌دست از احاطهٔ احمدنگر باز دارد - و بحال جمعی که دریندولا بر سبیل ایصال خزانه شایان ضروریات قلعه ارسال میرود مطلقا مزاحمتی نرساند - و هرگاہ معانيِ مذکورہ صورت بندد بندهای دولتخواہ حقیقت را بدرگاہ گیتي پناہ معروضداشته این معني را وسیلهٔ درخواست سایر ملتمسات او خواهند ساخت - وکلای عنبر این مطلب را از خدا خواسته بی امتناع بقبول مبادرت جستند و حقیقت به عنبر نوشته فرستادند - او بعد از وقوف بمقام تصدیق قول گفته و پذیرفتهٔ خویش در آمدہ بی توقف مردم خود را از دور قلعه برخیزانید - چون ازین معني مکنون خاطر

عنبر ظاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک لک روپیه باهزار تفنگچي بجهت مدد خرچ قلعه و نگاهباني آن فرستادند - چون فرستادگان خزانه را بی ممانعت رسانیده مراجعت نمودند حقیقت این معني و سایر ملتمسات عنبر را در طی عرضداشت بدرگاه سپهر مثال شاه بلند اقبال عرضداشتند - از آنجا که ستوده شیوهٔ عفو جرایم و جنایات و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات ولازمهٔ طینت قدسي سرشت آنحضرت ست - و نیز اعطای امان خاصه بمسلمانان شرعاً و عقلاً واجب و حسب الحکم مروت و فتوت فرض و لازم - معهذا شدت گرمي هوا و رسیدن موسم برسات که درمیان بود مرغب و محرک بنابرین درخواست ایشان تشریف قبول یافت - و باین معاني چون خاطر ملکوت ناظر بچگونگي احوال حضرت خلافت مرتبت نیز مقلق بود - چه خبر اشتداد عارضهٔ ضیق النفس که از دیرگاه باز طاري مزاج عالي شده بود دمبدم نفس بنفس متواتر و متوالي میرسید - لاجرم این دل نگراني که از همه بالاتر بود علاوه موجبات پذیرش ملتمسات او گشته بامان دهي و جان بخشي و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و معاملهٔ صلح باین صیغه قرار یافت که الحال سایر پرگنات دکن که از عهد حضرت عرش آشیاني تا مبادي حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاوداني بود ثانیاً در ضمن مصالحهٔ بار نخست بر سبیل اشتراک بعمال سرکار بادشاهي تعلق پذیر گشته خود نیز در بعضی از قریات و مواضع مدخل داشته بتصرف اولیای دولتخواهان دهد - چنانچه از جمیع محال مشترک که موازي چهارده کرور دام جمع سي و پنج لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحهٔ آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف او مانده بود دست باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید - دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانهٔ جرأت و بی ادبي

از خود و نظام الملک و عادلخان و قطب الملک سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - بالجمله چون عنبر از حقیقت مضمون امر کماهي آگاهي یافت در قبول این معني بجان منت دار گشته از اطاعت فرمان جهان مطاع سر نتافت - و فی الحال در پی سرانجام شرایط پذیرفته شده متحصلي قطب الملک نیز بعهدهٔ خود گرفت - و در باب پیشکش عادلخان التماس صدور فرمان و تعین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتي پناه بجهت تحصیلداري او نمود - و بندهای بادشاهي چون عنبر را بر وفق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعنان فتح و ظفر با سائر عساکر بسوی تمرني شتافتند - و چون محال بالاگهات قلعهٔ که قابل نشستن مرزبان و بنگاه لشکر و نشاندن تهانه باشد نداشت - و قلعهٔ احمدنگر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود - لاجرم اولیای دولت در سر زمینی پسندیده که اینطرف تمرني واقع بود بر فراز رودخانهٔ [۱] [کهرَک پور]ع قلعهٔ سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده در اندک فرصتی آن حصین را باستحکام تمام صورت اتمام دادند - و بنابر مقتضای وقت و مقام بظفرنگر موسوم ساخته حسب الحکم عالي امرای عظام بافواج خود در مواضع مذکورهٔ ذیل باین دستور گذرانیدند - دارابخان و راجه بکرماجیت با هشت هزار سوار در ظفر نگر - و عبد الله خان در مقام اره که شش کروه این طرف ظفرنگر واقع است - و فوج خواجه ابو الحسن در موضع پاپلي دو کروهی اره - و سردارخان برادر خان مذکور در دیولگام نزدیک برهنیگر - و خنجر خان با سه هزار سوار در احمد نگر - و سر بلند خان با سه هزار سوار در جالنا پور - و جانسپار خان با سه هزار سوار در بیر - و یعقوب خان بدخشي در مونگی پتن - و اوداجیرام وغیره دکنیان در ماهور - و از برهانپور

(۱) ع [کهرَکي پور] ل

تا دیولگام جابجا تهانه‌جات قرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت مخالفان فارغ ساختند *

ولادت با سعادت فرخنده اختر برج دولت ثریا بانو بیگم

دریفولا که بامداد دولت روز افزون به پرتو امداد مبداء فیاض در دمیدن و نسیم اقبال ابد مقرون از مهب عنایت ایزد تعالی و موهبت عالم بالا برسر وزیدن بود - فرخنده کوکبی زهره طلعت سهیل جبین با شگفته روئي ستارهٔ صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه بلند اقبال درخشیدن گرفته فروغ ظهور بر شبستان عصمت نواب مهدعلیا ممتاز الزماني افگند - و نهال بخت مسعود آن علیا حضرت شگوفهٔ مقصود بشگفتگي در آورده حرم سرای آن خُدر معلی را رشک فرمای سرابستان ارم ساخت - و این میلاد سعادت بنیاد بعد از سپري شدن بیست و پنج گهري و سیزده پل از شب بیست و یکم ماه خور داد سال شانزدهم جلوس جهانگیري مطابق بیستم رجب سنه هزار و سي اتفاق افتاد - و آن بیگم صغری را که بتازگي شمع افروز شبستان خلافت کبری بل کوکب نور افزای برج سلطنت عظمی شده ثریا بانو بیگم نامیدند - و به پرتو این تسمیه اسم مذکور از جملهٔ اسمای سامي نامي گشت *

مجملا به نیروی دولت روز افزون شاهي محال دکن با زیادتي در تحت تصرف اولیای دولت در آمد - و تهانه‌جات جابجا بفراغبال و خاطر آسوده قرار پذیرفت - و جاگیرداران همگي محال معهوده را که سابق بجاگیر ایشان مقرر بود تصرف نمودند - و بنابر التماس عنبر مقرر فرمودند که مبلغ پنجاه لک روپیه که دنیاداران دکن ادای آن

بر ذمت انقیاد گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و جنس برابر سامان نمایند - عادلخان بیست لک روپیه - نظام الملک دوازده لک روپیه - قطب الملک هژده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبلغ مذکور حکیم عبد الله گیلانی را نزد عادل خان و کنهر داس (۱) براذر راجه را به پیش نظام الملک و عنبر و قاضی عبد العزیز را بمحصلی قطب الملک نامزد فرمودند - و راجه بهیم با فوجی عظیم از بندگان تعیین شد که از زمیندار گوندوانه پیشکش کلی گرفته روانهٔ درگاه والا گردد - چون عادلخان تسلط و تطاول عنبر بر نمی تافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکور تعلل و تهاون ورزیده بدفع الوقت می گذرانید - افضلخان را که سابقاً آشنائی با عادلخان داشت مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده اورا به تنبیه نصایح هوش انزا از گران خواب بیهوشی بیدار سازد - چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز در مدت کوتاه بریده بعادلخان پیوست - و مقدمات مذکوره را که صلاح دوجهانی در قبول آن بود حکیمانه دلنشین او ساخت - از روی فهمیدگی سر تا سر احکام فرموده را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در هیچ باب ایستادگی ننمود - و در اندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه باشد نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر فیل کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبد الله خان بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و درین مرتبه دو لک روپیه بافضل خان تکلف نمود - و قاضی عبدالعزیز نیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هژده لک بر سبیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته

---

(۱) در بادشاه نامه بجای کنهر داس کهتر داس نوشته شده - صفحه ۲۱۰ - جلد دوم *

متوجه آستان بوس شد - و بهمین دستور کنهر داس هم دوازده لک روپیه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و اسپان عربي اصل و جواهر از نظام الملک و عنبر گرفته رو بدرگاه جهان‌پناه نهاد - و شاه بلند اقبال فتحنامهٔ کریمه مشتمل بر نوید فتوحات عظیمه که دیباچهٔ نصرت‌های سلاطین ماضي و حال تواند بود - وعنوان کارنامهٔ ملوک زمان استقبال را شایان باشد مصحوب حکیم علم الدین از تربیت کردهای خاص آن حضرت که اکنون بخطاب وزیر خان و منصب پنجهزاري ذات و سوار سرافراز است بخدمت حضرت خلافت مرتبت فرستادند - چون خبر این فتح مبین بدآن حضرت رسید بسیار از جا در آمده لوازم شادي و مبارکبادي بجا آوردند - و از روی مرحمت عنایت‌نامهٔ نامي در جواب شاه عالم پناه نوشته استحسان و تحسین بسیار و شاد باش و آفرین بیشمار در ضمن آن درج فرمودند

از سوانح این‌ایام الله ویردیخان ترکمان که حسب الامر عالي از برهانپور بجهت شکار فیل بنواحي سلطانپور رفته بود - هشتاد و پنج فیل از جمله یکصد و پنج زنجیر فیل صید شده که در قید حیات مانده بود بنظر انور در آورد - از سوانح غم اندوز این سال قضیهٔ نامرضیهٔ شاهزادهٔ امید بخش است که روز سه شنبه اوایل ربیع الثاني سنه هزار و سي و یک هجري رو نموده - انتقال آن نونهال سرا بوستان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت - و بباغ فیروزه که در ظاهر برهانپور واقع است مرقد منور آن والا گوهر مقرر شده گلزمین آن خطهٔ پاک باین نسبت آبروی عالم خاک گردید *

چون نزد سلاطین ذیشان از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است عالم شهود را پرداختن محض صواب است -

و مشیران ملک و ملت بر وفق مقتضای مصلحت وقت و ناگزیر کار استیصـــال مطلق شرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار میدانند - لاجرم بتجویز صواب گویان دین و دولت سلطان خسرو را که جهانگیر بادشاه در عالم بیخبری شراب بشاه بلند اقبال حواله نموده بودند - شب سه شنبه بیستم ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری بعذاب خفه از مطمورهٔ زندان بفراخ نای عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نعش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت تکبیر گویان و درود خوانان از میان شهر برهانپور گذرانیده شب چهار شنبه در عالم گنج مدفون گردانیدند - از حسرت این واقعهٔ ناگزیر دلهای عالمی سوخته بر بیکسی و بیچارگی آن مظلوم زن و مرد شهر بدرد تمام گریستند - و استماع خبر این سانحهٔ غم اندوز حوصله سوز و شکیب گداز اهل نزدیک و دور آمده مدتها راحت را از ساحت فراغ خاطرها بیرون داشت - و تا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از نقل نعشش از آن مکان به الهباد در هر منزل بدستور شهر صورت قبر نمودار ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده اکثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصهٔ مطلب از گذرانیدن سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه نسبت به ارتکاب تناول مغیرات بی پروا و بیدماغ شده مطلقاً بسر انجام مهام سلطنت نمي پرداختند - و مدار بست و کشاد مهمات ملکي و مالي این دولتکدهٔ ابد بنیاد وا بسته برای نور جهان بیگم بوده حل و عقد مهمات بنحوی که خاطر خواه او بود مینمود - و او و منسوباتش قطعاً ملاحظهٔ دوربیني و عاقبت

اندیشي بنظر در نیامده به نهجی راه رشوت ستاني کشادند که بوسیلهٔ زر ناسزاواري چند بکار فرمائی اعمال سلطنت منصوب و متصدي خدمات بی نسبت گشته رفته رفته بکار گزاري سرکار و صاحب صوبگي ولایتها لوای استقلال بر افراشتند - و ازین جهت مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده خللهای کلي در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - و این معنی بر شاه بلند اقبال بغایت گراني نموده - آنوالا گهر این پایه تسلط بیگم که باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دارالخلافه بود بر نتافت - و نیز هم چشمي اخوان حسد پیشه که تمیز خویش را بچیزی میگرفتند - و از خود حسابی بر گرفته خود را در حساب بر گزیدگان عنایت جناب پروردگار مي شمردند - بتخصیص شهریار که همواره بیگم همت بر پیشرفت کار او مصروف داشته میخواست که بهرکیف که میسر آید نامزد مرتبهٔ خلافت گردد - و عمدهٔ ملاحظه کونت آن حضرت که درینولا از شدت ضیق النفس وقت به تنگي کشیده اعتماد بر پایندگي زندگیٔ آن حضرت نمانده بود ملاحظه مند گشته اراده نمودند - که پیش از آنکه آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گزینند - بمحض صلاح وقت ناچار با خود قرار چنین دادند - که بحسب سر انجام معاملهٔ دین و دولت باختیار خود گرفته باحوال رعیت و سپاهي که اینان در حقیقت بی سرور حکم تن بی سر و رمه بی شبان و گنج بی پاسبان دارند بواجبي پردازند - و تا اختیار عرصه از قبضهٔ اقتدار بیرون نرفته و گرد فتنهٔ برادران مرتفع نگشته خاطر از موافقت ارباب وفاق جمع ساخته و غایلهٔ فسادی که از دوري خیل دولت محتمل ست رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق را زنداني و برخی را آنجهاني سازند - و بدین قصد که تا هنوز بنای کار پرویز و شهریار پایدار نگشته و اساس معاملهٔ آنها استحکام نیافته آن دو

معدوم بالمره را بآساني از میان برداشته به تهیهٔ مواد سفر و سرانجام
معاملات رزم پردازند - لاجرم محفل کنگاش آراسته و باجتماع لشکر پرداخته
نخست سلطان خسرو را آنجهاني ساختند - بعد از آن در و دیوار دولتخانهٔ
برهانپور را از سرنو به پرتو آرایش جشن نوروزي و پیرایش بزم ظفر
و فیروزي برآئین مهرگیتي افروز نور اندود و صفا آمود نموده از جلای
نقره و طلا ریزش کثیره روی زمین محفل بهشت آئین را رشک فرمای
انوار مهر انور و غیرت بزم رنگین چرخ اطلس گردانیدند *

در آمد فصل بهار وطلوع طلیعهٔ سپاه نوروزي و مبارکباد فتح و فیروزي اولیای دولت نصرت روزي شاه بلند اقبال و سانحهٔ چند که درین عرض رویداد

سریر نشین بارگاه چارم یعني نیر اعظم که سر خیل سپاه انجم است -
بعد از انقضای پنج گهري شب دو شنبه هشتم جمادی الاولی از شهور
هزار و سي و یک هجري از کاشانهٔ حوت بشرف خانهٔ حمل بر سبیل
تحویل فیض قدوم سعادت لزوم ارزاني داشت - و از فرط شادماني نوید
فتح و فیروزي که بتازگي روزي روزگار نصرت آثار اولیای دولت پایدار
آمده بود - کار پردازان قواي نامیه را بآئین روی زمین و تزئین صفحهٔ زمان
امر نمود - حسب الامر شاه بلند اقبال کار گذاران کارخانجات خاصه بر در
و دیوارهای دولتخانهٔ برهانپور از سر نو آرایش جشن نوروزي و پیرایش
بزم ظفر و فیروزي برآئین مهر گیتي افروز بستند - در همین ایام که برهانپور
از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع
نشاط و سور بود - و کنگاش توجه عالي بصوب دار الخلافه بجهت انصرام ارادهٔ

مزبور و سرانجام تهیهٔ اسباب جنگ درمیان که درین اثناء زین العابدین خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتی پناه آمده فرمان عالیشان باین مضمون رسانید - که شاه عباس دارای ایران درین آوان با لشکر گران سنگ بآهنگ تسخیر قلعهٔ قندهار آمده چندی در بارهٔ احاطهٔ آن پای افشرده مدتی متمادی باقامت مراسم تضییق دائرهٔ محاصره اشتغال نموده روزگاری نائرهٔ جدال و قتال از بیرون و درون اشتعال داشت - تا آنکه کار بر متحصنان بغایت تنگ شده معامله بدشواری گرائید - و بنابر آنکه مبانی یکجهتی و یگانگی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیرباز میان این خانوادهٔ علیه و سلسلهٔ صفویه استحکام داشت - عبدالعزیز خان نقشبندی که حراست آن حصار و ضبط مضافات آن بعهدهٔ او بود تکیه برین معنی نموده - و از جانب شاه خاطر جمع کرده از تفنگچی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلعه داری چنانچه بایست نکرده بود - لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و قلت غله و نومیدی زود دررسیدن کومک از رهگذر دوری راه قلعه را ناچار سپرد - چون درین ایام بمساعی جمیلهٔ آن گرامی فرزند سعادتمند لله الحمد خاطر از دنیا داران دکن در همه ابواب جمعیت گرای گردیده پاس ناموس این دولت بر ذمت همت بلند نهمت آن قرة العین اعیان خلافت نیز لازم است - الحال صلاح وقت منحصر در آن است که از برهانپور بفرخی و فیروزمندی متوجه مندو یا اجمیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی را در یکی ازین دو موضع بگذرانند - و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر این کشور است رایت ظفر آیت را بمبارکی و خجستگی ارتفاع بخشیده با سایر کومکیان از همان راه روی توجه بمقصد آرند - چون حقیقت معامله از نوازشنامهٔ حضرت خلافت مرتبت بر خاطر انور پرتو افکند دست آویزی قوی بجهت روانه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعات بود

از برهانپور بصوب قلعهٔ ماندو نهضت فرمودند - و بیست و ششم فروردین ماه در طی راه افضل خان و حکیم عبد الله و قاضي عبدالعزیز و کنهرداس با مجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین راجه بکرماجیت که بقصد تنبیه افواج عادل خان و تعین تهانجات بالاگهات دستوري یافته بود مقضي المرام باز گشت - و راجه بهیم با چهار لک روپیه نقد و صد زنجیر فیل از بابت پیشکش زمیندار گوندوانه و یک لک و چهل هزار روپیه نقد و پنجاه زنجیر فیل از جانیه آمده بسعادت بساط بوس درگاه والا کامیاب گشتند - حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن ماندو زین العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستوري مراجعت دادند - خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون همگي همت این رضا جوی متوجه اطاعت فرمان جهان مطاع است - و پیوسته در حصول مراضي خاطر اقدس آن حضرت بقدر امکان کوشیده مطلقا سر انقیاد از فرمودهٔ والا نه پیچیده - چنانچه هر خدمتی که اشارهٔ عالي بانصرام آن وقوع یافته از سر فرمان برداري و روی جانسپاري بسرانجام آن شتافته - الحال نیز حسب الحکم قضا شیم روز شرف که فرمان اشرف پرتو ورود افگنده متوجه مقدر گشت - و دوم اردي بهشت ماه آلهي سال هفدهم جلوس همایون داخل قلعهٔ مذکور شد - و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام مهام دکن پرداخته‌اند و در موسم برسات از زمین مالوه عبور متعسر بل متعذر است - حسب الامر صلاح وقت در اقامت مندو دیده آنجا توقف نمود - که چون ایام بارش منقضي گردد بتوفیق آلهي و همراهي اقبال بی زوال بادشاهي راهي آن سمت شود - چون آن مهم عمده نسبت بساقهای این کشور نمي تواند شد - چه از ملتان تا قندهار قریب سه صد کروه است - و در مراحل آن سر زمین غله بجهت خورک کاروانیان نمي رسد چه جای

آذوقهٔ این قسم لشکر کلانی که بر مثل شاه عباس بادشاهی سپاهی مثش مصاف دیده که مکرر با عساکر روم و اوزبک رو برو شده غلبه نموده به .. آن غالب توان آمد - ناچار سرانجام آذوقه باهتمام تمام چنانچه باید و شاید نمود - الحال بحکم این مصلحت انسب آنست که صوبهٔ ملتان و پنجاب و کابل که برسمت قندهار است بجاگیر این رغما جو عنایت شود - تا سامان غلات و سائر ضروریات این یورش بآسانی تواند نمود - و نیز خزانهٔ پرزر مستوفی که بسامان این قسم لشکری عظیم وفا کند سرانجام باید فرمود - و بمقتضای آنکه لشکر را از سردار دقایق بیم و امید در درجهٔ کمال می باید تا مهم برونق دلخواه پیش رود - اگر سررشتهٔ افزایش و کمی مناصب و مراتب و تنخواه و تغیر جاگیر کومکیان این یساق بقبضهٔ اقتدار و اختیار این دولتخواه مربوط گردد بصلاح دولت اقرب و مقتضای وقت انسب می نماید - چون مضمون عرض داشت بر رای انور پرتو وضوح گسترد - و نور جهان بیگم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین ملتمسات را در وقتی نا مناسب بعرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مبالغه در بیصورتی این امور و تقبیح این وجوه بجا آورد که این معنی باعث شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیار از جا در آمدند - و بشهریار تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر حصار درمیان دوآب و این حدود از شاه بلند اقبال تغیر نموده تنخواه او نمودند - و بجهت آوردن لشکر دکن سزاولان تعین نموده حکم فرمودند که چون صوبهٔ مالوه و احمدآباد و دکن بجاگیر او تنخواه شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت خود قرار داده ارادهٔ آمدن حضور نکند - و بندهای شاهی که در یساق دکن همراه او تعین بودند بزودی روانه حضور سازد - و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد *

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادهٔ ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخرکار بمحاربه

چون نور جهان بیگم به تصورات دور از راه بنای کار بر خواهش طبع خویش نهاده تغیر مقتضای قضای ماضی که در عهد الست منشور نافذ آن بطغرای غرای منشیان دار الانشاء یفعل الله ما یشاء رسیده - و بدستخط خاص دبیر دیوان کدهٔ تقدیر از خامهٔ جف القلم بما هو کائن بتوقیع وقیع و یحکم ما یرید موشح گردیده این هنگامه را غنیمت دانسته خواست که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامزد سلطنت نماید - و باوجود چنین سعادتمندی که لباس رسای استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل‌آرای او چسپان و چست آمده چنان ناقابلی را بر اورنگ خلافت جای دهد - و بیان حقیقت این واقعه آنست که چون بیگم میدانست که عنقریب جهانگیر جهان کشای بنابر اشتداد عارضهٔ دیرینه اورنگ جهانبانی را خیرباد وداع گفته و افسر سروری از تارک والای حضرت شاه بلند اقبال زینت پذیرفته با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عنان و تصرف در امور نخواهد بود - و اگر معامله با شهریار باشد چون دختری که از شیرافگن ترکمان داشت در حبالهٔ ازدواج او بود - هرآئینه بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد - لاجرم چشم از همه مراتب پوشیده بنشیدید مبانی دولت این حضرت راضی نبوده سعی در تمهید قواعد مکانت و مکنت و ازدیاد نیرو و قوت او می نمود - و حقیقت مخالفت

شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت خلافت مرتبت کرده سر کردن مهم قندهار نامزد شهریار کنانید - و خود به پشت گرمیِ زر کلی که از اعتماد الدوله مانده بود متعهد سرانجام مهم قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار و متصدی پیشرفت این کار دشوار آمده میرزا رستم صفوی را که سالها حکومت قندهار و توابع آن بعد از پدر باو و برادرش بود - و ماهیت دان آن ملک است باتالیقی مقرر ساخت - و بیغرضانه بتقریر دلپذیر خاطر نشان نموده امر بتغیر جاگیر سایر محال هندوستان که در تصرف گماشتهای شاه بلند اقبال بود کنانیده تنخواه طلب شهریار شد - و راه گفتگوی دولتخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجای رسانید - که میر عبد السلام وکیل دربار آن حضرت که اکنون بخطاب [1] [اسلام خانی] ع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع شده رخصت معاودت بخدمت آنحضرت یافت - چون یکبار غبار کلفت و گرد وحشت بنحوی برانگیخته شد که از هیچ رو الفت و موانست و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند - و چندی از بندها بسزاولی طلب هر یک از امرا نامزد شده اکثر صوبه داران را نیز بحضور طلب فرمودند - استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز باعث کدورت خاطر انور آن سرور گردیده افضلخان را فرمودند که بر سبیل ایلغار بدربار والا پیوسته دقایق حقیقت معامله را در لباسی ملایم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند - که این فرزند فدوی جانسپار که همواره در صدد تحصیل خرسندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندی آنحضرت بوده بهیچ وجه سوء ادبی و فرو گذاشت خدمتی که برآن سر سزاوار کم توجهی آنحضرت باشد بخود گمان ندارد - و بی روشی و لغزشی که مستلزم اندک مایه کم لطفی

---

(۱) ع [صلابت خالی] ل

چه جای این همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارک باشد بخود راه نمی برد - خاصه دریغوقت که بتازگی مصدر ظهور این نوع نمایان فتحی شده تقدیم خدمات شایسته دیگر نیز در خاطر خیراندیش دارد - متعجب است که بی صدور شائبهٔ تقصیر وجه این‌مایه کم توجهی و علت این مایه سر گرانی در واقع چه باشد - خصوص تغیر جاگیر این‌رضا جو نموده بآن قسم ناخلفی دادن - چون افضل خان از شرف بساط بوس سرافرازی یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - اصلا نفعی پدید نیامده تلافی و تدارک این معنی مطلقا صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی نیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بتازگی بر رای حقایق پیرای شاه بلند اقبال ظهور یافت و دانستند که کار از کارسازی نامه و پیغام گذشته - لاجرم‌قرار دادند که خود بنفس نفیس از ملازمت والد والا قدر استسعاد یافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلنشین آنحضرت سازند - بنابرین عزیمت را بحلیهٔ جزم آراسته با افواج منصوره کوچ در کوچ متوجه دربار جهان مدار گشتند - حضرت خلافت مرتبت از استماع این خبر بی نهایت متغیر و متاثر شده تجهیز عساکر بقصد مقابله نمودند - و از لاهور بسرعت تمام متوجه شده چون از دارالملک دهلی گذشتند - مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مفوض نموده هراولی سپاه ظفر دستگاه بعهدهٔ عبد الله خان مقرر فرمودند - و جوانان کار طلب کاردیده و سپاهیان مصاف آزموده را در فوج خان مذکور تعین نموده خدمت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق نیز باو فرمودند - غافل ازینکه او با شاه بلند اقبال همدست و همداستان خبرهای راست و دروغ بقلم آورده از نظر اشرف گذرانید - و اکثری از بندهای درست اخلاص را متهم بنفاق و اخبار نویسی ساخته خواست از پا در آورد - لیکن حضرت خلافت مرتبت بفتنه سازئ او

از جا نرفته بکسی مضرت نرسانیدند - و با آنکه بعضی دولتخواهان درخلوت بکنایه و صریح حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند - آن حضرت زیاده از توقع او عنایت و مهرباني مبذول داشته در هر باب بی نهایت دلجوئي مي نمودند - چون شاه بلند اقبال بنابر کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت مي نمودند - آن حضرت نیز براه دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانغار و برانغار و التمش و طرح و چنداول بدستور لایق فرمودند - و ازینطرف شاه بلند اقبال بیست و هفت هزار را سان دیده بنابر شرم حضور با خانخانان از راه راست عنان تافته جانب دست چپ متوجه شدند - و راجه بکرماجیت را با داراب خان خلف خانخانان و بسیاري از امرای بادشاهي از تعینافتیان دکن و احمد آباد که تفصیل آن طولی دارد - واز نوکران خود مثل راجه بهیم و رستم خان و بیرم بیگ پنج فوج قرار داده بظاهر سرداري را نامزد دارابخان نموده روبروی لشکر بادشاهي تعین فرمودند - روز چهار شنبه جماد الثانیه سنه هزار و سي و دو هجري مابین بلوچ پور و قبول پور افواج بادشاهي وشاهي بهم رسیده جا بجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر رزم گشتند - و توپخانه‌ها را از هر دو طرف دفعه دفعه آتش داده هنگامهٔ مصاف و معرکهٔ رزم را گرم ساختند - و سخت کوشان سرکش از ارباب نفوس قویهٔ هر دو خیل بنواختن کوس و گورکه در جنگ زده شعلهٔ تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند - آن حضرت بجهت مزید تفقد خاطر ورعایت جانب عبد الله خان ترکش خاصه فرستاده اظهار تردد و جانفشاني که لازمهٔ این مقام بود بمیان آوردند - خان ناحق شناس قطعاً عواطف و مراحم عمیمهٔ حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس درنیاورده و بهمه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قابوی تاختن اسپ و انداختن یکه تازان معرکه پرداز

اسپ بر انگیخته با فوج خود بهواخواهان پیوست - و این معنی باعث چیرهٔ دستی و فرط دلیری و جرأت این مردم گشته سران لشکر جهانگیری خواستند که هزیمت را نوعی از غنیمت شمارند - که بیک ناگاه از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی‌های اقبال بیزوال و نیرنگ پردازی‌های تائید آسمانی ست - قضا را تفنگی غیبی براجه بکرماجیت رسیده از پای در آورد - و دارابخان باوجود کمال وسعت و کثرت لشکر و ساز محاربه بر طبق اشارهٔ خانخانان دست از قتال و جدال مردم بادشاهی باز داشته دیده و دانسته عنان انصراف را انعطاف داد - و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه محافظت خویشتن نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامد کار سرها بگریبان و دستها در آستین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهی تردد پیچیده راست تا اردوی شاه بلند اقبال عنان باز نکشیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصلحت وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه برهانپور شدند - و لشکری بادشاهی بسرداری سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلو ریز شتافتند *

چون پنجم شهریور سنهٔ هفده مندو مرکز رایات عالیات گشت همین روز درخدر معلی نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی شاهزادهٔ والا قدر شرف وروی عالم شهود نمود - و قبل از آنکه میامن تسمیهٔ آن والا گهر بنامی نامی سامی گردد آنجهانی شد - مجملا از آنجا بعزم برهانپور ششم ماه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانهٔ عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و مهابت خان که پی ریز کرده می آمدند متوجه شدند - و دارابخان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کارآمدنی خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود باتفاق خانخانان رو بعرصهٔ کارزار نهادند - چون

مهابتخان بتازگي از در چاره‌گري در آمده بفریب و فسون صید دلهای رمیده مي نمود - و بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسي تمام بامراء این طرف اعلام میکرد - و آنها هم سر رشتهٔ عقد عهد و پیمان بعقد غلاظ ایمان توثیق تمام داده منتظر وقت و قابو بودند - روزی که دلیران و متهوران در میدان مصاف صف کشیده هنگامهٔ گیر و دار را از طرفین گرم بازار ساختند - و هر کدام بمقتضای مقام در بند ننگ و ناموس افتاده از راه تهور و تجلد در عرصهٔ مرد افگن اسپ تردد مي تاختند - نخست برق انداز خان که سابق بهاءالدین نام داشت و نوکر زینخان بود - و بعد آن در سلک برقنداران رومي سرکار بادشاهي انتظام داشت و بتوجه آنحضرت بپایهٔ امارت رسیده - پاس مرتبهٔ عنایت گرامي و حق نمک نداشته با برق اندازان خود را بلشکر سلطان پرویز رسانید - و بعد آن رستم خان از نوکران عمده و تربیت کردهای عالي با محمد مراد بدخشي وغیره حرام خواران بی درنگ گریزان گشته بافواج بادشاهي پیوستند - شاه والا جاه از استماع این خبر از جمیع بندهای شاهي بی اعتماد شده همه را نزد خود طلبیده از آب نربده عبور نمودند - دریفوقت نیز اکثری از بیوفایان جدائي گزیده به لشکر بادشاهي پیوستند - شاه بلند اقبال تمام کشتي‌ها را بآن طرف کشیده گذرها را بقدر امکان استحکام داده - و بیرم بیگ بخشي را با بندهای معتمد و جمعی از دکنیان و عرابهای توپخانه در آنجا گذاشتند که مجال عبور بهیچ متنفسی ندهند - درین وقت محمد تقي قاصد خانخانان را با نوشتهٔ که بدستخط او بجانب مهابتخان بود گرفته پیش شاه بلند اقبال آورد - در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود * بیت *

صد کس بنظر نگاه میدارندم * ورنی بپریدمی ز آرامی

آنحضرت خان مذکور را با فرزندان از خانه طلبیده این نوشته را نمودند -

اگرچه عذر و انکار بسیار درمیان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمي ساخت - اما جوابی که ازآن تسلي شود سامان نتوانست نمود - لاجرم او را با دارابخان و دیگر فرزندان متصل دولتخانه نظر بند نگاهداشتند - و حالی که برای خود فال زده بود براء العین صورت آنحال مشاهده نمود - و بهمین دستور یکی از بندها نوشتهٔ مهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته ز بمبالغه تحریص آمدن او نموده بود آورده گذرانید - از روی اعتراض خان و مانش بتاراج داده اورا نیز با سه پسر محبوس ساختند - و چون نزدیک قلعهٔ آسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع و سامان توپ و تفنگ و چشمه‌های جاري نظیر خود بر زمین ندارد - و راه برآمدش در نهایت تنگي و تاریکي چنانچه زالی سر راه بر رستم مي تواند گرفت رسیدند - مصحوب شریف نام ملازم سرکار عالي منشور والا مشتمل بر ترهیب و تخویف و امید بنام میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو قلعه دار آنجا فرستاده تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال منشور دیگر ببالا رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت منشي و اخلاص درست بی مبالغه و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه را دید - و بمنصب چهار هزاري ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی خاني سرافرازي یافت - روز دیگر با خانخان و دارابخـان و سایر اولاد او ببالای آن حصار متانت آثار برآمده عورات و اسباب زیادتي را در آنجا گذاشته تا سه روز بخاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح قلعه داري پرداخته گوپال کور را بنگاهباني قلعهٔ مذکور سر برافراختند - رفتن ببـالای قلعه محض برای آن بود که خانخانان را با دارابخان و فرزندان دیگر محبوس سازند - چون رای برگشت با خود به برهانپور آوردند - و راو رتن هاده را که سپاهيِ قرار داده صاحب الوس است درمیان آورده برسل و رسایل

حرف صلح مذکور ساختند - مهابت خان در جواب نوشت که حرف صلح بی خانخانان متعذر است - تا او نیاید این معامله بگفتگوی دیگران راست نمی‌آید - شاه بلند اقبال خان مذکور را اندرون محل طلبیده دلجوئی زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند - که چون درینوقت جز عنایت آلهی و کارگری تائید فیض نامتناهی معین و مددگار دیگری نیست - از شما توقع همراهی و معاونت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر بمقتضای جوانمردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمهٔ همت خود گرفته کاری بنمائید که معامله بحالت اصلی گراید - هرآئینه سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته بعزیمت صلح روانهٔ آب نربده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب توقف نموده بناء و پیغام تمهید مبانی صلح و دوستی نماید - اتفاقاً پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لشکر بادشاهی بندهای شاهی را غافل یافته از گذر غیر متعارف گذشتند - و دیگر لشکریان نیز از تعاقب آنها سر کرده از آب عبور نمودند - بیرم بیگ از مشاهدهٔ این حال دست از خویشتن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه بسوی برهانپور آورد - درین وقت خانخانان از نیرنگی اقبال گرفتار ششدر حیرت گشته درماندهٔ کار خود شد - و از رسیدن پی در پی نوشتهای سلطان پرویز مشتمل بر وعده و وعید و دلاسا و استمالت و دلجوئی بسیار و پیغام گذاران چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست پس خم طریقت زد - و بوسیلهٔ مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور موکب جهانگیری از آب نربده و برخاسته آمدن بیرم بیگ با مردم شاهی و رفته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت ناشناسی و معامله

نافهمي دل از وفای همگنان برداشته و از قتال و جدال باز آمده قرار دادند - که در اطراف ممالک محروسه بولایت غنیم در آمده چندی در آنجا بگذرانند - و بناگزیر وقت عمل نموده بچاره‌گريئ این امر دشوار از سمت راه یکسو شوند - لاجرم برامضای اقتضای این رای صواب آرای عازم دکن شده دوم مهر سنه هژده جهانگیري مطابق بیست و پنجم ذي‌قعده سنه هزار و سي و دو هجري از آب تپتي گذشته بجانب دکن روانه شدند - درین هرج و مرج جمعی کثیر از بندهای بادشاهي و شاهي کام و ناکام جدائي اختیار نموده از همراهي باز ماندند - و چون وطن جادون رای و اوداجیرام بآن طرف بود - ضرور چند منزل همراهي نموده بفاصلهٔ یک منزل از عقب مي رفتند - و اسباب و دواب که درین اضطراب در راه از مردم میماند خاوندي مینمودند - و چون بیقین میدانستند که دکنیان همراهي نخواهندکرد - و در وقت کار دیگران را هم از راه برده حرکت ناپسندیده درمیان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده فیلان گرانبار را با احمال و اثقال در قلعهٔ ماهور به اوداجیرام سپرده روانه پیش گشتند - و سلطان پرویز و مهابت خان تا چهل کروه تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند - و آنحضرت از راه قلعهٔ ماهور بسرحد تلنگانه که داخل ملک نظام الملک است در آمده متوجه بسمت اودیسه شدند - نورجهان بیگم این خبر شنیده با ابراهیم خان خالوی خود که صاحب صوبه باستقلال صوبهٔ بنگاله بود نوشت - که از هر راه که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید تا معامله یکسو شود - لاجرم این نامعامله فهم نیز از کار خود شماری نگرفته گردش روزگار و تقلب لیل و نهار را بحسابی بر نداشت - و گوش بسخنان بیگم انداخته بمقام اقامت مراسم بی ادبي در آمد - و اکتفا بدین معنی نکرده مبالغه تاجای رسانید که باحمد بیگ خان حاکم کتک برادر زادهٔ خود

نوشت - که زیاده بر مقدور مانع گذار عساکر عالي گشته بهر طریق که دست دهد راه بر سپاه گرامي ببندد - و اگر کار بجنگ کشد خود را روکش آن آتش سرکش نموده چون پروانه بی پروا بر آن شعلهٔ جهان سوز زند - بالجمله چون بندر مچهلي پتن مرکز رایات اقبال شد - در اثنای راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والده و عیال راه فرار سر کرد - و شاه والا جاه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلي نوکران معتمد خود را بدنبال او فرستاده امر فرمودند - که اگر زنده بدست آید بهتر و الا سرش بیارند - همین که فرستادها بآن مصدر ابواب بی طریقی رسیده هرچند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازي نمودند از جا در نیامد - و عورات را به پناه جنگل در آورده خود مردانه بجنگ ایستاده قصد آویزش نمود - و داد جدال و قتال داده جمعی کثیر را با خان قلي راهگرای وادي نیستي ساخت - و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان برداشته آخر کار بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون او و همراهانش بر خاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالي شتافتند - چون از نزدیکي برهانپور مصحوب افضل خان بازوبند لعل برای عادل خان و فیل و شمشیر مرصع بجهت عنبر فرستاده درخواست همراهي نموده بودند - افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و روز سیاه فسخ عزیمت معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد - و مهابت خان بر این معني مطلع گشته دو کلمه در معذرت این قضیهٔ نامرضیه مشتملبر تفقد و دلجوئی بسیار بخان مذکور نوشته از راه مزید استمالت طلب حضور نمود - او بدستاویز این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد - القصه در اثنای توقف شاه بلند اقبال در مچهلي پتن سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منشي خود را بوادي نیکو بندگی و حسن خدمت نزدیک ساخته

نخست از راه تقدیم وظایف ضیافت و مهمانداري و ارسال نزل و اقامت
که از مراسم امتثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرانمند
و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفاق
نمود - و بگماشتهای خود نوشت که همه جا در مقام خدمتگاري و جانسپاري
در آمده آنچه در حیز امکان گنجای داشته باشد بجا آرند - چون موکب
سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد اکثر جاها از راه ساحل دریای شور
و جنگلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت
در آمدند - و آخر ماه آذر ظاهر کتک که نشیمن حکام آن صوبه است مخیم
سرادقات خیل دولت گردید - وقتی که از آنجا باراده توجه صوب بنگاله
نهضت فرمودند احمد بیگ خان حاکم کتک هنگام کوچ سر راه بر عبور
خیل اقبال گرفت - و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریقی بی جا
و بی پا گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بند نشده بحال تباه و روز
سیاه بخال خود ابراهیم خان پیوست - و ولایت بی حاکم مانده بنابر
آنکه زمینداران و غنیم اجنبي در آن سر زمین بسیار اند که عمرها انتظار
این قسم روزي دارند - ناچار ولایت را باولیای دولت سپرده قرین فتح
و ظفر بسوی مقصد راهي شدند - ابراهیم خان ازین معني خبر یافته
بی توقف بآلات پیکار و اسباب کار زار از نواره و لشکر بیشمار و فیلان مست
و دیگر ساز محاربه از جهانگیر نگر معروف به ڈهاکه روانه شده به اکبر نگر که
سابقا به راج‌محل اشتهار داشت رسید - و شهر را بر یکدست گذاشته از سر
دخول آن در گذشت - و حصار مقبرهٔ پسرش را که در یک کروهي از اکبرنگر
واقع است - بنابر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره
و آذوقه بر وفق خواهش باو مي رسید - بنگاه لشکر و مفر و مقر خویشتن
و همراهان قرار داده نخست بپای خود به گورستان در آمد - آنگاه احمال

و اثقال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته چندي را بنگاهباني آن باز داشت - و خود با سایر مردم از آب گنگ گذشته در آن سوی آب چون حباب خانه خراب بباد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد - چون شهر اکبرنگر از قدوم سپاه نصرت دستگاه برکت اندوز گردید - و قلعهٔ آن خطه از فیض نزول خیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد - ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر پرخاش است - از روی عنایت نشاني بنام او صادر فرمودند - مضمونش آنکه درین ایام بحسب تقدیر رباني و سر نوشت آسماني آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه‌گر شد - و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالي تر است - لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاده سرسري نمیتوان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرمائیم که بفراغ خاطر روانهٔ درگاه شود - و اگر توقف صلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال زندگاني نماید - ابراهیم خان در جواب معروضداشت که بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند - سر مفست و این ملک - تا جان دارم میکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده - بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیريِ آن خان نامعامله فهم بجنگ قرار گرفت - لاجرم گروهی از سوار و پیاده کار آزموده جرار بسرداريِ دارابخان خلف خانخانان و همراهيِ سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان نامزد محاصرهٔ مقبره فرمودند -

و سردار جلادت آثار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار بست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف احاطهٔ تامه دادند - و چون استحکام آن چار دیوار استوار مرتبهٔ نداشت که بمحض یورش بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و باره و دیوار بر آن دست توان یافت - لاجرم ملچارهای استوار قرار داده آنها را رفته رفته پیش بردند - و نقبها جا بجا سر کرده همگي را مرتبه بمرتبه بپای دیوار آن حصار رسانیدند - و ته بروج و باره را تهي نموده بباروت انباشتند - و آنرا آتش داده برخی از دیوار و برجی عظیم را بهوا پرانیدند - چون ازین راه جادهٔ فتح حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند - و درونیان بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخنه بل بر سر جان و مال و عرض پا افشردند - و مدتی از طرفین کار زاری عظیم دست داده بسی سر در سر این کار شد - تا آن دیوار بند بدست در آمد - درین میانه جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان عابد خان و رحیم خان و آقا شریف و حسن بیگ بدخشي و سید عبدالسلام بارهه و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متحصنان جمعی کثیر جریح و قتیل شدند - و از ناموران ایشان میرک جلایر بود که بقتل رسید و گروهی انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افگنده رخت بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیرای آن نیر عالم آرای فروغ تصویب بر ساحت ارسال افواج بر سر ابراهیم خان انداخته تصمیم این عزیمت راسخه نمود - چنانچه فوجی آراسته و پیراسته بسرداري عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و همراهي راجه بهیم و خواجه صابر مخاطب به خان دوران بهادر و دریا خان و بهادر خان روهیله و علي خان ترین و دلاور خان بریچ و کریمداد خان و شیر بهادر و دیگر امرا و ارباب مناصب والا بتنبیه او تعین

شدند - بنابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتي‌ها را بآنسوی رود برده عبور
ازان بدون کشتي امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته
مرحل نورد ساحل دریا شد - که شاید در قرای دریا کنار جای کشتي بدست
افتد - قضا را اندیشهٔ آن سردار درست نشین گشته چهار منزل کشتي
بتصرف در آوردند - و آن خان کار طلب بعد از فوز مطلب تجویز
توقف ننموده بیدرنگ دریا خان و بهادر خان و کریم‌داد خان و محمد خان
مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر چیده و تابین خود از لشکر سیلاب
اثر برگزیده با پنجاه سر اسپ از آب گذرانید - از اتفاقات سئیه دریندوقت
ابراهیم خان ازین معني آگاهي یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب
شتافت - و با جمیع نواره سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه‌های
چارگانه را غرق کردن فرمود - چون رود عظیم تاجپور پرنیه که بدریای کلان
گنگ مي پیوندد میان او و دریا خان حایل بود احمد بیگ خان خویش
خود را بر سر خان مذکور تعیین نمود - درین حال که او با دلیران موکب
اقبال مقابل شد باوجود پیادگي بهادران به تلاش رستمانه او را گوش تاب
بلیغی دادند - ناچار طاقت مقاومت نیاورده رو براه فرار نهاد - ابراهیم خان
از خبر فرار او دل شکسته شده فی الحال از دریای تاجپور عبور نمود -
و دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نواره
که دریای آتش بود و همچنین بهادران پولاد جوش آهن پوش احاطه نمود -
چون دریا خان و همراهان او گرفتار این گونه مخمصه شده بودند از در آمدن
شب بسر دست جا و بیجا در پناه ظلام لختی دل نهاد شدند - و دل بر
کارگری تائید بسته نظر بر راه عقده کشائي اقبال کشادند - درین حال
عبد الله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود - بچاره‌گري برخاسته
در خانهٔ زین تگاوران زمین نورد نشست - و همان طریقهٔ پیشینه را پیش

گرفته بجانب بالا رویهٔ آب روان شد - و روی بسمت بهاگلپور که آنجا نشان کشتی چند گرفته بود نهاد - بامدادان بمقصد پیوسته و چندین کشتی الان فرا دست آورده از صبح تا سه‌پهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارپایان از آب گذرانید - و بیدرنگ آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان جانب آورد - و دریا خان از توجه خان فیروز جنگ آگاهی یافته بی توقف بهمراهی همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وفاق باتفاق متوجه تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراسته و فیلان جنگی بدمست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهانی نهاد - و از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمد بیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده بزد و خورد در آمد - و در حملهٔ وهلهٔ اول او را شکست داده بر فوج جرانغار زد - قضارا درین اثنا از آنجا که مقتضای قدر است - کتیبهٔ از کتائب اهل صوبه بر التمش شاهی که بکارگزاری خواجه صابر و علی خان ترین سمت تفویض داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهمند که اختی از هراول دور دست افتاده بود با ایشان بدستبازی درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان با هفتاد تن از منتسبان و خویشان خویش سر در راه ولی النعمة جاوید داده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سر انجامی سپاهی است در برابر گرفت - و احداد خان خلف او نیز زخمهای کاری برداشته بیهوش بر خاک کار زار افتاد - و درین حال قول خان فیروز جنگ از جا در آمده بر قلب ابراهیم خان تاخت - و دلیران طرفین با یکدگر بر آمیخته بهم در آویختند - و بی مبالات خون یکدیگر چون آب بیقدر بر خاک هلاک ریختند - و از جمله یکه تازان عسکر شاهی که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار آورده در عین گرمی هنگامهٔ مصاف دلیری از تابینان عبدالله خان که

بحسب اتفاق بابراهیم خان بر خورده او را بی سر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جنگ آورد - و مقارن آن سپاهي دیگر سرش را پیش پای اسپ عبدالله خان انداخت - برین سر افواج لشکر بادشاهي شکست یافته رو گردان شدند - و عسکر شاهي بعد از اقامت مراسم تعاقب و اسر و قتل بیشمار ز بقیة السیف اقناع از راه ابقا نموده طریق معاودت پیمودند - و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مظفر و منصور بملازمت سرور هفت کشور شتافتند - و مبارکباد فتح بمسامع علیهٔ حضرت اعلی رسانیده موقع تحسین و مورد استحسان گشتند *

مجملا چون ابراهیم خان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشت - از بیم مبادا در عرصهٔ پهناور آن کشور که چهارسوی آن راجها و مردم مواس فرو گرفته اند آسیبی از تغلب بیگانگان بر ممالک محروسهٔ بادشاهي بر خورد - یا خیلک شان بر ولایات متعلقهٔ بادشاهي دست اندازي کنند - صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمحافظت آن پردازند - بنابر آن دقیقه باین عزیمت صائب ماهچهٔ رایات آفتاب شعاع را درجهٔ کمال ارتفاع داده از راه خشکي بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه ڈهاکه شدند - و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیگ خان قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس و پانصد فیل بقید ضبط در آورده دارابخان را قسم داده بصاحب صوبگيِ بنگاله سرافراز فرمودند - و زن و دختر اورا با یک پسر شاهنواز خان همراه گرفته متوجه اله آباد شدند - و در آخر اردي بهشت ماه داخل پٹنه که درآنولا بجاگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بیدرنگ بآهنگ جونپور و اله آباد نهضت فرمودند - اکثر جاگیر داران و منصبداران آنصوبه آمده ملازمت نمودند - و در اثناء راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اگر بجهت بنگاه و سبب نگاهداشت اسباب و اثاث

سلطنت و گذاشتن بعضی از خادمان محل بدست آید بصلاح دولت اقرب است - از آنجا که آمد اقبال است سید مبارک قلعه دار آنجا بر ارادهٔ خاطر اشرف مطلع گشته بطیب خاطر بسعادت ملازمت شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود - و خود نیز در سلک بندهای درگاه انتظام یافت - بالجمله آنحضرت جمیع اهل معلی را در آن حصن منیع باز داشته خود بدولت و سعادت رایات ظفر آیات را بسمت جونپور ارتفاع دادند - اکنون برای شادابی ابواب سخن مجملا مذکور از حصانت و رفعت و فسحت آن نموده میشود - قلعهٔ دیرین بناء رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت بر کوه نهاده - و از کمال حصانت حصار حصار حصانت بر گردا گرد کوهسار کشیده - در استواری بروج و سر افروزی عروج از درجات همت علیا و اندیشهٔ رسا یکقلم چیزی باقی ندارد - و در فسحت ساحت از مساحت سایر قلاع روی زمین بهمه حساب فاضل می آید - آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویهٔ پتّنه و بهار واقعست بر بالای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامان کوه شانزده کروه بادشاهی است - و محیط [1] [قلعه] ع ش قریب به دوازده کروه - و ارتفاعش اکثر جاها نیم کروه - و کوهچهٔ مذکور بکوهستان کلان ممتد که به بنگاله متعلق می شود پیوسته است - و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سنگ و صاروج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است - دریندولا از آنجمله چهار دروازه مفتوح است و باقی مسدود - و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاری اتفاق افتاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد - و سه تال چشمه خیز پهناور نیز بر فراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است - و از آنجمله تالابی است

---

(۱) ع [قلّه] ل

که فسحت آن به نیم کروه می کشد - و در آن حصار کشت و کار بسیار می شود - و از زراعت آن مزارع چندان غله حاصل می شود که در وقت محاصره و تنگی کار متحصنان را کفایت کند - هم در اندرون حصار مرغزار و علفزار بسیاری هست - که دواب ساکنان آنجا را بچراگاه بیرون احتیاج نیست - و از هیچ جانب سرکوبی ندارد مگر از سمتی که بکوه کلان متصل است - و موضع اتصال آنرا شیر خان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته - راجه مان سنگهه در وقت حکومت خود بمرمت آنحصار استوار پرداخت - چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در کمال نزهت نیز طرح انداخت - و دیوار سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید - اکنون اینطرف نسبت باطراف باقی در محکمی کمی ندارد - و از مبداء بنای این دیر دیرین بنیاد تا الحال هیچ زبردستی دست تصرف برآن نیافته *

بیان ولادت با سعادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعهٔ رهتاس

درین ایام بمقتضای ارادت کاملهٔ ایزدی چهار گهری از شب چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و سه سال نوزدهم جلوس جهانگیری باقی مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس نقاب ممتاز الزمانی از نور ظهور تجلیع ورود شاهزادهٔ والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهتاس بعالم شهود روی نموده نمودار ساحت طور آمد - و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زبانها شد * * مصرع *

مراد شاهجهان بادشاه دین و دول

چون موکب اقبال در شهور سنه هزار و سي و سه در جونپور نزول اجلال نمود - از عرایض مفهیان بمسامع علیه رسید - که دیگر باره فوجی جرار بسرکردگيِ سلطان پرویز و اتالیقيِ مهابت خان با سایر امرای عظام تجهیز نموده نامزد آن جانب ساخته اند - و فرمان بنام سلطان مذکور رسید که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نیست - و دارابخان همراه شاه بلند اقبال است - باید که خانخانان را بعنوان نظربند متصل دولت خانهٔ خود در خیمهٔ مختصر فرود مي آورده باشند - و جانان بیگم زوجهٔ شاهزاده دانیال را که شاگرد رشید پدر خود است نیز با او یکجا داشته مردم معتمد بپاسبانيِ آنها تعین نمایند - شاهزاده باتفاق مهابت خان فهیم نام غلام خانخانان را نیز خواست که دستگیر نماید - آن مرد مردانه که درکار آگهي و سپاه گري یگانهٔ عصر خود بود - رایگان خود را به بند نداده با یک پسرِ و چهارده نفر بزد و خورد در آمده کارنامهٔ سام سوار و آثار رستم و اسفندیار بر روی کار آورده داد بهادري داد - و جان را فدای راه غیرت و طریق مردمي ساخت - چون آن حضرت بسبب رعایت آداب مراعات والد والا جناب مقابله با فوجی که از دربار تعین شده باشد مکروه مي شمردند - تا باعث انکار جمعی که از حقیقت کار خبردار باشند نگردد - ناچار بانعطاف عنان انصراف مردم اُردو و سپاه زبون اسپه را دستوري داده از آنجا که مقتضای نزول احکام قضا و قدر است - وآثار اقتدار آن در امثال این احوال حجاب هوش و پردهٔ چشم و گوش ارباب دانش و بینش میگردد - خطای در کنکاش رو داده از راه نیامد کار با جمعی قلیل در عقب مانده اکثر مردم را پیشتر فرستادند - درین اثناء افواج بادشاهي از آب گنگ گذشته چون اینقسم قابو را عین مطلب مي دانستند از اطراف و جوانب رسیده بمحاصره پرداختند - تا آنکه درینوقت سائر زمینداران بنگاله تمام نواره را

با لوازم آن از توپ و تفنگ وغیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند - یکه تازان موکب دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بخالي گذاشتن معرکهٔ مصاف نداده بمحض خاصیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی‌باکي قلب ارادهٔ رزم پیش نهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر و تفنگ بمیان آمده تا دیری داد مجادله و مقاتله دادند - بعد آن هژبران پولاد پنجه که هریک یکه سوار معرکهٔ کارزار بودند - و از فرط تهور ذاتي خانهٔ مات عرصهٔ مصاف را دار البقاء حیات جاوداني و نجات کدهٔ امید میدانستند - قطعاً از منصوبهای خصم افکن که حریفان پرفن نصب نموده فیل بند تدبیر ساخته بودند - باکی نداشته بی مبالات روی بشکستن آن آوردند - و سر پنجهٔ مردي و مردانگي و حریف اندازی برکشوده عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - درین دار و گیر راجه بهیم با چندی از دلیران راجپوت احاطهٔ بهادران فولاد جوشن آهن پوش درهم شکسته فوج پیش روی سردار را تار و مار ساخت - و بصدمهٔ باد حملهٔ شیرانه و ضرب برچهٔ مرتبهٔ قبا، جتاجوت را که در سیاه مستي و فوج شکني نظیر خود نداشت از پا در آورده خود را به سلطان پرویز رسانید - درینوقت کارزاری بغایت صعب اتفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده - چون سران دیگر توفیق مدد او نیافتند آخرکار سر در سر ولي نعمت خود کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پای در آمد - و از جانب دیگر بیرام خان میر بخشي مخاطب به خان دوران ار قضا حذر و از بلا پرهیز نفموده خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم جانسپاري و حق گذاري نموده بکار آمد - و هم چنین هر سری بغنیم روبروی خود بکارزار در آمده صفحهٔ میدان ستیز را از شور گیر و دار نمودار عرصهٔ رستخیز نمودند - بس که گرد عرصهٔ مصاف از تکاپوی نوندهای

معرکه نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - اطباق چرخ اخضر مانند صحن کرهٔ خاک غبرا اغبر گردید - و بس که آتش کینه شعله افروز جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمن حیات چندی تن از بهادران طرفین سوخته بباد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر تورک موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردن غنیمت دانسته همه به یکبارگي جلو گردانیدند - بمرتبهٔ که غیر از فیلان علم و طوغ و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاه نماند - افواج بادشاهي مرکز وار آن محیط دولت و اقبال را درمیان گرفته اسپ سواريِ خاصه را بزخم تیر از پای در آوردند - آن افتخار یردلان عرصهٔ کار و شیر بیشهٔ پیکار بهمراهيِ لشکر التفات ننموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون پلنگ صف شکن یک تنه رو بعرصهٔ کارزار آرد - و تنها مانند نهنگ مرد افگن بر دریای لشکر اعدا زده صفحهٔ کارزار را کارستان سازد - درین اثناء عبد الله خان رسیده اسپ خود را پیش کشیده بمبالغه و الحاح سوار نمود و بصد زاري و التماس عطف عنان نمود - چون آن حضرت دیدند که نقش چنین نشست و قضیه چنین صورت بست - از کمال حقیقت آگاهي و نهایت اطلاع بر گردش‌های روزگار و تقلبات لیل و نهار بمغز معامله وا رسیده دانستند - که هنوز چهرهٔ شاهد مقصود در نقاب تاخیر و حجاب تعویق وقت است - لاجرم بدستیاريِ عنان داري تیز جلوئي نکرده دستبازي کنان خود را از چشم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کناری گرفته نخست ساحت قلعهٔ رهتاس را بفروغ تشریف اشرف نوراني ساختند - و سید مظفر خان بارهه را با رضا بهادر در خدمت شاهزاده مراد بخش به نگاهبانيِ قلعه گذاشته و دیگر شاهزدها را همراه گرفته از همان راه اودیسه بقصد دکن معاودت فرمودند - و بدارابخان نوشتند که در گدهی

آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان نا معامله فهم بحکم ظهور عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمي ماند از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض داشت - که زمینداران آنصوبه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند ازینجهت نمي توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیروشي و ناهنجارئ آن اجل رسیده بر طبع مبارک نهایت گراني آورده مزاج مقدس را بشورش آورد - ناگزیر پسر جوان اورا حوالهٔ عبدالله خان فرمودند - او همان لحظه بقتل رسانیده خاطر از آشوب وا پرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بظاهر برهان پور تشریف آورده در لعل باغ نزول اجلال ارزاني فرمودند - و بمحاصرهٔ قلعه پرداخته تمامي پرگنات آن صوبه جاگیر بندهای تعب کشیده تنخواه نموده در محال باقي مانده کروریها تعین فرمودند - فرستادها از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط در آوردند - راو رتن مخاطب بسر بلند رای بسر انجام قلعه داری پرداخته چندی بمدافعه و مقاتله در آمده داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه رد و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون درکار بوده - درین میان روزی محمد تقي از کمال دلاورئ ذاتي رو بپای حصار نهاده مانند باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش مي زند - رو بروی توپ و تفنگ شد - و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جانب انداخته یکسر راست تا قلعهٔ دولتخانه شتافته آنرا نیز بتصرف خود در آورد - و عبدالله خان وغیره که بمحاصره پرداخته از هرطرف جنگ انداخته بودند - بعد از شنیدن این خبر عنان گردانیده از روی نفاق نه بمدد او پرداختند و نه این مقدمه را بعرض عالي رسانیدند - تا آنکه میان دلاوران بیرون و درون جنگ عظیم در پیوسته کارزاری عظیم بمیان آمد - و دلاوران مغول و متهوران راجپوت از اول روز

تا یک پهر شب بباد حملهٔ مرد افگن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدگر بر آورده خون هم بخاک هلاک ریختند - درین حالت محمد تقي از قلت عدد همراهان و بیخبري و بی مددي اهل لشکر خود بستوه آمده با سیصد نفر پیاده گشته در قلعهٔ دولتخانه در آمد - و باوجود خالي شدن ترکش‌ها از تیر و از کار افتادن شمشیر و جمدهر مردانه کوشیده در مقام مدافعه و مواجهه کشاده جبین دست و بازو به سر بازي و جانفشاني بر کشود - و آخر کار در تاریکيِ شب از روی لا علاجي راه بجای نبرده با همراهان تن بقید گرفتاري داد - درین واقعه قضیهٔ هایلهٔ تیغ بیدریغ که از نزول قضای مبرم پای کم ندارد - سرگذشت دو هزار آدم گشته خانمان بسي مردم سپاه بخاک برابر ساخت - در خلال اینحال عارضهٔ ناملایم عارض وجود مقدس گشته مزاج وهاج را از مرکز اعتدال منحرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده مقام سنگمنیر سرمنزل اقامت خیل اقبال ساختند - درینحال عرضداشت هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید - که بعد از معاودت عالي از بنگاله آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان ننخواه گشته فرمان شد - که زمینداران آنجا بدارابخان [1] [متفق شده] روانه ملازمت سازند - و بمهابتخان حکم شد که مقید ساختن دارابخان از مصلحت دور است - باید که بمجرد ورود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستد - لاجرم یکی از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشارهٔ مهابت خان در روز داخل شدن لشکر بزخم جمدهر او را از هم گذرانید - و مهابت خان سرش بریده بحضور فرستاد - و عرب دست غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود - و خانخانان پیشانيِ نیاز بر زمین ندامت داشته زماني دراز سر خجالت

---

(۱) ع [مزاحم نشده] ل

بر نداشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند - و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه مختار ما و شما - باوجود این ما خود را شرمنده تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر میشاید که حضرت خلافت مرتبت نسبت بآنجناب بر سر توجه آمده اند - اگر محافظان قلعه آسیر و رهتاس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهمات بادشاهي دهند - و شاهزاده هاي والا قدر را بدرگاه بفرستند مناسب مقتضای وقت و صلاح دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفاق بعرض اقدس رسید - بنابر التماس دولتخواهان و کار فرمائي سعادت ناچار دل برین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقهٔ محبت مفرط که بشاهزادهاي عالي مقدار داشتند بجدائي ایشان رضا دادند - بنابر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیري روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سي و پنج سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب بآئین شایسته دستوري درگاه آسمان جاه یافتند - و موازي [۱][دو لک] روپیه از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان تنومند کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالي برین جمله نفاذ قرین گشت - که نگاهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهتاس و آسیر را تسلیم مردم بادشاهي نموده متوجه حضور شوند - آنگاه بنابر تحریک سائق بخت و تائید دولت و اقبال با موکب سعادت رایت دولت بآهنگ توجه صوب ناسک بر افراختند - و چون روزی چند در موقف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت میثاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات عنیف و تشویش خاطر اشرف

(۱) ع [ده لک] ل

بنگرانیِ کوچ و مقام و رحل و ترحال است باز پرداختند - اتفاقاً اختلاف
هوای آن سر زمین که همانا دران آوان خوی مخالفان نفاق آئین متلون
مزاج بوقلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد - و نیز از عدم
حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشی که سرشت زشت شان بر
بدنهادی و دون منشی مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو
بندگی و جانسپاری بوده کمال مراتب پرستاری و خدمت گذاری بجا
می آوردند - درینولا بنابر نوشتهای پی درپی نفاق کیشان تباه اندیش
دربار آغاز بیروشی نموده تغیر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر
مبارک بگرانی گرائیده رای انور تقاضای آن نمود - که چندی بجهت
تغیر آب و هوای ناسازگار بهر جهت که خواهش خاطر اقدس و کشش
طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند - و چون از دیرگاه باز هوای
سر زمین تَتّه مکنون ضمیر منیر بود - بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد
دور دست که مشتمل بر نزهت تمام و موجب اکتساب تفریح منش مبارک
باشد پیش نهاد خاطر عاطر نموده بودند - بنابرآن عزیمت این معنی
فرمودند که از تفرج متنزهات آن کشور زنگ کلفت و وحشت از آئینه خانهٔ
نور اندود طبع اقدس رفع نموده و گرد کدورت از صفا کدهٔ صفوت آمود
خاطر انور زدوده نقل و تحویل را درینصورت بعمل آورند - و چندی در
طی مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت
صائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار
و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون دارالبرکت
اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیری
مورد خیل اقبال شد - و از میامن زیارت روضهٔ منورهٔ خواجه معین الحق
والدین فیض اندوز گشته اعطای وظایف و عطایای مجاوران آن بقعهٔ

متبرکه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوای والا از راه ناگور
ارتفاع یافت - و از ناگور بجوده پور و از آنجا براه جیسلمیر بکشور سنده
متوجه شدند - غره شهریور در امرکوت و بیست و چهارم مهر ماه خارج تته
مضرب سرادق اردوی گیهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که
بحکومت آنجا مي پرداخت با پنجهزار سوار و پیادهٔ بسیار از زمینداران
وغیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال موکب اقبال نمود - و با آنکه
زیاده بر سه صد و چهار صد سوار در رکاب سعادت نبود - تاب صدمهٔ آنها
نیاورده خود را به پناه قلعه که پیش ازین باستحکام برج و باره و توپ
و تفنگ وغیره مصالح قلعداري پرداخته در انداخته بمدافعه و مقابله کمر
همت بست - باوجود منع شاه بلند اقبال بهادران جلادت کیش ضبط خود
نکرده روزی یورش بر قلعه نمودند - چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح
یکدست بی درخت و پناه بود - و در آن ضلع خندق عمیق عریض پر آب
پیش رفتن محال و برگشتن مشکل - لاعلاج در پس وقایهٔ توکل در میدان
ایستاده به تیر اندازي قیام نمودند - هرچند آنجناب کس بمبالغه بطلب
فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل [1] [راجه گوپال کور] غ
و علیخان ترین وغیره با جماعهٔ منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقارن
اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامي گشته طبیعت را بی مزه
ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه
هزار و سي و پنج و رحلت عنبر [2] [سیزدهم] ع اردی بهشت سنه هزار
و سي و چهار رسیده باعث برگشتن شد - مجملا مسافت این راه که

---

(۱) غ [مان دهاتا کور] اقبالنامهٔ جهانگیري - صفحه ۲۸۱ - طبع ایشیاتک
سو سائیتي بنگاله *

(۲) ع [سي و یکم] ل

چهار صد و یازده کروه بادشاهي است بهفتاد کوچ و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طی شد - و بهنگام اقامت تته چهاردهم صفر سنه هزار و سي و شش پرتو طلوع اختر وجود انور شاهزادهٔ خجسته مقدم فروغ بخش خدر عصمت ملکهٔ دهر ممتاز الزماني آمده بسلطان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوابدید رای گیتي پیرا نیامد - بنابر آن باز هوای نهضت دکن از نزهت کدهٔ خاطر انور سر بر زده اندیشهٔ کوچ بر خیال اقامت غالب آمد - و بحکم این عزیمت صائب روز یکشنبه هژدهم صفر سنه مذکور براه ولایت پهاره که از مضافات کشور گجرات است - موکب منصور آهنگ معاودت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت - و از تته تا ناسک دوصد و شصت کروه بچهل کوچ و مقام قطع شده غرّه آذر ماه آلهي سنه بیست و یک جهانگیري در ناسک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت - دریذولا سید مظفر خان و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان سعادت آسا فتراک اقبال شاهزادهٔ هلال رکاب فلک رخش مراد بخش گرفته بشرف بساط بوس استسعاد یافتند - و چون درین ایام هوای ناسک در نهایت شدت گرمي بود موافق مزاج مبارک نیامده حسب التماس نظام الملک دار الخیر جنیر که در نهایت دلکشائي و نزهت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت هوا ست - بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت - بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیري عمارت هاى خوش و نشیمن هاى دلکش که در آن سرزمین دلنشین اساس نهادهٔ عنبر بود از نزول اقدس روکش فلک اطلس شد *

پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان بدرگاه گیتي پناه

چون نورجهان بیگم در همه وقت و همه حال بناء امور بر دولتخواهي خود نهاده از ته دل ساعي درین باب شده مساعي نا جمیله بجا مي‌آورد - و در تشیید مباني کار شهریار متصدي امور ناکردني گشته بجان میکوشید. و قطعاً مآل این احوال را بخاطر نیاورده دیدهٔ کوتاه نظر از سوء عاقبت و وخامت خاتمت آنها مي پوشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش مي آمد مرتکب آن شده مطلقا در اندیشهٔ صلاح این دولت کدهٔ ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت آلهي بدین مایه رفعت و این درجه دولت رسیده بود نبود - و مصلحتی چند که محض مفسده و عین نا دولتخواهي مي بود - در لباس دولتخواهي بنظر انور جلوه‌گر ساخته صلاحهای فاسد و کنکاشهای ناصواب میداد - و آن حضرت خود بغور امور نه رسیده خواه نخواه بر وفق رضای او عمل مینمودند - دریندولا که باعتقاد خود گردش گیتي بکام او گشته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطني پرویز بود سنگ راه مدعای خود مي دانست - خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته بآساني از پیش بر دارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهي داشت دید که پرده از روی راز نهاني برخاسته خصومتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگاهداشت خود شده بر سر چاره گري معامله رفت - و در صدد تحصیل رضامندي و خرسندي بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هرچند چاپلوسي و لابه گري نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه

سو کوتاه شده و در چارۀ کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدربار آمده برأت ساخت خود از طغیان و عصیانی که بدو نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی در خواه اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار آب بهت باردری جهانپری پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواشی و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه بیخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهي و نگاهباني آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیما است - درینحال نورجهان بیگم انتهاز فرصت نموده خود را به کشتي رسانید - و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشتن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتمادي خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب باز داشت - بیست و نهم جمادی الثاني سنه هزار و سي و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدها با وجود منع آنحضرت همراه نور جهان بیگم از گذری که غازي بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستي گذشت - در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سواری بطرفی افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عماريِ بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسپان شنا کرده و یراقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیلها را پیش رو داده همه را در شیبۀ تیر و تفنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده واسپ و شتر خود را بر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فوج غنیم آن مردم

را در پیش انداخته بفیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه سرای نور جهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند - و دو زخم شمشیر بخرطوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از عقب زخم برچهه بسیار بفیل مذکور رسید - و بدشواری تمام فیل شنا نموده بیگم بدولتخانهٔ بادشاهي رفته فرود آمد - و خواجه ابو الحسن که از هول جان مضطربانه اسپ در آب زده بود - هنگام شنا از اسپ جدا شده بمدد ملاح کشمیري جان بسلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اٹک رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن اٹک آصف خان را با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبد الرحیم منجم و ملا محمد تتهوی را که هر دو مجموعهٔ استعداد و قابلیت صوري و معنوي بودند به قتل رسانید - و این مظلمه با خود بآخرت برد *

از آنجا که حکمت کاملهٔ رباني در خلق نسا بعد از مصلحت بقا نوع انساني در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود و تسویهٔ صفوف مصاف - لا جرم به هیچ وجه برکت در سرداري این طائفه متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسلهٔ که فرمانروای آن این صنف ناقص رای باشند چندان نپاید - و لشکری که کار فرمای آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست می یابد - اینهم از کارگذاري زن برهمزن معامله بود که سپاهي بآن کثرت عدد و عدت از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراگنده شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن مخمصه بیرون

رفتند - چون عرصه خالي شد مهابتخان را منازعی و مزاحمی نماند - لا جرم در مهمات ملکي و مالي با جمعیت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه میخواست میکرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و سایر معاملات کلي و جزوي مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان حضرت را بهیچ بر نمیداشت - و شماری از کار خود و روزگار پاداش گذار که محتسب حسابی و مکاف کافیست بر نگرفته همگنان را در حساب نمي آورد - و مع ذلک صاحب معامله یعنی خداوند ممالک را نیز بید خل مطلق و خود را مطلق العنان علی الاطلاق ساخته خلیع العذار بکار خود پرداخت - و باین معني اکتفا نه کرده خود را دولتخواه و نگاهبان حضرت میذمود - و درین لباس جمعی از راجپوت دد سرشت بی ادب را بکشک داري آنحضرت بر گماشته چند ماه در خدمت عالي بهیچ وجه کسی را روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور هم نبود - و اینمعني بر طبع گرامي منش آن سرور بسیار دشوار مي آمد - لا جرم باشارهٔ عالي جمعی از احدیان کابلي بر سر شورش آمده بر سر چراگاه گفت گوی نمودند - و یک نفر احدی نگاهبان شکارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده - احدیان دیگر که نزدیک بآن فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایرهٔ راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوسته - احدیان تیر انداز و برقنداز جمعی بیشمار ازآن اشرار بدار البوار فرستادند - و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیده - راجپوتان دیگر که بجهت چرانیدن در پرگنات و مواضع دور دست رفته بودند ازین خبر هر جا که احشام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ کشته - و هر کرا زنده یافتند بدست افغانان فروختند - و مهابتخان بحمایت و کمک نوکران خود سوار شده - چون معامله برنگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دولتخانه رسانیده

التماس اطفاء این نائرهٔ غضب الٰهي نمود - حسب الحکم اشرف کوتوال چار زده[1] این فتنه را فرو نشانید - و خان مذکور را آنمایه وقع در نظرها و آن پایه وقر در دلها نماند - و از همه جهت خصوص بعلت قتل راجپوتان مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهاده آن آبرو که داشت بسیار کمي پذیرفت - و دانست که بالآخر گستاخ روئي و تباه رائي با ولي‌نعمت حقیقي شقاوت دوجهاني بار مي آورد - و بد اندیشيِ نیکي رسان خود همدرین دار نه بس دیر سزای کردار نابکار در کنار روزگار خود مي بیند - ناچار باحتیاط تمام بدربار مي آمد - و جمعی کثیر گرد و پیش دولتخانه مي داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکيِ رهتاس بعرض مقدس رسانیدند - که هوشیار خان خواجه سرای نورجهان بیگم دو هزار سوار از لاهور همراه آورده - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراهم آمده - یک منزل پیش از رهتاس دیدن محلهٔ سواران را تقریب ساخته حکم نمودند که تمام لشکر از قدیم و جدید جیبه پوشیده مسلح و مکمل از در دولتخانه تا آن سرا دو رویه مستعد کار بایستند - آنگاه مصحوب بلند خان خواص گفته فرستادند که امروز بیگم محلهٔ سواران خود امي بیند - باید که مجرای اول روز موقوف داشته فردا سعادت کورنش در یابد - مبادا بسبب گفت‌گوی پوچ معامله بجنگ و نزاع کشد - بلکه بهتر اینست که کوچ نموده یکمنزل پیش برود - چون واهمه برو غالب شده بود و خانخانان عبد الرحیم که ازو زخمهای کاری در دل داشت - بمبالغه والحاح انصرام مهم او بعهدهٔ خود گرفته بقصد پیکار از لاهور بر آمده بود - بی اختیار گشته راه فرار پیش گرفت - و دو منزل را یکی کرده از آب بهت گذشت - و بآصف خان عهد و سوگند درمیان آورده معذرت بسیار

---

(۱) چارزده غالباً همان مقامی است که اکنون باسم چار سده مشهور است *

خواست - و التماس نفرستادن لشکر بتعاقب معروض کرده روانهٔ دربار نمود -
و بانداز عزیمت تته درمیان آورده روی امید بدین آستان سپهر نشان آورد -
و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و سي و هفت هجري در
دار الخیر جنیر استلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که کعبهٔ آمال
و آماني انام است بجا آورده بنابر التجای این درگاه از باز خواست زمان
امان یافت - و در مقام عذر خواهيِ معاصيِ نامتناهي شده از روی عجز
و زاري زینهاريِ عفو و حلم بیکران آنحضرت گردید - و بنابر مقتضای آنکه
پاس خاطر ملتجي داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لازمهٔ
فتوت است - دیده و دانسته از گناهان او در گذشته مطلقا بپروشیهای او بر روی
او نیاورده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای تازهٔ او را
بزلال مکارم و عنایت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلپسند امیدوار انواع
عواطف و اکرام و اقسام مراحم بادشاهانه ساخته بر مراتب اعتبارش افزودند -
چنانچه بدین امید سرگرم جانفشاني و جان سپاري گشته در صدد تلافي
و تدارک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمستقر
سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه
آن حضرت جانفشانيها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت -
و بپاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراتب والا و مناصب عالي
ترقي نموده بخطاب خان خاناني و مرتبهٔ سپهسالاري که بالا ترین مراتب
و مناصب است سر برافراخته سرمایهٔ اعتبار و افتخار اعقاب و اسباط
خویشتن آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده
شگون و مبارک فال آمده - بمجرد رسیدنش شب تعب بر هواخواهان
این دولت پایدار بپایان رسید - و ایام محن و آلام بسر آمده روزگار ناموافق
راه موافقت با سالکان طریقهٔ دولتخواهي پیموده از در موافقت در آمده

مجملا بسی وهن و فتور در پنجساله فترت که روزگار اختبار و زمان افتتان
و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کردهٔ حضرت عزت و برگزیدهٔ نظر
عنایت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سره اخلاص خالص این
صافي سریرت بدآن والا حضرت سنجیدهٔ میزان امتحان شده صاف و بی غش
بر آمد - و از بد هنجاریهای روزگار ناهموار بسی فراز و نشیب و بلند و پست
پیش آمده - و امور نا ملایم نا مناسب و قضایای نا شایسته صورت بست -
و مصافهای قوي و رزمهای مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر
نامور کشته گشتند - و جا بجا در معارک ارباب مناصب گوهر گرانمایهٔ جان
عزیز نثار خاک راه ولي‌نعمت جاوید نموده نیکنامي ابد که نهایت نیکو
سرانجام سپاهي است اندوختند - الحمد لله که آن حضرت در ضمن آنمایه
تغیرات احوال از یساقهای شاق و ترددهای دشوار و حرکات عنیفه همه جا
بکشاده روئي و ثابت رائي بی گرهٔ پیشاني و چین جبین چون سالکان
طریقهٔ طریقت طی ادوار و اطوار نمودند *

بیان ارتحال جنت مکاني جهانگیر بادشاه بدار النعم جاوداني و باعث واقعي این واقعهٔ ناگهاني

خرد پردازان کار آگاه که از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند
نیکو مي دانند - که مادامی که سرابستان خلافت کبری از جویبار عدل
و احسان آبخورد - هرآئینه اشجار برومندش مانند نهال سدره سر سبز
و بارور بماند - و طوبی مثال سایهٔ اقبال بر نزدیک و دور افگنده بی برگان
گیتي را ثمرهٔ مقصود بکام رساند - اگر خدا نخواسته ازو خلاف ارادهٔ آلهي

بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندئ آنحضرت نبوده باشد بروی کار جلوه نماید - بنابر آنکه به پشتیبانئ عدل زمین پا بر جا و آسمان بر پاست - یکدم اساس دولت بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند - درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگي فوت نشود کار پردازان عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالح این جهان اند - اورا بجهانبانئ عالم دیگر خواندند - و لباس حیات مستعار ازو انتزاع نموده خلعت خلافت والا بصاحب دولتی دیگر بپوشانند - و افسر سروري بر سر فرخنده فر و تارک مبارک تاجوري دیگر نهاده اورنگ بادشاهئ روی زمین را از برکت قدم خجسته مقدم او زیور بخشند - و مؤید این اجمال صدق اشتمال ارتحال جنت مکاني و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیري و جهانباني ست از پرتو تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و وا نمود ایهام سیاق این مقام آنست - که چون حضرت جنت مکاني بسبب ارتکاب تناول مغیرات و بنابر افراط محبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشتۀ جمیع معاملات باو تفویض نموده بودند - و بحکم علاقۀ قوي پیوند که از رهگذر کمال پاسباني و خدمت گذاريِ او قلادۀ خواهش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفتۀ او تجویز تجاوز نفمودند - و این مساهله تا جای کشید که رفته رفته از رهگذر ارخاء عنان او بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فتور عظیم بمعاملات ملکي و مالي راه یافت - و هر یک از خویشان که نسبت یا سببی باو داشتند - منزلت هاى والا یافته بصاحب صوبگئ صوبهای کلان لوای استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - هرچه خواستند بی محابا بعمل آوردند - و این معني باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دار الخلافۀ آدم گشته - لا جرم بحکم مقدمۀ مذکور آن حضرت را باجابت دعوت داعئ حق خوانده این عنایت پروردۀ حضرت ذوالجلال

و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشاندند - درین صورت معنی مثل مشهور که حق بمرکز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی از جلوس همایون آن حضرت بتازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نمایند- و روزگار بدهنجار را خیرباد گویند - لطیفهٔ چند غیبی انگیخت - که بعضی ناخلفان که بزعم ناقص تباه اندیشان سد راه پیشرفت این مطلب بودند - درد سر از میان بردهٔ بپای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیع بسعی خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون شهریار ناشدنی در کشمیر بعارضهٔ داءالثعلب گرفتار شده موی روی و محاسنش فرو ریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آتشک آبله زده درد از نهاد او بر آورد - و بقبح این معنی رسیده اینقدر فهمید - که بآن رو از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیروئی است - و خانه نشینی هم خالی از قباحتی نیست - لاجرم بسلسله جنبانی ادبار در آن نزدیکی که رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت با آنکه بیگم بجدائی او راضی نبود - با کمال کراهیت خواهی نخواهی با او درین باب همراهی نموده - و از حضرت جنت مکانی رخصت گرفته اورا راهی لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسمانی که امارت ظهور اقبال اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود دریفوقت از پردهٔ غیب بعالم شهود جلوه گر آمد - آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کند مدتی پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که بجولاقی اشتهار داشت - نامزد مردم شهریار نموده اورا نظربند می داشتند - و از آنجا که حکمت الهی ارادهٔ دیگر داشت - چنانچه سر حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام کمال ظهور خواهد نمود - اورا دریفوقت

از شهریار گرفته حوالهٔ ارادتخان میربخشي نمودند - و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت او بود - و منع قضا و دفع قدر در مثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند زیردستان میشود - نور جهان بیگم با وجود آنمایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عنان اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفت‌وگو بل مجال نفس کشیدن نیافت - در وقتی که شهریار براهمفوني ادبار و عنان کشي شوربختي روانه لاهور شد - در آن نزدیکي حضرت جنت مکاني نیز در عین شدت عارضهٔ ضیق النفس که مدت آن بامتداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد مي نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سي و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهي سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمنزل چنگترهتي [۱] بعالم بقا شتافته در سر منزل قدسیان مقام گزیدند - بیگم بنابر مقتضای ارادهٔ فاسد که همواره مکنون خاطر داشت - و اکنون بی اختیار باظهار آن لاچار شد - با خود قرار داد که نخست بولاقي را فرا دست آرد - و چندی از دولتخواهان را که ازیشان پیوسته پر حذر بود به بهانهٔ کنگاش طلبیده بعضی را زنداني و برخی را آنجهاني سازد - و ازین رو سرمایهٔ جمعیت خاطر اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمین الدوله آصف خان که همواره در صدد دولتخواهي و مقام مدد دولتخواهان بود - و پیوسته سعي در استحکام قواعد ابد پیوند مینمود - چون درین ایام بقرار داد خاطر او پی برده بر این معني بی صورت آگاهي یافت - لا جرم از راه خیر اندیشي عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواست - که با وجود چنان

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیري چنگس هستي و چنگس هسي نوشته شده ببینید صفحه ۳۰۲ - طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله *

صاحب سعادتي سزاوار خلافت و بادشاهي چنين ناخلفي نامزد مرتبهٔ
ظل آلهي گشته برين سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار
را ازین معنی خبردار ساخته بولاقي را از ارادتخان طلبیده در قید خود
نگاهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال موکب جاه و جلال
شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط نورجهان بیگم دست
بدامان دولت شاهزادهای نامدار نمي رسد - و بنابر مقتضای رسم دیرینهٔ
روزگار دست نشانی نامزد این امر عظیم القدر نامي درمیان باشد - تا باعث
گرمیِ هنگامهٔ اجتماعي ضروري گشته باحوال سپاهي و رعیت که ایشان
در حقیقت بی سرور حکم رمه بی شبان دارند پراگندگي راه نیابد - و نیز
دست آویزي برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم
باین مصلحت اورا بدین معني نامزد ساخته در حال بنارسي مشرف
فیلخانه را تعینّ نمود - که بسرعت باد و سحاب بیملاحظهٔ مانعی بر آب
و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگیِ وقت
اقتضای عرض داشت نویسي نمي نمود - حقیقت معامله را زباني
عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر انور
آن حضرت بگذراند - و بالجمله تا خبردار شدن بیگم بولاقي را همراه گرفته
بافواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتماد کلي بر ایشان
داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از استواریِ بنای معاملهٔ
شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعیِ جمیله مبذول داشته بخواست آلهي
دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگنان بر آرد - چون بیگم ازین معني آگاهي
یافت - دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرد -
و از بازیچهای روزگار منصوبه بین نقش طور دیگر نشست - دربنحالت
بفکرهای دور و دراز افتاده باوجود تباه اندیشي قطعاً حرکت ناهنجاری

ننموده نفسی بر نیاورد - و بپاس مرتبهٔ خویشتن قناعت نموده نگاه داشت سر رشتهٔ کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشهٔ صواب نما چون در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمي بست بناکامي ساخت - و هر سه شهزادهٔ نامدار را با خویشتن در حوضهٔ فیل جا داده جمعی از سپاهیان که پاس نمک منظور مي‌داشتند - و هنوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت قطع نظر ننموده بودند - بدور دایرهٔ فیل خود در آورده باین طریق نعش اقدس را همراه گرفته آهسته آهسته از دنبال راهي گردید - چون موضع بهنبر محل نزول همگنان شد - یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را که پیشتر روانه بهنبر شده بودند - خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در باطن از داعیان دولت آن حضرت بود - با خود متفق ساخته در جمیع ابواب دولتخواهي خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همگنان عهد و پیمان به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت - آنگاه متکفل تجهیز و تکفین آن حضرت جنت مکاني شده سامانی که در خور آن بادشاه والا جاه باشد مهیا و آماده گردانید - و بآئین شاهانه نعش مبارک آن سرور را روانهٔ لاهور نمود - و سرافرازان مناصب والا را همراه نعش والا که همدوش مغفرت الهي بود داد - که دوش بدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در باغی جنت آئین برحمت جاوید سپارند *

چون خبر بآن دستور اعظم رسانیدند - که نورجهان بیگم درین حال نیز خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشهای دور از راه نمي دهد - و در خفیه نامها بشهریار نوشته راهنموني سرانجام مهمات مي نماید - لاجرم آن خیرخواه عباد الله بنابر آنکه این معنی سبب خلل عظیم مي شد - ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را از محل بادشاهي بر آورده در منزل خویش جا داد - و بمقتضای حزم

و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع
ساخته بجز خادمهٔ چند که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او راه
نمي داد - دریصورت سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان محمد
اورنگ زیب را ازو جدا نموده خدمتگاري و پرستاريِ ایشان را بصادق
خان تفویض نمود - و این معني بنابران بود که خان مذکور سابقاً بعلت
اتفاق بارباب خلاف و عناد و مخالفت با یمین الدوله بنفاق بندگان
حضرت شهنشاهي متهم بود - بدین سبب کمال توهم داشت -
لهذا دریئوقت که یمین الدوله توسل نموده بود - آن گسسته امید را که پیوند
خویشي و عمزادگي داشت پذیرای این سعادت ساخت - تا این معني
رفع زلات و محو تقصیرات او شود - و بدین دست آویز متین نوشتهای
واقعي یا غیر واقع باغماض عین پایمال گردد *

مجملا شهریار در لاهور نخست بخزاین امراء و اصحاب وفاق که در
دولتخواهيِ این حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند - دست درازي آغاز
نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بدست مي افتاد بر نوکران مجهول
خود قسمت میکرد - و بنابر عدم ضبط و ربط بی تمیزيِ او فتنه جویان روزگار
که چنین روزی را از خدا مي خواستند - درین قسم وقت که این نوع
هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهي بخود
سر مي کشیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای
داده نظربند نگاه مي داشت - و براهنمونيِ ناهنجار چندی از غرض
پرستان ابواب خزاین بادشاهي را نیز کشوده سپر سپر زر را چون خاک
رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بیشمار و بیدریغ بمردم خود و بجمعی
رو شناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم
نا مناسب را بمناصب عالي نامزد نموده بخطابهای بی نسبت مرتسم

مي ساخت - بتصور آنکه از دستیاري کوشش همدستان پنجه در پنجهٔ قضا و قدر میتوان کرد - غافل از آنکه نا دادهٔ نتوان گرفت - و نا نهاده نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که بفریب دانه بدام در نیاید - و بآشیانهٔ عنقای قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکنت نرسد - مجملا بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظهٔ قوانین دیوانیان درین چند روز قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزانهٔ عامرهٔ بادشاهي و مخازن معمورهٔ امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدرین ایام سر از کوچهٔ خمول بر آورده درپی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک روپیه ازین مردم باز یافت شده باقي از میان رفت - و هنوز ارباب کفایت بانداز اینکه خام طمعان در امثال این احوال اقدام باین مواد نمنموده دلیر نشوند - و پا از اندازه بیرون نه نهند - پیوسته درپی پیدا کردن این طایفهٔ گمنام هستند - چنانچه هر جا نشانی از ایشان یافته گمان مي برند - دست از پی برده تحصیل مي نمایند *

کیفیت مقابلهٔ عسکر ادبار آثار سلطان شهریار با بادشاهزادهٔ داور بخش مشهور ببولاقي و خان عالیشان آصف خان و غلبهٔ داوربخش وخان مشار الیه برلشکر شهریار

چون شهریار ناکرده کار زیاده از پایهٔ خویش معامله پیش گرفته بعلت عدم بصارت و بصیرت منصوبهٔ صائبی ندید و تدبیر درستي نیندیشید - خود به نا و نوش مشغول گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز

گذاشت - و گروهی را که از فرسودگيِ روزگار و دیدن عرصهٔ کارزار حرمان نصیب بوده گوشمال و تادیب ادیب خرد ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ و شیرین گیتي نه چشیده بکار گذاري باز داشت - از جمله بایسنغر پسر شاهزادهٔ دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود بسرداريِ فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمي و جدیدِ خود که بهمه جهت در آنولا زیاده از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او جمعیت نموده بودند بمقابلهٔ موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از توپخانه و قورخانه و فیلخانهٔ سرکار بادشاهي که هنگام توجه کشمیر در لاهور گذاشته بودند همراه داد - و یمین الدوله آصف خان باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفرو نشاندن آتش این فتنه برخاست - و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهریار رمیده دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیشتر از پیشتر ساعي و داعي گردیده در بارهٔ هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره را که از همه جهت بده هزار تن نمي کشید - توزک شایان و ترتیب نمایان داده روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سي و هفت هجري مطابق بیست و هشتم آبان ماه در سه کروهي لاهور نزدیک پل دیک [1] راوي در برابر مخالفان باین دستور صف مصاف و یساق قتال آراست - هراول خواجه ابوالحسن - مخلص خان - الله‌ویردي خان - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو - شرف الدین حسین ولد نیکنام مخاطب به همت خان - تربیت خان با دیگر بهادران کار طلب - الدمش شایسته خان - شیر خواجه - خواصخان با مردم جلو سید هزبر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانغار

---

(۱) دیک اسم دیگر آب راوي است - ملاحظه کنید بادشاهنامهٔ عبد الحمید لاهوري - صفحه ۲۰۸ - جلد دوم - طبع ببلیوتهیکا انڈیکا *

ارادتخان ترکمان - ملا مرشد - مهابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر احدیان- جرانغار صادق خان - خان زمان - میر جمله - شاهنواز خان - معتمد خان- راجه روز افزون و چندی دیگر - و شاهزادهای بلند اختر فیل سوار در فوج جرانغار و خود با داور بخش در فوج قول و موسویخان صدر و اصالت خان و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ و طهمورث را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستودهٔ سرداران عظیم الشان هندوستان آنست - که در امثال این احوال فیل سوار بعرصهٔ پیکار مي آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث نیروی اولیای دولت و سستيِ عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر همگنان شجاعت و جلادت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته بدین منصوبهٔ صائب عرصهٔ کارزار را قایم نگاهدارند - بنابرین درین روز ظفر اندوز بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین در آورده بهادران کار طلب را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگنان را بکار گزاريِ اقبال ازلی و دولت لم یزلي قوي دلي داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه در ضمن اندک فرصتی بکار گزاريِ اقبال بی زوال بادشاهي که کار امضای حکم قضا و نفاذ امر قدر میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراگنده ساخت - و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر خویش از فرط تحریص صبیهٔ نورجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده باتفاق مخدرهٔ مذکوره از قلعه برآمد که خود را ببایسنغر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتخواهيِ شاه بلند اقبال اسباب استیصال شهریار مهیا مي نمود - و دغدغه آن داشت که مبادا سپاه مقهور او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرق آن فرقهٔ

تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستیاري آن مشتی نابکار که در سرپله بکار او نیامدند - دست شسته قرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افگند - و یمین الدوله مظفر و منصور متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدي قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان که در آن آوان خدمت میر سامانی داشت - و پیش از وقوع سانحهٔ ناگزیر جنت مکاني کارخانجات بادشاهي را به لاهور رسانیده بود - بملاقات یمین الدوله شتافت - و مساعي جمیلهٔ او که در مدت اقامت لاهور و فترت شهریار که همه جا در دولتخواهي شاه بلند اقبال بلباس نصیحت آن بیخرد بجا آورده برهمزن هنگامهٔ افسردهٔ او شده بود مشکور افتاد - و همدرین روز باستصواب آصف جاهي شایسته خان و ارادتخان میر بخشي بدرون قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات بادشاهي نمودند - آنگاه فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز امل محال پژوه را که از فرط کوته اندیشي درون محل بگوشهٔ خزیده بود بر آورده بجای استوار محبوس ساختند - روز دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و نخست بناگزیر وقت پرداخته دربایست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشارهٔ مبشر تقدیر بود - چون دریفوقت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد مادهٔ بصارت آن ناقص بصیرت دید - لاجرم بدستوري دستور قضا و قدر دیدهای آن کوتاه نظر را میل کشیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت - و ارباب خبرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بسرمهٔ بینائي رسیده کحل عبرت کشیدند - یمین الدوله بعد از وقوع این سوانح

حقیقت واقع را بپایهٔ سریر اعلی عرضداشت نموده التماس توجه ختل اقبال نمود *

رسیدن بنارسي در مقام جنیر باستان بوس والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکاني و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کشاد معاملات دار الخلافهٔ آدم بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف ازلي را که ساخته و پرداختهٔ پیشکاران کارخانهٔ ابداع است در نظر حقیقت نگرش بجلوه در آرند - در حال سامان طرازان دار الصنع ایجاد دولت و اقبال را دو اسپه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهسوار عرصهٔ وجود فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایهٔ آرام داده از مناسب خوانئ مضمون این بیت * بیت *

کای شهسوار معرکه آخر الزمان آمد بدست معرکه پا در رکاب کن

وام حق مقام ادا نمودند - مجملا روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و سي و هفت هجري مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیري که در عرض بیست روز از موضع بهنبر مانند شاهین تیز پر بمقصد پیوسته بود - خبر شنقار شدن حضرت جنت مکاني بمقام دار الخیر جنیر که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهباز چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتخان که در آن نزدیکي از فوز سعادت ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود

بشارت رسانیده اورا بر این معنی آگاهي بخشید - و بوسیلهٔ آن خان رفیع
مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید -
و خاتم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول
خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانحهٔ غم اندوز اندوهناک
و غمگین گشته دیدهٔ مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابي و بیقراري
بتهیهٔ لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداري و سوگواري پرداختند - درین
حال مهابتخان و سایر دولتخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته بعرض
عالي رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اولیا
و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال
مصلحت کلي سلطنت که نظام کل عالم و انتظام مهام جمله عالمیان بدان
منوط است - اقتضاء پرداختن بامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت
آنست که موکب جاه و جلال بدولت و سعادت بر سبیل استعجال متوجه
قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بزودي راه فتنه و فساد بر ارباب بغي و عناد
مسدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند -
از آنجا که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندي و خرسندئ
خالق و خوشنودئ خلائق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن
دولتخواهان را بعز قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع‌الاول سنه هزار
و سي و هفت هجري روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهچهٔ آفتاب
شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبهٔ گجرات توجه اردوی جهانپوی
بصوب دارالخلافهٔ عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان‌الله و بایزید را
که از معتمدان دیرین بمزید پرستاري و خدمت گذاري از اقران امتیاز
تمام داشتند - برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بنارسي
و ابلاغ نوید نهضت و مژدهٔ توجه موکب اقبال از راه گجرات نزد

یمین الدوله فرستادند - و جانثار خان از بندهای تربیت یافتهٔ جانسپار
که بکمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی رو شناس بود - فرمان
جهانمطاع مشتمل بر انواع عنایات سرشار و برقرار داشتن صاحب صوبگیٔ
کل دکن و خاندیس و برار بدستور سابق نزد خانجهان لودی دستوری یافت -
و موکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون
جانثار خان به برهانپور رسید - آن نفاق آئین از غلظت و خشونتی که داشت -
قطعاً بملایمتی که مناسب اینوقت و ملایم این مقام باشد بجا نیاورد - و مطلقاً
پاس مرتبهٔ خود نداشته موافق دستورالعمل خرد دوربین ادب آئین کار
نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحهٔ بی اخلاصی و ناسپاسیٔ
تمام ازان استشمام می شد - بر مکنون ضمیر و قرار داد خاطر او اطلاع
و اشراف حاصل نمود - حسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت
احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجهان با این بی ادبیها اکتفا ننمود -
و بعد از بر آمدن جان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را بایمان
تاکید داد - و بجمیع تهانه‌داران و کارگذاران اعمال متعلقهٔ بالاگهات نامها
نوشت - که ولایت را وا گذاشته به برهانپور آیند - و آن کوته اندیشان او را
دولتخواه انگاشته بنوشتهٔ او ملک خالی کردند - الّا سپه‌دار خان که از
سعادت منشی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته
مشرب صافیٔ حق شناسی را بآلایش ناسپاسی مکدر نساخت - و جای
خود را قائم نگهداشته در احمد نگر باستقلال تمام نشست - چون این حرکت
ناملایم ازآن حقیقت نا شناس معامله نافهم بوقوع پیوست - و برین سر تمام
ولایت بالا گهات بتصرف نظام الملک در آمد - عیال خود را با افغانان
معتمد خویش سپرده با مردم خود و دریای[۱] شور بخت که قبل از قضیهٔ

---

(۱) از دریا این جا دریا خان مراد است *

ارتحال حضرت جنت مکاني از خیل سعادت جدائي اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزیده دریذولا بخانجهان پیوسته تحریک سلسلهٔ شورش و آشوب مي نمود - و همچنین چندی دیگر که با او گوشهٔ اتفاقی بظاهر داشتند - مثل راج گج سنگه و جی سنگه وغیر اینها بنابر آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندو شتافت - و در آخرکار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختي و تیره رائي ازو سرزد او را فرو گرفت و سزای کردار خود یافت - چنانچه بر سبیل تفصیل انشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون این نگارین نامهٔ نامي بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد *

بالجمله چون سرحد گجرات سر منزل موکب اقبال و مرکز رایات جاه و جلال شد - عرضداشت ناهر خان از تعیناتیان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخاني یافت معروض رای اقدس گردید - و رای جهان آرای بر حقیقت مضمون آن که مشتمل بر نسبت بی اخلاصي سیفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع افگند - و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری نا ملایم داشت آن خود مؤید این معني بود - و نرسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماري صعب و ضعف مفرط نیز مقوي و مؤکد شد - بنابرین شیر خان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازي بصاحب صوبگي گجرات بود مشمول گردید - و مامور شد که ولایت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف خلافت آرد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون صدور یافت نواب مهدعلیا ممتاز الزماني بنابر آنکه به همشیرهٔ مکرمهٔ خویش که در حبالهٔ ازدواج سیفخان بود - محبتی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت

نواب قدسي القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمدآباد شتابد - و سیف خان را از گزند تعرض شیر خان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد *

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ مي شتافت بساحل دریای نربده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبهٔ سیفور که بر کنار آن دریا واقع است بسعادت منزل گزیدند - و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثاني مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمري سال همایون فال سي و هفتم از سن اقدس به خجستگي و فرخنده فالي آرایش پذیرفت - و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتي موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیر خان بارهه بسعادت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت بآسمان رسانید - و از سرافرازي تفویض منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار پایهٔ اعتبارش بوالائي گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیر خان است از گجرات باین مضمون که از نوشتهٔ مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهيِ اقبال بادشاهي باشاهزادهای آسمان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبهٔ فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدني مقهور مخذول و مکحول در مطمورهٔ قلعهٔ لاهور بزندان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمژدگانيِ آوازهٔ فتح اولیای دولت نوای گورکهٔ سلطنت آویزهٔ گوش منتظران که از دیر باز ترصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکي یک بیک از تعیناتیان گجرات از به اندیشي بر یکدگر پیشي جسته منزل

ارتحال حضرت جنت مکاني از خیل سعادت جدائي اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزیده دریذولا بخانجهان پیوسته تحریک سلسلهٔ شورش و آشوب مي نمود - و همچنین چندی دیگر که با او گوشهٔ اتفاقی بظاهر داشتند - مثل راج گج سنگه و جی سنگه وغیر اینها بنابر آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندو شتافت - و در آخرکار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختي و تیره رائي ازو سرزد او را فرو گرفت و سزای کردار خود یافت - چنانچه بر سبیل تفصیل انشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون این نگارین نامهٔ نامي بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد *

بالجمله چون سرحد گجرات سر منزل موکب اقبال و مرکز رایات جاه و جلال شد - عرضداشت ناهر خان از تعیناتیان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخاني یافت معروض رای اقدس گردید - و رای جهان آرای بر حقیقت مضمون آن که مشتمل بر نسبت بی اخلاصي سیفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع افگند - و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری نا ملایم داشت آن خود مؤید این معني بود - و نرسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماري صعب و ضعف مفرط نیز مقوي و موکد شد - بنابرین شیرخان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازي بصاحب صوبگي گجرات بود مشمول گردید - و مامور شد که ولایت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف خلافت آرد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون صدور یافت نواب مهدعلیا ممتاز الزماني بنابر آنکه به همشیرهٔ مکرمهٔ خویش که در حبالهٔ ازدواج سیفخان بود - محبتی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت

نواب قدسي القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمدآباد شتابد - و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد *

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ مي شتافت بساحل دریای نربده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبهٔ سیفور که بر کنار آن دریا واقع است بسعادت منزل گزیدند - و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثاني مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمري سال همایون فال سي و هفتم از سن اقدس به خجستگي و فرخنده فالي آرایش پذیرفت - و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتي موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیرخان بارهه بسعادت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت بآسمان رسانید - و از سرافرازي تفویض منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار پایهٔ اعتبارش بوالائي گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیرخان است از گجرات باین مضمون که از نوشتهٔ مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهيِ اقبال بادشاهي باشاهزادهای آسمان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبهٔ فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدنيِ مقهور مخذول و مکحول در مطمورهٔ قلعهٔ لاهور بزندان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمژدگانيِ آوازهٔ فتح اولیای دولت نوای گورکهٔ سلطنت آویزهٔ گوش منتظران که از دیر باز ترصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکي یک بیک از تعیناتیان گجرات از به اندیشي بر یکدگر پیشي جسته منزل

بمنزل دریافت شرف ملازمت مي نمودند - و همدرین ولا خدمت پرستخان که بحمایت سیفخان دستوری یافته بود - در چهار کروهي دار الملک گجرات شیرخان را از ایصال فرمان جهان‌مطاع و سروپای خاصه سربلندي بخشیده سیف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز الزماني ضعف و ناتوانيِ سیف خان را که عمدهٔ بواعث تقصیرات شده بود - بهانهٔ شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیرخان دوازده کروهي شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافته هزار اشرفي بصیغهٔ نذر از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والي نیز از زمین بوس انجمن حضور سعادت جاوداني یافتند *

هفدهم ربیع الثاني پنجم دي ماه سنه هزار و سي و هفت سر زمین کنار تالاب کانکریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جاه و جلال تارک رفعت بآسمان رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان یافت - شیرخان بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و صوبه داريِ گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگيِ تته و منصب چهار هزاري ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدآن صوب دستوری یافت - و سید دلیرخان بارهه با جمعی از بندها بهمراهيِ رکاب سعادت سربلند پایهٔ عزت شد - و شیرخان از نواحيِ شهر بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت - و سیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دار الخلافه شد *

روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاولی سنه هزار و سي و هفت موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین

بر سبیل تواتر و توالي به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر عنایت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفاق آن عضد الدولة باتفاق سایر موافقان در جامع دار السلطنت لاهور خطبه را بالقاب مستطاب کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایهٔ والا کار بالا شد - آنگاه بولاقي نظربند را که في الحقیقت بر تخت نیز محبوس مطمورهٔ سیاه حال تیرگي بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معني از زاویهٔ زندان بزاویهٔ دیگر منتقل شده - بیست چهارم جمادی الاولی مذکور خدمت پرستخان مشهور برضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشارهٔ قتل بولاقي وغیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید - آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف به بولاقي و شهریار مکحول و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال و گرشاسپ برادر بولاقي هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظربند بل محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سي و هفت از تنگنای ساحت گیتي خلاص داده به فسحت آباد عدم راهي ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسرحد ملک رانا و سرافرازي یافتن او از آستانبوس درگاه والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایهٔ اقبال همای چتر فرخندهٔ آن همایون فال بسر وقت حدود رانا افتاد - بمجرد اینکه نواحيِ آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد - رانا کرن که برجای پدر متمکن شده بود - از ارادت منشي و اخلاص

اندیشي باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام کوکنده که پدرش نیز درین مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادي الاول سنه هزار و سي و هفت پیشاني بخت را از پرتو سجود آستان قدسي مکان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهگدگي لعل قطبي بدخشاني نژاد که سي هزار روپیه قیمت داشت - و فیل خاصگي بساز نقره و اسپ عراقي مزین بزین طلا استمالت و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید *

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه الهي سنه الیه بر کنار تالاب ماندل آذین جشن وزن مبارک شمسي سال سي و ششم از عمر جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگي انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معهود بانواع نقود سنجیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیاز قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکي کوچ نموده هفدهم جمادي الاولی پنجم بهمن ماه سرزمین خطهٔ پاک اجمیر از یمن قدوم مبارک نوراني گشته عمارات دلکشا و منازل نزهت آئین کنار تال رانا ساگر از نزول همایون روکش قصور جنت گردید - و همانروز بنابر پیروي روش جد بزرگوار پیاده بروضهٔ شریفهٔ حضرت خواجه معین الملة و الحق و الدین نور الله مرقده توجه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عبارت است از اعطاء صلاة و صدقات و نذور بجا آوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضهٔ متبرکه بنا نهند - و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند - بنابرین درینولا که کریاس سپهر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد

چرخ برین یافت - حکم به بنای مسجد عالي بنیاد از سنگ مرمر بدرجهٔ نفاذ رسید - و صوبهٔ اجمیر در جاگیر مهابتخان قرار پذیر گردید - در اثناء راه جمیع بندها مثل خان عالم و مظفر خان معموري و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و اني رای و راجه بهارت و سید بهوه و غیر آنها در هر منزل خود را بسعادت ملازمت رسانیده کامیاب دولت صورت و معني مي گشتند *

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاهر دارالخلافهٔ اکبر آباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آنانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانهٔ روز نخست از دولتی بزرگ بهره مند شده اند - و از یاوریٔ بخت خداداد در دار القسمت ازلي بنصابهای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته - اگر چند روزی بنابر مقتضای ارادهٔ قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه مراد آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد - لیکن باندک روزگاری و کمتر فرصتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد - و آن دولت روزی شده بپای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد نماید - بدآنسان که فتح و کسر بر عسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات طاري گشته بسی امر ناملایم سد باب مقصد عالي گردید - و از بدهنجاریهای روزگار قضایای ناشایسته صورت بسته یساق‌های شاق و ترددهای دشوار پیش وقت آمد - اما الحمد لله که آخرکار بی پایمردیٔ سعي و دستیاریٔ طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در کنار و بر آرزو آمده

نقد تمنای دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت - و کار و بار دین و دولت بوجود گرامي رونق و رواج تازه یافته کارخانهٔ جهان را زیب و زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش گیتي بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان

* بیت *

درگهش کعبه صفت قبله‌گه عالم باد
کشت امید جهان از کف او خرم باد

مجملا بتاریخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادي الاولی سنه هزار و سي و هفت ورود موکب مسعود بساحت بهشت فسحت باغ دهره که از پرتو انتساب بحضرت جنت مکاني نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بنور منزل موسوم است اتفاق افتاده مژدهٔ وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم مردم آن مرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالي از اهالئ دارالخلافهٔ علیا و نواحي و حوالئ آن بر سبیل مژدگاني ورود اقدس باندازهٔ دسترس سرگرم جانفشاني شده استقبال موکب اقبال نمودند - و قاسم خان حارس قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل پذیره آمده از دریافت ملازمت و شرف زمین بوس درگاه سعادت دو جهاني اندوخت - و بامداد روز پنجشنبه مذکور موکب منصور که همواره بامداد آسماني قرین سعادت یزداني است متوجه قرارگاه سریر خلافت ابدي گشت - و بادشاه دین و دنیا پناه همعنان بخت و همرکاب اقبال بآئینی که در خورد والا خداوندان این دودمان جاوید توامان باشد فیل سوار داخل عرصهٔ دارالخلافهٔ گیتي مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در اطراف

بدین آئین رو براه نهاده - ملاءاعلی بهمدستی کف الخضیب دست بدعای دوام عمر و دولت ابد منتها کشاده - و نظارگیان عالم بالا از مناظر هفت طبقهٔ گردون محو تماشا افتاده حیران آن کوکبه و دبدبهٔ عزت بودند - از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولتخانهٔ سپهر نشانهٔ ایام بادشاهزادگي از هر دو سو بحرین کف در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل کوی و بازار کشوده بسر پنجهٔ زرفشان چون شاخ شگوفه روی زمین را در افشان سیم و زر گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل نزول فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بنابر آنکه تا ساعت مختار مسعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده روز درمیان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانيء صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازي در دارالخلافهٔ اکبرآباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت آلهي بر آن رفته و مجاريء عادت الله برین جاري گشته که در خلال هر صد سال که اساس مبانيء دین و دول اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسلهٔ نظام دارالسلطنت آدم در مشیمهٔ مشیت بر وجه اتم صورت بندد - هر آئینه در آنحال زمینیانرا در کنف حمایت و کهف رعایت آسمان تمیکني جای دهد - که بشایستگي تمام لیاقت مرتبهٔ جا نشینيء نایبان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم وصحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باري که دربارهٔ اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار

آرد - که روی زمین را بزیور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروري نهد و داد داد گستري دهد - آری نسخهٔ پیرائيِ کتاب عالم که بهین صحیفهٔ صنع الٰهي است و منشاء دقایق نامتناهي - از یمن همت فرمانرواي سر انجام پذیرد - که خط بیغش کارنامهٔ اقبال باشد و جوهر تیغش سر مشق فیروزی - و نقش نگینش دیباچهٔ اجلال و خطوط دستش نسخهٔ بهروزي - پنجهٔ خورشید نزد شکوه بالا دستش پشت دست بر زمین گذارد - و سپهر برین پیش کوکبهٔ قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد * * بیت *

ازو گردد درین فیروزه گلشن * چراغ طالـع فرخنـده روشن

چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادئ حال دقایق جهانباني از خط ناصیهٔ او نمایش مي پذیرفت - و در آغاز کار آثار کارداني از لوح پیشانئ او ظهور مي یافت - و از روی او مي بارید که این ابر نیسان کرم چمنستان شهریاري را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن مي شد که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهانداري خواهد بود - اختر شناسان کامل نظر از زائچهٔ طالع همایونش که عنوان نامهٔ سعادت است احکام گیتي ستاني فرا مي گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت والایش که آئینهٔ رونمای شاهد دولت است صورت امل و اماني مشاهده میکردند - لا جرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز مي آورد جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس مي پخت بردمید - امیدی که اختر فرخنده فالي آرزوی آنرا شگون مي دانست بر آمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن مي زد بحصول پیوست - یعني طرازندهٔ اورنگ اقبال فرازندهٔ اکلیل اجلال عزیز کردهٔ حضرت عزت برگزیدهٔ عنایت آن حضرت سرمایهٔ آرایش جهان و جهانیان باعث امن

و امان زمین و زمانیان مظهر فضل عمیم رباني ظل ظلیل جناب سبحاني بادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوکب نیک اختران شاه جهان ثاني صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه آلهي مطابق هفتم جمادي الثاني سنه هزار و سي و هفت هجري در روز سعادت افروز دوشنبه که از فیض ورود معنيِ بیت رسالت در غزل هفت بیتيِ هفته شایسته انتخاب گردیده - و از یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت انگشت نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهری که بحساب دقیقه سنجان ساعت شناس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایام شاهزادگي از اقامت آن والا اختر اوج شاهنشاهي رشک فرمای منزل قمر بود - بتائید آسماني و کوکبهٔ صاحبقراني بر کرهٔ فلک رفتار سوار گشته و خانهٔ زین را مانند خانهٔ طالع سعادت آمود ساخته - بخت کمر پرستاري بر میان بسته در پیش - و دولت غاشیهٔ فرمانبرداري بر دوش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در یمین - و نامداران والا گوهر خاتم کردار در یسار - در دولتخانهٔ ارگ دار الخلافهٔ اکبر آباد که چون قلعهٔ بی در سپهر اوج گرای گردیده و بروج ثاقبش باوج فلک ثوابت رسیده - مانند معني در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فرموده - و در فرخنده ساعتی که سرمایهٔ سعادت روز افزون و پیرایهٔ بخت همایون بود *

* بیت *

ساعتی آنچنان همایون فال * که سعادت ازو شگون بر گیرد

کلاه سروري را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود همسري بخشیده - و قبای خسروي را که اطلس سپهر والا استر او گشته بود - تن بهم آغوشي داده کمر لعل طراز را که از منطقهٔ آفتاب گرد مي برد بر میان بسته -

تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزي در قبضه داشت دستگیري کرده پای سعادت پیرای بر سریر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تیموري و بخت بابري بر فراز تخت دولت اکبري بر آمده دامن امید خلایق را از گوهر مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کامگاري چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج نرساند که از فرط سعادت سرآمد گردیده * * مصراع *

تاج گو بر خود بناز و تخت گو بر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سرانجام حرف تخت بر کرسي نشست و سخن افسر بالا شد - پایهٔ سریر بر آسمان رسید و درجهٔ اکلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر بآسمان فرود نمي آمد - و تخت را از شادماني پا بر زمین نمي رسید - پایهٔ اورنگ از کرسي گذشت و کوکبهٔ دیهیم باکلیل رسید - چون آن والا پایه بر تخت خسروي آرمید چتر همایون سایه بر گرد سرش گردید - چتر زرین خورشید وار از شادي بچرخ آمد و از بلندئ کوکبه سر باوج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از یمن سعادت گرد سر آفتاب گردیده و هالهٔ ماه را در دائرهٔ خجالت کشیده - ریشهای زر تار از وی چون خطوط شعاعي از جرم خورشید نمودار - و عقدهای گوهرنگار ازو چون رشتهای باران از گل ابر آشکار - سحابیست که لولو مي بارد و سپهریست که انجم مي نگارد - نی نی غلط گفتم فلک تدویر قمر است که حایل سعادات جاوداني گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار الهي گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیاقوت و گوهر کرده - و چگونه سر بآسمان نساید که سایه داريِ آفتاب سر کرده - پنداري گرد نامهٔ فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته - گوئي گرداب نور است که بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته *

* مثنوي *

سایهٔ حق کرده جا درسایه اش * زآن بود نور سعادت پایه اش
بر سر شاهنشه از حسن قبول * چون گل ابراست بر فرق رسول

بالجمله چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامراني نشست و بمدعا فهمي آمال و اماني پیوست - خاتم را فر سلیماني دست داد و قلم را بار نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازگي یافت وسکه نام بردار شهرت گردید - تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست نگنجید - علم نشان بلند بختي یافت - کمان سرمایهٔ فتح در قبضه آورد - تیر پی بسهم السعادت برد - سلطنت را دولت قوي گشت - اقبال را بخت جوان گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - و روزگار فال نیک روزي زد - فتنه از شرم سرتا پا غرق عرق گردید - بیداد داد شرمساري داد - ارباب تیغ و قلم زبان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سگالي و فرخنده فالي انداختند - مقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراتب حمد الٰهي و نعت حضرت رسالت پناهي صلوات الله وسلامه علیه مدارج منبر را بلند پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دودمان والا که شخص دولت را بمنزلهٔ حواس عشره اند پرداخته از بهر آرایش نظم اقبال اسم سامي صاحبقران اول را مطلع و نام نامي صاحب قران ثاني را حسن مطلع گردانید - و بنابر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این بادشاه بزرگ منش بعطای خلعتی گرانمایه بشرف جاوداني مخصوص گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامي حضرت سلیمان مقامي بعنوان شاهجهان بادشاه غازي سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت وافي بشارت را در عهد نطرت محاسبان دیوان قضا وقدر با عدد کریمهٔ

انی جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق فصاحت را به نهایت درجهٔ بلاغت رسانیده زبانرا موج چشمهٔ آبحیات ساخت - بتشریف خلعت فاخرهٔ زرنگار که از همه گرانمایه تر و پیرایهٔ روزگار بود والا پایه گردیده - بر سر ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالا مال از انواع زر و گوهر نثار شد - که صفحه روی زمین زر اندود و گوهر آمود گشته روکش چرخ برین افتاد - همدرین ساعت مسعود چهرهٔ زر از سکهٔ مبارک که متن یک روی آن بکلمتین طیبین و حواشی باسماء سامیهٔ چهار یار با صفا نور و ضیا اندوخته و روی دیگر از نام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر انور شد - زر گرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی درهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینارکه از سر گردانی دلتنگ شده بود از سکهٔ والایش سرخط دولت یافت - سیم را سفید بختی حاصل آمد - و زر را سرخ روئی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق سکه‌اش بیتاب گردید - و دینار ناقص عیار ماه از فر نامش شکستهٔ خود را درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش نرگس وار بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از فر این اسم خجسته سوسن کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست - کنیت آن سرور ابوالمظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی ازآن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باوجود مشابهت و مناسبت اوضاع و اطوار پسندیدهٔ آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم بینات لفظ صاحبقران که سه صد و شصت و پنج است با حروف شاه جهان مساوی آمده - جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد عمر و دولت بجا آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و تواریخ

بدایع آئین بجهت تعین وقت آن در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض رسانیدند - از جمله حکیم رکنای کاشي مسیح تخلص این تاریخ بسمع عالي رسانیده از انواع عنایات صورئ خدیو صورت و معني برخورداري یافت * * ابیات *

بادشـــاه زمـــانه شاهجهـــان خـــرم و شاد و کامـــران باشـــد
حکـــم او بر خـــلایـــق عـــالـــم همچو حکم [1] [خدا] روان باشـــد
بهر سال جلـــوس شـــه گفتـــم در جهـــان باد تا جهـــان باشـــد

و همچنین سعیدای گیلاني مخاطب به بی بدل خان که در انواع صنایع و اصناف هنر بی بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته * * مصرع *

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین

و زینت شرع و خدا حق بحقدار داد نیز باین تاریخ موافق آمده - نوئینان دولت از نواختن گورکه و تبیره و امثال آن خم روئین و طاس سیمین سپهر را پر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان نیز بآهنگ ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست کردند - در آن نو روز بهروزي و عید فیروزي عالمیان بجهت بهجت جلوس اقدس جشنی نو آئین و بزمی نگارین صورت آراستگي یافت - که تا سرور انجم بر سر چهار پایهٔ انجمن چارم نشسته - و ستارگان و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن مثمن پنجره تماشائي و سیارگان ازین هفت منظره نظارگي اند - نظیر این بزم بهشت آئین در جلوس هیچ بادشاه عالیجاه خاصه سلاطین این سلسلهٔ فلک بارگاه که از همگي طبقات اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده اند بنظر در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقدهٔ قبض خواطر خورد و بزرگ

---

(۱) ع [قضا] بادشاه نامه - صفحه ۹۰ - جلد اول *

و چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چینئ خوان احسان دیده و دست گرسنه چشمان ابریز گوهر و در گردیده - هیچ گسسته امیدی را مقصدی نماند که بحصول نه پیوست *

* مثنوي *

در آن جشن فرح بخش طرب خیز ¹[همه روی زمین]ع از عیش لبریز

نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که برگ عیش عالم شد خدا ساز

جهـان آنروز داد خـرمي داد ز مادر گوئي آندم خرمي زاد

چون انجمن خاص و عام بانجام رسید پرتو حضور پر نور بر حریم حرم سرای خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند آرای خلافت انجمن پیرای مشکوی دولت صفیهٔ وفیه صفات سعیدهٔ حمیده سمات یگانهٔ روزگار برکت لیل و نهار آیهٔ مصحف عز و جلال موجهٔ بحر فر و اقبال مهد علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل بیگم خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز بر فرق همایون آن سر کردهٔ بادشاهان افشاندند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط پیشانئ آن کان لعل اقبال خط یاقوت گشت - چندان مروارید انبار شد که در دریای اخضر فلک گوش ماهي صدف لآلي گشت - چندان لعل بالای هم ریخته شد که کمر جوزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان از نفایس و نوادر عدني و معدني و جواهر زواهر عماني و شرایف هندي و ایراني که دیدهٔ روزگار آنچنان ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند - آنگاه بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان ولیهٔ نعم جهانیان ملکهٔ معظمه صاحبهٔ مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قرة العین سلطنت عظمی نظر یافتهٔ عنایت بادشاهي عزیز کردهٔ حضرت خلیفهٔ الهي جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب که بافزونئ رای وهوش نظر بدیگر شاهزادهای

---

(۱) ع [همانان شد زمین] صفحه ۳۹۶ - حصه اول - منتخب اللباب *

والا نظر که عیون انوار دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده وراند هم بآئین مادر والا فر مهین نثار گوهر زیب و بهین پیشکش نظر فریب بنظر گیتي خداوند در آوردند - و دیگر پردگیان حریم عصمت و عصمتیان پردهٔ عفت باندازهٔ دسترس زر و سیم نثار نموده بجهت ادای مراسم و لوازم مبارکباد پیرامون آن روشن جبین چون هاله گرد ماه حلقه بستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته ازآن مرکز دایرهٔ دولت نوازشها یافتند - و همدرآن محفل والا آن گنج بخش بذل آفرین که خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کانست - دو لک مهر و همین قدر روپیه به بانوی حرم گاه سلیماني و یک لک مهر و یک لک روپیه به بیگم صاحب و یک لک روپیه بسلطان مراد بخش و موازي این مبلغ بروشن آرا بیگم و مساوي آن به ثریا بانو بیگم عنایت فرموده - سالیانهٔ مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک روپیه و سالیانهٔ بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک روپیه مقرر نموده - و چهار لک روپیه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بنواب مهد علیا سپردند - که چون از دارالسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دریابند میان ایشان قسمت نمایند - و هزار روپیه بشاهزادهٔ کلان و هفصد و پنجاه روپیه بشاهزاده محمد شجاع و پانصد روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب و دویست و پنجاه روپیه بسلطان مراد بخش بعنوان یومیه میداده باشند - امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باعث آرام زمین و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون و خجسته فال و فرخنده شگون و دوران این بادشاه کام بخش کامران مانند ادوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردد *

حلیهٔ مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامهٔ صنع باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته و ازآنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن بر لوحهٔ اختـــراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفایح کائنات که خامهٔ نیرنگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون اشکال بدیعه در کارگاه ابداع بر لوحهٔ هستي به بهترین وجهی جلوه داده و بر صفحهٔ وجود هر موجود جداگانه نقش مستغني از ادراک بالغ نظران والافطرت به نیکوترین صورتی نگاشته - منشور خلقت انسان را بطغرای غرای لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم مزین و مطرز ساخت - و ازآنجا که تمامي نقاط و دوایر و خطوط وجود از نوک پرکار کن بر سطوح شهود بحکم فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمت مبني بر مصلحت است - و هیچ لفظ از دایرهٔ صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون کار بعبث دایر نیست - صورت خط و خال جسماني و پیکر هیولاني را بر خصایصی که در ذات هر فردی از افراد بني نوع انسان مضمر و مزمن است مشعر گردانید - بدآنسان که اکابر علما و حکما از چگونگي حالات آثار بر کیفیت احوال اعیان کماینبغي استدلال توانند نمود - و از نیروی شمایل و مخایل ظاهري پی به خصایل باطني توانند برد - بتخصیص در نظر دقایق نگر رموز خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات سیمای انسان چهره نما است - مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر

تر است - بالجمله درین مقام بیان حلیهٔ مبارک آنحضرت بجهت رفع
حرمان نصیبيِ محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور
آن سرور به بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشته محضر خورشید منظر
بمقتضای صدق مصدوقهٔ السماع احدی الرویتین - همانا استماع اوصاف
نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسایر فضایل
نفساني و کمالات ملکي و انساني * * شعر *

چون از حلیهٔ شه سخن سر کنم سخن را حلی بند زیور کنم
دهم زیب و آرایش این نکته را طرازم سخن را ز سر تا بپا

نخست کلک معني نگار از وصف قامت با سعادت آن حضرت که الف
آفتاب دولت و برجسته مصرعهٔ دیوان مکرمت است - و بخت از بالاي او والا
گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن را از معانيِ والا پایهٔ دو بالا
مي بخشد - معتدل بودن آن بر دانش دو بالا اوصاف خجسته دلیل
است - سر هوش پرور که در والا شکوهي بر سر آمده و جهانی از سایهٔ
آن سر همایون فر در سایهٔ مرحمت الهي جا کرده در خردي و بزرگي میانه
است - و آن بر بیدار مغزي و پرخردي و اعتدال اخلاق ستوده دلیل
است - لوحهٔ پیشانيِ نوراني که سر لوح کتاب نامداري و پیشانيِ روزنامهٔ
فرمان گذاري ست - و از روی سهو و خطا نیز روی چین ندیده - شایانيِ
کار جهانباني و سزایش شغل گیتي ستاني دارد - و آن بر اندازهٔ سکاليِ
انبساط و قاعده دانيِ اختلاط مشعر است - و بر یسار آن دیباچهٔ مجموعهٔ
اقبال نزد رستنگاه مو خالیست مشکین که آنرا نقطهٔ خط پیشاني توان
گفت - مانند سویدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال بحفظ
آیات مصحف رویش پرداخته * * بیت *

شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهراست و این نقطه اوج اوست

ابروی عنبر بو که در نیکوئي طاق است و بخوبي شهره - آفاق - شاه بیتي است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته - و زیبا هلالیست از عنبر سرشته - بسم‌الله سورهٔ فتح است و سر لوح کتاب صنع - نی نی محراب طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در فراخي و کشادگي علامت دولت‌های فراخ و اقبال فراوان است - چشم مردمي گزین که نظر یافتهٔ ناظر حقیقي است - و نظر هیچ آفریده نظیر آن ندیده - در تنگي و فراخي برابر افتاده - و در سیاهي و سفیدي معتدل - دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکي نژاد - و مردم چشم که از مفاخرت نظر جز بر نور سیاه نمیکند - قرة العین نور بصر است و نور دیدهٔ اهل نظر - شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آزرم است و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزونئ هنگ و بیشئ فرهنگ - و فروغ اندوزئ دانش و نگاه افروزئ بینش - و بر پشت چشم راست خالیست مشک سگال در نهایت حسن و جمال - همانا سیاهي است برای دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت نبي صلعم جا کرده - بیني از روی راستي بر چهرهٔ فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته - یا موجی بر چشمهٔ آفتاب برخاسته - زهی انفی که آب روی داده است استوارئ آن راستي را - نشان جاویدئ کردار و پایندگئ کار است - و دلیل پیش بیني و خیر اندیشي - پیوسته بدان در زیر چشم چپ خالی گوشتین اتفاق افتاده - بیني ازان خال مشک افشان بطلان هیچ نداشتن الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی روز افگنده - و آن آثار دولت ابدي و امارت اقبال جاوداني است - گوش معني نیوش که صدف لجهٔ معاني و محرم سرگوشئ فیض جاوداني است - مانند نظر انور روبروی منظرهٔ عالم عقول عشره دریچهٔ حق جوئي و حقیقت پژوهي

کشودهٔ در خوردي و کلاني بحد اعتدال است - که بقوت حافظه و تیزيِ فهم بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن صورت هیولانيِ فهم و خرد که انوار فر ایزدي ازان فروزانست - در سایر صفات بسیار متوسط و باعتدال گرایندهٔ است - و آن بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصایل حمیدهٔ و شمایل پسندیدهٔ است - لون بشرهٔ نور افروز که سر چشمهٔ آبروی نوع بشر است اسمر واقعه شدهٔ - دانشوري و هوش پروري ازان رنگ میدهد - و همرنگيِ قایل انا املح نیز ازین رنگ گل میکند - همانا رنگ مبارکش مایهٔ مردمي است که معنيِ آدمیت ازان پدید گشته - و از شرم ملاحتش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افشان که سر چشمهٔ فیض جاوداني و درج جواهر اسرار معاني است - در جنب طیب تبسم و صدق تکلمش شهرت نفحات غنچهٔ شیرین تبسم و راستيِ دم صبح دوم حرفی است - افواهی معتدلست در تنگي و فراخي و آن دلیل نشان مردانگي و فرزانگي است - لبهای مبارک که از شرم ملاحت تکلم دهان غنچه را از تبسم بسته - و آبحیات از خجلت لفظ روانش تر گشته - در سطبري و باریکي میانه است و ازان دقت فهم و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان اوست و اختر از جمهور مهر پسندان - مانند مرسلهٔ جوزا نور افشان است - و چون رشتهٔ لآليِ شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفتهٔ آن رشک عقد ثریا - در خوردي و بزرگي در نهایت اعتدال و چون گوهران هم سن در نهایت اتفاق و اتصال - این نشان پاک کرداري و راست گفتاریست - آواز معجز ساز در هنگام لطف بجان پروري بلند آوازهٔ است - و در وقت عتاب بجگر شگافي داستان - گاهی به تکلف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد -

و گاهی باقتضای قهر پردهٔ گوش را پرنیان شعله پیچ مینماید - گاه از سخط برعد ابر نسبت درست میکند - و گاه از نرمي بزمزمهٔ آب حیوان نسب مي رساند - کلام سلاست نظام آنحضرت مانند سلک مروارید غلطان مسلسل و منتسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای مؤدای الخط لسان الید گفتار دست و بیان بنانست - تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صنایع بدایع بري از تکلف و تصنع است - چنانچه اگر بمثل در کلام پارسي نیز اعجاز روا بودی توانستی گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کشای قلمرو فصاحت بیشتر بفارسي تکلم مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است بآتش فارسي مي افروزد - و بعض اوقات بهندي نژادان که فهم شان فارس جولانگاه فارسي نتواند شد در اثنای حرف بمحاورهٔ هندي تیغ زبان را گوهر آمود میسازد - چون نواب جنت مآب خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام نوخیزي به پرورش آن زیبا نهال چمنستان بادشاهي از گلشن سعادت گل میچیدند ترکي زبان بودند - و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکي سحر پرداز بیان میگشتند - بنابران آنحضرت از فرط نیوشائي بسیاری از الفاظ این زبان مي فهمند - و بدیدهٔ دل حسن معاني را در جلباب عبارت این کلام مشاهده مي نمایند - و بر نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانائيِ گفتار نیز دارند - اما از ممر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمحاورهٔ این زبان کمتر چاشني پذیر گفتار مي گردند - چه در صغر سن طبع فیض آفرین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجة الزماني از افزونيِ مهر باین مهر سپهر اقبال در آموختن این زبان مبالغه نمي نمودند - وقتی حضرت جنت مکاني از روی طیبت مشکین نفس

گردیده فرمودند - که اگر خطا اندیشی از من بپرسد - که این نافه کشای استعداد چه آهو دارد - خواهم گفت همین که ترکي نمیداند - و با آنکه از قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت مینمایند کمتر بآن تکلم‌مي فرمایند - که مبادا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد *

شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایهٔ محاسن صوري و معنوي است - تو گوئي موبمو تفاسیر آیات سورهٔ حسن صورت و لطف سیرت است - که قلم قدرت بخط ریحان بر حواشي صفحهٔ مصحف جمال با کمال آنحضرت نگاشته - دقیقه سنجان موشکاف که در باریک بیني سر موی فرو گذاشت نمي کنند - بر سبیل امارت این معني را مشعر بر اعتدال اخلاق و کمال شعور میدانند - شارب همایون همانا دو مصرعهٔ برجسته است که معانيِ آن از مو باریک تر است - و محاسن اشعاریست که اگر باریک طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیارند زنخ زده باشند - و آن در تنگي و انبوهي و نرمي و درشتي میانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون یکسر مو در پیرويِ سنت نبوي کوتاهي نمي ورزد - پیوسته شارب را بر سنت صاحب ناموس الٰهي قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه میدارد - گردن مبارک که ناموس بادشاهي و شغل شاهنشاهي را بگردن گرفته در نهایت فر و کمال و متصف بحسن اعتدال ست - مالک رقاب گردن کشان است و سرور سروران زمان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش آرند بجاست - و اگر خسروان گیهان به نزدش تاج از سر گذارند سزا ست - و این دلیل رسائيِ رای و روشنيِ ضمیر ست - سینهٔ معني خزینه که صدر ارباب قبول است و گنجینهٔ حقایق و معارف عقول - همانا آئینهٔ صفا است و گنجینهٔ مدعا - صندوق اسرار الٰهي است و نهانخانهٔ فیض نامتناهي - در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق ست مخلوق شده *

دست بذل پرست که دست نشان ید الله است - و همه چیرش از عالم بالا دست رو داده - آثار دولت در مشت اوست - و امارات سعادت در هرانگشت او - بر جمیع ایادي دسترس تمام دارد - و از پنجهٔ آفتاب دست مي برد - در بذل پیرائي ید بیضا مي نماید - و در فیض گستري ید طولی دارد - جود را از دستی پیش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید - و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود است و هم صاحب کرم - در کوتاهي و درازي میانه است و این علامت حد وسط است در محامد صفات - و دلالت بر دستگیريِ لطف و دستیاريِ قهر و داد و ستدی که نه از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف که حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمي کند - و نقد روزگار را بکفهٔ همت نمي سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را از انفعال او کف بر لب آمده - در کشادگي و نرمي معتدل افتاده - و آن برهان افزونيِ مهر و بلنديِ خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود کامل و فیض شامل که با پنجهٔ آفتاب همدستي مي کند - و شخص جود را بمنزله حواس خمسه اند - و دیده امل را شابهٔ پنج گنج - ریاض آمال و اماني را رگهای ابر و شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده - و جویهای زر ناب است از چشمهٔ خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج آبست و صبح دولت را خطوط شعاعيِ آفتاب - مخمسی است از دیوان سخاوت که هر مصراع برجستهٔ آن کار کشای فروبستگان است - و پنج آیهٔ مصحف جود است که تفسیر هر یک آن هاديِ گم‌گشتگان حساب - بخشش‌های بیحساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سر انگشت موج در دهان گرفته - در درازي و کوتاهي و نرمي و درشتي و تنگي و سطبري

در کمال اعتدال است - و ازآن شمار تاجوري و جهانگیري میگیرند - و از غرائب اتفاق بر هر یکی از چهار انگشت سوای ابهام که از آنها دور تر افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار رکن عالم مي تواند بود - همانا بر هر مصراع رباعي قدرت صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطهٔ انتخاب گذاشته - یا ازین رباعي هر مصراع حکم چهارم مصراع رباعي داشته - هر خالی بخجسته فالي انگشت نما گشته - پنداري حساب جهان کشائي بدستور عقد انامل بانگشتان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتی سویدای دلهای اهل نظر جا گرفته - نی نی غلطم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلوهٔ ظهور گرفته - و این میذي بر آن ست که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از ممر کمال بذل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامان آمال را گوهر آما خواهد ساخت - و بر کفدست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایزد پاکش خوانند بجا است - همانا طغرای منشور سعادت است و بسملهٔ سورهٔ کرامت - یا عنوان نامهٔ اقبال است و سطر کارنامهٔ جلال - تعویذ گردن آرزو است و حرز بازوی مراد - برات عمر جاوید است و نقش بقای ابد *

پای جهان پیما در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانيِ اقبال است - و سطر کارنامهٔ اجلال نشان بلندئ پایه است - زهی پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمي آرد - و پایگاه او پایهٔ ایست که زیاده ازآن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر سران سر در پای او نهند سزاست - دولت در قدم او بمراد میرسد -

و سعادت بپای بوس او مي شتابد - قلم به طريق وصفش عجز مي پيمايد - و معني در اوصافش بپای قلم مي افتد - بالجمله سراپای آن خلف الصدق آبای علوي و امهات سفلي که مظهر اتم قدرت آفريدگار است در کمال توافق و تناسب اتفاق افتاده - قياس گرفتن و قرار قدر و مقدار دادن آن يارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نيست - لاجرم خامهٔ خويشتن کامه زبان گزيده به بيان اين نکته و ايراد همين دقيقه يعني خواص خال مشکين و مسه عنبرين که في الحقيقت نقطهٔ پای قم الکتاب صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق ختامهٔ مشک ختم سخن نموده سررشتهٔ بيان حليهٔ مقدس بپايان مي آرد - بی‌مبالغه مشک بوی نسيم خلق او شميده از ممر پاک اعتقادی به پای مقدس افتاده و بخال مشکين اشتهار يافته - چون بر پای چپ واقع شده دلالت بر يسار ميکند - و روی سرير سروري البته از پای فرقد سای صاحب اين خال روکش رفعت چرخ چنبري گردد - آنچه ازين نمودارهای شگرف حيرت افزای والا نظران دقيقه شناس است - و دانشوران سواد اعظم هند که در فن قيافه بصورتی پی بمعني برده‌اند - که هيچ گروهی را از اصناف ايشان دست نداده - فرا گرفته اند پذيرای نگارش گردد حوصلهٔ نامه کوتاهي کند - چند سال پيش از اورنگ طرازئ اين خسرو شير گير در نخچيرگاه که مقام عيش و نشاط و محل عشرت و انبساط شير افگنان بی آهوست - يکی از تجرد منشان روشن ضمير که فروغ ايزد شناسي از ناصيه اش ميتافت - و نور تجلي از جبين بينش مي درخشيد - بی دست آويز آشنائی بملازمت اين بادشاه بلند اختر رسيده جبهه افروز سعادت گرديد - از آنجا که سواد خوان صحيفهٔ غيب بود و اسرار ازلي را از بر کرده - از مطالعهٔ خطوط دست و پای بخت پيرای اين والا دستگاه

بلند پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملاء اعلی گردید - و به نکتهای ژرف سواد خوانئ دست و پای مقدس که چهار کتاب اسرار دولت تواند بود نموده بزبان وحي بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی ازین خطوط دیباچهٔ اقبال و ازین سطور مقدمهٔ اجلال جلوه پیرای ظهور گردد - و در دیدهٔ تماشاگران جلوه‌گاه صنع بنمود گراید - و فرمانروائي سواد اعظم هندوستان که قلمرویست وسعت آمود بر چندین اقلیم اشتمال دارد یک قلم بی انبازئ دیگری بناصیه سایان این آستان والا باز گردد - و از فر اورنگ نشینئ آن سرایش گزین تخت روزگار از شادماني برخود ببالد *

بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف انتظام بخش سلسلهٔ نظام روزگار و باعث قیام قوایم استقامت لیل و نهار اعني شاه جهان بادشاه غازي

از اوقات فرخنده آیات این گیتي خدیو لختی به پرستش ایزدي و نیایش آلهي که دیباچهٔ کار نامهٔ سعادت جاوداني و بسملهٔ مصحف فیض آسمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر نشاء عنصریست - و غرض کلي ازآن نگهداريِ آلت کسب کمالات معنویست بسر میرود - و بهری به نخچیر سازي و صید پردازي که در نظر ظاهر بینان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و نزد اصحاب باطن وسیلهٔ صید دلها و ذریعهٔ عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام میرسد - و در خواب و خور که شهر نشینان خطهٔ امکان را ازآن گزیر نیست - آن سیر چشم خوان دانشوري و بیدار مغز ملک خرد وري حد اعتدال را

رعایت میفرماید - روشن است که والا نظری که مشاهدهٔ شاهدان جلوه‌گاه صنع ایزدي تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر یکسر مژگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس نظر باین معني خواب بیدار بخت حکم بیداري دارد - و پیداست که دانش گستری که زله بند نعیم جاوداني تواند گشت چسان اندیشهٔ خورش را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازهٔ یکسر دندان بخورش مایل گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه خورش آن چاشني گیر مایدهٔ فیض بی خورشي است - بالجمله اوقات سعادت سمات آن قدسي صفات از آلایش غفلت منزه است - و ساعات فرخي آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزي بدین نمط پذیرای قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب بدو ساعت پیش از طلوع فجر از خواب بر میخیزد - و در سحر خیزي بر آفتاب روشن ضمیر سبقت مي جوید - همدرآن وقت که خلاصهٔ ازمنهٔ شبانروزي و منتخب مجموعهٔ ایام و لیالیست و هنگام فیض لا یزالي - وضو را آبی بر روی کار آورده آمادهٔ پرستش معبود حقیقي میگردد - و روی توجه بمسجدی که در خلوت‌گاه خطهٔ اکبرآباد تعمیر پذیرفته آورده تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجادهٔ طاعت مي نشیند - و با هزاران گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض بر زده هنگام نماز نخست بر سنت قدسي نژادان ادای سنت نموده بگذارش فرض که بر ذمهٔ همت طاعتیان واجب است مي پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوراد گل مي چیند - و بپای مردي نیاز بگلگشت مصلا پرداخته بدسته بندي گلهای ادعیه مي نشیند - و از سبحه سر رشتهٔ مدعا بدست آورده از سجاده پای در جادهٔ مقصود مي نهد - آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده

آن جلوه‌گاه قدس را رشک بیت المقدس مي سازد - و چون خسرو انجم سر از غرفهٔ خاور بر مي آرد - و پیشگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندوز مي گردد - از دریچهٔ محاذي دریچهٔ مشرق مشرف بر آب جون سر بر آورده بر آفاقیان معنی دو آفتاب و دو مشرق روشن تر از روز میگرداند - و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچهٔ منظر دولت واقع است - از استحصال کورنش شرف جاوید دریافته جبههٔ سجود بر زمین ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مزاحمت احدی داد خواهي نموده درد دل بعرض مي رسانند - و همدرین فضای عریض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض نظر انور گشته بشمار در مي آید - و اکثر فیلان مست عربده آئین که از بدمستيِ آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمي سازند - درین فسحت‌گاه از نظر اقدس میگذرند - و بیشتر اوقات جنگ فیل که از تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فریب است درین میدانگاه اتفاق مي افتد - و درین روز بنابر چندین وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصهٔ محشر و شور رستخیز بوقوع مي پیوندد - و بکثرت هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمي پردازد - و از فرط غریو و غلغله و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرصهٔ ظهور مي آید - و همدرین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تنومند را از دنبال اسپان تیز رفتار میدوانند تا در جای که نطع نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را ببازيِ فیل مات سازند - و در جهروکه درشن آنحضرت اکثر دو گهڑي و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات و کمي و افزونيِ انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر مي نشینند - و این طرز بار از مخترعات حضرت عرش آشیاني است - چون این انجمن عام بانجام مي رسد از مطلع جهروکهٔ

والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور بآن فرخنده انجمن
مي اندازند - و آن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت
اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروائي
پذیرای تعمیر گردیده - تبارک الله ازآن انجمن آسمان نشان دلنشین که
بهشتي محفلی است در غایت توره و توزک و ادب و اندام و اجلال
و اعظام - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و وفور شان و شوکت که از در
و دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زبر آن بلند ایوان گذر
نمي توانند کرد - مجملا آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل
احداث کردهٔ این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال
رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش
بوقلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندي کٹهره خوانند از سیم ناب
بارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در
هر کدام حاجبان سراپا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که
بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از
امرای عظام گرفته تا دو صدي منصب و اهل خدمت دیگریرا راه
نمي دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بر دور
آن کٹهرهٔ از سنگ سرخ بطول پنجاه گز و عرض پانزده گز برنگ پذیرائي
رنگ گشته که مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و برآن
سائبانهای مخمل و زربفت و مظلهای دیبای زر تار کشیده - و بر سه راه
در آمد این نیز دربانان ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب
ایشان کمتر از دو صدي باشد و احدیان ترکش بند و برقندازان و بعض مردم
روشناس از تابینان امرا موافق پایگاه خویش قیام مي نمایند - و سایر سپاه
و پیادها و جمیع نوکران امرا در خارج این مي ایستند - و درون کٹهرهٔ نقره

امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست می ایستند - و ارباب تصدي مهمات ملكي و مالي یک بیک مطالب کلي و جزوي بعرض مقدس مي رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافي و شافي که خرد وران دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشهٔ ثانوي بخاطر خطور نکند علی البدیهه در آن قسم انجمن بر طبق سوال مي فرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوي محتاج نمي شوند - و بسیار این معنی رو میدهد - که در اثنای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معاملهٔ ضروري مطلبی بخاطر یکی از بندها مي رسد - که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آن حضرت بر طبق مراد و وفق صواب جواب مي فرمایند که هردو را تشفي خاطر حاصل مي شود - و مجمل ابواب مطالب که بعرض مقدس مي رسد اینست - که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفهٔ ایشان را بعرض مي رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرایهٔ حکمت مي باشد مي نیوشند - و درهمین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافهٔ علم میگردند - و مشتی از والا دستگاهان به پذیرائي خدمت از هر دست که باشد بشرف ابدي انگشت نما مي شوند - و از جانب دیگر میر سامان هرچه مي خواهد بعرض رسانیده سامان مي بخشد - و دیوان بیوتات هر مدعای که دارد معروض داشته دیباچهٔ دیوان سعادت حاصل مي نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف منسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافهٔ مرسوم و مشاهره بمنتهای مطلب فایز میگردانند - و برین دستور متصدي خدمت عرض مکرر یاد داشت

مناصب و جاگیرها و برأت نقد و سایر مهمات ابواب المال و ارباب التحاویل و جمیع احکام مطاعه و امثال اینها را بتکرار عرض اقدس مي نماید - و برین قیاس مشرف ارباب وظایف و رواتب حقیقت استحقاق این طبقه را معروض مي دارد - و احداث وظایف و روزیانه و افزایش مرتبه و مناصب قرار مي یابد - و همدرین اثناء داروغها و مشرفان اصطبل و فیل خانه طوایل اسپان و حلقهای فیلان را برسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلقه حلقه بترتیب دفعات در برون کٹهرهٔ سرخ بنظر انور در مي آورند - و آن حضرت بدقت نظر از دور کیفیت فربهي و لاغريِ آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه باز خواستی درمیان مي آرند - و باز خواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار مي شود بر تقدیر زبوني و لاغريِ این جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشیاني ست - و ازین باب متصدیان داغ و تصحیحه اسپ و سوار تابینان امرا که تازه بداغ و تصحیحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف مي نمایند - و در عرض این احوال عرایض صوبه داران و دیوان و بخشي و سایر اصحاب تصدي مهمات هر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان بمعرض عرض در مي آید - و بیشتر عرایض اعیان سلطنت را که اهتمام تمام بشان ایشان با ضرورهٔ کلي بجواب مضامین عرایض مذکور باشد - خود بدولت باوجود انبوهيِ مردم و کثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب مي نویسند - تا ازآن منشور سعادت و نشرهٔ اقبال که بدآن نیک بختان ارسال مي یابد اولاد و احفاد ایشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بار نامهٔ تفاخر و مباهات در دست باشد - چون مقاصد خواص و عوام درین محفل همایون بانجاح مقرون میگردد - و جلوس اقدس درین محفل به پنج گهڑي میکشد - تشریف اشرف به نشیمن خاص که معروف به غسل خانه است میفرمایند -

و سبب اشتهار این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه در خلوت‌گاهی نزدیک بحرم حریم خلافت غسلی بر مي‌آوردند - و درین نشیمن جز برخی از مقربان حضرت دیگری را بار نبود - و گاه گاهی دیوان و بخشي نیز برای عرض مطالب راه مي یافتند - و رفته رفته اکثر اعیان دولت درین محفل حاضر شدند - و بمجرد این نسبت این خلوتخانه از آن وقت باز باین نام نامزد شد اوقات عالي درین مهبط انوار و سعادت برین جمله میگذرد - که دیوانیان عظام خلاصهٔ معاملات اعمال محال خالصه و تنخواه طلب جاگیرداران را بعرض اشرف مي رسانند - و همگي بجواب مي رسند - و برخی از معتمدان که خدمت مطالعهٔ عرایض متصدیان خدمات صوبجات و سرکارها بایشان مفوض است - زبدهٔ مضامین آنها را معروض داشته جوابهای مطالب برسالت سرافرازان پایهٔ والای وزارت و وکالت حسب الصدور از موقف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ مي رود - ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که متضمن مضامین معهوده است انشا نموده از نظر انور مي گذرانند - و آن حضرت از روی حزم بنظر ملاحظه در آورده اگر از منشي بطریق سهو القلم که لازمهٔ بشریت است خطای سر زده باشد - از سر عنایت بی عتاب و خطاب بشرف حک و اصلاح مي رسانند - آنگاه شاهزادهٔ ولي‌عهد ضمن آن فرامین را بزیور توقیع وقیع خود موشح و مزین مي سازد - و صاحب دیوان کل نیز نشان معرفت خویش در تحت توقیع وقیع ایشان ثبت مي نماید - آنگاه از پرتو نور مهر اوزک[1] اشرف غیرت انوار مهر انور مي گردد - و همدرین نشیمن همایون صدر الصدور سایر نیازمندان و اصحاب حوایج را که در خاص

(۱) در بادشاه نامه نوشته که مهر اوزک حوالهٔ نواب ممتاز الزماني بود و در محل سرا فرامین بمهر مي رسید - صفحه ۱۴۸ - جلد اول *

و عام از نظر ارفع نگذشته باشند دفعه دفعه مي گذرانند - و فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد معاش از وظایف و رواتب نقدي و غلات و دههای در بسته عطا مي شود - و برخی را دم نقد از خزاین وزن جیب و کنار آز و نیاز بنقود آمال مالامال میگردد - و بعد از فراغ اکثر مطالب مهمات دین و دولت گاهی ترطیب خاطر و تصفیهٔ دماغ باستماع نغمات طیبه و تجلیهٔ مرآت الضیاء نظر انور بتماشای نوادر جواهر نفیسهٔ بحري و کاني مي فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار معمورهٔ قلوب اصحاب دل و باني تعمیر عالم آب و گل بعمارت بسیار مایل است - اکثر احیان امر بوضع اساس بنیانهای غریب و اختراع ابنیهٔ خیر و ابداع بقاع فیض مي نمایند - و در اندک مدتی با زیب و زینت تمام باتمام مي رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه بتعیین و تبیین نیازمند نیست - که تا غایت در هیچ قرنی از قرون پیشینه این عمارات دلفریب دیدهٔ هیچ بینندهٔ در زیر چرخ برین ندیده - بنابر آنکه این پایه توجه و این مایه دست و دل در صرف زر بیدریغ از دیگران کمتر دست مي دهد - و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در فنون و صنایع عمارات بعد ازآن حضرت دیگر بنظر روزگار در نیاید - و ازین گذشته ساعتی رایضان چابک سوار حسب الامر جهانباني در ساحت این بارگاه سلیماني بر بادپایان صرصر تگ صبا رفتار بر مي آیند - و آن پریزاد چهرگان دیوان نژاد را که با براق برق تگ نسبت خویشي دارند - و بر ابرش برق رفتار ابر و باد پای تیز تگ صرصر هزار پایه سبقت و بیشي مي جویند - پري وار به پرواز درآورده در نظر انور سلیمان زمان تعلیم جلوه گري مي‌نمایند - بعد از فراغ این مجلس که بچهار پنج[illegible]ي میکشد بخلوتکدهٔ اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور

و اکبر آباد است تحویل مبارک مي فرمایند - و ازآنجا که برج جز جای
مهر انور با کواکب سعادت اثر نباشد - درین خلوت کده که بغایت تنگبار است
جز شاهزاده‌های والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک دو از مقربان حضرت
که بجهت عرض مهمات کلي بطریق ندرت داخل شده لمحهٔ بقدر ضرورت
درنگ مي نمایند - درین اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمر و مکنون ضمیر
انور که اعلان آن در محافل منافيِ مصلحت دولت است - با آن وزیر
عطارد تدبیر و مشیر خرد پیر مي فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای
خاطر اشرف اطلاع و اشراف مي دهند - آنگاه در نزدیکي های دوپهر
محل معلی از سعادت حضور اعلی بحلیهٔ نور ظهور محلی میگردد -
و بعد از تناول شیلان خاصه و قیلوله بادای سنن و فرایض ظهر پرداخته
بوسیلهٔ جمیلهٔ نواب مهد علیا زنان بی شوی و عجایز بیکس و کوی بانعام
نقد و جنس و عطای اراضي مزروعه و قرار وظیفه و روزیانه کامروا میگردند -
چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاري
کسی بخواستگاريِ ایشان رغبت نمي‌کند - خواه از کرایم دودمان کرام- خواه
از عفایف احاد عوام - بآن وسیلهٔ ارزاق محتاجان بمعرفت ستي النسا خانم
متوسل نشوند - و آن آیهٔ رحمت پروردگار بتجهیز جهیز ایشان بپردازد -
و ایشان را از انواع حلی و حلل حتی زیور و زر و گوهر و پیرایهٔ گرانمایه
باعلی پایهٔ تمنا برساند - چنانچه مبلغ های گرانمند هر روزه باین رهگذر که
بهمین طریق خیرات و مجاري مبرات است صرف مي شود - و اکثر اوقات
متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقران ایشان حسب الامر اشرف
در سلک ازدواج منتظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر
باز بغسلخانه تشریف آورده اهل چوکي را تسلیم قور مي فرمایند -
و درآن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبهٔ فوقانیش از پرتو انوار

شمعهای مرصع لگن کافوري فروغ بخش طارم چهارم است - و مرتبهٔ تحتاني
از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهرهٔ شب زنده داران
نوراني دارد - تا چهار گهرِي بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف بکار
دین و دنیا صرف مي نمایند - و در عرض این جلوس فرخنده گاهی
از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس باستماع نغمات
طیبهٔ مطربان هندي و رامشگران عراقي طرب اندوز و سامعه افروز گشته
حق التذاذ این حاسهٔ شریفه ادا مي نمایند - و بنابر خواهش طبع
مبارک مفش باستماع الحان نغمه پردازان و سرود سرایان این کشور
که در واقع نشاط افزا تر و بر سامعهٔ لطیف مزاجان گوارا تر است بیشتر
متوجه مي شوند - و راستي سخن و حق مقام آنست که موسیقای
هوش ربای این طائفه از راه لطافت طرز و نزاکت روش و وسعت دستگاه
نغمه و بر شعبگي طرق داستان و راستي آهنگ و درستي الحان نسبت
بموسیقای یونانیان و ایرانیان که در عهد پاستان صفاهان درین باب مورد
ضرب مثل بود - و درین زمان خراسان بلند آوازه است - از زمین تا آسمان
تفاوت دارد - همچنین رامشگران این کشور چه این طبقه در واقع بحسب
ریخت ایقاع و اصول و تري نغمه و ترانه با پیچاک و مرغول و ابداع
تراکیب خاطرفریب و اندازهای رسای غریب وقصدهای دلپسند و خوشنما
و تصرفات زیبا و بجا از ایشان کمال امتیاز دارند - خصوص در فرود آمدن
از اوج رفعت صوت و شدت شد که عرب آنرا رفع عقیره خوانند - بحضیض
بلاغت و نرمي مد و بدین دستور توافق و تناسب اصوات چندین قوال هم
آواز که همان صوت یک نغمه پرداز است - این امر غریب از خصایص
جادو فنان هندي نژاد است - و نیز باعتبار معاني خاطر خواه و دلربا
و اداهای نازک و رسا که از زبان معشوق عاشق نما در لباس این گونه نغمه

که هزار یک حق توصیفش درین مقام ادا نشده جلوه مي دهد - و بادهای ایشان که از اهل آن لغت اند جز ایشان که ارباب دقایق خصایص هر لغت اند لطف آنرا دیگری در نمي یابد - هوش ربا تر مي‌شود - و چون ازین انجمن هم فراغ‌خاطر رو میدهد نماز عشا بجماعت ادا نموده بمحل تشریف مي برند - و بهنگام آسایش خواه شب خواه روز مجلسیان فصیح بیان خوش تقریر شیرین زبان در پس پردهٔ خوابگاه داستانهای پیشینیان و احوال گذشتگان از روی کتب سیر و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق حکما و علما و امثال این طایفه که دستور العمل کلي و قانون شافيِ کردار و گفتار ارباب خرد است - و باعث عبرت و خبرت اصحاب بصیرت و بصارت میشود - بسمع شریف آن قبلهٔ مقبلان مي رسانند - پاکیزگيِ طبیعت اشرف بمرتبه ایست که از غایت لطافت غریزيِ و لطافت طبیعي مساس شی ممسوسهٔ غیر را مکروه مي دارند - و تا ممکن دست همایون بدآن نمي رسانند - و اگر احیاناً مساس واقع شود اگر همه جواهر که لطیف ترین اشیاء است فی الحال دست مي شویند - و میل خاطر همایون بعطریات روح بخش بمثابه ایست که شمه ازآن در حیز بیان نگنجد - و در مجلس خلد طراز پیوسته اقسام عطریات و انواع بخور مهیا و موجود مي باشد - و رخت همایون آن خدیو زمان آنچنان عطر آگین است - که اگر احیانا براهی اتفاق عبور والا افتد - آن شارع رشک افزای عرصهٔ ختن میگردد - و بمددگاريِ نسیم مشام جهانی معطر میشود *

توجه خاطر اشرف در بارهٔ استحکام بنیان معدلت بغایتی است - که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پیوسته در کل ممالک محروسه احدی ارادهٔ ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت - و مهمات رایان صوبجات بمقتضای مزاجدانيِ همایون سر مو بخلاف

عدل نتوانند پرداخت - و اگر احیاناً بی سعادتی بیکی از امور ردیه ارتکاب نماید -و صاحب تائیدی مرتکب ستمی گردد - بمجرد خبر رسیدن حقیقت سزای عمل بکنار خویش می بیند - و اگر در صوبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست گردد - تا بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان انجا به سیاست آنکس مبادرت نتواند نمود - این معنی ا بس خدا شناسی و خدا آگاهی است - تا بجرم اندک عقوبت بسیا بحال هیچکس عاید نگردد - و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذ عدم غور بیجرم معذب نشود - اگر احیاناً از سفاکی و ناپاکی سلاطین تراکم و اتراک در محفل عدالت سرشت مذکور میشود - از آنجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس مضمر است - طبیعت اشرف از اصغای آن منغص میگردد - و مکرر بر زبان فیض ترجمان گذشته که بادشاه علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات انسانی ازآن برگزیده و عنان اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده - که جمیع خلایق که ودیعت کبری خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند - بدون نصفت و معدلت ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست - و پسندیدهٔ درگاه ایزد تعالی نه - اگر جمیع صفات پسندیده و خصایل برگزیدهٔ آن خداوند علی الاطلاق و خلاصهٔ انفس و آفاق بقید تحریر در آید - سلاطین روزگار و فرماندهان رب مسکون را در قوانین ملک داری و آئین فرمان گذاری مهین دستور العملی باشد - و هدایت طرازان بچار سوی فیض یزدانی و عنایت سبحانی راه یابند - لیکن خامه را چه یارا که متکفل تسطیر صفات همایون و محامد مناقب معلی تواند شد - لاجرم مجملی ازآن به بیان آمد - امید که قوایم اورنگ خلافت استقامت بنیادش مانند قواعد عدل و قوانین داد محیط ثبات و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت باستقرارش بصبح روز نشور پیوند یابد *

طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنیاد شاهجهاني که مبتدا از مبداء بی منتهای جلوس همایون صاحبقران ثاني است امید که بقای بنای آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکار فرمائي فطرت ازل آورد و رهنمائي خاطر الهام پرورد در تسهیل کارها و تحصیل آساني اعمال که بهمه حساب ناگزیر جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است - بدآنگونه استنباط غرایب و ابداع بدایع نموده اند - که بهیچ طریق پی بروشی و راه بهنجاری نتوان برد که پی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کردۀ اندیشۀ آن پیش آهنگان نشده باشد - از آنجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع مهمه در خصوص اوقات و همچنین سر انجام جزئیات نظام کل خاصه معاملات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمي دهد - چون وجه حاجت بدآن ازآن ظاهر تر است که بروشنگري تبیین حجت محتاج باشد لاجرم بآن نمي پردازد - و مجملاً معني تاریخ بحسب لغت قرار دادن وقت است - و حد اسم زمانی ست معدود از مبداء معهود تا بوقت مفروض بجهت تعین ازمنه و آوان مابین سابق و لاحق آن - چنانچه مبداء آن موقع سنوح امری عظیم الشان منتشر الذکر مثل ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد - و طریق و وضع آن درمیان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده - چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار او ساخته اند - و علی هذالقیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان

که تا خاتمهٔ یزدجرد بن شهریار بدین شیوه عمل مي‌نمودند - و ازآنوقت باز تاریخ یزدجردي از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یونانیان معتبر است - که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن از غلامان او مملکت مفتوحهٔ اورا قسمت نموده - و در مبادئ سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله [1] انطیاخوس و سولوقس و بطلیموس و اریداوس چهار غلام سولوقس بعنوان تفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاه سلطنت او عرض عریضی یافته بر اکثر ملوک عهد غالب آمد - چنانچه به نیخاطور یعني قاهر به یوناني زبان ملقب شده بنابر آنکه استیلای او از امور عظیمه بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند - و بتاریخ اسکندري اشتهار یافت - و تواریخ دیگر نیز درمیان جمعی معمولست - مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیه السلام و غرق فرعون و بنای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورشلیم یعني بیت المقدس و تخریب بخت‌نصر آنرا - و عرب در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره و حروب عظیمه که درمیان ایشان واقع شدی ابتدا مي‌نمودند - چون حبشیان بر یمن استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است قصد کعبهٔ معظمه نمودند مبداء آن امر عظیم تاریخ شده - و تا هنگام ابداع هجرت آن تاریخ معمول بود - و هنود بنابر قول ابو ریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند - و مشهور ترین تاریخ شک کال است یعني زمان شک که ظالمی بوده برین کشور مستولي واز مبداء زمان قتل او این تاریخ معتبر را اعتبار نمودند - و اهل بنگاله بتاریخ لچهمن سین عمل مینمایند - و گجراتیان و دکنیان بتاریخ سالباهن و در اوجین و دهلي

---

1 انطیاخوس (Antigonus, or Antiochus I), سولوقس (Seleucus), اریداوس Arrhidaeus), بطلیموس (Ptolemy).

تاریخ بکوماجیت معتبر است - مطلب از تطویل این مقدمه آنست که
چون در عهد اکبر بادشاه بنابر آنکه درین کشور تواریخ مختلفه معمول بود -
و تاریخ هجرت از مدت امتداد طویل الذیل شده و ضبط آن بر هنود اشکال
داشت - لاجرم آنحضرت بجهت آساني ضبط ایشان خواهش وضع تاریخی
نمودند - چون این معنی منافاتی با تاریخ هجري نداشت - چو آن تاریخ
مانند دین قویم آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا زمان قیامت پایدار
و مستدام خواهد بود - لهذا دانشوران عهد مثل علامهٔ دهر امیر فتح الله
شیرازي و علامه شیخ ابو الفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت
تاریخ گرفته بتاریخ الهي موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بروش ترک و ایغور
بر میفارهای دوازده گذاشته هر سالی را بنام یکی از شهور دوازده گانه
شمسي که فارسیان بزبان دري نامیده‌اند موسوم نمودند - چنانچه به بسط
تمام در اکبر نامه مشروح است - درینولا که جلوس اقدس این پیکر قدسي
بر سریر عرش و کرسي رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عالم باز آمده
سر تا سر فرسوده رسمهای پاستاني از میان بر افتاده - آن مجدد عالم دین
و دول که بمقتضای لطافت طبع عالي و نزاکت منش ارجمند همه چیز را
دلآویز خاطر پسند میخواهند بآن کهن وضع ترکانه که پایمال ابتذال و دست
فرسودهٔ انتحال است پسند ننموده - چون از راه دینداري تسمیهٔ سنین
باسامي مغانه مشهور پارسیان مرضيِ خاطر عاطر اسلام پرور نبود - لاجرم بتازگي
رقم نسخ برآن آئین کشیده بناء ادوار این تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که
عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرافت این عدد بسیار است
و اکثر عظایم امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد
کامل نصاب و عقد شرافت انتساب آفریده - مثل عقول عشره و مقولات
عشره و حواس ده گانهٔ انساني و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد

عزیز کردهای الهي و برگزیدهای عواطف نا متناهي یعني این سلسلهٔ دولت و دین که سر حلقهٔ آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشرهٔ کامله و همعدد عشرهٔ مبشرهٔ اصحاب حضرت خیرالبشر شده - اول جمادی الثاني سنه هزار و سي و هفت هجري را مبتدای این تاریخ بی منتها اعتبار نمودند - و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشتهٔ قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران شیخ حمید گشته - و خامهٔ تقدیر از نام نامیِ آن حضرت بپادشاهنامه تعبیر نموده - در دفتری جداگانه ایراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی الثانیه آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معنون و معین گردید - که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و منتهای عدد باد - چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود - و مقصد اصلي جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامهای آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری ازآن شده اند - لاجرم خامهٔ وقایع نگار درین خرد نامهٔ ادب آئین راضي بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمهٔ عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا باندازهٔ دسترس پذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار نامهای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت بظهور رسانید *

بیان نخستین امری که ازآن قدوهٔ سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

سزاوار مرتبهٔ ظل الهي سر افرازی بود که چون بپایهٔ سلطنت رسیده پای بر مدارج رفعت و دولت نامتناهي نهد - هرآئینه پاس حدود واحکام نوامیس الهي کماهي حقها بدارد - و حفظ مراتب اوامر و نواهي شریعت حضرت رسالت پناهي صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدآنسان که شاید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه بنحوی از راه ادب و اندام و طریق تعظیم و احترام درآید - که بهیچ وجه امری از امور که مشعر بل موهم دلیري و گستاخ روئي باشد ازو سر نزند - و ارتکاب شیوهٔ که شبیه بل مشابه به بیروشي و بیطریقي باشد بهیچ باب تجویز ننماید - خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و بادي رای اشتباه آن باوضاع و اطوار مبتدعه نکوهیده آئین باشد - تا عموم مردم که در سلوک طریق شریعت و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدارند - بدستوری که سابقاً مذکور شد - ببهانهٔ پیروي ایشان رفته رفته بیراههٔ انحراف پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در پاستان روزگار باین نوع ابداع شده - المنة لله تعالی و تقدس که اعلی حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني از مبداء احوال فرخنده فال تا الحال پیوسته بر وفق احکام کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقهٔ متابعت پیروي حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم پیش گرفته درین

باب بمثابهٔ اهتمام دارند - که همدرین روز سعادت افروز که روی سریر شاهنشاهي از پرتو جلوس فرخندهٔ آنسرور زیور فر آلهي گرفت - نخستین امری که از موقف خلافت پیرایهٔ صدور پذیرفته حلیهٔ نفاذ یافت - نهي سجدهٔ تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیاني مقرر و معهود شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امتیاز مي یافتند - یا باحراز نوعی از عنایات سرافراز مي گشتند - از روی تعظیم براه تکریم در آمده سجده بجا مي آوردند - و این دستور تواضع [در ملل سابقه بمنزلهٔ سلام بود و همدست دستبوس - و سجدهٔ قدوسیان آدم علیه السلام را و سجدهٔ حضرت یعقوب و اولاد امجاد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیهٔ رسالت جبهه افروز ظهور گردید - آیتهای سابق صورت نسخ پذیرفت - درینوقت که حضرت شاهنشاهي سایهٔ اقبال بر سر تخت و تاج انداختند - بنابر آنکه از راه کمال تقوی و پرهیزگاري در اکثر امور مباحه نیز نهایت خویشتن داري مي فرمایند - چه جای امور مذهبیه راضي باین معنی نشده عموم مردم را ازآن ممنوع فرمودند - و شبستان هند را از سرنو به پرتو چراغ شریعت محمدي نور آگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پاک گوهران دودهٔ سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را و مسند آرایان محفل علم و مرحله پیمایان جادهٔ فضل و پیوند گسلان علایق و درویشان کامل که بپایهٔ حقیقت شتافته اند - از ممر آنکه سزایش تعظیم و شایستگي تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگي شان این طبقه است معاف فرموده مقرر نمودند - که دروقت دریافت ملازمت بسلام نماز ادب را تمام نموده هنگام وداع مصحف اخلاص بر فاتحه ختم نمایند - زهي عنایت ایزدي که ما

مشتی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مفتون آخر الزمان را در عهد
چنین جهانبانی اسلام پرور دیندار دادگر بادشاهی کامل سخا تمام جود
رعیت پرور در عرصهٔ وجود جلوه‌گر نموده - که ورع و پرهیزگاریِ آن حضرت
درین مرتبه - و سایر مکارم اخلاق در مرتبهٔ که اگر بمثل تا روز شمار بل تا
نقطهٔ آخر ابد مراتب کیف و کم آن بشمار درآید - عقود انگشتان از عقد آن
بفرساید - و درجات اعداد نامتناهي از فرط تعداد بپایان برسد - هنوز هیچ از
مراتب آن بحساب در نیامده باشد - فحمداً لله ثم حمداً له - و امر
جلیل القدر از موقف خلافت در باب ارسال احکام جهان مطاع باعیان
دولت که دریغولا در صوبجات ولایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور
در نیافته بودند عز ورود یافت - و عنوان آنها بطغرای غرای ابو المظفر
شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني بادشاه غازي موشح و مزین شده بمهر
اوزک اشرف مختوم و مشرف گردیده - و آن خاتمی ست معظم که
سجده گذاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخي و فرخندگي
را آفتاب فروغ پرداز - گرداب دریای حشمت و اجلالست و عینک دیدهٔ
دولت و اقبال - خاتمَ سلیمان زیردست اوست و نگین آفتاب مهر پرست
او - هم صاحب دستگاه است و هم صاحب یسار - بر ایادي دسترس تمام
دارد - امروز دستیکه او دارد ببالا دستي انگشت نماست و چون خورشید
نامور و نور پیرا - چرا دست از پنجهٔ آفتاب نبرد که نام همایون بادشاهي
خط جبین او گشته - و اسم فرخندهٔ شاهنشاهي سر نوشت او گردیده -
چشم بد دور که شخص اقبال را بمثابهٔ چشم است و شاهد منشور را دیدهٔ
سرمه ناک - همانا نقش آن آبحیات است که در سیاهي جا مي کند -
یا کعبه که تن بسیاهي در میدهد - یا نور دیده که بسیاهي در مي آید -
نقش او با فرخ فالي درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان

هیکل آیات رحمت گشته - تا بنام جنت مکاني و اسامي هشتگانۀ
اجداد پاک نژاد زینت داشت بنه سپهر در آفاق اوج گرامی شهرت بود -
و درین ایام که از نام نامي حضرت سلیمان مقامي که بعنایت الهي از
روی آثار عظیمه وسط حقیقي آن نگین سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته -
بانتظام این اسم سامي در سلک اسامي آبای والا گهر مظهر عقول عشره
و معنيِ زر ده دهي صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت - و در
معنی آفتابی در نه سپهر جلوه‌گر گردیده که نام افلاک که ابای علوي اند
روشن کرده است - و در سلسلۀ مقولات عشره جوهر که مطلب بالذات
اوست پدید آمد - و حکم گردید که بر یک روی روپیه و مهر کلمۀ طیبه که
آرایش حاشیۀ خاطر کامل عیارانست نگارش نمایند - و در حاشیه نام
نامي خلفای راشدین که اربعه متناسبۀ حساب خلافت اند طرازش دهند -
و در روی دیگر اسم سامي و القاب نامي پادشاه نامدار آرایش بخشند -
زهی فرخنده نامی که آسمان بزرش میگیرد و از شادي چون نقش سکه
بر خود مي بالد - درست مغربيِ آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه
در رشتۀ بروج صرافان قضا و قدر روانست - از رشک یکی قلب و دیگری
غیر سال برآمده - سخن در وصف او درست گفته مي آید - و معني در
ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخنور را چون نام همایون خویش
بزر برکشد مي سزد - الحمد لله که زر نیز در عهد مبارکش چاریاري گردیده
بکردار قلب سره ارباب قبول بذکر کلمۀ طیبه و اسامي خلفا مي پردازد -
و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسي و قمري در پیش
دارد - از تمام عیاريِ آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح
زر و سیم ماه و مهر را در کیسۀ خود پنهان مي سازد - اشرفي از نام اشرف
چندین مایه شرف گرد آورد - و روپیه از القاب اقدس بهزاران سعادت

رو شناس گردید - درست مغربيِ آفتاب چون از شرف سکه محروم است - هر شب مانند زر لیئمان خاک بر سر میکند - و زر تمام عیار ماه چون از نام او مایوس است باوجود تمامي هر ماه گداختن میگیرد *

بالجمله اول فرمان که صدور یافت منشور افتخار ابدي و اعتبار سرمدي یمین الدوله عضد الخلافت آصف خان بود - که از روی عاطفت و عنایت بدستخط خاص که خط آفتاب از رشک آن تافته گردد نگاشته آثار مهرباني را بر روی روزافگندند - و هر سطری از آن فرخنده منشور که نسخهٔ سورهٔ نور بود - سرمه سای چشم اقبال گشته از بهر پرواز مفاخرت آن همای اوج سعادت شاه بالی گردید *

نقل فرمان مذکور

دانای رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سر خیل یکرنگان وفادار - سلالهٔ یکجهتان حق گذار - کار فرمای سیف و قلم - مدبر امور عالم - زبدهٔ خوانین عالیشان - قدوهٔ امرای بلند مکان - عضد الخلافت یمین الدوله - عموی بجان برابر آصف خان - در امان حضرت ملک منان بوده بدانند - که در چهارم گهري روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن ماه موافق هشتم جمادي الثاني سنه هزار و سي و هفت هجري بمبارکي و فیروزي در دار الخلافت اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک مارا بعنوان شهاب الدین صاحب قران ثاني شاهجهان بادشاه غازي درخطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد *

* بیت *

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست
آمـــد آخـر ز پس پردهٔ تقدیر بـــرون

امیدواریم که الله تعالی بادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شما و شما که شریک غالب این دولت اید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه نصیب ما شود - و شما هم بعمر طبعي رسیده از دولت ما دولتهای عظیم یابید *

آنگاه از راه دقیقه سنجیهای قدر شناسي و مرتبه داني القاب هریک از عمدههای دولت و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطاعه و امثال آن بجنس بنویسند - تا حق مرتبهٔ هریک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا القاب زیاده از قدر و کمتر از پایهٔ همگنان ننویسند - از جمله القاب یمین الدوله بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروائي - اعتماد سلطنت و کشورکشائي - فص خاتم ابهت و بختیاري - آب گوهر حقیقت و جان سپاري - طراز آستین ابهت و جلال - گوهر سریر دولت و اقبال - مقدمة الجیش معارک جهانستاني - تقدمة العیش کام بخشي و کامراني - مونس وحدت سرای حضور - محرم خاص الخاص سرایر سرور - ذوی الخصایل الرضیه و الشمایل المرضیه - صاحب الکمالات الصوریه و المعنویه - مستشار دولت خاقاني - موتمن بارگاه سلطاني - انجمن آرای محفل انس - صدر نشین بساط قدس - همدم دلکشای مجلس خاص - محرم خلوت سرای وفا و اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهي - رمز شناس عالم مزاجداني و آگاهي - مورد الطاف شاهنشاهي - مرجع عواطف ظل آلهي - جوهر مرات حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگي و صفا -

مشعله افروز فطرت اشراقیان - دانش آموز طبیعت مشائیان - قدوهٔ خوانین بلند مکان - مبارز الملت یمین الدوله آصفخان *

و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکانی هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه سپه منصب داشت - غایبانه به هزاري ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیدند *

فهرست اسامئ جمعی از سعادت مندان ارادت کیش که بنابر سلسله جنبانئ دولت جاوداني در رکاب ظفر انتساب این برگزیدهٔ عنایات حضرت ذوالجلال از مبادئ ایام فترت تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر همه جا حاضر بودند

چون این نیک اختران سعادت یار بحکم بهبود جوئي همت والا نهمت و کار طلبئ عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهي گزیده دقائق جانفشاني و سربازي باقصیٰ درجات امکان رسانیده - خاصه آنانکه بکار فرمائي طالع ارجمند و رهنمائي بخت بلند از نقطهٔ اول شاهزادگي تا انجام کار که محیط چرخ دوار بکام اولیای دولت گردید - و از جلوس ابد پیوند پایدار حق بمرکز خود قرار گرفت - پرکار وار پای از سر ساخته در هر مقام گام ثبات و استقرار برجا داشتند - چنانچه از گردشهای نا ملایم روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سنگ راه نساختند - و از بلندي و پستئ مسالک طلب فتور و سستي بخود راه

نداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم متین نینداختند - لاجرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بکام و گردش روزگار بر وفق مرام ایشان شده بمناصب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبهٔ ولایات گردیده دقایق رتبهٔ قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بعالم بالا رسانیدند - بالجمله اسمای جمعی از اعیان این وفا کیشان بنابر آنکه سرمایهٔ مباهات و افتخار جاودان اولاد ایشان باشد درین فهرست خرد نامهٔ آداب ثبت مي نماید برین موجب *

سید مظفر خان - اسلام خان - وزیر خان - قلیچ خان - بهادر خان روهیله - معتقد خان - صفدر خان - دلاور خان بریج - سردار خان - راجه بیتهلداس کور - یوسف خان تاشکندي - راجه منروپ کچهواهه - میرزا مظفر کرماني - میر شمس - رضا بهادر - جان نثار خان - یکه تاز خان - اخلاص خان - خواجه جهان خواني - اعتماد خان خواجه سرا احداد خان مهمند - زبردست خان - ترکتاز خان - نوبت خان - رشید خان خواجه سرا - شرزه خان - یکدل خان خواجه سرا *

الحق این حکایت شناسان سپاس گذار و پرستاران وفا آئین جانسپار استحقاق اینگونه عنایات گوناگون که در حق ایشان بظهور رسیده دارند - و این مایه مرحمت نمایان و این پایه عاطفت بی پایان که در بارهٔ این گروه پا بر جا ثابت قدم که در عرصهٔ جانفشاني و سربازي هیچ جا سرموی پای کم نیاورده اند - بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شده - و چگونه چنین نباشد که شاهنشاه حق آگاه وفا طلب حقیقت خواه بمقتضای مرتبهٔ ظل الٰهي مراتب داد و دهش را بجای رسانیده اند - که بخشش آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چه جای آنکه درین مقام این گونه بهانه دوست پیچی که عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصهٔ وفا

و حقیقت و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد اخلاص درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بیغش و خالص برآید - اگر از پرتو عنایت نمایان چون زر تاب چهرهٔ امید بسرخروئي و رو شناسي جاوید برافروزد بجا - و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وفاداري بمیزان امتحان و اختیار سنجیده آید - اگر از فیض عاطفت سرشار مانند در شاهوار ارجمندي ابد و اعتبار سرمد اندوزد سزا *

فهرست برخی از عنایات بادشاه عالم صورت و معني که در عنفوان جلوس اقدس نسبت بامرای حضور بظهور آمده سوای صوبه‌داران و امثال ایشانکه در دربار جهان مدار حاضر نبودند

خدیو مالک رقاب اعظم سایهٔ پاینده آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه که بنابر اقتضای عنایت ازلي و لطف جبلي بسایر صفات آراسته خاصه بفیض وجود مفیض الجود - امید که از لطف کامل آن حضرت متصف بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات در افاضهٔ فیوضات نسبت بفقیر و غني و سایل و مستغني با وسایل و بی وسایل بر یک نسبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز داد و دهش بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ابواب مخازن و معادن کشاده مخزونات کان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مناصب و افزایش درجات

آن و خطاب‌های مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل شمشیر و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و تومان و طوغ و اسپ با ساخت زرین و فیل با یراق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بنابر آنکه تفصیل این مراتب چون بآسانی دست نمی دهد - و ظرف تقریر و تحریر از قرار واقع متحمل آن نمي تواند شد - و مراحم بی پایان که نسبت باحاد سپاه و اکثر خدم وحشم و ارباب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف مراتب بظهور رسیده - آن خود امریست بیرون از احتمال احاطهٔ دایرهٔ امکان - لاجرم دریں مقام عنایاتی که نسبت بامرای عظام تا هزاري منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقي را ناچار از قلم مي اندازد *

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خاناني و سپه‌سالاری و خلعت خاص با چارقب طلا دوزي و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ خاصه مزین بزین طلا و فیل خاصگي با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقد و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز صورت و معنی گشت - خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاري ذات پنج هزار سوار رایت افتخار بر افراشت - قاسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سوار ازآنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و تسلیم صوبه داري بنگاله بتازگي اعتبار یافت - لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزاری ذات [۱] [...] نوازش

---

(۱) ن [و سوار و انعام یک لک روپیه] ل

پذیرفت - وزیر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقارهٔ و اسپ و فیل و منصب پنج هزاري سه هزار سوار و انعام یک لک روپیه مرحمت پذیر شد - سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاري ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد مدعا در کنار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان بن شاه نواز خان ولد خان خانان عبد الرحیم بمنصب چار هزاري ذات و سه هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل بلند پایگي اندوختند - و بابو خان بریچ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار روپیه نقد کامروائي یافت - راوسور بهوریته زمیندار بیکانیر خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاري دو هزار و پانصد سوار - دلیر خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب چهار هزاري ذات و دو هزار و چهار صد سوار - بهادر خان روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد - میرزا مظفر کرماني خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و سي هزار روپیه نقد - راجه بهارت بندیله خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار - مصطفی خان ترکمان مخاطب به ترکمان خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب سه هزاري دو هزار سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و سي هزار روپیه نقد - بهار سنگه بندیله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاري دو هزار سوار - راجه

بیتهلداس ولد راجه گوپال داس کور از جمله بندهای معتبر جانسپار خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و سي هزار روپیه نقد - صفدر خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد - قلیج خان خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم و فیل و منصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد - سید بهوه مخاطب بدیندار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار - احمد بیگ خان خلعت و اسپ و منصب دو هزاري ذات و هزار پانصد سوار - بابو خان کراني خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - مختار خان خلعت و منصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار - رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان خاصه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار و خدمت والای میر توزکي و مرحمت عصای مرصع انگشت نما گشت - علي قلي درمن بخلعت و علم و منصب دو هزاري هزار و دویست سوار - یوسف محمد خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و پانژده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار - جان نثار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و دوازده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار احداد خان مهمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و ده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري [1] [ششصد]ع سوار - نور الدین قلي خلعت و منصب دو هزاري [2] [پانصد]ع سوار - ملا خواجه خوافي بخطاب

(۱) ع [هشتصد] ل ۲) ع [هفتصد] ل

خواجه جهان خلعت و اسپ و منصب دو هزاري ششصد سوار -
اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزاري پانصد سوار -
سید یعقوب بخاري خلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار -
ستر سال کچواهه خلعت و علم و منصب هزار و پانصدي ذات و هزار
سوار - جگمال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد
سوار - سید عالم بارهه خلعت و منصب هزار و پانصدي ششصد سوار -
زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدي ششصد سوار و هشت
هزار روپیه نقد - حیات خان ولد علي خان ترین از بندهای روشناس
خلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار و شش هزار روپیه
نقد - جهان خان کاکر خلعت و منصب هزار و پانصدي‌ذات و پانصد سوار
و پنج هزار روپیه نقد - نوبت خان خلعت و منصب‌هزار و پانصدي
چهار صد سوار و پنج هزار روپیه - یکه تاز خان خلعت و منصب هزار
و پانصدي چار صد سوار و پنج هزار روپیه نقد - معز الملک خلعت
و منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار - هردی رام کچهواهه
خلعت و منصب هزار [۱] [و پانصدی پانصد سوار]ع ابراهیم حسین مخاطب
بمرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدي پانصد سوار - میرزاخان
ولد زین خان کوکه خلعت و منصب هزار و دو صدي ذات و پانصد سوار -
عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدي ششصد سوار - راجه
دوارکا داس کچهواهه خلعت و منصب هزاري هشت صد سوار -
بهگوان داس خلعت و منصب هزاري ششصد سوار - راجه رامداس
خلعت و منصب هزاري ذات و پانصد سوار - کرم الله ولد علي مردان
خان بهادر خلعت و منصب هزاري پانصد سوار - مغل خان ولد

---

(۱) ع [و دو صدي شش صد و پنجاه سوار] ل

زین خان خلعت و منصب هزاري پانصد سوار - اکرام خان ولد
اسلام خان شیخ زاده خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار -
جیت سنگه خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - سزاوار خان
ولد لشکر خان خلعت و منصب هزاري پانصد سوار - شادي خان
اوزبک خلعت و منصب هزاري چهار صد سوار - خنجر خان چور آقاسي
خلعت و منصب هزاري چهار صد سوار - اهتمام خان خلعت و منصب
هزاري دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - شیخ فرید خلعت
و منصب هزاری دو صد پنجاه سوار - شیر زاد خویش خان عالم خلعت
و منصب هزاري ذات و چهار صد سوار - ترکتاز خان خلعت و منصب
هزاري دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - رشید خان خواجه سرا
خلعت و منصب هزاري دو صد سوار و چهار هزار روپیه نقد - بالجمله
عنایات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر وقوع
یافت بدستور تفصیل مذکور است - و انواع عواطف که بامرای نامور
و سایر بندهای رو شناس بعد ازین تاریخ سمت بروز و ظهور خواهد یافت
در مقام خود مذکور خواهد شد *

بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس مبارک به نگاهباني صوبجات و فوجداري سرکار اشتغال داشتند و برقرار داشتن باقي ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتي
پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شناس در دست گرفته پایهٔ مقدار هر

گرانقدر و سبک سنگ مي سنجند - و مرتبهٔ هر سره و ناسره از یکدیگر باز میدانند - هم در مبادئ جلوس که در حقیقت خورشید وار پرتو ظل الهي بر روی زمین گستردند - بحکم مقتضای وقت و حال بنابر آنکه پایهٔ قدر بعضی ولات از ولایاتی که آن ولا در عهدهٔ پاسباني داشتند والا تر بود - یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغي از دست ایشان بر نمي آمد - یا نظر بدیگر جزئیات امور که متصور ارباب تائید که اصحاب عقل کل اند مي باشد - و عقول ضعیفهٔ سایر احاد الناس بکنه نکتهٔ آن نمي رسد - رقم عزل بر صحیفهٔ احوال برخی از صوبه داران کشیده باقي را گذاشتند - همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگي بر نگاهباني سرکارها مامور فرموده مابقی را با جمیع متصدیان خدمات صوبجات مثل دیوان و بخشي و سایر عمال اعمال دیواني یک قلم بدستور سابق مقرر داشتند - تا آنگاه که فرصت اقتضا کند - از حساب همه بهمه حساب شمار بر دارند - و بروز نامچهٔ اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلي و جزوئ هریک نمایند - صوبهٔ بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم و صوبهٔ بنگاله از تغیر فدائي خان بقاسم خان که درین آوان بحراست اکبر آباد قیام داشت مرحمت شد - و صوبهٔ کابل و بنگش از تغیر ظفرخان که به نیابت خواجه ابو الحسن پدر خود بپاسباني آن حدود مقرر بود به لشکر خان رجوع یافت - و دار الملک دهلي از تغیر مختارخان به قلیج خان باز گشت - اما باقي صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرار گرفت - صوبهٔ پنجاب و ملتان بدستور سابق بر گماشتگان دستور الاعظم یمین الدوله امین الملة آصف خان مقرر گشت - و بقدر لاهري برسم انعام بآن خان عالیمقام مرحمت شد - صوبهٔ دکن بخان جهان لودهي و صوبهٔ مالوه بمظفر خان معموري و صوبهٔ کشمیر باعتقاد خان و صوبهٔ اودیسه

بباقر خان و صوبهٔ اله آباد بجهانگیر قلي خان ولد خان اعظم بر قرار ماند - و چون صوبهٔ تته بشهریار تعلق داشت و بعد از سانحهٔ او چنانچه در آخر دفتر اول ایام بادشاه زادگي حضرت مذکور گشت میرزا عیسی ترخان را از گجرات بآن صوب رخصت فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد - و همچنین صوبهٔ گجرات که در وقت توجه از جنیر بدار الخلافه از تغیر سیف خان به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند - اما فوجداري سرکارها مرزا خان نبیرهٔ خان خانان عبد الرحیم بتقدیم فوجداري سرکار قنوج اختصاص یافت - دلاور خان بفوجداري سرکار میوات و صفدر خان بفوجداري سرکار سرونج و سید بهوه بسرکار میان دو آب و ممتاز خان به مونگیر و جانثار خان بمندسور نامزد شدند - اما تفویض خدمات مالي صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیواني صوبهٔ احمد آباد فرمودند - باقي صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مثابه بر متصدیان سابق مقرر گشت - و آنچه بعد ازین درین باب سانح گردد بجای خود بر وفق توفیق مدبر و منتشر امور مذکور خواهد شد *

سوانح این احیان بیست و هشتم بهمن ماه الهي که چارمین روز جلوس ابد قرین شهنشاه دین پناه بود - خان زاد خان مهین خلف مهابت خان خان خانان از دار السلطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام که قبلهٔ حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمی نمود - در همین تاریخ بصوبه داریٔ مالوه و منصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب خان زماني اعتبار گرفت - و بخلعت خاصه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و مرحمت علم و نقاره سر بلندي و بلند آوازگي یافته روانهٔ آن صوب شد - و پنجم اسفندار راجه گج سنگه ولد راجه سورج سنگه که به نسبت خالو زادگيِ این آبروی آبای علوي و امهات

سفلي او و اولادش درمیان راجها و رایان این سر زمین بل روی زمین تا دور دامان قیامت سربلند خواهد بود - از جودهپور وطن خود رسیده جبین بخت بزمین سائي عتبۀ سدره مرتبه رسانید - و بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل سرمایۀ مزید کامکاري اندوخت - و همدرین روز ارادت خان از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشت - و بعنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تفویض منصب پنج هزاري ذات و خدمت میر بخشیگري بر کام خاطر فیروز گشت - و همچنین مقرب خان و مسیح الزمان بملازمت استسعاد یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوري خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مخلع و از خدمت معاف گشت - و منصب مسیح الزمان سه هزاري ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجاپور صورت حسن مآل این جلوه پیرای شاهد سلطنت را در آئینۀ پیش بیني معاینه کرده از خط سیمای این پیر تعلیم خرد آیات بهروزي خوانده بود - برهنمونيِ هدایت این سدۀ والا را که کعبۀ سلاطین روزگار است مقام ابراهیم دانسته احرام توجه مي بست - و همواره به تفسیر سورۀ اخلاص پرداخته آیات عقیدت مندي را بظهور مي آورد - درینولا که بعالم بقا شتافت و خبر آن جهاني شدن او بمسامع علیه در جفیر رسید - لاجرم بنابر اداى حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار کمال عنایت نسبت به محمد عادل خان پسرش مفخر سادات عظام میر عبد السلام مخاطب باختصاص خان را به تفقد و دلجوئي او ارسال داشته بودند - عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری نهایت تعظیم و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشي گرانمند از انواع نفایس

جواهر وغیره سامان نموده بپایهٔ سریر آسمان نظیر ارسال داشت - و آن سید جلیل النسب بر سبیل تعجیل معاودت نموده درین روز از ملازمت سعادت اندوز گشت - و پیشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانیده بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خدمت بخشي گیري دوم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و قلم و دوات مرصع و خطاب اسلام خان از سر نو مفتخر و مامور شد - چون بعرض مقدس رسید که رانا کرن آنجهاني شد - و جگت سنگه پسرش از مدتها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر انتساب بود - و فروغ اطاعت و ارادت از ناصیهٔ اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور مي داد - بنابر آن بعنایت آن حضرت از سرنو جبههٔ بختش بداغ عبودیت یعنی ټیکه که بهندي زبان عبارت از قشقهٔ راجگي است زینت پذیرفت - و به تجویز اشرف بر بساط جانشیني پدر تمکن یافته بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و سایر ولایاتی که در تصرف پدرش بود برو مسلم گشت - و بمرحمت سروپا و گهپوهٔ مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل که ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده بود مصحوب راجه بیر نراین ارسال یافته سرافرازي جاوید پذیرفت *

چهاردهم اسفندار افضل خان که از فضل پروران فضیلت کدهٔ شیراز است - و در هوش گزیني و فنون علوم رسمي از سایر اهل روزگار امتیاز تمام دارد - به دارالسلطنت رسیده بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و اسپ و فیل سر افتخار بر افراخت - و از پرتو تفویض میر ساماني بر قرار معهود چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و در همین روز راو دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر مدار رسیده چراغ دودهٔ خویش از پرتو نظر عنایت اشرف بتازگي بر افروخت - و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدي ذات

وهزار سوار سر بلند گردید - و حسب الالتماس نواب ممتاز الزماني از سر نو
رقم عفو بر صحيفهٔ جنايت و جريدهٔ جرم سيف خان كشيده منصب او كه
چهار هزاري ذات و سوار بود بر قرار ماند - و بيست و چهار هزار روپيه
ساليانهٔ حكيم ركناى كاشي متخلص به مسيح مقرر گشت *

استسعاد يافتن شاهزادهاى جوان بخت بسعادت ملازمت اشرف و كامگاري پذيرفتن عضد الخلافت آصف خان باين موهبت عظمى در ركاب سعادت آنشهسواران عرصهٔ نامداري .

اى خوش آنروز كه مترصد سالها از محنت انتظار بر آمده ديدهٔ
اميد بر روى شاهد مقصود باز كند - و حبذّا طالع بلند چشم بر راهى كه
بعد از روزگار بر تمناى خاطر فيروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق
اين سياق انجاح مراد شاهزادهاى بلند اختر والا نژاد و كامروائي خان
آصف صفات آصف خان است - كه عمرها نقد گرامي عمر صرف برآمد
اين مطلب اعلى و تحصيل اين كام نامي نموده بود - و قرنها بدعاى
شام و سحر اين مراد خدا خواه از خدا درخواسته - اتفاقاً در آخر كار
مدعاى خاطرش بر وفق استدعا بر آمده سهم السعادت دعوتش بر هدف
اجابت كارگر آمد - چنانچه همين ولا در دارالسلطنت لاهور آوازهٔ توجه قبلهٔ
سعادت و وجه ارادتش يعنى موكب اقبال حضرت ظل الهي بقرارگاه سرير
بادشاهي كه آويزهٔ گوش ماه تا بماهي شده بود - گوش زد و هوش رباى او
گشت - و از سرنو تارك دولت افراخته و چهرهٔ اقبال بر افروخته در ملازمت

بادشاهزادهای کامگار بآهنگ دریافت سعادت بساط بوس با سایر سپاه نصرت پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم اسفندار مطابق غرهٔ شهر رجب سنه هزار و سي و هفت هجري از لاهور روان شده - چون کوکبهٔ جاه و جلال آن فرخنده کوکب بروج اجلال را در نزدیکیهای دار الخلافه اتفاق نزول افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول که در مدت دوريِ صوري از ملازمت قبلهٔ حقیقي و خدای مجازيِ خویشتن حرمان نصیب و بی شکیب بودند بنواحيِ آن مصر عزت رسید - حضرت مهد علیا ممتاز الزماني بحکم استیلای شدت اشتیاق که لازمهٔ بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است - به نواب قدسیه القاب بیگم صاحب و نور دیدهٔ خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالي مکانت والا مکان حسب الاجازهٔ سلیمان زمان بقصد استقبال والدین مکرمین و دریافت لقای فرخندهٔ شاهزادهای همایون قدم عیسی دم متوجه شدند - و ازآن سو خان جمشید مکان آصف خان در خدمت شاهزادهای اقبال‌مند از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون قطعهٔ بهشت سر مشق ارباب عشرت است - پا در رکاب سعادت آورده در اثنای راه در سراپردهٔ که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده نمودهٔ بودند - اقتران نجوم سعادت لزوم فلک دولت و اقبال و اجتماع سعود آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب مواصلت دور افتادگان درآن وقت مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد - شاهزادهٔ عالیمقدار کامگار از لقای فرخندهٔ آن ولیهٔ عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت اندوز شده از پرتو ملاقات نیرهٔ برج عصمت و درهٔ فاخرهٔ درج عظمت یعني همشیرهٔ ستیره و سایر بیگمان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند - و آن حمیده ستیری چند فرشته محضر خصوص ملکهٔ عهد بر مراد خاطر

فیروز شده از ذوق ملاقات اولاد قدسي نژاد و والد والا قدر و والدۀ ماجده تا بوقت شام خوش وقت و شادکام بوده - چون صدر نشین طارم چارم آهنگ شبستان مغرب نمود - و شاهد زمانه برقع مشک‌فام ظلام بر رو فروهشت - نواب مهد علیا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت مسند نشین عماري‌هاي زرکار و محفهای گوهر نگار گشتند - و بدولت سرای خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب افروز شبستان سلطنت شدند *

روز دیگر که عبارت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسب الحکم باستقبال آن شهسواران عرصۀ دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت در رکاب دولت روانۀ درگاه گیتي پناه شدند - و شاهزادهای کامکار و سپه‌سالار نامدار بآئین شایان و توزک نمایان داخل دولتخانۀ دارالخلافه گشته خواستند که سعادت استلام عتبۀ کرسي مرتبه اندوزند - خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهروکۀ عام و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بتازگي عالم آرا و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر سحاب خلافت کبری گزین نو باوۀ حدیقۀ سلطنت عظمی بادشاهزادۀ نیکو محضر بلند اختر شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان نذر و موازي این مبلغ بطریق تصدق از نظر انور گذرانیدند - بعد ازآن شاهزادۀ عالي قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم سدۀ خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه مهر و هشت صد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساوي مبلغ مذکور بصیغۀ تصدق پیش کردند - آنگاه شاهزادۀ والا جاه سراپا خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام

النصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشي و سعادت منشي وظایف احترام و اکرام این عالي مقام کما ینبغي بجا آورده هفت صد مهر و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق بنظر اقدس درآوردند - چون نظر انور آن منظور انظار عنایت آفریدگار از دیدار شاهزادهای والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبهٔ افراط محبت و اقتضای استیلای شدت شوق خویشتن داري را درمیانه راه نداده بیخودانه از جا در آمده یک یک را تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید از معانقهٔ آن تازه گلهای گلبن امید رایحهٔ مزید حیات جاوید بمشام آرزو میرسانیدند - بعد ازآن دستور آعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بندگي و لوازم پرستاري زیاده از وظایف معهوده بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر و موازي این بصیغهٔ تصدق و خوانی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انور گذرانید - شاهنشاه مهربان قدردان از راه جوهر شناسيِ گوهر کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافي عقیدت را ببالای جهروکهٔ والا که معراج ترقيِ بخت بلندان و اوج رفعت سعادت مندان است - طلب فرموده بعنایت رخصت قدمبوس اقدس اختصاص دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سپاه سالار را که سرشار نشهٔ هوا خواهي بود بهر دو دست اقدس برداشته سر بلنديِ صوري و معنوي بخشیدند - و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبهٔ صورت نموده آن شایستهٔ مراحم بی پایانرا بآغوش نوازش و عاطفت درآوردند ۰ و انواع دل جوئي و تفقدی گونا گون بجا آورده در باب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید که باعث حیرت نظارگیان شد - پس ازآن بسروپای خاص اختصاص بخشیده آنگاه چارقب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع

با پهولکٹارۀ قیمتي و دو سر اسپ عراقي و عربي مزین بزین و لگام مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقۀ فیلان ایام شاهزادگي بوده با ماده فیل محلی بساز نقره و شمشیر با پردلۀ مرصع بقیمت یک لک روپیه که حضرت جنت مکاني برسم جلدوی فتح دکن بحضرت خلافت منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمۀ مراحم بادشاهانه شد - و تسلیم منصب هشت هزاري ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرموده صاحب صوبگي پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند - و بعنایت علم و نقاره و تومان و طوغ سر افتخارش باوج عیوق بر افراشته بپایۀ وکالت مطلق که بالا ترین مناصب است و رفیع ترین مراتب سرافراز و ممتاز ساختند - و مهر اوزک که همانا باعتبار نام اکرم و اسم عظم حضرت سلیمان مکاني هم عصر خاتم معظم سلیماني است - و مدار تنفیذ مناشیر و تمشیت امور کلي و جزوي ملکي و مالي این کشور اکبر بدان آصف عهد سپرده بتازگي مرتبه آصفي صوري و معنویش بخشیدند - مجملا مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کدۀ همایون بمنصۀ شهود جلوۀ نمود ننموده - و سر جملۀ آن عواطف بیکران اختصاص بخشیدن آن والا جناب است بخطاب عمو که تاج جمیع اسامي و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص نصاب اعظام و اجلال آن عضد الخلافت به نهایت مرتبۀ کمال رسید و بدین مایۀ سرشار سرمایۀ مباهات ابدي و مادۀ افتخار سرمدي این سلسله تا روز نشور آماده گردید - بعد آن شایسته خان خلف آن خان منیع مکان سعادت بساط بوس پذیرفته بمنصب پنجهزاري ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و اسپ و فیل بلند آوازگي یافت - آنگاه

صادق خان بمنصب چهار هزاري ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم اعلام امتياز بر افراشته بعنايت نقاره نوازش پذيرفت - و خواجه باقي خان مخاطب به شير خواجه بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و مرحمت صوبهٔ تته سعادت پذيرگشت - و مير حسام الدين انجو بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فيل و علم تارک افتخار بچرخ دوار رسانيد - و شاه نواز خان ولد ميرزا رستم صفوي بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و عنايت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم گران قدري والا مقدار يافت - مير جمله بمنصب سه هزاري هزار و دويست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم ارجمندي ابد و سر بلندي سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه هزاري هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسپ سرافراز شد - موسويخان بمنصب سه هزاري هفتصد و پنجاه سوار و تفويض منصب جليل القدر صدارت برقرار معهود فرق عزت بفرقدان افراشت - خواصخان بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فيل اختصاص يافت - مخلص خان بمنصب دو هزاري ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فيل و علم امتياز پذيرفت - الله ويردي خان تركمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فيل سعادت پذير شد - چون مير مكي از قدم خدمت و صفاى عقيدت دريفولا بخطاب معتقد خان سرافراز گشته بود لهذا مشار اليه خطاب الله ويردي خان يافت - آتش خان حبشي بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سربلندي يافت - حكيم ابو القاسم گيلاني بمنصب دو هزاري ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب

حکیم الملک و پنجهزار روپیه نقد برسم انعام اکرام پذیرفت - بهاریداس کچهواهه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجه روز افزون هزار و پانصدي ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم خوشحال ولد حکیم همام بمنصب هزاري سه صد سوار و راجه گردهر بمنصب هزاري پانصد سوار و خلعت و میر ظهیر الدین برادر میر میران هزاري ذات و چهار صد سوار و خلعت و سه هزار روپیه نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ هزاري چهار صد سوار و خلعت و شریف خان هزاري ذات و دو صد سوار و خلعت و فخر الدین احمد هشت صدي سه صد سوار و خلعت و خطاب تربیت خان و مروت خان ترکمان هفتصدي ذات و دو صد سوار و خلعت و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدي صد سوار و خلعت سرافرازي یافتند *

ذکر باقي سوانح این ایام جانسپار خان ترکمان از دکن آمده بدریافت ملازمت اشرف سعادت دوجهاني اندوخت - و بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره و صوبه داري اله باد لوای اقبال افراخت - راؤ رتن هاده با پسران و خویشان از وطن خویش رسیده جبهٔ اخلاص را بغبار سجدهٔ آستان آسمان نشان صندل دولت کشیده بمنصب عالي پنجهزاري ذات و سوار و عاطفت خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره آوازهٔ عزت و رایت رفعتش به بلندي گرائید - و در همین روز ارادتخان میر بخشي بسلسله جنباني اقبال آسماني بدیواني کل که عبارت از وزارت کل ممالک محروسه است و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق خان از تغیر مشار الیه بخدمت میر بخشي و مرحمت خلعت مقرر گشت *

سرآغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک که تا قیـــام قیامت به تمکین واستقـــامت قرین و مقرون و از زوال و تزلزل محـــروس و مصـــون باد

سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات نه گهری و سي و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سي و هفت هجري سپري گشته تشریف تحویل اشرف از کاشانهٔ حوت بطرب خانهٔ حمل مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادمي و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اهتمام آذین جشن نوروزي گماشت - و بام و در هفت کشور را در پرند زربافت نور گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزئین صفحهٔ زمین و زمان را به سبزکاريِ قوای نامیه تفویض نمود - حسب الامر قرة العین نیر اعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام دارالخلافهٔ اکبر آباد از آذین جشن نوروزي سرمایهٔ آرایش روزگار و پیرایهٔ تزئین لیل و نهار آمد - و بارگاه دلبادل که همانا نسخهٔ فلک اطلس است - و بسعي و تلاش سه هزار فراش چابکدست ترفع آن با ضم هزار گونه جر ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایهٔ آن خرگاه‌های عالي که مشبکهای سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل زربفت و زردوزي آراستند - و جابجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین بسلسله‌های لآلئ آبدار و علاقه‌های در شاهوار بر افراخته روکش قبهٔ فلک ثوابت و مرسلهٔ مجرهٔ خوشهای عقد ثریا

و نثره ساختند - و چندین جا تختهای مرصع و سریرهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگار خانهٔ چین گردانیدند - و در و دیوار انجمن همایون را بانواع اقمشهٔ هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم درین روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق جهروکهٔ والا طلوع نموده زبان بحمد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بخشایش بر کشودند - اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه با یراق و مادهٔ فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را بصاحب صوبگيِ کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز فرمودند - و فوجی آراسته از سادات بارهه و مغول و افغان از بندهای بادشاهي که عددشان با تعیناتیان کابل بپانزده هزار سوار میکشید بهمراهيِ او تعین گشتند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشاهزادگي از حویليِ خان مذکور بتصرف در آمده صرف مصارف شده دو لک روپیه روز جلوس مرحمت گشته بود هشت لک روپیه باقي درین روز عنایت نمودند - و همدرین روز بهادر خان روهیله بجاگیرداريِ کالپي و مخلص‌خان بقلعه داري و فوجداريِ نرور و راجه بهارت بندیله بفوجداريِ اٹاوه و مغول خان به نگاهبانيِ کاویل [۱] و احمد بیگ خان بجاگیرداريِ سیوهان امتیاز پذیرفتند - میر فاضل بمنصب هزاري ششصد سوار و ملا مرشد شیرازي بخطاب مکرمتخان و خدمت دیوانيِ بیوتات و منصب هزاري دو صد سوار اختصاص پذیرفتند - دیوانيِ سرکار نواب مهد علیا بحکیم جمالا و منصبش از اصل و اضافه هشتصدي ذات دو صد سوار قرار یافت - و از جمله عطای

---

(۱) در بادشاه نامه این مقام بسهو کابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۱ - حصه اول - جلد اول]

بیکران که درین روز نشاط آمود در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرم‌سرای خلافت از جواهر و مرصع آلات و زیور بظهور آمد سوای آنچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود بتفصیل مذکور میگردد - موازي پنجاه لک روپیه جواهر به نواب مهد علیا و بیست لک روپیه جواهر و زیور به بیگم صاحب و پنج لک روپیه جواهر بجمیع شاهزادهای والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخنده تا روز شرف اشرف عنایت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسپ و نقد از اشرفي و روپیه بیک کرور و شصت لک روپیه کشید - چنانچه ازین جمله سي لک روپیه بامرا و سایر بندها و باقي به نواب مهدعلیا و سایر شاهزادها انعام شد *

نوزدهم فروردي ماه که روز شرف آفتاب بود - ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر امرا و ارباب مناصب عالي بدرجات متعالي رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آصف خان که سابق هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزایش پذیرفت - و خواجهٔ والاقدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جانب امام قلي خان والي توران بخدمت حضرت جنت مکاني آمده بود و از عظمت مکانت در خدمت آنحضرت بجای رسیده که بسعادت رخصت جلوس در مجلس اقدس امتیاز داشت - از دار السلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بخلعت و چار قب زردوزي و انعام پنجاه هزار روپیه نقد اختصاص یافت - و انواع انعام و تکریم و اعزاز و تعظیم که درین سلسلهٔ علیه نسبت بهیچ یک از اکابر دین بظهور نیامده بود دربارهٔ خواجهٔ مذکور که از سلسلهٔ خواجگان بزرگوار جویبار است - و بسي و دو واسطه به علي بن امام جعفر صادق معروف

به علي عريض مي رسد - و اين جمع ذي شان که نسبت عالي و حسب والا دارند - دقايق اعتبار ايشان در ولايت ماوراء النهر بدرجهٔ ايست که ساير خواجگان سلسله‌هاى ديگر به پيشوائي ايشان اقرار دارند - مجملا درين روز بمقتضاى عفو ذاتي که لازمهٔ شيمهٔ کريمهٔ آنحضرت است حسب التماس خواجهٔ مذکور بخشايش جريمهٔ عبدالله خان فيروز جنگ که از دير باز در زندان پاداش کردار پاى بند قيد مکافات اعمال ذميمه بود مورد مراحم بادشاهانه گشت - و ياقوت خان حبشي از اعيان نظام الملک که در پايهٔ اعتبار با عنبر که نظام الملک دست نشان او بود يکدرجه داشته با او دم از برابري و همسري ميزد - و چندى پيش ازين داخل بندگي درگاه شده بود - بعنايت خلعت و اسپ و مرحمت علم و نقاره بدرجهٔ والا پايگي رسيد - و رايسنگه ولد راجه بهيم مخاطب به مهاراج که بالاترين خطابهاى عمده راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بنابر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده بخطاب راجگي و منصب دو هزاري هزار سوار و عنايت خلعت و سر پيچ مرصع و اسپ و فيل و پانزده هزار روپيه پايهٔ قدرش افزودند *

سي و يکم فروردي ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان که شبش بليلة البرات معروف است و از شبهاى متبرک سال بکمال عظمت و برکت امتياز دارد مطابق افتاد - و بنابر آنکه مظنه اجابت دعا ست - و بتقدير مهندسان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق ساير خلايق در آنشب تفصيل مي يابد - نزد صلحا و اتقيا قدر و منزلت ليلة القدر دارد - و سحر خيزان پرهيزگار و خورشيد سواران شب زنده دار اين شب ميمنت افروز را بعبادت واحيا بروز مي آورند - مبلغى گرانمند بمستحقان مرحمت فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شبستان

روزگار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص وعام وتمام در و بام قلعه دارالخلافه چراغان شد - چنانچه در برابر فروغ آن چراغان گیتي افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جنب ضیای آن پرتو انوار روشنان چرخ اخضر چون چراغ مفلس دل مرده مینمود - چندانکه از فرط روشني آنشب کچهٔ نور عاریتي ماه تابان گل کرده - بلکه از پرتو اشعهٔ آن مشعلهای نور افشان بخیهٔ تیره دلي خیط الشعاع مهر جهان افروز بر روی روز افتاد *

چهارم اردي بهشت ماه قاسم خان و راجه جی سنگه با فوجی نمایان از بندهای بادشاهي بتادیب زیاده سران مهابن و مضافات آن حدود نامزد گشتند - و در همین روز راجه ججهار سنگه بندیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آسمان نشان فرق رفعت بر افراخت - و هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و یک زنجیر فیل کوه شکوه بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهزاري ذات و چهار هزار سوار و عطای جمدهر با پهولکتارهٔ مرصع و علم و نقاره اختصاص یافت *

هفتم ماه مذکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سي و هفت آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیهٔ شگفته بهار گلشن جاه و جلال و گزین ثمرهٔ نهال اقبال ثریا بانو بیگم رسیده از تاب تب عوارض و تف سموم اعراض آن آبله برآورد - و از شدت آن عارضه در سن هفت سالگي به گلگشت ریاض هشت بهشت خرامید - و از غبار انگیزي اندوه و ملامت که لازمهٔ اینحالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشي صفوتکدهٔ خاطر اقدس نشسته آخر برشح فشانيِ سحاب فیض تائید رباني و تمکین آسماني برخاست - و بجلا کاريِ صیقل مواعظ و نصایح حکیمانهٔ خدیو زمانه زنگ وحشت و الم این مصیبت از مرات ضمیر انور مهین بانوی هفت کشور

زدوده گشت - رشید خان انصاري از جاگیر بسعادت ملازمت رسیده به عنایت خلعت و منصب سه هزاري [1] [هزار][2] سوار و علم رایت افتخار بر افراشت *

یازدهم سید هزبر خان از بارهه آمده بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامیاب مراد آمد - و اسد خان معموري از برهانپور رسیده چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - و بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید *

سیزدهم مهابتخان خانخانان از تغیر خانجهان لودهي به صاحب صوبگي دکن و خاندیس و برار و سرداري افواج منصورهٔ کومکیان آن بلاد سرافراز گشت - و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدآنجا رفته تا رسیدن پدر بپرداخت مهام نسق و نظام امور آن صوبه پردازد - و میرزا عیسی ترخان که بصوبه داري تته تعین گشته چون حسب الاقتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیر خواجه تفویض یافت - از راه معاودت نموده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سرافرازي یافت - و مخلص خان ولد احمد بیگ خان کابلي بخطاب افتخار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جعفر بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بلند مرتبه شد *

از سوانح این ایام خواجه عبد الرحیم جوئباري که بسبب طغیان مرضی که از قدیم داشت از جهان گذران در گذشت - حضرت جهانباني از روی قدرداني و نوازش و مهرباني علامي افضل خان را به پرسش و دلجوئي خلف الصدق خواجهٔ مرحوم صدیق خواجه دستوري دادند - و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیت مشار الیه را همراه خود بانجمن اشرف آورد - آنحضرت بزبان مبارک نیز مراسم پرسش و لوازم تفقد بجا آوردند *

(۱) ع [هزار و پانصد] ل *

در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگي درین ماه و بیان برخی سوانح دیگر

بادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان معاش کنند - و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان کشاده عالمی را از میامن بخشش کمال آسایش بخشند - المنت لله که بشیوهٔ ستودهٔ سخا و جود که ذات کامل الصفات آنوسیلهٔ ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه مانند جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته - بی تکلف قطع نظر از ادای حق اخلاص و ارادت که لازمهٔ خداوند شناسي و مرشد پرستي است میگویم که سوای آنچه بعنوان یومیهٔ ضعفا و عجزه و ایتام و عجایز و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته - و ورای آنچه نقد از خزانهٔ عامرهٔ عمرها الله تعالی به نیازمندان هفت کشور که احرام طواف این قبلهٔ اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته بمنتهای مطالب فایز میگردند بر سبیل انعام عطا مي شود - اگر از روی تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که بخراج ایران و توران برابري میکند بعنوان اقطاعات و سیورغالات علما و صلحا و ارباب عمایم و اصحاب سعادت و ائمه مقرر گشته نزدیک است که هنوز دور از راه سخن کرده باشم - مجملا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدور از سرنو حکم با مبالغه و تاکید تمام زیور صدور یافت - که همواره فقرا و مساکین و ارباب وجوب رعایت

واستحقاق را از نظر انور بگذراند - که اگر بالفرض پریشان روزگاری بنابر بی طالعي وحرمان نصیبي خود از عموم و شمول فیض این دولت جاوید نومید مانده باشد - در خور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قریه و مزارع بعنوان مدد معاش تجویز یابد - درین ماه خصوصاً و شهر رمضان هر سال عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر ساخته سي هزار روپیه بر ایشان بخش کنند - و هم چنین در ایام مولود مسعود دوازده هزار روپیه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز لیلة المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال این دستور را مرعي دارند *

روز چهار شنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردي بهشت جشن عید قدوم سعادت لزوم شاهزادهٔ فرخنده مقدم سلطان دولت افزا بعرصهٔ عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت بجهت افزایش سرمایهٔ عیش و عشرت جشنی عظیم و طوی بزرگ بزیب و زینت خاطر فریب ترتیب یافت *

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دار فاني به سرای جاوداني

دیرینه آئین این کهن دیر بی بقاست - و رسم معهود این پیغولهٔ رنج و بلا که لذت هر عافیتی را عاقبت الم و مصیبتی در پی مي باشد - و انجام هر سور این غمکده البته بسوگواري مي پیوندد - و ازین راه در عین اینحال که گزند چشم بد روزگار از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت پایدار دور بود - و آسیب دست برد حوادث گیتي بر بد اندیشان ایشان مقصور - ناگاه قضیهٔ نا مرضیهٔ شاهزادهٔ جهانیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست

و پنجم اردي بهشت مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی نمود - اگرچه بحسب ظاهر صفوتکدهٔ باطن انور خدیو هفت کشور از الم مکدر گردیده جمیعت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید - و لیکن بنابر آنکه در تشیید مبانيِ ثبات و قرار آن سرور به نیروی تائید آسماني با خویشتن داري و تمکین صاحبقراني یاور افتاده - لاجرم در عین این سانحهٔ ملالت افزا تحفظ و تمکن ورزیده با کمال ملال خاطر به صبر گذرانیدند *

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو بخطاب مرتضی خان و عنایت خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سربلندي یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه داريِ ولایت تته که سابقاً به شیر خواجه مفوض شده بود - و او در اثنای طی راه مرحله پیمای واديِ رحلت گشته سر افراز گردید *

شب یکشنبه یازدهم خورداد هلال خجسته فال شوال بمبارکي جمال نموده بشارت قدوم طرب لزوم عید سعید رمضان به منتظران رسانید - و از روی تحریک طرب و نشاط بگوشهٔ ابروی دلجوی روزه داران و پرهیزگاران را بافطار و شاد خواران همگي انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود - بامدادان که جهانی بگشاده رویٔ جبین مبین صبحدم و شگفتگيِ پیشانيِ نورانيِ نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتي پناه نهاد - و روزگار چون بار یافتگان دربار گردون اعتبار و کامروایان دیدار مفیض الانوار صاحب روزگار داد نشاط و طرب داد - بادشاه دنیا و دین پناه بعد از ادای مراسم این روز بهجت افروز احیای سنت سنیهٔ حضرت سید المرسلین و متابعت طریقهٔ انیقهٔ خلفای راشدین و ایمهٔ دین متین نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ عیدگاه فرمودند - و خوانهای مالامال زر در تمام راه بر اهل زمان افشاندند - چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگاه عالم و عالمیان آذین تشریف بست -

دوگانهٔ نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در باز گشتن نیز از کثرت درهم و دینار که از طرفین بر خلایق نثار میگشت - عالمی سیر چشم فوز تمنا شده نقد مراد در جیب و کنار آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب همت خاني و شاه بیگ اوزبک نیز بخطاب خاني سر افرازي یافتند - چون خواجه قاسم بخطاب صفدر خاني اختصاص یافته بود - بنابر آن صفدر خان رضوي را که لشکري نام داشت و پسر میرزا یوسف خان ست - بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریا خان روهیله که از تربیت یافتهای ایام شاهزادگي بود - در جنیر از سعادت ابدي رو تافته جدائي گزید - و باین بیوفائي کفایت نکرده در برهانپور به تشیید مباني خلاف و نفاق با خان جهان لودهي اتفاق نموده - باوجود این مایه تبه رائي و سیاه روئي اعتماد بر عفو جرایم شاهنشاه دین پرور کرده رو بدین درگاه آورد - چون درین روز در مقام معذرت خواهي و عفو طلبي در آمده درمیان زمرهٔ اهل عصیان شرمنده و سرافگنده ایستاده بود - لهذا آنحضرت جرمهای جنایات بی اندازهٔ او را بباد بی نیازي از انتقام بر داده کردهای او را ناکرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزاري سه هزار سوار سر افراز فرمودند - و خواجه ابو الحسن از لاهور آمده ملازمت نمود - و بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره واسپ و فیل عز افتخار یافت *

و سي و دوم خورداد ججهار سنگه بندیله توهم بیجا بخود راه داده به سلسله جنبانيِ واژون طالعي و تیرهٔ روزي از سعادت جاوداني یعنی بندگيِ درگاه روگردان شده بی سبب ظاهري سر به واديِ فرار نهاده رو بمفر و مقر خود نهاد - و بتحریک کج اندیشي و سفاهت منشي ابواب شقاوت و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکباره رو از درگاه عالم پناه بر تافت - و ازین

حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسید بدآنچه رسید - چنانچه در مقام خود عنقریب زبان زد خامهٔ وقایع پرداز خواهد گشت *

بیان ترکتاز نذر محمد خان والیٔ بلخ بحوالیٔ کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدي و خجالت و ذکر سر جمله احوال او و برادرش امام قلي خان والیٔ توران

چون حضرت جنت مکاني ازین جهان گذران در گذشته اورنگ جهانباني را بدین صاحبقران سعادت قرین و سر و سرگروه سرداران روی زمین باز گذاشتند - و دریتوقت آنصاحب وقت و خدایگان زمان در جنیر دکن تشریف داشتند - و هنوز عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار نگرفته بود - بنابر آن بسبب وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام فترت و لازم ماهیت امثال این اوقات است - خلل کلي بحل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت - و رفته رفته از زیاده سري و پیش طلبئ غرض پرستان نظم و نسق معاملات سرحدها مختل گشته کار بدان کشید که رتق و فتق مهمات ملکي و مالي مهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والیٔ بلخ چون گمان آن نداشت که باین زودي جلوس پایدار سرمایهٔ قیام قواعد سریر خلافت و قوام امور کارخانهٔ سلطنت خواهد گشت - لاجرم ناعاقبت اندیشي که لازمهٔ افراط شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده از سستئ خرد بخاطر آورد - که چندانکه عرصه خالیست فرصت وقت غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و مضافات آن ترکتاز آورد - و باوجود آنکه امام قلي خان والیٔ توران مهین برادر او بمنع کوشیده درین باب مبالغه

و تائید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و امتناع سپرد - در همان زودي با لشکر
خذلان اثر مشتمل بر الماتجي و نوکر که عدد ایشان به پانزده هزار سوار میکشید
راه کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد میمنت حضرت جنت
مکاني خدمت صاحب صوبگي کابل بخواجه ابو الحسن نامزد شده بود -
ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور آن صوبه قیام و اقدام
مي نمود - درینولا باندک مایه مدتی قبل از آنکه قضیهٔ ناگهاني رو دهد
بحسب اتفاق برسر پسر احداد بدنهاد سر گروه افغانان لشکر ظفر اثر کشیده
در درهٔ خرمانه از اعمال تیراه کار برو تنگ ساخته او را در مضیق قبل داشت -
و نزدیک بود که یکبارگي مستاصل سازد که ناگاه خبر شنقار شدن آنحضرت
رسید - لاجرم ظفر خان بحکم مقتضای وقت دست ازو باز داشته همت
بر ناگزیر حال گماشت - و باوجود آنکه از بندهای معتمد بادشاهي که
در کابل بودند خاطر جمع داشت - از روی عاقبت اندیشي چندی از امرای
کار آزموده مثل یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و عبد الرحمن
ترنابي و معین خان بخشي وغیر اینها را بنگاهباني قلعه فرستاده خود
به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار
و زمستان بطریق ییلاق و قشلاق در کابل و پشاور بسر مي برند درینولا ارادهٔ
کابل نمود - چون افغانان مکرر ازو مالشی بسزا یافته بودند درین صورت
بحکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمهٔ امثال این احوال است - و جز
بمیامن تائید حضرت ذوالمنن از غایلهٔ آن ایمن نتوان بود گمان آن نداشت
که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن تباه اندیشان
جا کند - چه جای آنکه حرکتی ناهنجار از ایشان سر تواند زد - ازین راه
خاطر جمع ساخته و بواجبي رعایت طریقهٔ احتیاط ننموده باندک مایه مردمی
از راه گریوهٔ تنگ خیبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعي و تورک

شایسته عبور از آنجا میسر نیست بآهنگ کابل راهي شد - چون افغانان واقعه طلب خصوص آفریدیان اهرمن سرشت که همواره در تنگيِ کار اظهار اطاعت مي نمایند - و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهريِ خویش ظاهر مي سازند - ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته بمقام انتقام در آمده بخاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند - اتفاقاً در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدني از راه کوتل گذشته بود بدنبالهٔ لشکر بر خوردند - و خود را بر باز ماندگان و گرانباران از پیادگان سپاه و عمله و فعلهٔ اردو زده برخی از احمال و اثقال را بتاراج بردند - خان مذکور با حال تباه و دشواريِ تام به پشاور مراجعت نموده تلافي و تدارک این معنی بر وقت دیگر حواله نمود - خبر این چشم زخم وقتی بمسامع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو روزگار بر سریر سلیماني عالم قرار یافته بود - و از جلوس اقدس آن قایم مقام جانشینان حضرت خیرالانام غبار آشوب و شورش برخاسته فرو نشسته - بنابر آن خواجه ابو الحسن [۱] [مهمندي]ع مخاطب به لشکر خان را که بقدم خدمتگاري و وفاداري امتیاز تمام داشت بتقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه پیشتر مذکور شد - هنوز او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان بولایت کابل و محاصره نمودن قلعه از عرایض منهیان آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا که مراعات حزم و احتیاط و ملاحظهٔ عاقبت بیني رکن اعظم امور جهانباني است - سپهسالار مهابت خان بهادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سست خرد نامزد فرمودند - و چندی از امرای دیگر مثل راؤ رتن و راجه جي سنگه و راؤ سور و سردار خان و شیروی روهیله و سید هزبر خان و سید عالم و نظر بهادر خویشگي و راجه

---

(۱) ع [مشهدي] ل *

روز افزون و امثال اینها مشمول عواطف بادشاهي گشته با جمعی کثیر از منصبداران و احدیان که عدد آنها زیاده بر بیست هزار سوار جرار بود بهمراهيِ آن سپه سالار اعظم تعین پذیرفتند - و معتقد خان به بخشیگري و واقعه نویسيِ این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره بر کام خاطر فیروز شد - و چون مهابتخان خانخانان با همراهیان بنواحيِ سهرند رسید - و خبر فرار اوزبکان تیره روز شنید - از همانجا حقیقت بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نموده از موقف خلافت بمعاودت مامور شد - و معتقد خان بنابر فرمان جهان مطاع بلاهور شتافت که بیگمان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکاني را بدار الخلافه رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی نیل مقصود برین نهج بود که چون آن نامعامله فهم بنابر عدم تدبیر و تامل در عواقب امور بسرحد ولایت کابل رسید - نخست بنواحيِ ضحاک و بامیان در آمده تسخیر قلعهٔ ضحاک که حصاری بدان سختي و دشواري در آن سر زمین کمتر نشان میدهند پیشنهاد خیال محال پژوه ساخت - و عبد العزیز خان پسر خود را با عبد الرحمن بی دیوان بیگي و اتالیق او و حاجم توقیای با چندی از بهادران کار آزموده روزگار فرسوده برای محاصرهٔ حصار پیشتر راهی ساخت - و خود نیز از عقب روانه شد - خنجر خان ترکمان قلعه دار ضحاک وقتی خبر یافت که قشونها و لشکر منقلا خود را بدروازهٔ اول رسانیده بودند - باوجود عدم تهیهٔ اسباب قلعه داري بر عون و صون الٓهي و بتائید اقبال بادشاهي توکل نموده شجاعت ذاتي را کار فرموده و با معدودی چند از خویشان و برادران خویش بمدافعه و مقابله پرداخته داد مقاتله و مجادله داد - و بضرب [1] بادلیج و زنبورک و زن مرد افگن روی آن تباه رایان

---

(۱) بادلیج معرب بادلش است - که قسمی از توپ است *

نگاهداشت - چنانچه در یک نفس بیدرنگ بمحض دمدمه و افسون دم گیرای تفنگ خیل ارواح صد تن از بهادران نامي اوزبک طاغي باغي را از دار الملک بدن باغي نموده باقي را زخمدار و شکسته بر گردانید *

روز دیگر نذر محمد خان بقرارداد طمع خام ترتیب و توزک افواج مقهورة دادة نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نمودة سر پنجهٔ سعي بدار و گیر کشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابلهٔ عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیهٔ اسباب پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خذلان آثار برخاسته بود خائب و خاسر برگشته بنابر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر منکوب را بسرزنش و ملامت مطعون داشته بگرمیٔ عتاب و تندیٔ خطاب سرگرم ساخت - و مقرر نمود که سلطان زادة و عبد الرحمن و حاجم توقبای و تنکر قلي حاکم قندوز با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازة متوجه شوند - و اوراز بی و [1] [محمد قلي]ع قلماق از طرف درهٔ آب یورش کنند - و یلنگتوش بی و نذر بی پروانچي را از طرف بالای حصار فرستاد *

بامداد روز سیم اردي بهشت موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور با سایر سران الوسات از میران هزارة گرفته تا صدة همگي در پیشرفت کار یکدل و یکجهت گشته بیکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند - و سلطان زادة وغیرة کرنا کشیدة دلیرانه خود را بدروازة [2] [اول]ع رسانیدند - خنجر خان به نیروی ذاتي و کارگرئ اخلاص خالص از همگنان حسابی برنداشته باندک فرصتی چندی از مقهوران را بر خاک هلاک انداخته

---

(۱) ع [محمد باقي] ل *   (۲) ع [عالي] ل * .

باقي را زخمي و مغلوب ساخته از پيش برداشت - و افواج ديگر نيز که از
ساير اطراف شتافته بودند از هر سو مالشی بسزا يافته چندی از امرای نامور
مثل تنگر قلي خويش نذر محمد خان و برادر عبد الرحمن کشته گشته
و نذر بهادر مير آخور را زخمي از معرکه بيرون بردند - ديگران چون دانستند
که کاری از پيش نمي رود هزيمت را غنيمت شمرده با خاطر افسرده و دل
مرده باز گشتند - چون نذر محمد خان دانست که اين قلعه بآساني بدست
نمي آيد بخاطر آورد که تا افواج قاهره نرسيده و عرصه بظاهر خاليست
دمی چند را که مغتنم است غنيمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود
بهر کيف بکابل رسيده بمحاصرهٔ قلعه پردازد - چون راه غور بند و چاريکاران
را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سياه سنگ آهنگ
کابل نموده بشتاب تمام روانه شد - و بنواحي پمغان رسيد - و سنگر پمغان
و للندر را که عبارت است از سدی که در تنگنای کوهسار بسنگ استوار
نموده پناهگاه ميسازند بهر طريقی که ممکن بود شکسته بدآنولايت در آمد -
و متعرض مال و ناموس ملتجيان مذکور و ساير اهالي آن سر زمين که همگي
مسلمانان پاکيزه دين و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و طغيان در خاک
پاک اعمال دار الايمان بر افروخت - و هرچه از صامت و ناطق يافت به
تحت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نيز بباد غارت و نهب بر
داده اسير بيشمار گرفت - و خود را بدين مهلکه انداخته در دنيا و عقبی
نکال و وبال ابدي و بدنامي سرمدي اندوخت - بعد از فراغ لوازم
اسر و تاراج متوجه کابل شده در پنجکروهي شهر فرود آمد - و از راه
توهمات دور از راه نخست از در مکر و تزوير در آمده مکاتيب مشتمل
بر انواع وعد و وعيد و سخنان بيم آور سهمگين به بندهای بادشاهي
و اهالي و موالي نوشته همراه نظر خواجه و گل بابا و چندی از چاپلوسان

چرب زبان راهي ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پیغام رسانیدند یعقوب خان بدخشي و شمشیر خان و معین خان و عبد الرحمن ترنابي از اولیای دولت و قاضي زاهد و چندی از اعیان مملکت در صفهٔ بیرون دروازهٔ دهلي انجمن ساخته رسولان مخذول را بدان محفل طلب داشتند - و بمقتضای عقیدهٔ راسخ و ارادت درست که لازمهٔ حقیقت کیشي و حق اندیشي است متفق الکلمه جواب با صواب آن تزویر نامها بر وفق ارادهٔ و نه داده فرستادها را بی نیل مدعا باز فرستادند - و بجمیعت خاطر تمام تکیه بر تائید نامتناهي آلهي و همراهيِ اقبال کارساز بادشاهي نموده از قلت جمیعت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا نیندیشیدند - و به تهیهٔ اسباب قلعه داري پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند - و چون نذر محمد خان را از همراهي و اتفاق ارباب وفا و وفاق پاس کلي دست داد - نخست نیت محاصرهٔ قلعه را با خود درست ساخته از پنجکروهيِ شهر کوچ کرد - روز پنجشنبه نوزدهم خورداد مطابق پنجم شوال سنه هزار و سي و هفت هجري بنواحي شهر و قلعه آمده از جانب پشتهٔ نهر فتح و پشتهٔ بي بي ماه رو در آمد - و قراولان موکب اقبال بر پشتهٔ ده افغانان و مقبرهٔ سید مهدي خواجه بر آمده رو بمقابلهٔ ایشان آوردند - و دلیرانه بمجادله و مقاتله در آمده تا شب بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشتند - و نماز شام که عسکر منصور نور پشت ثبات و قرار بدار غروب نموده از عالمیان رو تافت - و افواج سپاه سیاه درون ظلام عرصه را خالي دیده داد کم فرصتي و تباه سگالي دادند - درینحال موافقان بمعسکر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی قلعه نهادند - و چهار جانب آنرا محاصره نموده جا بجا مقام گزیدند - چنانچه نذر محمد خان در خانهٔ

عبد الرحمن ترنابي و عبد العزيز پسرش در خانهای معین خان و عبد الرحمن بی در مدرسهٔ خواجه عبدالحق و یلنگتوش بی در مقبرهٔ خان دوران و سلطان زاده کاشغري در کلکنه و اوزار بی در خانهٔ قاضي زاهد جای گیر گشته و چند روز به تهیه اسباب احاطهٔ حصار گذرانیده بفراهم آوردن آلات کارزار پرداختند - و گاه بیگاه بدستبازي در آمده از دستبرد صدمهٔ بهادران جان نثار سر مي باختند - چون تمام ساز یورش باعتقاد ایشان مهیا شد و ملچارها پیشرفت و جواله دمدمها بسرکوبي درآمد - دایرهٔ محاصره را به پرکار احاطه تنگ ساخته مرکز دولت یعني قلعهٔ کابل را نقطه وار درمیان گرفتند - و هر روز یورش نموده از کشش و کوشش بهادران موکب اقبال سرها به تیغ تن‌ها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت مي نمودند - درین اثنا روزی میر موسی قورچي مشهور به میرگل از تابینان خواجه ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود - باتفاق چندی از احدیان آزرم جوی ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبکار پیش برد کار گشته از قلعه بر آمد - و روی به ملچار باقي قلماق و [1] نذرچي و منصور حاجي از بهادران نامدار مخالفان نهاد - و همگنان باستظهار یاوري یگانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستيِ یک دیگر یکدل و یکجهت شده چون شیران یله ازان گلهٔ روباهی چند پروا و محابا نکردند - و باوجود کثرت آن ددرویان ده‌دله بخاصیت صدق نیت و حسن عقیدت دلنهاد نصرت گشتند - و بدار و گیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میگردد - در آخر امر به مدد و تائید الهي مظفر و منصور شدند - و قریب پنجاه تن ازآن مقهوران را بیسر ساخته سرکوبها را بخاک رهگذر برابر ساختند - و سایر اسلحهٔ ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند - و از موافقان جز

---

(۱) از نذرچي نذر پروانچي مراد است *

میر موسی که با دوازده احدي زخمي گشت هیچکس کشته نشد - بالجمله درین مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلت افواج قاهره همه روز بعنایت آلهي و اقبال نامتناهي غلبه از جانب اولیای دولت عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخذول و منکوب باز گشتند *

چون در اثناء طی راه خبر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکر خان رسید با عزیمتی جازم و دلی قوي و همتی راسخ تکیه بر میامن اقبال روز افزون نموده. بی اندیشه از کثرت اعدا ارادۀ پیش رفتن پیشنهاد همت ساخت - و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجلت و سرعت حرکت در آمده کوچ بر کوچ متوجه شد - چون به پشاور رسید سزاوار خان پسر خود را با فوجی از بندهای بادشاهي که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهي ساخت - و ظفر خان که حسب الصدور فرمان قضا نشان از موقف خلافت تا هنگام انصرام این مهم بتوقف مامور بود او نیز از پشاور بافواج خود و پدرش بنابر استصواب لشکر خان بطریق منقلا از عقب سزاوار خان روانه شد - و خود متعاقب کوچ کرده ازان مقام راهي گشت - چون بچهار باغ جلال آباد که دریک منزل موضع نیمله واقعست اتفاق نزول افتاد - باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن مهابت خان صلاح در پیش رفتن نمي دیدند - ازآنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجلد و جلادت است با اکثر عساکر کابل که بانتظار لشکر کومکي دربار از همراهي ظفر خان تخلف ورزیده در چار باغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از کتلهای صعب المرور عبور نموده در کندمک که یک منزل بالای نیمله است منزل گزید - چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال وهم و هراس که درین مقام جای آن و بالاتر ازآن بود در دلهای ایشان

راه یافته از جا رفتند - و لشکر خان بعد از دو روز که برای سر انجام غله و سایر مایحتاج راه در مقام کندمک اقامت نموده بود موکب نصرت را کوچ فرموده از راه انچرک که عبور ازآن در نهایت دشواریست راهي شد - و هشت کروه از کندمک گذشته فرود آمد - و دربن منزل باوجود مبالغهٔ امرا در باب توقف و انتظار کومک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد - و از روی عجلت بپای سرعت یکسر بارگي ناخته موضع تاریک آب را که دوازده کروهي خطهٔ پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت - چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهي یافت - و پیشتر خبر تعین عساکر ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسرداري سپه سالار اعظم مهابتخان خانخانان بدو رسیده بود - لاجرم بخاطر آورد که چون خلیج امواج بحر افواج از دریای لشکر بی پایان خدیو بحر و بر منشعب شده پی درپی میرسند - و در آن صورت که او را در برابر روی ستیز و پای گریز نماند - و کار از کارگري چاره و تدبیر در گذرد - و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابرین هنوز که عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار است - انسب آنست که موافق صوابدید خرد عمل نماید - و ازین مهلکه مخوفه بسلامت برآید - بالجمله چون ازین اندیشهٔ خردمندانه دلباخته دست از خویشتن داري برداشت - و از غایت اضطرار و اضطراب بیخودانه انجمن کنکاش آراسته بعد از رد و قبول مصلحتها آخرکار رای همگنان برین معنی قرار گرفت - که چون درینصورت بدین طریق باز گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح وقت آنست که ناچار از راه تهور در آیند - و رو بمقابلهٔ لشکر آورده آغاز دستبازي نمایند - و بنابرین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام اسباب هزیمت بود - به کار فرمائيء ادبار از دور قلعه برخاسته در موضع نگرامي فرود آمدند - و لشکر خان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب

اقبال ازآن مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به نگرامي نهاده روانه گشت - و به سردار خان و مبارز خان روهیله و ظفر خان و سعید خان و دیگر بهادران که هراول لشکر بودند بتاکید تمام نوشت که در ساعت متوجه غنیم شوند - چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید - بنابر دلیر پیش آمدن دلاوران که در معنی طلیعهٔ سپاه فتح و نصرت بود - وهن و سستي تمام بحال او راه یافت - و مع هذا چون اکثر لشکرش المانجي و یغمائي بودند درمدت سه ماه محاصرهٔ کابل بتدریج پراگنده زیاده از هفت هشت هزار سوار باو نمانده بود این معنی نیز باعث فتور عزم و تزلزل ثبات قدم او گشت - لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور مطابق نهم محرم سنه هزار وسي و هشت هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بوادي فرار نهاد - واز راه غوري در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحي بلخ رسانید - و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر مخالف گردید - بتائید رباني و ضم هجوم فوج رعب که از اعاظم جنود آسماني است روی نمود - لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبای کلیم به تعلیم الهام در هنگام تعین موکب اقبال همایون فال از روی شگون یافته بود - با تاریخ آن فتح آسماني موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بیست و چهارم شهریور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري داخل شهر کابل شد - و حقیقت این فتح نمایان و کیفیت احوال عجزه و مساکین اهل شهر و حوالي کابل را در طی عرضداشت بپایهٔ سریر والا عرضداشت - شاهنشاه دادگر و خاقان معدلت گستر رعیت پرور بغایت موثر گشته امر فرمودند - که مبلغ یک لک روپیه از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه حسب الاستصواب قاضي زاهد بر غارت زدگان و ستمدیدگان آن ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند - و باینطریق جبر کسر آن

خاطر شکستگان نمودهٔ مرهم راحت بر ناسور جراحت آن دل خستگان گذارند *

چون خامهٔ بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جزئیات این سانحه فراغ بال کلي یافت - اکنون برآن سر است که در ذیل این عنوان حقیقت بیان چنانچه سنت سنیهٔ ائمهٔ سخن و آئین گزیدهٔ ارباب این فن است - که بعنوان تقریب گذارش گفتگو را آرایش تازه میدهند - از طول سخن نیندیشیده سر جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالفعل ایالت سر تا سر ماوراءالنهر بایشان باز گشته مي پردازد - و همچنین طرفی از خراج آن ولایت را نیز زبان زدکلک وقایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جاني سلطان بن یار محمد خان اند - که عمزادهٔ حاجم خان والي اورکنج دار الملک خوارزم است - مشار الیه از حاجم خان مذکور بسبب سلوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رنجیده از خوارزم برآمد - و چون بولایت ماوراء النهر در آمد - سکندر سلطان پدر عبد الله خان نظر بنجابت و قابلیت او کردهٔ کریمهٔ خود را که همشیرهٔ حقیقيِ عبد الله خان بود باو در سلک ازدواج کشیده - و ثمرهٔ این پیوند ارجمند زود بعالم شهود پیوسته جاني سلطان بعرصهٔ وجود آمد - و از جاني سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مهین یتیم سلطان پدر امام قلي خان و نذر محمد خان است - و سه دیگر باقي محمد خان و ولي محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار برادر مدتها بتفویض عبد الله خان در حکومت تون و قاین و سایر ولایات قهستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندی در بلخ با عبد المومن خان پسر عبد الله خان بسر مي برد - بعد ازآن عبد المومن خان از غایت بی آزرمي و لجاجتی که لازمهٔ سرشت آن ناحفاظ بود - با خان مذکور

تیز دستي و بد سلوکي آغاز نهاده آخرالامر او را از بلخ اخراج کرد - و مشار اليه نخست بدرگاه عرش آشیاني چندی در ظل رعایت و حمایت آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه خشکي متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت که عبد المومن خان ناگهان هدف تیر قدر اندازان تقدیر گردید - و از واقعهٔ آن شریر شر انگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هر سو گرد شورش عظیم برخاست - درین میانه یتیم سلطان عرصه خالي دیده هوای سروري در دماغ خودسري جا داد - و تمنای ریاست که از دیرگاه باز در کانون سینه مکنون داشت - سر بر زده نقد فرصت را غنیمتی بزرگ شمرد - و در همان گرمي از تون و قاین برآمده هرات را که تختگاه خراسان است بتصرف در آورده دم از استقلال زد - دارای دارالملک ایران شاه عباس که روزگاران در انتظار این معنی بوده فرصت مساعدت وقت و یاوريِ روزگار از دست نداده لشکر بر سر او کشید - و در ظاهر هرات تلاقيِ فریقین روی نمود و کارزاری عظیم از طرفین دست داد - یتیم سلطان درین جنگ کشته گشته کالبدش نیز ناپدید شد - چنانچه هیچکس برآن پی نبرده و نشانی دلنشین ازو ندادند - پارهٔ مردم را دربارهٔ او این عقیده است که بعد از شکست زخمي خود را بیکی از الوسات رسانیده در گذشت - و دیگران گمان مي برند که پس از کسر عسکر زخمدار و از کار رفته به پناه سیاه خیمهٔ یکی از هزارجات رسید - و صحرا نشینان چون نه شناختند کما ینبغي بحالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساختند - مجملا برادرانش که در عرصهٔ پیکار ازو جدا افتاده بودند هریک سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقي خان با ولي محمد خان به بخارا آمده بر مسند حکومت نشست - و در اندک

مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کهین برادر ایشان پاینده خان
در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گشته راه قندهار پیش گرفت - و چون
در آنجا رسید خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صوبدار او را بدست
آورده محبوس بخدمت حضرت عرش آشیاني فرستاد - آن حضرت او را
مصحوب حسن بیگ شیخ عمري نزد قلیج خان بلاهور فرستادند - و بعد
از یکسال در پنجاب خرمن عمرش بباد فنای طبیعي رفت - یار محمد خان
در قندهار خبر سلطنت باقي خان را شنیده عزم مکه را پس سر انداخته
راه توران پیش گرفت - باقي خان خیر مقدم گویان جد خود را باعزاز
و اکرام تلقي نموده در حال باستقبال شتافت - و باقدام ادب گذاري پیش
آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به شهر در آورد - و مسند خاني
را بدو گذاشته خطبه و سکه بنامش کرد - چون دو سال بدین وتیره گذشت
یار محمد خان با باقي خان نبیرۀ خود بی لطفي آغاز نهاده در مقام
تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان
که اعمام باقي خان بودند در آمد - و در خفیه بمقام استمالت امرا و ارکان
در آمده خواست که ایشان را از خود کند - درین اثنا باقي خان از معامله
خبر یافته پیش از انکه زمام اختیار از قبضۀ اقتدار او بیرون رود دست جد
از کار کوتاه ساخته جاني محمد خان پدر خود را بسلطنت موسوم نمود -
و پس از چندی که یار محمد خان و جاني محمد خان و باقي خان
جملگي آنجهاني شدند معامله بولي خان باز گشته جای جد و پدر و برادر
بدو رسید - آی خانم حریم باقي خان که دختر عبد الله خان بود - و سابقاً
در سلک ازدواج عبد المومن خان انتظام داشت - و بکمال حسن و جمال
درمیان اوزبکیه مشهور و در افواه خاص و عام بیمن قدوم مذکور بود - بحبالۀ
نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلي خان و نذر محمد خان

برادر زادهای خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجست و جوی دولت روزي شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از بد سلوکي‌های ولي محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر باو اظهار وفا و وفاق نموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان عصیان و طغیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحي بیکبار موسیقار آسا دم از ترانهٔ مخالفت زدند - ولي محمد خان از طور نشست نقش و طرح و وضع منصوبه چیدني روزگار و انحراف سپاهي و رعیت مجال توقف محال دانسته بی اختیار از قرشي بآهنگ استمداد و استعانت شاه عباس رو بعراق نهاد - و از کم فرصتي‌های وقت و روزگار ناچار آی خانم را با پسر خورد سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پر خون چون باد ز آب جیحون گذشت - امام قلي خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد - و سایر اهالي آن ملک و امرای اوزبک که از ولي محمد خان روگردان شده بودند باستقبال بر آمدند - و او بي مزاحمت مانعی بر مسند ریاست توران زمین مستولي شده بجهت دست آوردن متعلقان ولي محمد خان بقلعهٔ چار جوی رفت - وچون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده و وعید و بیم و امید از پیش نرفت بمحاصره پرداخت - قلعه دار بعد از سعي بسیار و نومیدي کومک حصار را با متعلقان ولي محمد خان باو سپرد - امام قلي خان به آی خانم میلان خاطر متجاوز از حد افراط بهم رسانیده بعنایت قاضي حلیلهٔ عم خود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعي بحبالهٔ ازدواج در آورده ازین رو بدنامي دنیا و ناکامي آخرت اندوخت - چون ولي محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت - از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمهٔ بزرگي ست در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مهمانداري و استمالت

بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که
ولي محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته
بودند مکرر عرایض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجهٔ
توران بدو نمودند - و او چون بزعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت -
لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیخویشتن رو به توران نهاده
بعد از ششماه که از ولایت خود مفارقت گزیده بود باز بماوراء النهر آمد -
امام قلي خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله با ولي محمد خان
محال است - بلکه یمکن دیگر معاني نیز صورت پذیرد - ناچار شهر را خالي کرده
با برادر متوجهٔ سمرقند شد - و ولي محمد خان بی مزاحمت غیری در بخارا
متمکن گشت - و از غایت غرور و کمال استعجال طبع عجول در مقام کینه
توزي و انتقام کشيي برادر زادها شده اصلا تمکینی نورزید - و بکار فرمائي
عجلت بزود از جا در آمده از راه نا عاقبت اندیشي بی توزک شایان
و تجهیز لشکر نمایان رو بتعاقب ایشان آورد - و چون مواجهه فریقین
روی نمود از آنجا که سنت سئیهٔ روزگار است آن مرحوم محروم
را در آن کارزار ناکامي باسیري داده باشارهٔ امام قلي خان بقتل رسید -
درین وقت که کار بکام و روزگار بر وفق مرام امام قلي خان گشته او را
مخالفی و همچشمی که مدعيِ شرکت ملک باشد نماند - بخاطر جمع
و مقضي المرام بر مسند ایالت آن ولایت تکیه کرده شروع در تصرف
سر تا سر توران زمین و قبض و بسط و عزل و نصب و قسمت ملک نموده
از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات آن به نیابت خود
به نذر محمد خان داد - و تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت
است همچنان در تصرف ایشان است *

اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشتهٔ کلک حقایق

نگار آمد - خامهٔ خود رای هوای ذکر خراج توران زمین در سر جای داد - لاجرم حقیقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلي میرود - الحاصل محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر ماوراء النهر و ترکستان که در تصرف این دو برادرست - از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوٰة قریب یک کرور و بیست لک خاني رایج آن ولایت است - که سي لک روپیه هندوستان باشد - ازین جمله شانزده لک روپیه مداخل امام قلي خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان است - و این مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل جاگیر خان دوران بهادر نصرت جنگ صاحب صوبهٔ مالوه است که یکی از بندهای درگاه گیتي پناه است - و جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کدهٔ ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر درآمد جاگیر دارند - چنانچه از جاگیر یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل مي شود که از مداخل هر یک ازین دو برادر بعنوان سه و نیم برابر است بلکه زیاده - چون این مبلغ نسبت به جمع اقالیم اکبر هندوستان که هشت ارب است - که عبارت از هشت صد کرور دام باشد - و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزاید جاه و جلال این دولت کدهٔ بی زوال لمحه به لمحه در ازدیاد و سررشتهٔ بقای این خلافت ابد مقرون به اطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدت عمر روزگار پیوسته بامتداد وابسته باد *

مجملا خامهٔ زبان آور از نگارش این جملهٔ معترضه باز پرداخت - و ذمهٔ همت از ورود اعتراض خلاف وعده بري ساخته باز بر سر گفتگوی

پیشینه میرود - و بتقریب سوانح ایام فرخنده فرجام خدیو روزگار دیگر باره سررشتهٔ سخن بدست بنان جادو فن میدهد - غرهٔ تیر سلالهٔ سادات فرخنده فال سید جلال *[۱] نبیرهٔ قدوة الواصلین حضرت شاه عالم از احمد آباد و میرزا رستم صفوی با دو پسر خود میرزا مراد و میرزا حسن از صوبهٔ بهار رسیده شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضهٔ نقرس مزمن بل بسبب کبر سن که در حقیقت ام المرض و راس الاعراض است زمین شده بود - و بطریقی از رفتار رفته که کرسی نشین بپای پرستاران نقل و تحویل ضروری می نمود - حضرت جهانبانی از روی قدردانی او را از ملازمت معاف داشته یک لک و بیست هزار روپیه برسم مدد خرج سالیانه مقرر فرمودند - که در هر جایگاه که دلخواه او باشد اقامت گزیده روزگار بفراغ خاطر بگذراند - و به سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت شد - ابراهیم حسین کاشغری بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و شش صد سوار مقرر شده ده هزار روپیه نقد انعام یافت - چون حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه زلال عنایات سرشار خدیو روزگار نقش زلات و جنایات عبد الله خان را از صفحهٔ کردار ناشایست محو ساخته بود - درین روز بمنصب پنجهزاری ذات و عنایت شمشیر مرصع و نقاره و علم و تومان و طوغ و فیل امتیاز یافته انعام مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد و تیولداری سرکار قنوج ضمیمهٔ عواطف و تمیمهٔ عنایات تامه آمد - اعتماد خان خواجه سرا بیست هزار روپیه انعام یافته رخصت مکه معظمه گشت - به میر محمد اسفراین که از نزد قطب الملک آمده بود هزار مهر مرحمت گشت *

---

[۱] * احوال سید بزرگوار در خاتمهٔ کتاب به شرح و بسط رقم شده *

جای دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان پایهٔ سریر سلیمانی در سایهٔ عنایت و ظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جمیع وجوه اقتضای عموم و شمول نموده به صنفی از اصناف و شخصی از اشخاص انسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفش که شامل حال عالمی است مانند جود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نیسان احسانش که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده - لهذا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراغ خاطر اهل گیتي بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار نمي گذرد که آسایش و آرامش عالمیان منظور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانه بر بسیچ سرمایهٔ امن و امان اهل زمین و زمان مقصود نبود - از جملهٔ شواهد صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایونست که درین ایام در فضای کریاس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخهٔ سبع شداد و دیوانکدهٔ عدل و داد که رونق بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود اینست که چون همه را از همه سو روی امید بدین جناب است - و عالمی را بقصد عرض مقاصد و رفع مطالب و برآمد حوایج و مآرب بدین مرجع عالمیان باز گشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجرای از زحمت بارش برسات و آسیب تف تموز حجابی و پناهگاهی نبود - لاجرم بمقتضای مرحمت نامتناهي فرمان قضا جریان بدین مضمون توقیع نفاذ یافت - که در

دار الخلافهٔ کبری و همچنین در اکثر اعاظم بلاد ممالک محروسه هر جا که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دار السلطنت لاهور در پیشگاه جهروکهٔ خاص و عام که محل انجاح حاجت جهانیان است - ایوانی مشتمل بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و دو ذراع طرح افگنده زود باتمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بیزحمت تابش آفتاب و تشویش بارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجملاً بامر ارفع بدینسان بارگاه رفعت پناه مشتمل بر چهل ستون به عظمتی اساس یافت - که رفعت آستانش باعث کسر شان ایوان کسری گشته - و ازین دست والا بنیاد مقصورهٔ که از رشک متانت اساسش قصور در بنای قصر قیصر راه یافته - در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب و هندسهٔ بدیع خاطر فریب باتمام رسیده باعث حیرت نظارگیان گشت. * ابیات *

در روزگار ثاني صاحب قران که دهر
یکسره ندیده است قرینش بصد قرون
عالي اساس بارگهی شد بنا که راست
از کوه بی ستون بود افزون بچهل ستون
از رشک تابش در و دیوارش از شفق
در خون نشسته تا بکمر چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت - اختر شماران سطرلاب نظر ساعتی بري از نحوس و قرین سعود در تاریخ بیست و پنجم ذي حجه سنه هزار و سي و هفت هجري بر گزیدند - شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست گهري روز در ساعت مختار اندیشه رسای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت تزئین داشت - اورنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال

گشتند - و جمهور انام را در آن بارگاه خاص بار عام داده زبان سپاس گذار بستایش آفریدگار انس وجان و دست حق پرست به بخشایش و بخشش گنه گاران و محتاجان بر کشادند - و سایر ثنا گستران و همچنین سرود سرایان و نغمه پردازان را ساز عیش جاویدي آماده نموده طالبای کلیم را که این رباعي بوصف آن بارگاه سلیماني در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید صلهٔ شایسته مرحمت فرمودند * * رباعي *

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفی ز رتبهٔ پایهٔ اوست
باغیست که هر ستون سبزش سرویست
کآسایش خاص و عام در سایهٔ اوست

همدرین روز قاسم خان بعنایت خلعت و اسپ خاصه بلند پایگي یافته بصوبه داريِ بنگاله مرخص گشت - و دریا خان روهیله بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسپ و انعام بیست هزار روپیه نقد کامیاب آمده داخل تعیناتیان دکن شد - و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خان و تفویض خدمت فوجداريِ ترهت و نواحيِ صوبهٔ بهار و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد امتیاز پذیرفت - محمد قلي ایلچيِ شاه عباس که از طرف شاه عباس برسم رسالت نزد قطب الملک رفته بود - بعد از مراجعت بسجدهٔ آستان آسمان نشان رسیده سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه سرافرازي یافته بایران مرخص شد - و میر جمله بانعام بیست هزار روپیه سرافراز شد - و قلیچ خان از عنایت نقاره بلند آوازه گشت - کهیلوجي بهونسله از عمدههای دولت نظام الملک بکار فرمائيِ طالع والا آمده خان زمان را دید - وابحسب الالتماس خان مذکور بعنایت ورود فرمان عالیشان و خلعت

و جمدهر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و منصب پنجهزاری ذات و سوار سر بلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هژده سالگي و قطب الملک عبد الله در دوازده سالگي جانشین آبای خود شده بودند - مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنجمله قطعهٔ نیلمي بود بابت عادل خان که نظیر آن در آب و تاب بسیار کمیاب بود - سي هزار روپیه قیمت داشت - از نظر انور گذشت *

درین ایام روز جمعه بیستم امرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق افتاده بشارت میمنت و فرخندگي باولیای دولت جاوید پیوند رسانید - خدیو هفت کشور بادشاه دین پرور بآهنگ احیای سنت حضرت خیر البشر مانند خورشید خاور دولتخانهٔ زین زرین را شرف خانه ساخته فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگاه سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معهودهٔ این روز نموده هنگام مراجعت بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زر ریز ساختند *

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانهٔ سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلي خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در ساحت هر دیار صاحب سعادتی که بار کشوده رحل اقامت افگند - عالمی بآهنگ آن عالي مقام بار رحلت بر بندد - و لازمهٔ بخت و مقتضای اقبال آنست که بهرسو که رو آورد جهانی آن را قبلهٔ آمال و اماني دانسته روی توجه بدآن سوکند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت پناه است - خاصه درین ایام خیر انجام ده سریر سروري از جلوس همایون

رشک کرسيِ هشمتين گردون گرديد - امام قلي خان والي توران همواره خواهش داشت - که از سر نو سررشتهٔ توثيق وثايق محبت بدست آورده تجديد عقد مواخات و تمهيد روابط موالات نمايد - و بتازگي حلقهٔ اظهار دوستي بر در دار الامان ولا و وداد و امن آباد يکانگي و اتحاد زده ابواب مکاتبه و مراسله را کشايش دهد - ليکن از رهگذر بيراهي و بی روشي که از نذر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر يافت - محجوب مانده اين معنی موجب سد اين راه و حجاب اين باب شد - و انتظار معاودت خواجه عبد الرحيم نيز سبب تعويق و تاخير آن عزيمت گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت مکاني ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرصت وقت غنيمت شمرده قلعهٔ قندهار و مضافات آنرا بتصرف در آورد - اگر درين ولا فوجی از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزادهٔ والا اختر که اهل هفت کشور از ضرب شمشير شعله تاثير آن سرور در تب و تاب اضطراب اند - و از اصابت تدبير آفاق گير آن والا جناب در حساب به تسخير قلعهٔ قندهار تعين فرمايند ما دو برادر نيز بمقتضای دولت خواهي و خير انديشي که لازمهٔ خيرخواهي و به انديشي است به لشکر ظفر اثر پيوسته بعد از کشايش حصار قندهار و قطع و فصل آن ديار متوجه خراسان شويم - و عهد و پيمان موکد بايمان بر طبق اين مضمون مي بنديم - که از بلاد مشهورهٔ آن ولايت بعد از فتح هر شهری که اوليای دولت دست تصرف ازآن باز دارند تعلق بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکاني بعد از مطالعهٔ مضمون نامه در مقام تجهيز عساکر و صدد مدد ايشان گشته هنوز ترتيب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانهٔ غيب بجلوه گاه نمود نيامده بود - قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر محتوم و قضای مقدر

متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبد الرحیم رسیده در نو روز سال حال بملازمت استسعاد پذیرفت - و همدران نزدیکی از اشتداد مرض دیرینه بعالم بقا شتافت - آنگاه حضرت خلافت پناهي بمقتضای مکافات این خیر اندیشي و نیکوخواهي که از امام قلي خان بظهور رسیده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لاجرم در مبادئ ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده بیست و دوم آبان ماه از نخستین سال جلوس میمنت مانوس حکیم حاذق را نامزد این خدمت نمودند - و موازي یک لک و پنجاه هزار روپیه از انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات و نفایس و امتعهٔ هندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بجهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمهٔ روضهٔ منورهٔ حضرت صاحب قران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبد الرحیم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و انعام سي هزار روپیه نواخته بهمراهي حکیم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند *

نقل نامهٔ نامي و مراسلهٔ سامئ حضرت صاحب قران ثاني بامام قلي خان والئ توران

تا رشحات کلک بدایع نگار و نفحات خامهٔ مشکبار در اظهار روابط دوستي و ولا و بیان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد - دیباچهٔ آمال و اماني و حدیقهٔ حشمت و کامرانئ سلطنت مآب معدلت قباب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان صحیفهٔ ابهت و کامگاري طغرای منشور دولت و بختیاري

فارس مضمار فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت زیبندهٔ افسر خاني شایستهٔ
سریر کشور ستاني سلالهٔ دودمان اعالي شعبهٔ شجرهٔ مفاخر و معالي گوهر
بحر عدل و احسان مجدد قوانین آباى عالي مکان الموید بالتائیدات الازلیه
من الله المعین المستعان دامت ایام اخوته و سلطنته و زادت اعوام خلته
و محبته بتوقیع سعادت جاوداني موشح و بترشحات سحاب کرامت دو جهاني
مرشح باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوي و مرابطات صوري که بواسطهٔ
موانع ظاهري چند مدت در حجاب خفا محجوب و مختفي بود - از ارسال
مراسلهٔ سامي و مفاوضهٔ نامي مشحون بجواهر زواهر مصادقت و محتوي
بدرر غرر موافقت که بوساطت نقاوهٔ اصفیاى کرام عمدهٔ نجباى انام ناهج
مناهج دین قویم خواجه عبد الرحیم در باب مهام خیریت انتظام این برادر
نیازمند درگاه الٰهي و دیگر مقدمات پسندیده باعلى حضرت قدسي مرتبت
رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه به نسبت قرابت سابق بى تجدید
جهات لاحق رقم زدهٔ خامهٔ عنبرین شمامه شده بود سمت اظهار و اعلان یافته
محرک سلسلهٔ موالات و مصافات قدیم گردید - و از مطاوي آن رقیمهٔ کریمه
روایح و شمایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روى وفور مرابطات
صمیمي مرکوز خاطر اقدس آن بود - که در اول جلوس میمنت مانوس
بر اورنگ سلطنت و فرمانروائي خواجه مشار الیه را با یکى از معتمدان
درگاه رخصت فرمائیم تا آمده مجدد رابطهٔ صوري و معنوي و مذکر مناسبات
قدیمي و جدیدي گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخي
گردید - یکى فوت خواجه عبد الرحیم مرحوم که بعد از دریافت عزمجالست
میمون بساط حیات عارضي در نوردید - دوم آمدن نقاوهٔ اصلاب کرام
نذر محمد خان از روى بى فکریها و بى تجربگیها که لازمهٔ شباب است
بکابل - اگر بدلالت عقل رهنما ازین اندیشهٔ بیحاصل و پندار دور از کار که

باغوای جمعی از کوته اندیشان بیخرد بادئ آن شده بود تقاعد نمي ورزید -
فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود - بعد ازانکه افواج قاهره
پی در پی مي رسید ملاحظهٔ آن بود که غبار وحشتی درمیان بر انگیخته
شود - و علاقهٔ دوستي و روابط چندین ساله بفساد وافساد آن کوته بنیان
فرومایه خلل پذیر گردد - چون شیوهٔ ستودهٔ ارتباط و التیام از قدیم الایام
الی الآن فیمابین این دودمان رفیع الشان و سلسلهٔ علیهٔ خوانین ولایت توران
متحقق بوده - و آئین صدق و سداد بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد
داشت - درین ایام سعادت فرجام که بمیامن تائیدات آلهي و یمن مواهب
نامتناهي دولت روز افزون آناً فاناً بانواع فتوحات غیبیه و اصناف فیوضات
لاریبیه مقترن و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود که بر صفحهٔ خاطر
خیر اندیشان این سلطنت ابد مقرون مرتسم میگردد - باتم وجوه بر منصهٔ
حصول جلوهٔ ظهور مي نماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آنست -
که شیوهٔ فرخندهٔ اتحاد و یگانگي بیشتر از پیشتر ملحوظ ضمایر قدسي
سرایر بوده در انتظام قواعد مودت و اتساع عرصهٔ صداقت که مستلزم انبساط
خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانیان ست زیاده تاکید رود - تا
وثاقت اخوت که ابد الاباد درتزاید باد - مشهود همگنان گشته نتایجی
که برآن مترتب است عنقریب بر وفق ارادهٔ اولیای دولت طرفین بعرصهٔ
ظهور آید - بالفعل بجهت تشیید مباني وداد و وفاق که انتظام بخش
انفس و آفاق است - بسیادت مآب مرتضوي انتساب خواجه محمد
صدیق خلف الصدق خواجه مغفور از روی عاطفت رخصت انصراف
ارزاني داشته حکمت مآب نتیجة الاماجد والاعالي لایق العنایات
السلطانیه حکیم حاذق را که از خانه زادان معتمد و محرم راست گفتار
درست کردار درگاه والا ست - بخدمت آن گوهر اکلیل جلالت و فارس

میدان شهامت فرستادیم - که بعد از ادراک سعادت ملازمت بابلاغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیمهٔ قویمهٔ مواخات آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال مفاوضات منیفه و مراسلات شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است بیشتر محرک سلسلهٔ خصوصیت و جهت منذي گشته هموارة بواردات ذات.لازم الکرامت و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطهٔ یگانگي و رافع غایلهٔ بیگانگي است - مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق گشته خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خاني مخلد و سریر سلطنت و کامراني مشید باد *

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باري و تعین پزیرفتن امرای نامدار بر ججهار بندیله

چون نرسنگه‌دیو پدر ججهار سنگه بسلسله جنبانيِ طالع موافق در مبادیِ ایام بادشاهزادگيِ حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه بملازمت پیویسته خود را درسلک بندهای درگاه کشید - و همدرآن ولا مصدر خدمات پسندیده گردیده و خویشتن را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایان ساخت - آنحضرت هنگام جلوس همایون بحکم التزام حق گذاريِ حقیقت کیشان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقران و امثال برگزیده فرق اعتبارش بفرقدین بر افراختند - چندانکه رفته رفته بمراتب عالي و مناصب والا رسید - و سرمایهٔ اقتدار و قدرت از جمیعت و ثروت و خیل و حشم و اجتماع لشکر بجای رسانید - که دقایق درجات و مقدار از پلهٔ امثال

و اقران بل از مرتبهٔ راجهای کلان در گذرانید - و در آخر کار و پایان روزگار
دولت جهانگیر بادشاه که از فرط استیلای امراض مزمنه قطعاً بنظم و نسق
معاملات ملکي و مالي نمي پرداختند - لاجرم او درمیانه فرصت غنیمت
دانسته از حد خود تجاوز نموده دست تطاول بملک و مال زمینداران
اطراف و نواحيِ سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کرده
اموال بسیار بتعدي بیحساب فراهم آورده بدآن مثابه که از حیز قیاس قدر
و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار در گذشت - و در عوض آن ایام
بنابر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت -
و به هیچ باب باز خواستی نشد - تا آنکه روزگار او بپایان رسید - و اندوختهٔ
گران سنگ دیرینه‌اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتصت
تصرف این سبکسر در آمد - چون ظرف تنگ آن ناآزمون کار گنجای
تصرف این گنج خانهٔ مالامال نداشت - یکباره از جا رفته سرمایهٔ خودسري
آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس
حضرت صاحبقراني زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت
بر نهج استقامت جاري گردید - آن نا معامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده
باستواريِ حصار و انبوهيِ جنگلهای دشوار گزار که پدرش آنرا سرمایهٔ
استظهار خود پنداشته همت بر حفظ و تربیت اشجار آن گماشته بود - پشت
گرم گردیده در سي و دوم خورداد سال جلوس مبارک روگردان شد - و نیم
شب از دار الخلافه برآمده رو براه فرار نهاد - چون دولتخواهان از این
معني آگاهي یافته حقیقت را بعوض بار یافتگان انجمن رسانیدند - که آن
اهرمن نژاد وحشي نهاد بمجرد فرار در پی سرانجام مهام بغي و فساد
و بر سر اظهار عصیان و عناد است - و همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه
اثر گماشته - و بواديِ استمالت و دلاسای سرکشان آن بوم و بر که با او درمقام

نفاق بودند افتاده بر سر استحکام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشرده بلکه در صدد مداخل و مخارج دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا نشان به پروانگي قهرمان قهر خدیو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاذ رسید - که از حاضران دربار ده هزار سوار جرار بسرداريِ مهابتخان خانخانان سپه‌سالار با دو هزار بندوقچي و پانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده سزای کردار ناشایست در کنار و بر آن زیاده سر گذارند - و سید مظفر خان بارهه و اسلام خان و دلاور خان بریچ و سردارخان و راجه رامداس و نظر بهادر خویشگي و راجه روز افزون و حبیب خان سور و بهگوانداس بندیله و دیگر بندهای روشناس درگاه عالم پناه به عنایت بادشاهي مفتخر و مباهي گشته بهمراهيِ آن عمدة الملک تعین یافتند - و در وقت رخصت به سپه‌سالار خلعت با نادري و کلگی مرصع و یک لک روپیه نقد ضمیمهٔ این مراحم ساخته - و خدمت بخشي گري به کفایت خان و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با سایر کومکیان آن محال و صفدرخان جاگیر دار سرونج و انی رای سنگدلن و راجه بیتهلداس کور و سترسال کچهواهه و بلبهدر سنگهاوت و پیر خان میانه و شادیخان اوزبک و راجه گردهر و خنجر خان جوره آقاسي و دیگر منصبداران از راه چندیري که بجانب جنوب اوندچهه واقع است با پانصد بیلدار بمحال متعلقهٔ آن مخذول در آید - و بخشي گريِ این فوج و دو هزار بندوقچي به نور الدین قلي تفویض یافت - و بهارت سنگه بندیله که زمینداريِ آن ملک از دیرباز بآبای او - بود - و حضرت جنت مکاني از جدش انتزاع نموده به نرسنگدیو داده بودند - و ازین راه میانهٔ اشیان نزاع بود نیز بهمراهيِ فوج خود از جانب کالپي روانه آن سمت گردد - بهادر خان روهیله و راو

سورج سنگه بهورتیه و پهاڑ سنگه بندیله و رشید خان و شهباز خان افغان و کشن سنگه و شاه بیگ خان و امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچي و پانصد بیلدار از جانب مشرق رویهٔ آن سر زمین روی توجه باستیصال آن خذلان مآل آرند - و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملت آصف جاهي بسرداريِ محمد باقر از نوکران عمدهٔ آن خان والا مکان بکومک این فوج مقرر شدند - سلطان نظر به بخشي گري و واقعه نویسيِ این فوج سرافرازي اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهباني دار الخلافهٔ اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده گهڑي از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند - وبدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آنجا شده بود بفتح پور رسیده محفل وزن قمريِ سال سي و نهم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در اقضای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهٰذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسي و قمري مانند خورشید خاوري در کفهٔ میزان نیک اختري متمکن میگردند - و هر سال دو مرتبه بحساب شمسي و قمري جشنی عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت مي یابد - اگرچه این نوع تصدق

ریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگي بر این معنی اتفاق دارند - که اینگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسماني کامل ترین اقسام صدقات است - لهٰذا این طریقهٔ پسندیده را حضرت عرش آشیاني که بنای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رساني

محض نهاده بودند اختیار فرمودهٔ این قاعدهٔ ستودهٔ قرار دادند - که در وزن شمسي دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجناس و در وزن قمري هشت نوبت نخست به سیم ناب و باقي مراتب با سایر اجناس معهود هموزن مي آیند - و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب مقصود مي گردند - و في الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم و اصحابه امریست مقرر و معهود باین طریق که در روز هفتم از ولادت بوزن موی ستردهٔ مولود نقره تصدق نموده و قرباني را چند پارهٔ معدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور که وظیفهٔ امر مسنون مذکور است - که لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمها بدمه و شعرها بشعره وجلدها بجلده برین معنی دلالت دارد - بالجمله ازآنوقت باز این حمیده آئین درین دولت کدهٔ عظمی معهود و مستمر گردیده - و بجهت شاهزادها همین یک وزن شمسي مقرر شده - لاجرم روز دوشنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربیع الثاني سنه هزار و سي و هشت هجري قریب به نصف النهار جشن وزن قمري سال سي ونهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثاني آراستگي بهشت جاوداني پذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحویکه تفصیل آن شرح و بیان برنتابد - و زبان خامه از عهدهٔ تحریر آن برنیاید بظهور آمد - و بعد از فراغ این کار بیست و ششم آذر ظاهر قصبهٔ باري مضرب خیام دولت شد - پنجروز در آن مکان به نشاط صید . . ملک از پرداختند - روز جمعه دوم دي ماه از آن سرزمین بآهنگ سیر و شکار حوالي گوالیار و تفرج آن قلعهٔ سپهر مدار کوچ فرموده متوجه گوالیار شدند *

درین ایام خیر انجام اعجوبهٔ چند از غرایب حوادث گیتي و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبي‌های تقدیر در صوبهٔ کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از سکنهٔ پرگنهٔ اولر با حسن محمد نامي از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کلمه مذکور نمودند - که صبیهٔ حسن محمد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضي شده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمهٔ طیبه گفت که اهل این ولایت باید که امسال خیرات بسیار بظهور آرند - تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در خانهٔ باقر کشمیري پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیري دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرصهٔ وجود آمدند - و اهلیهٔ اسمعیل نام فراش کشمیري دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحهٔ ابراهیم کشمیري فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت *

ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبهٔ گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانیان و فیصل یافتن مهم جنجهار سنگه بندیله و درآمدن او در شفاعت بوسیلهٔ اظهار اطاعت

ربیع

اگرچه این حرکت والا که بتحریک کار فرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معني مشتمل بر دوست نوازي

و دشمن‌گدازي بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهي و موجب تنبیه چهار سنگه بندیله گشته آن غنودهٔ هوش را از گران خواب نخوت و پندار و از مستي‌سبکسري و بیخبري هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سر زمین که از دست تطاول و دست اندازيِ آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توجه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدي او ایمن گشتند - و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعهٔ گوالیار از قید گرفتاريِ زندان که در حقیقت دفنی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جلوه‌گاه تجليِ ورود آن مظهر انوار لطف جليِ حضرت پروردگار گردید - مشاهدهٔ خصوصیات آن والا حصار که از دیر باز مکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان روز تماشای آن بارهٔ دیرین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر حصاری بمتانت رفعت و فسحت ساحت آن حصن منیع الشان نشان نمي دهند اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و تدقیق در وارسيِ خصوصیات قلعه و ملاحظهٔ جزئیات آن ذرهٔ فرو گذاشت نه نمودند - برارباب صفا روشن‌است که جنبش بادشاهان پاک روان که چهار باغ دنیا را بمثابهٔ آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهانداري را بمنزلهٔ آفتاب خالي از حکمت نیست - و مصداق این معني سیر خورشید اوج گیتي ستاني‌است بگوالیار و عروج آن بلند کوکب باوج کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمار شان چون شمار مژگان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده مانند تمثال

از حبس آئینه رهائي نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصي در آئنهٔ خاطر شان نقش نمي بست - چون این ابر رحمت بر فراز قلعهٔ آن کوه سایه افگند - خواست تا حقیقت حال اینان که مانند نسیم در حباب از شدت حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشهای ژرف را کار فرمودند - از آنجا که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است - چندی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بل خیریت نفوس ایشان نیز در محبوس بودن بود - پای بند سلسلهٔ قید گذاشته دیگر تمامي گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانهٔ روزگار به تیره روزي و تنگ عیشي و بد حالي گذرانیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم آزاد فرمودند - و رقم عفو بر جراید عصیان شان کشیده برات عمر دوباره بنام هر یکی نوشتند - تا همگنان سر بر خط فرمانبري گذاشته مانند نال از حصار نای قلم از حبس ابد رها گردیدند *

بالجمله افواجی که برای سرزنش ججهارسنگه مانند جوهرهای تیغ پیهم تعین شده بودند - با لشکریان آهنین دل تیغ شده دست امید همگنان را از زندگاني منقطع گردانیدند - تمامي قوم بندیله را از آوازهٔ نهضت همایون بمقام گوالیار ساز و نوای توانائي گسسته بآئین خرطنبور از غم خشک بر جا ماندند - امرای عظام ناگهاني از هر طرف چون قضای آسماني بدآن سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال نعال مراکب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سو راه بر ججهار گمراه بسته عرصهٔ کارزار و ساحت کار را برو از مضیق حوصله تنگتر ساختند - و مهابتخان از گوالیار و خان جهان لودي از برار و عبد الله خان از کالپي جلو ریز شتافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما و مرد افگنان رزم پیرا

داد مردانگي دادند - و پای جرأت بر دم شمیشر نهادہ بازار تیغ زني
را تیز و هنگامۀ نبرد سازي را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد
حمله حکم حباب پیدا میکرد - وتیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر
خاصیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ماهي
در آب فرو مي رود - وتیر در دل بر نمطی جا میگرفت که خار در ماهي
جای گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران مي انداخت -
و آب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان
مي شکافت که بدر را انگشت نبي - و ناوک جگر شکاف دو تن را چنان
بهم مي دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکمان اسیر میساختند
وزہ کمان شان کار زہ گریبان میکرد - ومشتی را بر تیغ خون مي ریختند
و دم تیغ شان جای دم حیات میگرفت - چاشنيِ کمان دلاوران شربت
مرگ آمادہ میساخت - وسنان در دست یلان شمع وار از گرميِ جنگ
میگداخت - تیر از نایرۀ غضب خدنگ افگنان فتیله کردار در قندیل
مي افروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میگردانید - پرچم علم
دولت ریش خند زندگانيِ اعدا میگردید - و سوفار تیر نصرت پردازان را از
خندہ دهن باز نمي آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زہ از کمان
در خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن مي شد و نبرد آزمایان
را از خون خویش سرخروئي حاصل مي آمد - شاخ کمان را از پیکان تیر برگ
مي دمید و گل سپر را از ناوک خار دست مي داد - بالجمله چون
ججهار سنگه برگشته روزگار را از تیزيِ لشکر تیغ زنان پای گریز بریدہ شد -
و از نیروی موکب صف شکن دل از دست دادہ پای ثبات واستقرارش از
جای رفت - ناچار برهمنونيِ خرد پیش بین که آئنۀ اسرار نما است روی
ارادت باولیای دولت آورد - وخیال نافرماني را از دل دور ساخته زنگ

کدورت از مرآت اعتقاد بر زدود - و بدرگاه گیتي پناه توجه نمود - تا از هیچ رو سنگ حوادث شیشهٔ ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش باحسن وجوه جلوه گري نماید - عرضداشت که اگر بآب دجلهٔ عفو دامان گناه من شست و شو یابد - و بشگفتن گل بخشایش شاهنشاهي خار خار هراس از دلم بیرون رود - بدرگاه و الا که گلزار جاوید بهار دولت سرمدیست - مانند آب روان با دل صاف قطره زن گردم - و دیگر آبی بر زندگاني کنم که از چمن اعتقادم گل نافرماني نروید - و بهر منصب و جاگیری که هواداران چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند - سپاسداري نموده از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشتهٔ واقعه نگار لشکر عبد الله خان بعرض همایون رسید - که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از مهر گزینان این آستان فلک نشان بیست و یکم دیماه حصار ایرچ را که حصاریست استوار وهر برجش از کمال ارتفاع سر باوج فلک مي ساید از تصرف ججهار زحل سیما بر آورد - و آنچنان حصار بلندي گرای را که توسن اندیشه در ادراک رفعتش سم افگنده در سر سواري گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزي دستگاه را دست افتاد - تفصیل این مقدمه آنکه عبد الله خان با محمد باقر بخشي آصف خان از سوی مشرق وبهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده رو به تسخیر قلعه نهادند - درونیان از روی تهور تمام به برج و بارهٔ آنوالا حصار که ججهار مقهور آنرا استحکام تمام داده بود بر آمده بمدافعه ومقابله در آمدند - خان فیروزمند بعد از تگ وتاز بسیار در عرصهٔ کارزار بقصد جوهر نمائي با جمیع هم گوهران خویش از پشت توسنان که چون گوهر در رشته در راهای باریک قطره توانند زد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که مانند صدف قلعه بیدر بود بزور تیغ بشگافد - با آنکه آب تا کمر بود بهادران

از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آشنایان از ژرفی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین ممر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال بادشاهي کار یورش پیش برده رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکنامي در عرصهٔ نام آوري بر افراختند. بالجمله در آن جهاد که نمونهٔ جهاد خندق بود - همین که غزا پیشگان بعزم تادیب هندوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گشتند - در تن هندوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بکردار ناقوس ناله کشیدند - از طرف دیگر بنابر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیم هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخرکار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاده بیاوري آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشناسان درهم شکست - وبا برادران و تابینان خویش که همه یکرنگ بودند - مانند گلهای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچهٔ لاله از سیاه دلان پر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب بسرعت تمام قطره زنان آمد - وهندوان سیاه فام را به تیغ سوسني برنگ داغ لاله درخون نشانیده گلگونهٔ فتح بر روی اقبال کشید - ونزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگاني بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم درجایزهٔ این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و پهاژ سنگه بندیله را بنوازش نقاره بلند آوازه ساخته صفدر خان و [۱] [نثار خان] ع را بعنایت علم سر

(۱) م [جانسپار خان] ل

بر افراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بتازگي از سر تقصير جهار سنگه در گذشته معاذير نا دلپذير اورا پذيرفتند *

دهم بهمن ماه آلهي روز دوشنبه سوم جمادي الاولی سنه هزار و سي و هشت هجري جشن وزن مبارک شمسي سال سي و هشتم از عمر ابد قرين حضرت صاحب قران ثاني به آراستگي تمام ترتيب يافت - و بمحفلی ارم آئين که ياد از بهشت برين ميداد بوضع غريب و روش تازه دلفريب زينت و زيب پذيرفت - و در ساعت مسعود برسم معهود بار ديگر آن روح مجسم و جوهر مجرد که برداشت والا مقدار در حوصلهٔ سپهر نهم نگنجد - و مقدار نيم جو وزن تمکينش را کفين مهر و ماه نه سنجد - براى برآمد کام نيازمندان و حصول آرزوى کام جويان تن بهم سنگي گوهر شاهوار و لولوى شاداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترازو نشين گشت - و بجهت توسيع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معيشت تنگ عيشان سر بهم سري مهر انور فرود آورده تحويل اشرف به برج ميزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود که همورن آمده بود بر فقرا و مساکين قسمت يافت - سعيد خان ولد احمد بيگ خان از تعيناتيان کابل از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و چهار صد سوار سر بلند گرديد - خدمت پرست خان و خواصخان بسر افرازي عنايت علم سر اختصاص بر افراشتند *

بيست و نهم بهمن ماه رايات ظفر آيات قرين سعادت و اقبال از گواليار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع يافت - دهم اسفندار از باغ نور منزل که دريغولا مطرح اشعهٔ انوار ماهچهٔ لواى والا شده بود - در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نير اعظم از افق مشرق جاه و جلال يعني چار ديوار دار الخلافهٔ عظمی طلوع فرمودند - مهابت خان خانخانان مظفر و منصور از مهم

بندیله معاودت نموده ججهار سنگه مقهور را همراه به قرارگاه سریر خلافت مصیر آورد - و نخست خود با سران لشکر ظفر اثر ملازمت نموده آنگاه از روی تضرع و زاري بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه آن گسسته امید نمود - حضرت شاهنشاهي عفو جبلي را کار فرموده بجهت مراعات خاطر خانخانان آن بندهٔ فراري عفو جوی زینهاري را که گرانبار خجالت و شرمساری بود در دربار سپهر مدار راه دادند - و در حق آن باطل کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلي را کار فرمودند - و بالکلیه از تقصیرات او در گذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده بحضور طلب فرمودند - و بخشیان عظام بعنوان گناهگاران بخشایش طلب ایستاده نموده آنگاه اذن کورنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیان دیدهٔ پاس جاوید بدین شکرانه هزار مهر بصیغهٔ نذر و پانزده لک روپیه نقد بطریق جرمانه و چهل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معلی صادر شد که از جمله محال که سابقا به تغلب در تصرف او و پدرش بود - موافق تنخواه منصب چهار هزاري چهار هزار سوار بحال شود - و مابقی در طلب خانجهان لودي و عبدالله خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجه پهاز سنگه به بندیله نمایند - و مامور شد که معترض زمینداران نگشته با [۱] [دو هزار سوار و دو هزار پیاده] همواره در یساق دکن حاضر باشد *

سرآغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني

درین روز شادي افروز که عبارت است از غرهٔ فروردي ماه موافق

---

(۱) ع [ده هزار سوار] ل

سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سي و هشت هجري
و عنفوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است- حسب الامر
سلطان السلاطین روی زمین ثاني صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله
در صحن خاص و عام دار الخلافهٔ کبری جشني رنگین بزینت و زیب تمام
ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم
ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرانیدند -
و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرامي گرفته سرمایهٔ بهجت
و شادماني جاودان اندوختند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک
وقوع یافت این بود - که ارادتخان از تغیر مهابتخان خانخانان که به نیابت
او پسرش خان زمان در دکن بود - بصوبه داريِ دکن و انعام خلعت با
چار قب طلا دوزي و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل و ماده فیل سرافراز
گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار
یافت - و خدمت دیوانيِ کل که بخان مذکور مفوض بود بدانشور خرد
پرور دستور اعظم علامي افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگي تا آغاز
روزگار فتوت سرانجام مهمات دیوانيِ سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته
بود مرجوع گشت - و خدمت خانساماني از تغیر افضل خان به میر جمله
مرحمت شد - مهابتخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسپ از طویلهٔ
خاصه سر مباهات بر افراخته بصاحب صوبگيِ دهلي سر افراز شده دستوري
یافت - معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار
و بصوبه داريِ اجمیر سر افراز گشته رخصت یافت - چنگیز ولد عنبر حبشي
بقابر رهنمونيِ بخت به اندیش روی نیاز و امید به قبلهٔ امیدواران آورده
بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو هزار و پانصدي
هزار سوار امتیاز پذیرفت *

بیستم رمضان المبارک سنه هزار و سي و هشت هجري روزگار دل آزار و سپهر بد روش ناهنجار از روی بیراهه روئ معهود خویش بتازگي طریقهٔ جفا پیشگي پیش گرفته نهال وجود شاهزادهٔ عالمیان سلطان دولت افزا را از پا در آورد - و ازین راه خزان افسردگي و پژمردگي به بهارستان امید عالمیان نهاد - آنحضرت بتائید آسماني و تمکین صاحبقراني تمکن ورزیده شعار صبر و شکیبائي گزیدند - و به نصائح هوش افزا و پندهای دل پسند در تسلیِ خاطر اندوهمند نواب مهد علیا کوشیدند *

غرهٔ شوال مبارک فال بادشاه دیندار اسلام پرور که روزهٔ ماه صیام را بنابر متابعت صاحب شریعت بدستور هر ساله از روی کمال طوع و رغبت گرفته بودند - سنت افطار بعمل آورده از مطلع جهروکهٔ والا طلوع فرخنده فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز هلال ابروی خجسته با بدر رخسار مبارک بهم پیوسته مشاهده نمودند - و چون متعطشان زلال دیدار فیض آثار که از کمال تشوق و خواهش ملازمت که از روزي شدن حرمان یکروزه ناشي شده بود همانا روزهٔ وصال بل صوم دهر داشتند - از زلال لقای همایون فال که هم خاصیت آب بقاست روزه کشودند - حضرت بادشاه دین و دنیا پناه از راه پیروي سنت سنیهٔ حضرت رسالت مرتبت تشریف قدوم اشرف به عیدگاه ارزاني داشته بعد از ادای نماز عید بدولت و سعادت ارادهٔ معاودت نمودند - و بنابر عادت معهود که عبارت است از درم ریزي و زر پاشي بر زن و مرد و فقیر و غني از اهالي کوی و برزن و حوالي و حواشيِ راه گذر امر عالي صادر فرمودند - چنانچه درین حالت نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درهم بر روی درهم ریختند *

از سوانح دولت خدیو زمانه که غائبانه در سرحد کابل چهره نما گشته بود - و نوید آن همین ولا در ضمن وقایع آن صوبه بعرض اعلیٰ رسید اینکه

خنجر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قاقشال بحکم دولتخواهي و کار طلبي انداز بدست آوردن قلعهٔ بامیان که میانهٔ بلخ و کابل واقع است نموده بآن سرحد ترکتاز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعه را که از دیر باز در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکي اوزبکان بر آن استیلا یافته بودند بخاک رهگذر برابر کرده قرین ظفر باز گشتند *

رسیدن بحري بیگ برسم رسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحاد نامه مشتمل بر ادای مراسم تهنیت جلوس همایون و بیان مجملی از احوال شاه .

بحکم آنکه مرآت الصفاء خاطر آگاه صاحبدلان و ضمیر منیر مقبلان خاصه رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینه انطباع پذیر صور اسرار نهفتهٔ قضا و قدر است - چنانچه این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملهمون ازآن روشن تر است که بجلاکاري صیقل تفصیل محتاج باشد - لاجرم هرچه بخاطر خطیر این طبقهٔ والا پرتو خطور افگند - خصوص صورتی که از دل بزبان قلم دهند البته بظهور پیوندد - شاهد این معني است حال شاه عباس والي ایران که از اکثر سلاطین عصر به تدبیر عواقب امور و وفور عقل پیش اندیش امتیاز تمام داشت - چه مکرر این معني را که همانا از عالم بالا بزبان صدق بیانش داده بودند مذکور مي ساخت - که اساس دولت کدهٔ حضرت صاحبقراني از تائید بخت و دولت و هوشمندي و کارداني این بادشاه زادهٔ والا مقدار تشیید جاوداني خواهد یافت - و ازین رو همواره در محافل آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این برگزیده ستوده صفات مذکور مي ساخت -

و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار مي نمود - و بنابر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال مفاوضه و رسول دست داده - دریغولا که جلوس همایون بفرخندگي وقوع یافت - نوید آن در فرح آباد مازندران بسمع شاه رسید - بنابر اصابت آن حکم صایب بتحریک فرط اهتزار و انبساط از جا در آمده في الحال بحري بیگ نامي از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و اداي مراسم مبارکباد و ایصال تهنیت نامه بدرگاه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و اورا باین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز در عرض سه ماه طي نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودي درخواست رخصت کند - و در همان موازي مدت خود را رسانیده شاه را از دقایق حقایق احوال خیر مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکي شاه والا جاه رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحري بیگ بحدود ممالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده وهن و سستي درمیان سرعت بسر راه نداده و بزودي ایلغار نموده خود را بنواحي دارالخلافه رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او بپایهٔ سریر اعلی في‌الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیرهٔ او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر و مقدارش از مرتبهٔ اقتدار امثال و اقران خود در گذشت - روز بیست و پنجم تیر ماه همراه معتمد خان بدرگاه گیتي پناه رسیده از بساط بوس درگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از اداي مراسم اداب معهوده در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مفاوضهٔ شاه را گذرانید - آنگاه معروض بار یافتگان بارگاه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرمناک و خوشوقت

گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء تهنیت نامهٔ نامي نامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اهمال و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و این درم خریده را بر سبیل تعجیل جریده راهي ساختند - و عنقریب یکی از عمده‌های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجملاً بحري بیگ در همین محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته بخلعت فاخره و جیغهٔ مرصع سرمایهٔ افتخار ابدي اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخی از خصوصیات احوال شاه صفي والي حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش مي یابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعني خامهٔ خود کام را به مهمیز سرعت انگیز اشارهٔ بعضی دوستان در عرصهٔ کمیت خراج آن اطراف که نسبت بکمیت عرصهٔ این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سر و پا گرم پویه میسازد - مجملاً ولادت شاه عباس در شب دو شنبه غرهٔ رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجري اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بیمن محض نامي بود گذرانیده بسن هژده سالگي رسید - در سنه نه صد و نود و شش بر سریر دارائيء عراق نیز استیلا یافت - و در سر تا سر بلاد ایران قریب بچهل و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روانيي فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانهٔ سلطنت و درستيي تدبیر و ملاحظهٔ عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاسات و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الهي بود - و بنابر آن باوجود این

مراتب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیهٔ سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبهٔ قوت غضبي در وقت خشم مطلقاً بهیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائي قهر بظهور مي آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفي حفظ صورت سلطنت و مرتبه خویشتن داري نمي نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه بمثابهٔ در دلهای خواص و عوام راه یافته بنحوی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سر گفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس مي گذاشتند - و چون بر مي آمدند این معنی را فوزی عظیم دانسته غنیمتی بزرگ مي شمردند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسله‌های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خانمان خود بر کنده پراگنده شدند - و ترک وطن مالوفهٔ خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کدهٔ جاوید مان خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بنابر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکبر میسر نشد باطراف اقالیم دیگر رفتند - في الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعني افراط در عقوبت و تعدي از حد سیاست و اجرای حدود که بضرورت عقلي منافي مقتضای معنی بادشاهي است و لازمهٔ مرتبه ظل الٰهي - چه مالک الرقاب حقیقي فرمانروائي عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زیردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و دربارهٔ هر یک دادگري و نیکو کاري بکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف

جنایات و جریدهٔ جرایم کشند - نه اینکه با همگنان اصلا رفق و مدارا آشکارا ننموده بی تامل بحکم عنف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر و مشیر خرد پیر دست و بازو بخون ریزي کشوده نخل بن وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در آرند - الحمد لله والمنة که درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابري مي زند - بیمن توجه این بادشاه درویش نهاد° بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت و سپاهي در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کهف امن وامان اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیدهٔ آنحضرت هندوستان معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بالجمله شاه والا جاه دراواخر سن شصت و یک سالگي صبح روز شنبه بیست و چهارم جمادي الاولی سال هزار و سي و هشت در بلدهٔ اشرف مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان واستسقا و اسهال و اعراض آن داعي اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت کده بنابر بیروشي مشهور که گماشتهای عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش و قبر شاه طهماسپ بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را بیکی از مشاهدهٔ متبرکه مثل نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساختند - و درین سه روضهٔ منوره سه قبری آشکارا نمودند تا آنکه هیچکس را اطلاع نباشد که مدفن حقیقي کدام است - و آن شاه والا جاه را سه پسر رسیده بود یکی صفي میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلي میرزا - صفي میرزا که از روی خلق بهترین شهزادهای سلسلهٔ صفویه بود - در سن بیست و هشت سالگي در بلدهٔ گیلان وقتی که از حمام بر آمده

بمنزل خود مي رفت - بنابر فرمودهٔ شاه بی سبب ظاهري از دست
بهبود نام غلام چرکس از پای در آمد - و دو روز هیچکس را از بیم شاه
یارای التماس تجهیز و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجویز
قصور او نماید - تا در سوم روز بدستوریِ شاه مدفون گشت - و سلطان
محمد و امام قلي دو پسر دیگر را در عنفوان شباب حسب الامر شاه میل
در دیده کشیده نابینا ساختند - و از صفي میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان
میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سریه - بنابر دستور معمول
شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت باجازت او نابینا ساختند -
و چون تقدیر ازلي بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود سام میرزا درمیانه
سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاه چون فرزندی شایستهٔ این امر
نماند - و فرزند زادهٔ صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل
و عقد از اعیان دولت مثل زین خان که بعنوان حجابت باینجا آمده
آخر بمرتبهٔ سپه سالاري رسیده بود - و عیسی خان قورچي باشي و خلیفه
سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه سرا و محمد علي بیگ بصوابدید زینت بیگم
عمهٔ شاه قرار دارائي آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب
عهد نامهٔ نوشته همگنان خط و مهر خود برآن گذاشتند - و در حال بدست
اله وردي بیگ نامي داده به صفاهان ارسال داشتند - متصدیان مهمات
آن بلده بمجرد رسیدن عهدنامه میرزا را از منزلی که با سایر میرزایان
بطریق نظربند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادي الثاني
سنه هزار و سي و هشت بر مسند فرمانروائي ایران جلوس دادند - و تغیر
نام ایام شاهزادگي نموده بشاه صفي موسوم ساختند - چون از روی استقلال
بدارائي آن کشور رسید - و هم در مبادئ امر بنابر آنکه در طفولیت
حسب الامر شاه بتداول افیون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود -

و بعد از ترک افیون بنابر حضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند تائب بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با دست سبو عهد بیعت درست کرده عقد همدمي جام بنت العنب بست - و باز آغاز پیمانه کشي و قدح نوشي نموده بحکم کار فرمائي بادهٔ هوش ربا و راهنمائي حریفان هم بزم جرعه پیما به خونریزي راغب شد - و از در هدم بنیان الرب یعني هیکل انساني را که در معني طلسمی است که آن حضرت باسم اعظم خود بسته که دیگریرا شکستن آن به هیچ باب رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالات درین باب بجای رسانید - که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین مقارنهٔ فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که بالیاس پاشا در صحرای مهریاني مابین همدان و شهر رود بمواجهه رو آورده شکست خورد - و شیلي سلطان حاکم شوستر و پنج شش هزار قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند - مجملاً هم در مبادي سلطنت بنابر کار فرمائي قهر و غضب بصدور اندک جریمه و في الجمله توهمی خصوص با ضمیمهٔ آتش افروزي عمر و تمیمهٔ ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچي باشي را که نسبت دامادي بادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میر رضي صفاهاني صدر را که دختر زادهٔ شاه بود با دو پسر میر محسن و میر رضوي که ایشان نیز نبیرهٔ شاه بودند نابینا نمود - و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسلهٔ صفویه از فراز بارهٔ قلعهٔ الموت که آنجا محبوس بودند بفرموده اش بزیر انداختند - طالب خان پسر حاتم خان

وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ یساول داماد او بی سبب ظاهري به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضي محسن پسر قاضي معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقي نامي را که از نوکران محمد خان زیاداوغلي که باوجود کمال مهابت خلقت بکمال تنگ خلقي معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصي ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و توخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچي باشي را بی سابقهٔ تقصیر سر از تن جدا ساخت - و یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمحض حرفی بی ادبانه که ازو نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولار و هرمز و بحرین و کوه کیلویه و آن اطراف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود - با صفي قلیخان پسر رشید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چند پسر و پسر زادهٔ او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید *

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش مي یابد - خراج کل ایران بنابر قول جمعی از محاسبان که بر کماهئ مداخل و مخارج آن ملک آگاهي داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزي که رایج آن ملک است - که قریب به دو کرور و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع ممالک محروسهٔ هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده چنانچه سبق ذکر یافت هشت ارب دام است - که هر اربی صد کرور باشد - و هر کروری صد لک - و حاصل هر کرور دام دو و نیم لک روپیه

مي شود - باين اعتبار کل ممالک ایران نهم حصهٔ این اقلیم اعظم میشود - هر چند بحساب جمع و فاضل تفاوت درین مرتبه است - و لیکن بحسب نسبت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوکت و کثرت خدم و حشم تفاوت بسیار است - سپاس ایزد را که بمحض عنایت بخشندهٔ بی منت و وهاب بی ضنت این مایه نعمت بیکران نصیبهٔ این دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست که مذکور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خوندکار روم چون حقیقت مداخل ولایت او از قرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و اخبار متوددین بظهور پیوسته یقین که باین دولت خداداد برابري نمي تواند نمود - امید که تا روز نشور و دم نفخ صور روز بروز عظمت مکانت و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که اساس بقای آن چون بنیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود در تزاید باد بلطفه و فضله *

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت ناهنجار خواجه صابر است - و وا نمود این ابهام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیتي پناه انتظام داشت - و بخطاب نصیري خان مفتخر بود - بنابر رعایت نسبت خویشي و دامادیِ عبد الله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده ازو بظهور رسید - مشار الیه نیز قطع نظر از مراحم سرشار آنحضرت نموده شرم این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومي از سعادت ملازمت بر خویشتن پسندیده به نظام الملک در پیوست - و چندی در دکن بوده مدتی بیهوده روزگار بپایان آورد - چون روی سریر سروري بل صفحهٔ جبین زمین و زمان

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت - باعتماد عفو جرم بخش خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت‌های پی در پی ندامت و عذر خواهي جنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی پایان نمود - آنحضرت بمقتضای کرم ذاتي و مروت جبلي معاذیر اورا دل پذیر انگاشته بخلعت و منصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب سابق سر افراز ساختند *

از بدایع وقایع که درین احیان سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن فیل سفید است بي دستیاريِ سعي و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد - دلالت تام بر کمال بلندیِ اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود بل نایاب است - و سرمایهٔ مباهات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجهای این دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلخانهٔ او موجود است - و از زمان پاستان تا الحال هیچ بادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز شمرده اند - حضرت عرش آشیاني در مدت پنجاه و دو ساله بادشاهي باوجود آن مرتبه سعي در فراهم آوردن فیلان نامي چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار زنجیر فیل در فیلخانه موجود بود - همواره درپی پیدا کردن فیل سفید بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامي بجهت سودای سودمند آن بلاد به بنادر پیگو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاوهٔ فیلی بغایت کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در بندر پیگو بمعرض بیع در آمده بود - بگمان آنکه شاید در کلان سالي سفید لون ظاهر شود آنرا خریداري نموده برای او آوردند - و او بنابر امیدواري در مقام آن بود که چندی آن چاوه را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت

جنت مکاني اورا بجهت خريد ياقوت به پيگو فرستادند - بمقتضای سوابق معرفتی که با سيد دلير خان داشت آن چاوه را در جاگير خان مذکور گذاشت - و بحسب اتفاق خواجه مشار اليه بنابر منع حاکم آنجا از بر آمدن ممنوع شده مدتی نظربند بود - چاوۀ مذکور دوازده سال در آن پرگنه مانده تربيت يافت - و رنگی بغايت سفيد در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه ندرت وجود بدربار معلی فرستاد - و دوازدهم شهريور از نظر اشرف گذشت - چون مطلوب بود بغايت مستحسن افتاد و به‌گج پتي موسوم شد - وطالبای کليم که از جملهٔ شعرای سر آمد پای تخت است - درين باب اين رباعي در سلک نظم کشيده به صلۀ گرانمند گرامي گشت - * رباعي *

بر فيل سفيدت که مبيناد گزند شد بخت بلند هر که او ديده فگند
چون شاه جهان برو بر آمد گوئي خورشيد شد از سپيدۀ صبح بلند

از سوانح غريبۀ اين ايام غرّۀ مهر يمين الدوله آصف خان دو برهمن ترهتي که آوازۀ هنر پروريهای بندگان حضرت شنيده از روی چشمداشت نظر عنايت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانيد - و معروضداشت که هنر هر يک ازين دو هنرور آنست که ده بيت شعرای هندي زبان در حضور بديهه گفته بر ايشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که پيشتر شنيده باشند - بمجرد يک نوبت خواندن بر وتيره و ترتيبی که استماع نموده اند باز مي خوانند - و بر بديهه ده بيت بر همان وزن و قافيه در همان باب جواب ميگويند - چون حضرت شاهنشاهي مکرر ايشانرا بمعرض آزمايش در آوردند - و تجربه موافق حقيقت معروضه افتاد - هر دو منظور نوازش شده بخلعت و انعام گرامند سر افرازي يافتند - و بمقدمي موضع ترهت که موطن ايشان بود امتياز يافته کامياب و مقضي المرام بوطن خود مراجعت نمودند *

روز دوشنبه نهم ماه مذکور بمنزل یمین الدوله آصف خان با سایر بادشاهزادها و نواب مهد علیا تشریف فرموده دو روز در آنجا نشاط اندوز و طرب افروز بودند - پانزدهم ماه چنگیز پسر عنبر حبشي بخطاب منصور خاني و انعام ده هزار روپیه امتیاز جاوداني یافت *

گزارش داستان غیرت بخش عبرت آموز که عبارت است از شرح احوال خانجهان لودي ازمبدأ تا مآل و رو تافتن او از قبلهٔ اقبال ابدي و شتافتن بوادئ ادبار سرمدي از روی ناداني و بیخردي

بر ارباب دانش دوربین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت این معني چون روز روشن است - که هر بیراهه رو که گام بروش نه نهد - و پای بدرستي و راستي نگذارد - آن نقش قدم در حقیقت چاه راه او گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن اکتفا ننموده احسان را باساءت تلقي نماید - علی الفور مجازات آن تفریط که در شریعت کفر معنوي و شرک باطني است - در کنار روزگار خویش بیفند - از شواهد صدق این دعوی مشاهدهٔ آغاز و انجام روزگار پیر خان افغان مخاطب به خانجهان لودي است - که از دولت این دولت خانهٔ جاودانه کارش بکجا کشیده بود - در آخرالامر بدلالت ناداني و جهالت افغاني از شاه راه هدایت کج گرای گشته ببلیهٔ پاداش اعمال سئیه گرفتار گردید - شرح این مقال علی الاجمال آنکه در مبادئ امر او منظور نظر و مقبول عاطفت حضرت جنت مکاني گردیده بمیامن تربیت آنحضرت

از زاویهٔ پس کوچهٔ گمنامي و نوکريِ عبد الرحیم خانخانان باوج عزت و شهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بدآن درجه بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاري ذات و هفت هزار سوار و خطاب خانجهاني سر افراز شد - آنگاه بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثاني چون مواد زیادهٔ سري یعني هوای جاه و سودای ریاست پیوسته در سر بیهوش او جوش مي زد - از روی کافر نعمتي و ناسپاسي بتحریک چندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر ازین همه مراتب نموده و چشم از سایر این عنایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبارگي هنگامه آرای خروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسایل با نظام الملک کارفرمای دکن وثایق عهد و پیمان بمیان آورده این قرار داد را درمتن عقد بیعت بعلایق ایمان غلاظ و شداد موکد گردانید - که آن بد عهد سر تا سر ولایت بالا گهات را که تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاهره بود به بی نظام باز گذارد - و او بمقام اعانت و امداد آن بد نهاد در آمده در همه جا و تا همه جا همراه باشد - درین حال بعد از استماع سانحهٔ ناگزیر حضرت جنت مکاني حضرت صاحب قران ثاني قبل از نهضت والا بسوی مستقر سریر جهانباني از دار الخیر جنیر جان نثار خان را با فرمان جهانمطاع که از فاتحه تا خاتمه بخط خاص بود - بجهت استمالة او ارسال فرمودند - آن برگشته اختر مطلقا باقدام اداب و اندام پیش نیامده و به لوازم این مقام اقدام نه کرده تقدیم مراسم معهوده نمود - و از راه ستیزهٔ سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده در برابر آن مایه مهرباني و پیغامهای عنایت آمیز از روی خشونت طبع سخنان نا ملایم وکلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از معاودت جان نثار خان در مقام وفای عهد معهود با نظام الملک در آمده

به سایر جاگیر داران و عمال اعمال متعلقهٔ بادشاهي نوشت - که چون دریفولا خدیو جهانیان ازین مرحلهٔ پر ملال رخت ارتحال بآهنگ ارتقاء عالم بالا بر بسته - و ازین راه شیرازهٔ جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی سر دارد از یک دگر گسسته - و هنوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس اقدسش سرمایهٔ رفع تفرقهٔ گیتي است سایه بسر وقت بخت تاج و تخت نیفگنده - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع مسکون ست - از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفته - خصوص ملک دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته در مقام انتقام در مي آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از مصلحت دور است - مي باید که دست از تصرف ولایات بالا گهات باز داشته بحضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهباني شهر بعمل آید - چون نوشتهٔ آن ناقص اندیش بامرای سرحد رسید - بنابر آنکه ازآن مواضع بیگمان بودند - سخنان سادهٔ فریب او را که نقش دولتخواهي داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهانجات باز داشته بدو پیوستند - و دیگر بارهٔ جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوای قلعهٔ احمد نگر و مضافات آن که سپه دار خان حاکم آن سرحد بحکم رسوخ اساس عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کردهٔ چون کوه ثابت قدم جای خود را محکم نگاه داشته کاهی به بهای حرف او نداد - و سخن او را مقدار جوی وزن ننهاد - آنگاه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتي ولي حقیقي به سلسله جنباني شقاوت با ولي نعمت جاوید از راه خلاف و نفاق در آمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از کار که از روی جهل و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوتاني

را در برهانپور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معموري مقرر بود آهنگ قلعهٔ ماندو نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از جذیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود - از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی تازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کار خانهٔ دولت پدیدار شد - و بتاثیر سطوت وصولت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاده سر نیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی که اکثر مردم کار آمدني که تا ماندو با او همراهي گزیده بودند - بمجرد استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گج سنگه و جی سنگه ازو جدائي گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینهٔ احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت - و بمقام تلافيء تفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاري عرضداشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداري بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بندهٔ دیرین و فدويِ کمترین که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رقبهٔ سرافگندگي رهن ربقهٔ بندگي داشته پیوسته از کمال فرمان پذیري و دولت خواهي مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قرین صدور سازد - چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بفتوای خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود - معهذا گفتار

او بکردار آشنائي نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه اعتماد و اعتبار را نمي شایست - و لیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس آن حضرت بخشایش تقصیرات و فرو گذاشت زلات است - و در برابر عفو خطا بخش آنحضرت کوهای گناه قدر کاهی ندارد - لاجرم کردهٔ و گفتهٔ او را ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیحساب او را بحسابی بر نداشتند - و عواطف بسیار و مراحم بیشمار در بارهٔ او بظهور آورده صاحب صوبگيِ خاندیس و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلاسا و تسليِ خاطر او صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلیٰ از ماندو به برهانپور شتافته چندی باهتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگاهبانيِ آن حدود بعهدهٔ مهابت خان خانخانان قرار یافت - و صاحب صوبگيِ مالوه بدو تفویض شد - چندی در آن سر زمین نیز روزگار بپایان برد - تا آنگاه که با لشکر کومکيِ آن صوبه بتادیب و گوشمال ججهار سنگه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر افتخار بآسمان رسانید - چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار نظر یافت‌های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماض عین است - اصلا خیره چشمي‌های اورا منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بیراهه رویهای اورا بر روی او نیاوردند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث تعجب حاضران انجمن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که همانا جنایتهای مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مراحم بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمهٔ بغي و غدر است - و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست عقیدت - اصلا خاطر تفرقه ناک و دل رمیده و هوش از سر پریدهٔ او باز بجا نیامد - معهذا از سخنان وحشت افزای پراگندهٔ گویان که از هر گوشه

بگوش او مي رسيد وهمش زياده مي شد - بحسب اتفاق درين اثنا لشكري پسر مخلص خان از روى خورد سالي و بيخردي خواست كه پسران او را در واهمه اندازد - بايشان گفت كه قبل از آنكه شما را در همين دو سه روز در تنگناى زندان بروز بد نشانند انديشهٔ كار خويش فرا پيش گيريد - آن كوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او كه از بد انديشي خود پيوسته متوهم و محترز مي زيست - بمجرد استماع اين سخن بى اصل واهي كه از اراجيف افواهي هزار پايه بيمايه تر بود - توهم بيجا بخود راه داده بسيار از جا رفت - و در عرض دو سه روز هزار تن افغان زياده سر چه از خويشان و چه از نوكران بر سر خويش جمع آورد - و با خاطر پراگنده و حواس متفرقه در خانهٔ خود نشسته حقيقةً در سعادت جاويد بر روى خود به بست - حضرت شاهنشاهي از عزلت گزيني او كمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص آصف جاه استكشاف فرمودند - و حقيقتى كه بعد از تحقيق بعرض رسيد - پسند نفرموده اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث محرومي از ادراك سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مكر و حيله در آمده بزبان عجز و زاري پيغام داد - كه چون انحراف مزاج اقدس بر من از روى كوتاهي‌هاى نامتناهي خويش خاطر نشان و دل نشين گشته - و ازين رو عرض و ناموس ديرين را كه پاس آن در مشرب حميت افغاني اهم واجبات است در معرض تلف مي بينم - و بنابر كمال استيلاء وهم و هراس از كار رفته و از پاى در افتاده ام - و الا كدام شقاوت نهاد بى سعادت باختيار از ادراك شرف كورنش صاحب دارين خود محرومي اختيار ميكند - اكنون از عنايت بى غايت حضرت خلافت پناهي استدعا دارم كه مرا از بيم بى ناموسي و بى عرضي ايمن و مطمئن خاطر سازند - و توقيع امان نامه كه سرخط آزادي اين پير غلام

از رق عصیان است متوقعم که بدستخط اقدس مزین فرمایند - و آنگاه که بتازگي جان بخشي نموده از سر نو این بندهٔ زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند - چون التماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمدة الملک معروض افتاد - مالک انفس و آفاق بنابر مقتضای مکارم اخلاق و کرایم عنایت و رعایت جانب خان عالي شان ملتمس اورا بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زنهار نامهٔ نامي را که منشور سعادت ابدي و برات نجات سرمدي بود طغرای حیات جاوداني وتوقیع رستگاريِ دوجهاني دانست - و نشرهٔ جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاه گیتي پناه آمد - و بسعادت بساط بوس سر بلندي و ارجمندي یافته چندی بدستور معهود آمد و شد مي نمود - با وجود آنکه حضرت ظل سبحاني همواره در صدد دلجوئي او بوده بانواع عواطف و مراحم اورا دل مي دادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدي کار فرما و ضلالت سرمدي راهنما بود - معهذا بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدرین دار دنیا حق است - روزگار نخواست که پرده از روی کار بر ندارد - و پاداش کار نابکار او همدرین نشاة بکنار او ننهد - فایده برین مراتب مترتب نشد - و پرده پوشي‌های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیشه بر پای خود زد - و بدامن زنيِ کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توضیح این ایهام آنکه این تیره سرانجام ازآن روز باز پیوسته در پی آن بود - که از روی لجاج بخت با سعادت بستیزد - و رو بواديِ فرار آورده بهای ادبار ابدي از دولت و اقبال سرمدي بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره در پی مایحتاج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیشنهاد خاطر مي بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد - در شب یکشنبه بیست و [1] [دوم] ع مهر میعاد فرار قرار داد - چندی

---

(۱) ع [یکم] ل

از ملازمان آصف جاهي ازين معني آگاهي يافته خان والا شان را خبردار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت كشيک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پيش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله ورديخان را كه هم كشيک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - كه حقيقت بسمع اعلی رسانيده دستوري حاصل نمايد - كه با اهل چوكي رفته اطراف خانهٔ اورا محاصره نموده اورا باساير متابعانش دستگير سازد - چون مشار اليه بحضور رسيده پيغام بذروهٔ اعلی رسانيد - فرمودند كه چون پاس عهد و وفای موعود شيمهٔ كريمهٔ برگزيدگان آنحضرت است - و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد اين ملكهٔ ملكي بجهت انتظام عالم صورت بيشتر از همه ضرورت باشد - بالتزام اين خصلت حميده و ستوده بر ذمت همت فرض نمودهٔ ايم - بنابر اين مادام كه مصدر امری نگردد - كه فتوای خرد تنبيه و تاديب اورا تصويب نمايد - ما نيز تجويز اين معني نمي نمائيم - مجملاً چون كسی متعرض احوال او نشد - فرصت غنيمت دانسته با ساير متعلقان و منسوبان خود هزيمت اختيار نمود - بعد از يک پهر شب يمين الدوله رفته حقيقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانيد - حضرت خلافت پناهي بی توقف در همان شب موكب نصرت شعار را بسرداري امرای نامدار مثل خواجه ابو الحسن و سيد مظفر خان و نصيرخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله ويردي خان و [معتمد خان] (۱) و سردار خان و راجه بهارت بنديله و خواص خان و ظفر خان و راو سور بهوريته و راجه بيتهلداس و خدمت پرست خان مير آتش و مادهو سنگه و انيرای و مرحمتخان بخشي احديان و پرتهي راج راتهور و احداد خان مهمند و بهيم راتهور و شاديخان اوزبک و جمعی ديگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او

---

(۱) م [فدائي خان] ل

نامزد فرمودند - که بسرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسمانی با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گهری شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و شیران بیشهٔ پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرصهٔ کار زار می آورند - و بی محابا چون نهنگان مرد افگن تنها بر دریای لشکر اعدا می زنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتهلداس و خدمت پرست خان و پرتهي راج راتهور و خواص خان وغیره پنجتن مطلقاً بهیچ چیز مقید نشده بهمراهي لشکر التفات نفمودند - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتي اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته شش گهري از روز گذشته در نواحي دهولپور خود را بسیاهي آن تیره روزان رسانیدند - چون او خود را درمیان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میغ دلاوران کینه جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته بآهنگ جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تنگ گذار را پناه خود ساخت - سپاه سلیمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشي و تیر اندازي و سر پنجهٔ کمند افگن بکمین کشائي و عدو بندي بر کشودند - خصوص جمعی از شیران بیشهٔ کارزار که در آن گرمي هنگامهٔ گیر و دار خود را مانند آتش کین بسر افرازي علم نموده در عرصهٔ پیکار کارنامهٔ رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعلهٔ سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر می زد - و مانند تیغ شعله آمیغ بآب و آتش می رفت - درین میانه چون

شمشیر مرد افگن از سر گذشته خویشتن را یک تنه بر مخالفان زده بدار و گیر در آمد - و مانند کمان کین توز چین بر ابرو افگنده و سینه سپر تیر بلا ساخته سر گرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته نمایان ازو سر زده صفحهٔ میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که بر شقیقهٔ او رسیده کاري افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو روزگار نمود - و هم چنین راجه بیتهلداس و پرتهي راج راتهور با سایر برادران رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکب‌ها فرود آمده آهنگ جنگ پیاده و سوار نمودند - و خواصخان بهتي و مرحمت خان بخشي احدیان نیز چند تن را از اسپ انداخته خود نیز زخمدار شده در معرکه افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتي و شهامت هاشمي را کار فرموده صفحهٔ میدان ستیز را از شور گیر و دار روکش عرصهٔ رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجا آورد - که محمد شفیع نبیره اش با نوزده تن جان فدای نام و ناموس نمود - و پنجاه تن دیگر در جانبازي دقیقه اهمال روا نداشته محضر جلادت و طومار شهامت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه بیتهلداس و قریب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپوتان ناموس دوست در آن دستبازي جان باخته گوی ناموري از عرصهٔ نیک نامي بیرون بردند - در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتهي راج راتهور برخورد - و بآنکه پرتهي راج از اسپ پیاده شده بود پای ازو کم نیاورده پیاده رخ به پیکار آن یکه سوار معرکهٔ ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایهٔي از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عمدهٔ او درین واقعه سر بباد داد - و شمس خان دامادش نبیرهٔ عالمخان لودي که از کهنه سپاهیان

افاغنه بود - و با راجي عليخان در سنبهل کشته شد - نيز با دو برادر محمد خان و محمود خان جان درباخت - چون خانجهان دو پسر آمدني با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر و پنج تن از آب گذشته سوای دو زن و چند سریه که پیشتر ایشان را بکشتي گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جواري و اطفال بسبب طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی ادبار بوادئ فرار نهاد - و باقي لشکر زخمدار و شکسته از زیر تیغ جسته بعضی جانب بالای آب و برخی بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر چندی از زنان که بدست افغانان جاهل کشته شدند - و سید مظفر خان بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر و تجسس خبر باز داشته خود لمحهٔ در میدان بقصد دفن مقتولان و مراعات حال زخمداران درنگ نمود - درین اثناء فدائي خان و معتمد خان و انیرای و راجه جی سنگه و خان زمان پی در پی رسیده بدو پیوستند - و باتفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهي شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پهر از روز گذشته خواجه ابوالحسن نیز بایشان ملحق شد - چون تعذر عبور ازآن آب بدون کشتي ظهور یافت - صلاح وقت درآن دیدند که تا فراهم آوردن کشتي‌ها و آرام گرفتن اسپ‌ها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دو پهر از آب گذشته بتعاقب او متوجه شوند - چون اهتمام تمام دربارهٔ تجسس اخبار او داشتند - و به هیچ وجه وجه فرار او بتحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالحسن و سایر امرایان از شاهراه گوالیار و اندري به (۱)[دتیه] ع شتافته و از آنجا

(۱) در بادشاه نامه این موضع باسم رونیه ذکر کرده شده - صفحه ۲۹۰ - حصه اول - جلد اول *

به چندیري و بهوراسه روانه شدند - آنگاه متوجهٔ سلوانی که پرگنهٔ ایست ملک گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این حرکات آن بود - که چون او توقف اولیای دولت را که درین هفت پهر رو داده بود - از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو براه آورد - وخود را بجنگل ملک ججهار سنگه بندیله رسانیده پناه بدو برد - و از آنجا که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه جسته جان و مال و ناموس دریغ نمي دارند - اورا حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنگل‌های دشوار گذار از حد خود گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند - و آن بیراهه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنگل‌ها و کهسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگي سرگشته میگردید - سر انجام کار از ولایت برار بر آورده بملک نظام الملک درآمد - و جگراج مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود - بنابرآن با راهبران مواضع گفته بود که عسکر منصور را بطریق پی غلط براه دیگر دلالت نمایند - ازین رو دولت خواهان که از ساختگيِ این حیله ساز آگاه نبودند - در آن جنگل‌ها بهر سمت تردد بی وجه داشتند *

مجملاً سایر بهادران موکب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایات بیغایات شده باحسان و تحسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجه بیتهلداس و خواصخان و پرتهي‌راج وغیر آنها چون زخم‌های کاري داشتند - حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند - و بدین موجب بعنایت شاهنشاهي امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسپ خاصه و اضافهٔ هزار سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخته منصبش [1] [پنجهزاري] ع ذات و سوار قرار یافت -

(۱) ع [چهار هزاري] ل

و راجه بيتهلداس بعنايت خلعت و جمدهر مرصع و فيل و اسپ و نقاره و اضافهٔ پانصد سوار اختصاص يافته از اصل و اضافه سه هزاري دو هزار سوار شد - و خواصخان بعنايت خلعت و اسپ و فيل و گهپوهٔ مرصع سرافرازي يافته باضافهٔ پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار مقرر گرديد - پرتهي راج بعنايت خلعت و اسپ و فيل و اضافهٔ پانصدي دو صد سوار دو هزاري هشت صد سوار شد *

از سوانح اين ايام رو گردان شدن بهلول ميانه و سكندر دوتاني است از سعادت جاوداني و پيوستن بخانجهان - بسط اين مقال آنكه چون بهلول مذكور بمقتضاى سفاهتى كه در نهادش مضمر بود همواره پيش نهاد داشت - كه بتحريك او سلسلهٔ آشوب و شورش بجنبش درآيد - و يكى ازسر گشتگان تيه ادبار را بدست آورده خمير مايهٔ تخمير فتنه و فساد سازد - دربنولا از پيوستن خانجهان به نظام الملک آگهي يافت - از بالاپور كه در جاگير او بود و قدر عنايت منصب چهار هزار سوار بداشت فرصت هزيمت را غنيمت شمرده رو بوادي فرار نهاد- و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنين سكندر دوتاني كه نسبت خويشي نزديک بخانجهان داشت - بتصورات دور از كار از جالناپور فرار اختيار نموده ثالث آن دو منحوس شد *

چون به شاه عباس خبر سانحهٔ ناگهاني جنت مكاني با بشارت جلوس حضرت صاحبقراني رسيد - و بنابر محبت كه غائبانه داشت - بحري بيگ رسولى را بآهنگ اداى مراسم تهنيت جلوس اقدس و آداب پرسش ارسال داشته همدرآن نزديكي از جهان گذران در گذشت - و فرمانروائي ايران بشاه صفي گذاشت - و بحري بيگ از پرتو آستان بوس درگاه ناصيهٔ بخت را فروغ سعادت داده بحكم رعايت مراسم

باز گشتی که از دیر باز میان این دودمان دیرمان و سلسلهٔ صفویه از راه کمال وداد و اتحاد مرعي بود - همدرین ایام سید کریم النسب میر برکه را که از بندهای فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیدهٔ درگاه جهان پناه است برسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفي و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خنجر و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرره و رسوم معهوده بزودي رخصت معاودت حاصل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدرین روز بحري بیگ را رخصت معاودت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمهٔ سوابق عواطف عمیمه ساختند - و چون میر برکه جریده مي رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامهٔ نامي بانشاء علامي افضل خان که هم اکنون بجنس نقل آن رقم زدهٔ ترجمان عقل بل زبان خرد یعنی کلک آداب دان میشود مصحوب مشار الیه ارسال یافت *

نقل نامهٔ گرامي حضرت سلیمان مقامي به شاه صفي دارای ایران

حمدی که کبریائيِ معبود حقیقي را سزد جز زبان حال اوصاف کمال او بیان نمي تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و قصور راهی دیگر درین وادي نمي تواند پیمود - پس درود نا محدود بر قایل لا احصي ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقدس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر

گردانان این وادي را بشاهراه مستقیم آن مقصد اقصی راهنمائي فرموده - و بر آل آن سرور که وجود فایض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین بیاريِ آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته - و شکری که بازای این عطیهٔ کبری نامتناهي و سپاسی که در برابر این نعمت عظمی الهي زیبد به هیچ زبانی و عنوانی ادا نمي تواند نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جمجاه خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزي از افق دولت طالع ولامع گشته و مانند آن سزاوار تاج و تختی کرسریر دولت صفوي نشستة - امید از کرم واهب بی منت آنست به این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوهٔ دودمان صفوي و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوي و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد - چون از قدیم الایام الی الآن بمقتضای تعارف ازلي که مستتبع روابط لم یزلي است میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانوادهٔ عظیم الشان پیوسته رابطهٔ مؤدت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بوده - و بمودای الحب یتوارث از سلف بخلف این عطیهٔ کبری و از سابق بلاحق این موهبت عظمی بارث رسیده - لهذا میانهٔ اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکاني انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستي بحد برادري منتهي شده بود - و میان این نیازمند درگاه الهي و آن شاه والا جاه خلد آرامگاه در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگي نسبت محبت بمرتبهٔ انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود مي دانست - و آثار محبتی و علامات مودتی که رشک علاقهٔ ابوت و بنوت تواند شد از طرفین مشاهدهٔ عالمیان مي گشت - و یوماً فیوماً این معنی در تزاید و آناً فآناً این نسبت در تضاعف بود - بحدی که از نسبت‌های سابقین بسیار و از روابط سالفین

بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستي گزین مهر آگین
این معنی مذکور بود - که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری
و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه آلهي رساند - بآن رضوان دستگاه دقیقهٔ
از دقایق دوستي نامرعي نگذاشته آنچنان معجتی ورزد که خواقین زمان
از تصور آن در بحر تاسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای
تحیر مستهلک گردند - و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکاني
که بحکم قضای آلهي به تسخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت این
خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاکی که از تموج امواج
حوادث بر روی این بحر (۱) [سلطنت عظمی]ع گرد گردیده بود بشعلهٔ
تیغ آتشبار سوخت - و عرصهٔ مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود مخالفان
بآب شمشیر خونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثي که قبل ازین
چندین بادشاهان عظیم الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه
ربع ربع مسکون انگاشته اند - بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد - فحمداً
لله ثم حمداً لله وشکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراتب دوستي را که
مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوة بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان
درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسي
منزلت روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعهٔ هایله و حادثهٔ نازلهٔ رحلت آن
شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصهٔ پر غصهٔ جنت
مکاني را تازه ساخت - تا آنکه مژدهٔ جلوس میمنت مانوس آن عالي
تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه
بر مقر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور

---

(۱) ع [خلافت کبری] ل

گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادي و الم براحت مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه آلهي مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و در وادئ عدالت و انصاف و دوري از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفو زلات و ترک تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضیات سابق از سالفین تائید نماید - که درین صورت بهرهٔ کامل از سلطنت و حظ و افر از دولت یافته بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیلهٔ دولت جهان فاني دولت باقي آنجهاني را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاه را اعلی حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه بمنزلهٔ فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکاني بجای برادر مي دانستند - و این نیازمند درگاه آلهي آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقهٔ دودمان صفوي را بمنزلهٔ فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستي را که در خاطر دوستي گزین مرکوز داشت - که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوة بفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت بآن فرزند کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحري بیگ را از روی استعجال عم غفران مآل بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند اورا بزودي رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوي باتفاق او روانهٔ آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت

بتقدیم رساند - و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتي استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد - و این نیازمند درگاه آلهي را باید نمود - اشاره نمایند که از قوة بفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستي خود را بآن فرزند ظاهر سازد که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است - هرچند آن معتمد را زودتر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلت تازه باشد خواهش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزوني اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوهٔ ستودهٔ آبای عظام و سنت سنیهٔ اجداد کرام را در ادای دوستي این دودمان خلافت نشان همواره مرعي داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم مي رسد گلشن محبت و چمن مودت را نضرت و خضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامراني و موجب سعادت دو جهاني باد *

از سوانح این احیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضي باوجود مناسب طبیعي و موافقت طالعي بتوفیق آلهي ریاضت تمام کشیده بود - چنانچه همانا بنابر فرط تتبع و وفور تطبع این فن را سلیقي و طبعي خود ساخته کتاب زیج شاهجهاني که از توجه حضرت صاحبقران ثاني در اهتمام دستور اعظم آصف جاهي بهمراهي برادر خود ملا طیب و سایر ریاضي دانان روش هند و یونان باتمام رسانیده بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و دوم نیر اعظم گذرانید - و حسن سعي او بمحل تحسین و احسان و بتوقیع قبول و استحسان وصول یافت -

و چون اصول و ابواب این کتاب حسابي متضمن فوائد بیشمار و منافع بی حساب بود - و ضوابط و قواعد کلي که باعث سهولت استخراج و آساني عمل باشد در طي آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیج الغ بیگي مستغني شده استخراج تقاویم ازین ¹ [کرامت]ع نامهٔ نامي مي نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفعُ آن و سهولت تفهم و تفهیم و تعلم و تعلیم منجمان هندي زبان رصد بندان اقلیدس کشاي و درجه پیمایان دقیقه رس عبارت آنرا بلغت هندي ترجمه نمودند - امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جداول تقویم لیل و نهار چون مد مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش ² [موجب استخراج و استنباط احکام نجومي باد]ع *

درین ایام مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبهٔ تته بجوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبه‌دار ملتان به پاسباني صوبهٔ مذکور و منصب سه هزاري دو هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست ششم آبان ماه مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و سي و نه هجري بآئین هر ساله جشن وزن قمري آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهودهٔ این روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمد *

---

(۱) ع [گرامي]ل

(۲) [مبین مناط استخراج و استنباط احکام نجومي بوده بنیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بناء عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثاني ممتد و مشید باد]ل

بیان محو آثار و رسوم بدعت که درمیان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان ورع آئین پرهیزگار برآن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در چار سوی گیتي ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال یکبار برافتاده ارباب بغي و عناد و اصحاب زندقه و الحاد که از زیر تیغ سیاست جسته اند همگي به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراغ خاطر شاد وطن گزیده‌اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبهٔ کابل ظاهر شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحيِ آن خصوص قبیلهٔ غوریه خیل که مریدان بایزید مخذول تاریک نهاد مجهول اند - که نزد ایشان به [1] [یزدان شناسي] ع معروف است - و بنابر پیرويِ آن گمراه شیطان منش سامري وش از راه رفته اند - و بدلالت آن غول وادیِ ضلالت بچاه جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمي کنند - و از روی جهل مدار دیني و دنیوي بر عقاید باطلهٔ او که عین الحاد و اباحت و شبیه باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنانرا

---

(۱) ع [پیر روشنائي] ل

مباح مي دانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و گاوی را ذبح کرده جمعی را اطعام کنند - بی آنکه صیغهٔ ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کنار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفي محروم مي شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزني نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمي رسد - چون فرزندی در خانهٔ یکی از بیدینان تولد یابد - گوش خر را بریده قطرهٔ چند خون ازآن جراحت برزبان مولود چکانیده کامش بدان پر دارند - تا درباب خونخواري و دراز گوش منشي هیچ جا پای کم نیارد - و بـر هـر بیگانه که به جبر دست یابند اورا ملک یمین دست و خویشتن را مالک رقبهٔ او دانسته خرید وفروخت اورا روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهرهٔ مطلق گذارند - و در وقت خونخواري بر هر قبیلهٔ از قبایل که دست یابند بی ایستادگي از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشي و زبردستي از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست ازآن برندارند - و آنرا مطلقا حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعهٔ ایشان است که بر هرکه دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیلهٔ ایشان از دریافت مرتبهٔ شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکند و طلب مال ننماید - و باین شبههٔ سخیفه جز تهي دست کسی از زیر تیغ ایشان نجسته - وبهمین که تن به بندگي نهاده جان مفتي نه برده -

و امثال این شناعات که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید درمیان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین مضمون بی توقف فرمان گیتي مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ پذیرفت - که لشکرخان و سایر متصدیان مهمات صوبهٔ کابل این ضلالت پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقهٔ شریعت دور است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهیه که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید اورا تنبیه بلیغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را برو حکم سازند - مجملا در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهي که اوامر و نواهي آنحضرت مانند قضاء آلهي مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع مي گراید - مجموع آن بدعتهای واهیه و امور منهیه مرفوع گشته مبتدعان ازآن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قویم و طریق مستقیم دین محمدي صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود بر مجاري معهود ملت احمدي جاري و ساري گردید *

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک وخانجهان بصوب دکن

چون بعنایت آلهي از مبادئ ایام خیر انجام شاهزادگي تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تمادئ مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سبق اتمام

جهت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت
کام کین خواهي را به لذت انتقام و مذاق تشفي را بچاشني تلافي شیرین نه
ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل
یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل
مهمات را به زبان تیغ حوالت نمي نمایند - لاجرم فرمان عالي شان مشتمل
بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین
جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای
سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر
مي بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که ازآن تزویر اندیشه دغا
پیشه انتقام کشیده کام خون ازآن خود کام بستاند - و سینه از کینهٔ دیرینهٔ او
پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه فنون حیل
گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچهٔ نیرنگ
آمیز بر روي کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبهٔ باخت
آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه
چون خانجهان از پیش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک
پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه
داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعلهٔ غضب بادشاهي
زبانهٔ اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگي قهرمان
قهر جهان‌سوز در باب تهیهٔ سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل
ربیع الثاني سنه هزار و سي و نه هجري موافق بیست و پنجم دي ماه
آلهي بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون
و اقبال بدو مقرون باد ماهچهٔ مهر شعاع لوای والا بجهت تسخیر دکن
بصوب مملکت جنوبي ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست

آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته
منصبش باضافهٔ هزار سوار چهار هزاري سه هزار قرار یافت - و معتمد خان
از تغیر خان مذکور بخدمت بخشي گري دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ
بخطاب نجابتخان و فوجداري کول سرافراز گردید - و بعد از وزن
مقدس شمسي سال سي و نهم از عمر جاوید قرین و بوقوع پیوستن
مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت
خطهٔ خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد
روکش عرصهٔ محشر شد - از هول سطوت و صولت اولیای دولت سر تا سر
مملکت جنوبي خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستخیز انگیز شده
در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام
کومکیان سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشي بانعام هیکل
مصحف مرصع و دهوب[1] خاصه و یارهٔ مرصع و پنجاه هزار روپیه
نقد و کهیلوجي بانعام پنجاه هزار روپیه واوداجي‌رام بانعام چهل
هزار روپیه و مالوجي بعطای موازي این مبلغ و میناجي
بمرحمت سي هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنجهزار روپیه
سر بلندي یافتند - و بتحریک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم
قهرمان قهر و سزاولي نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیري و جهانباني
اند سه فوج عمان موج از دلیران عرصهٔ کارزار و فرسودگان روزگار بسرداري
سه اسپهبد برگزیده مصاف دیده تعین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند -
سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بهمراهي
این فوج مقرر گشتند - ججهارسنگه بندیله - سید شجاعت خان بارهه -

---

(۱) از دهوب شمشیر مراد است

رضویخان مشهدي - راو دودا - چندراوت - میر عبدالله - اکرام خان -
شیخ زاده نورالدین قلي صفاهاني - احمد خان نیازي - ستر سال
کچهواهه - راجه دوارکا داس - کرم سین راتهور - ملتفت خان ولد
ارادت خان - بلبهدر سنگهاوت - مغولخان ولد زبن خان - شیام سنگهه
سیسودیه - اهتمام خان قدیمي - رامچند هاده - [1] [اودیسنگه] ع راتهور - تلوک
چند ولد رای منوهر - جگناتهه راتهور - مکنداس - جادون - و از دکنیان
یاقوت خان حبشي - کهیلوجي بهونسله - مینا جي برادر مالوجي بهونسله -
یسویخان جیریه - فخر الملک - پرسوجي - بسونت راو - شمار سپاهیان این
فوج با سایر برقندازان و احدیان به بیست هزار سوار کشید - سردار دوم
راجه گج سنگه - درین فوج جمعی کثیر از اعاظم امراء و منصبداران بدین
تفصیل تعین پذیرفتند - نصیري خان - بهادرخان روهیله - سردار خان -
راجه بهارت بندیله - راجه بیتهلداس کور - راجه مروپ کچهواهه - انیرای -
صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتهي راج راتهور - احداد
خان مهمند - راول پونجا - شریف خان قدیمي - جهان خان کاکر - راجه
بیرنراین - پیرخان میانه - شادیخان اوزبک - خنجر خان - حبیب خان -
میر فیض الله - رای هر چند - گوکل داس سیسودیه - کریم داد قاقشال -
جیرام - هرداس جهاله - محمد شریف قدیمي - محمد شاه قدیمي -
حسیني قدیمي - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجي و شرزه خان - از
منصبداران و احدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطهٔ معهود
پانزده هزار سوار مکمل مسلح خوش اسپه - و سردار سوم شایسته خان ولد
آصف جاهي - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپهدار خان

---

(۱) ع [راتی سنگه] ل

راجه جي سنگه و راو سور بهورتيه و فدائي خان و پهار سنگه بنديله و الله ويردي خان و بهيم راتهور و مادهو سنگه ولد راو رتن و راجه روز افزون و مرحمت خان و كشن سنگه بهدوريه و امام قلي و محمد حسين و شير زاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثاني و حيات خان ترين و جمعي از منصبداران - و از دكنيان آتش خان حبشي و راوت راو و سه هزار سوار تابينان يمين الدوله و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه و شمار سپاهيان آين فوج با احديان و برقنداران پانزده هزار سوار بقلم در آمد - مجملا اين سه درياى لشكر كه فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراكم از موج شور و شر بحر اكبر پاى كم نمي آورد - و كثرت سوادش كه ساحت كرهٔ خاك اغبر را فرو گرفته بود پهلو بر عظمت چرخ اطلس ميزد - بتاريخ شانزدهم اسفندار مطابق بيستم شهر رجب سنه هزار و سي و نه هجري از كنار آب تپتي به تسخير دكن رخصت يافته با عون و صون آلهي و همراهي اقبال بادشاهي بسمت بالا گهاٹ راهي شدند - و ارادت خان بخطاب اعظم خاني و سرداري كل سپاه سرافرازي يافت - و مقرر شد كه راجه گج سنگه و شايسته خان بصلاح ديد او كار كرده از انديشهٔ صواب او در نگذرند - و روز دوشنبه بيست و دوم اسفندار در ساعتي سعادت آثار كه انجم شناسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختيار نموده بودند - شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فيلي خجسته منظر فرخ فر سوار گشته - اقبال در ركاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرافراز از اطراف پياده رو براه نهاده - بآئين بادشاهانه روانه شدند - و برسم معهود از دو سو دست زرپاش گهر بار چون سحاب نيسان بدر پاشي در آمد - و مانند شاخ شگوفه در موسم بهار سيم افشاني و درم ريزي سر كرد - چنانچه سر تا سر دشت و در آب گوهر غلطان رو بسيلان آورد - و تمام آن سر زمين را

سکهٔ نقرهٔ خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطهٔ پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسرور خطاب یافت - دولتخانهٔ آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگي نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف رونش خلد برین گشت - درینولا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند *

سرآغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

منت ایزد را که درین نو روز جهان افروز یعني آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فر همایون فال حضرت گیتي ستاني که در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهي از وزش نسیم فضل آلهي گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسرور سر تا سر هفت کشور را سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سي و نه هجري است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم چارم اعني نیر اعظم از تابخانهٔ حوت بغرفهٔ شرفخانهٔ حمل تحویل نمود - دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصهٔ عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمرکز حقیقي خلافت یعني بارگاه خلایق پناه که محیط ماهي تا ماه است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زرافشان را که همواره در صدد پاشیدن گوهر آوردهٔ صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانهٔ نواب مهد علیا از اصل و اضافه دوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب‌دار

و احدي و برقنداز بسرداري راو رتن و وزير خان بجهت تسخير ملک تلنگ و انداز ترکتاز اطراف و نواحي آن تعين پذيرفتند - و امر فرمودند که چندي در باسم که بسرحد ملک تلنگ پيوسته است اقامت نموده آن قدر قرار گيرند که به هيئت اجتماعي سرتا سر آن مملکت بدست آيد - هراولي فوج اعظم خان بعهدهٔ اهتمام سيد مظفرخان مقرر گشته روانه بالای گهات گرديد - بعضی از نفايس نوادر و ظرايف تحف از نواب مهد عليا و شاهزادهای کامگار و امرای نامدار به قيمت بيست لک روپيه بعنوان پيشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول برآن تافت - و همدرين روز قاضي محمد سعيد کرهرودي وکيل عادلخان که بزيور فضايل نفساني آراستگي داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپيه و سي هزار روپيه ساليانه سر افرازي يافت - دريا خان روهيله از شور بختي و تيره اختري از سوابق عنايات بادشاهي قطع نظر نموده و از رعايت حقوق مراحم نامتناهي چشم پوشيده جنسيت و آشنائي خانجهان منظور داشته بدو پيوست - رحيم خان داماد عنبر حبشي و سرورخان از نظام الملک جدا شده بکار فرمائي سعادت روی اميد باين دولت خانه آوردند - اولين به منصب پنجهزاري ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فيل و دويمين بمنصب دو هزاري هزار سوار و ترکمان خان بعنايت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند *

چارم اردي بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری زهره پيکر در شبستان خلافت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزماني طلوع نموده بـه حسن آرا بيگم مـوسوم گشت - شانزدهـم مـاه خواجه ابوالحسن باستخلاص ولايـت ناسک ترنبک اختصاص يافته با شاهنواز خان وظفر خان و سيد دلير خان و خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم‌الله ولد علي مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی ديگر از منصب

داران و [۱ راجپوتان] [ع] و برقندازان مرخص شد - و حکم والا صادر گشت - که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکیان آنولایت بدو ملحق شود - بعد از برسات بهم راهي بهرجي زميندار بکلانه متوجه تسخير ولايت مذکور گردد *

بيست و سوم عبدالله خان بهادر فيروز جنگ از کالپي رسيده سعادت ملازمت اندوخت - چون درميان اعظم خان و شايسته خان نقش اتفاق درست نه نشسته بود عبدالله بسرداري آن فوج مقرر گشته حکم طلب شايسته خان بحضور صادر شد - بصد منصبدار جلو صد قبضهٔ شمشير و جمدهر و سپر و يراق طلا و مطلا و بهمين کيفيت و کميت اسلحهٔ مذکوره بصد منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه دو صد احدي بگرزهای سيمين و زرين در دربار حاضر بوده بوقت سواري از ملازمت رکاب سعادت بهره ياب مي باشند عاطفت فرمودند - و بدو صد تن از احديان گرز دار مذکور دويست قبضهٔ شمشير و جمدهر و سپر و يراق نقره مرحمت فرمودند - بنام احمد بيگ اتکهٔ شاهزاده محمد شجاع خدمت ايصال فرمان قدر نشان و خلعت گرانمايه به محمد علي رسول داراي ايران که درينولا به لاهور رسيده بود رقم زدند - از آنجا که اصابت عين الکمال فرع نهايت مرتبهٔ کمال است - از شور چشمي هاى افلاک و تنگ نظريهاى انجم در پنجم ماه تير چشم زخم بموکب اقبال رسيده وقوع امرى که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسيد - حقيقت اين واقعه آنکه چون درين مدت افواج غنيم مقهور بنابر مکر مالشي بسزا يافته از بيم رو بروى اولياى دولت قاهره نه شده در اطراف سپاه ظفر پناه گاهى از دور مانند بخت تيرهٔ خويش سياهي مينمودند - و اگر گاهى بانداز

اظهار تجلد و تهور در مقام دستبازي شدند - چون کار بسربازي مي‌کشید از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار مي سپردند - لاجرم افواج موکب اقبال بنابر فرط تهور ایشان را داخل هیچ باب نه شمرده ازآن بداندیشان حسابی نمي گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راو دودا و ستر سال و راجه گردهر و کرم سین و بلبهدر و جمعي دیگر مقرر بود - و قول لختی پیشتر رفته دو کروه فاصله راه میان این دو گروه دست داد - خانجهان و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند مخذول بودند - جمعی پریشان را پیش فرستادند - که مگر قابو یافته انتهاز فرصتی نمایند - و چون آن کوته اندیشان نزدیک آمده بر حقیقت حال اطلاع یافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت باوجود قلت از بیشيِ اعداء که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولت شیر درآمده بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان ناموس جو داد مردي و مردانگي داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی کثیر زخمهای کاري برداشتند - از جمله دلیران مغول امام قلي پسر جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان کار آمدني بودند احیای مراسم حق گذاري نموده بکار آمدند - و از تابینان ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زادۀ راجه مان سنگه با دو پسر خود در معرکۀ جان سپاري افتاده رایت نیکنامي بر افراختند - و ازین دست کرم سین راتهور و بلبدهر سنگهاوت و راجه گردهر نبیرۀ راجه جیمل جوهر مردي آشکارا نموده و چهره بزخم هاى کاري رنگین ساخته در میدان جانسپاري افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که ترددهای نمایان بجا آورده زخمهای کاري برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیري و نشان مردانگي است رایت امتیازش باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر افراخته بعنایت علم سر افراز ساختند - درین روز ملتفت خان سر گروه فوج چنداول با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تهي کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند *

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابي است برسم معهود این دولتخانهٔ جاوید - چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است درموسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزئین مي یابد - و آنرا بپارسي عید ترکان مي گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - مجملا بآئین معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر وسایر بندها صراحیهای مینا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذارنیدند - خان زمان و لهراسپ برادرش با سي لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعین اندوختند . و چهل دست خلعت باراني مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر ببالا گهات تعین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده *

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرمودهٔ نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاري جز ادبار جاوید ثمرهٔ دیگر نیاورد - و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد - چنانچه جادونرای

مقهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان و منتسبان خویش بمنصب بیست و چهار هزاري ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز سرافرازي داشته محال انقد بجاگیر ایشان تنخواه بود - از روی کافر نعمتي پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم منتقم حقیقي انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعلهٔ تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بنابر آنکه بے حقیقتي و کافر نعمتي ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کوته اندیشي از راه دور بیني خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانهٔ مجازات که بندخانهٔ ناخردمندان است محبوس دارد - بنابرین این راز مضمر و سر سر بسته مخمر را با چندی از محرمان خود درمیان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سو دست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بنابر آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهي نداشت غافل با پسران خود بدآن انجمن در آمد - آنگه آن گروه از کمین گاها برآمده دست به بستن ایشان کشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام زد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعه کشادند - و باوجود کشش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چارهٔ نزول قضا سودی نداد - چنانچه در آخرکار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کارآمدني اجلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینيي او نامزد گشته بود کشته گشتند - و چون این واقعهٔ شدني وقوع یافته آن فرومایهٔ دني که بهمه مذهب کشتني بود بجزاي کردار نا سزای خود رسید - زن او که

[1][کرجائي]ع نام داشت و مدار کار باو بود - با جگدیو برادر و تمامي احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعهٔ[2][سندهگر]ع وطن دیرینهٔ خود که در نواحيِ جالنا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام‌الملک بر ایشان دست نداشت در صدد تفقد و دلجوئي آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهود آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول او دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جرایم و صحایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یاقوت خان و اوداجیرام و کهیلوجي و سایر سرداران دکنیان را به پذیرهٔ ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزاري سه هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلنگ راو نبیره اش را تسلیم سه هزاري پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سي هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرچ بهمه داد - و محال متعلقهٔ زمینداريِ جادونرای بر آنها ارزاني داشت *

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهي ست بارتفاع شش گز - آن سراپرده بستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سباع را بدآن احاطه

---

(۱) ع [گرجای] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۷

(۲) ع [سند کهیر] منتخب الاباب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

مي كنند - و رفته رفته از چار سو پيشتر آورده دايرهٔ آنرا تنگ مي سازند تا بدان حد كه مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصيد پردازند - چون الله ويردي خان بعرض رسانيد - كه در شكار گاه تنومند شيري چند آشكارا شده اند - و چند روز است كه قراولان از دور آنها را نگاهباني مي نمايند و باحاطهٔ نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددي چند اهرمن منظر در پردهٔ زجاجيِ چشم مانند ديو در شيشه بند اند - بنابر آنكه طبع مقدس بصيد شير بس مايل بود في الحال حكم فرمودند - كه شيران را بعنوان احاطهٔ دام مذكور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زين آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فيل سوار به صيدگاه تشريف برده ده قلاده را به بندوق خاصه صيد فرموده و چهار بچه شير را گرزداران شير افگن كه هر يک بباد صدمه گرز البرز شكن صد رخنه در اساس سد سكندر و هزار شكاف در دل كوه قاف مي افگندند - بضرب دست صيد كرده زنده بقيد در آوردند *

اشتعال يافتن نايرهٔ آشوب و شورش افاغنهٔ سرحد تيراه و بنگش بشرارهٔ شرارت كمال الدين روهيله و انطفاء آن برشحه فشانيِ تيغ آبدار دولت خواهان آن صوبه

خاصيت ادبار و لازم ماهيت تيرگيِ روزگار است كه بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روي روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمثل فنون چاره در بارهٔ اوكار ابر طوفان بار كند - هر آينه گرد تيره بختي

که برو نشسته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی ازو نزداید - و اگر بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیری او برخیزند - و فنون سعی و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامحاله این معنی در مادهٔ بهبود او سودی نداده اصلا اثری برین مراتب مترتب نگردد - چنانچه خانجهان که بخت و اقبال ازو رو گردانیده بحال تباه بخاک سیاهش نشانده بود - چندانکه دست و پا زد که آبی بر روی کار خود آورده گرد ادبار دور کند - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - درینولا که دریای لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس در گرداب و خر در خلاب پای بند و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن نداشت - لاجرم بخاطر آورد که بتحریک نامه و پیغام افغانان زیاده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعنی باعث شغل قلب دلاوران بلکه علت نگرانی خاطر اولیای دولت جاودانی گردد - غافل ازآن که از غبار انگیزی شورش مشتی پشه منش ذره نهاد که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد - چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشیند زهی ابلهی * بیت *

از جا نرود کوه بتحریک نسیم
دریای ز موج بیش و کم نشود

مجملاً بنابرین اندیشه به کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیله که در عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزاری و خطاب شیر خانی سر افرازی داشت - مکتوبی ابله فریب مشتمل بر هزار گونه تطمیع و ترغیب نوشت - آن خود سر بغور معامله نرسیده بمجرد نوشتهٔ او از جا در آمد - و سایر افغانان را بامداد خود خوانده درآن سرزمین سر به فتنه و فساد

برآورد - چون سعید خان که درآنولا در کوهاٹ اقامت داشت، - از نوشتهٔ شمشیر خان و داؤد گماشتهٔ لشکر خان بر این مضمون آگاهي یافت - که کمال الدین ناقص نهاد که از آشفته مغزي پیوسته سودای خود کامي در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست - از آب اٹک گرفته تا نواحيِ کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود متفق و مقرر ساخته که از پیشاور فتنه سر کند - بنابرآن ذو القدر خان و علیخان بیگ بخشيِ آن تهانه را با شادمان پگهلي وال و خضر گکهر و چندی از احدیان و تابینان خود به نگاهباني کوهاٹ تعین نموده خود در عرض یک نیم پهر به پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتخواهان نامهٔ مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواعظ برو کشود - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته به تشیید اساس مخالفت و تمهید قواعد محاربت پرداخت - زبان آوران چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احداد بد نهاد و کریم داد کور پسر جلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر تفرقه اثر دور بنو نغر [۱] و کوهسار تیراه و بنگش علیا و سفلي و سایر الوسات ختک و چاوچي و توري را فراهم آورده در یولم گذر هفت کروهي پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز تا رسیدن اینها افغانان نواحيِ پیشاور و اشغر و محمد زئي و ککیاني و خلیل و مهمند و داؤد زئي و یوسف زئي و ترکلاني و امثال ایشان ازآن طایفهٔ پریشان روزگار را جمع ساخته بود - باتفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده

---

(۱) ممکن است که بنو نغر نام دیرین بنون باشد - در بادشاهنامه این مقام به اسم ونتوونغر ذکر کرده شده [صفحه ۳۰۴ - حصه اول - جلد اول]

بدمدمهٔ افسون ادبار هنگامهٔ افسردهٔ بغي و طغیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غرهٔ امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهيِ سپاه چون باطن تاریکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله ولد لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن و دیگر دلاوران راضي به تحصن نشده بر سرآن شدند که در بیرون بایشان رو برو شوند - ولیکن چون ملاحظهٔ مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشي نمودن از طور خرد دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشي قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جا بجا مردم را بمحافظت تعین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تابینان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعي و تردد نیآرمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تباه اندیش از راه تهور در آمده انداز یورش میفمودند - بهادران جلادت شعار بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا بر مي دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلها را به بندوقچیان گذاشته از حصار برآمده بشعلهٔ تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفي است - آتش در خرمن حیات آن منافقان مي زدند - و بنگاهباني اقبال حضرت جهانباني از آنجا که توجه تائید یافتهای جناب یزداني کار حزب البحر و حرز یماني میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت مینمودند - و در عرض این ایام

روزی آن فرقهٔ تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعي به پناه تختها
درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان باعتماد عون و صون آلهي
و اعتضاد و همراهي تائید بادشاهي مورچلها را باهل توپخانه حوالت
نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین
برافروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت -
و بمحض امداد آلهي باندک کشش و کوشش بر ایشان غلبه نموده قتل
و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیة السیف آن خیره سران چون بخت
خویش مغلوب و منکوب بوادي فرار شتافتند - و بنابر آنکه جمعی انبوه
از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت از
شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان
غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار روآرند - لاجرم دولت
خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلو ریز
بر ایشان تاخته خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقي را پریشان
و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بچار دیواریهای محکم
و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعلهٔ انتقام دود
از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت
پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان
نهاده قریب شش کروه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار
برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار
واقع در عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان را
غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کمر
شمشیر خاصه و اضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار پانصد سوار پایهٔ اعتبارش افزودند *

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضي قلعه دار احمد نگر مراحل بادیهٔ رحلت را پیمودهٔ آنجهاني شد - بنابرآن جان نثار خان را بعنایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب مرتضی خاني سعادت نصیب گشته از عنایات اشرف سر رشتهٔ نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که[1] [نانا راوجي]ع از عمده‌های نظام الملک با شیخ صوفي و سادات خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاري دو هزار سوار و منصب هر کدام ازآن سه نفر هزار و پانصدي سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تنخواه گردید - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجدهٔ این آستان عرش نشان ناصیهٔ بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالي نافش بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالي متوجهٔ درگاه والا گشته راجه جی سنگهه بجای او مقرر شد *

از سوانح این اوقات غلبهٔ موکب اقبال است بر غنیم درسرحد ناسک - و صورت اینمعني مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق خان زمان وغیره بندها روانهٔ مقصد شد - افواج منصوره را سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفرخان را بسرداري این قشونها نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

---

(۱) ع [تاوجی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵ حصه اول - جلد اول]

بنوبت فوجی بهراولي و فوجی به چنداولي تا بآن منزل قیام نماید -
چون گماشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار
و جنگل‌های دشوار گذار فرستاده بردند - چنانچه در آن نواحي بلکه
تا اطراف محال دور دست نیز از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از
رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعلهٔ اردو غلاء آذوقه بل قحط
خوراک بجای رسید - که نزدیک بود مجال توقف در آن محال دور نما
بل محال باشد - لاجرم باشارهٔ خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده
دست بتاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقهٔ بیشمار بدست
آوردند - و گراني و نایابیٔ آذوقه لختی کمي پذیرفت - در اثنای این
حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداریٔ
محلدار خان و عمر افغان وغیره تعین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از
دور احاطه نموده شبها به بان اندازي و روزها بدستبازي در آیند - خان زمان
و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح
چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند -
و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احمال ایشان را بالکل
متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداریٔ کل بدستور اعظم عضد الخلافة الکبری آصف خان و روانه شدن خان عظیم الشان به بالاگهات در مرتبهٔ اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب
و مناصب پایهٔ اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست نه

نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابهٔ اعضای رئیسه بودند - کما ینبغي متابعت او نمي نمودند - و در آخر او نیز بایشان معاش پسندیده که سر لوازم سرداري است بظهور نمي آورد - و ازین رو میان او و شایسته خان معنئ حسن وفاق به شایستگئ تمام صورت نه بست چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض پایهٔ سریر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهي بمقتضای وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعین فرمایند که کل عسکر را از دقایق بیم و امید در درجهٔ اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال برابري در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانرا از متابعت صلاح دید و عمل بمقتضای تدابیر او گریزی نبود - لاجرم دریغولا سرداريِ کل سپاه به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت فاخره با چارقب زردوزي و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربي و عراقي مزین بزین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته خان خلف آنوالا شان جیغهٔ مرصع با خلعت و اسپ و الله ویردي خان بخدمت بخشیگريِ فوج مذکوره خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند *

چون عبد الله خان بهمان عارضهٔ سید مظفر خان مبتلا شده بود حسب الامر انور متوجهٔ حضور گشته بمعالجهٔ حکیم جگجیون صحت یافت - بولاجي کوبي از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب التماس نصیرخان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرافرازي یافت *

چهار دهم آبان ماه موافق سه شنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجري جشن وزن قمري سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون که از حساب افزون و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی فردوس آئین آذین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر

این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشي بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت ابدي انتما که درین ایام چهره نما گشت ترکتاز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزي یافتن اولیای دولت نصرت روزي برآن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشتهٔ آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبهٔ از دریای لشکر قلزم تلاطم است بطغیان در آمده بآهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش انگیز سرتا سرساحت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر و شور رستخیز بعرصهٔ ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده بودند - از آوازهٔ نهضت مواکب منصور بی پا و بی جا شده بسوی پاتهري [1] فرار شدند - اعظم خان در همان گرمي بر خانجهان که در نواحئ بیر [2] موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر اورا مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوري اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت مي نمود - اردوی جهانپوی را در موضع مچهلیگانو که از راجوري بیست چهار کروه است باهتمام یاقوت خان و مالوجي و اکرامخان و میر عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال بآهستگي روانه شوند - و خود

(۱) موضعیست که درمیان دو آبهٔ پورنا و گوداوري واقع است *

(۲) قریب به چهل کروه در سمت شمال و شرقئ احمد نگر واقع است *

باتفاق سپه دار خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و راو سور و سرافراز خان و خواصخان و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و راجه پهاڑ سنگه و انوپ سنگه و ارجن برادر رانا کرن و مرحمت خان و چندر من بندیله و اهتمام خان و کهیلوجي و اوداجیرام و جگدیو راو و سایر امرای دکني و منصبداران و احدیان خوش اسپه یک پهر شب گذشته راهي گشته هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان بموجب نوشتهٔ اعظم خان فوج خود را توزک کرده بر فراز پشتهٔ بفاصلهٔ یک کروه برابر مقاهیر که چهار کروه از بیر گذشته در دامن کوهی اقامت داشتند ایستاده - عزیز پسر آن ذلیل بمقابلهٔ صف شکن خان شتافت - درین اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و بر گزارد که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سر تیره اختر را از درست نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلي و استیصال کلي او بود - غریو از جان برخاست - ناچار به بیقراري سپند بر روی آتش بخانهٔ زین سمند باد پا برنشسته از راه اضطرار روبروی چندین هزار شعلهٔ سرکش گشت - و بباد حملهٔ ناقص نیران قتال را چون شعله زود میر خس اشتعال داده هنگامهٔ افسردهٔ خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهلداس و انیرای و سایر راجپوتان حمله آور شد - بعد ازآن سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آئینهٔ عقیدت و مرات ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفاق مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان

و سردار خان و مرحمت خان بخشيِ احديان و اهتمام خان داروغهٔ توپخانه وساير برقندازان از دنبال ايشان سهيل بنگاه و برق خرمن آن سياه بخت شده سلسلهٔ جميعت ايشانرا چون روزگار ابتر بداندیشان پريشان ساختند - چنانچه آن مقاهير جميع پرتال و اسباب و اموال خصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزيمت و پا بکوه نهادند - چون اکثر تابينان امرا و احديان تاراج غنايم غنيم را فوزی عظيم دانسته دست به يغما بر کشوده بودند - توزک موکب اقبال از هم پاشيده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مايه مردمی که اغتنام ناموس و نام را غنيمت مي شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بيم آن بود که تا فراهم آمدن جميع عسکر غنيم پريشان روزگار در عين مساعدت فرصت وقت غنيمت انديش گشته از پيش بدر رود - ناچار امرای نامدار باعتماد همراهيِ اقبال و اعتضاد کارگريِ دولت ابدي اتصال از دنبال ايشان ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهر داس جهاله بسرداريِ عنايت الهي و حمايت اقبال بادشاهي به تيغهٔ کوه برآمده رو بسوی آن تيره رای نهادند - و چون خان جهان ديد که چندی از بندهای درگاه خديو زمين و زمان که مانند نزول قضای آسماني بلندي و پستي و نشيب و فراز پيش ايشان يکسان است ببالای کوهسار برآمدند - و ديگر دلاوران نيز فوج فوج بشتاب سيلاب سر در نشيب رو بفراز کوه آورده اند - ازين رو اضطراب تمام بخود راه داده سر رشتهٔ خويشتن داري از کف گذاشت - خصوص از نزديک رسيدن بهادران مذکور که اگر في المثل هنگام گرميِ هنگامهٔ گير و دار آفتاب وار با تيغ و سپر روی بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آيد - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است - * بیت *

نشود تیغ پیش حملهٔ او * گر نهي تیغ بر سر کوهسار

دریںحال تزلزل در بنای قرار و تحمل او راه یافته بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطرار عماريِ فیلی را که عیال باقي ماندهٔ او برآن سوار بود براه شیوگانو راهي ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادر زادهٔ خود را که بهادر نامي بود - و سابق بمنصب چهار هزاري هزار سوار سرافراز بود - و وثوق کلي بر تهور و بهادري او داشت - بانداز مقابلهٔ بهادر خان و دیگر دلاوران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیاده شده روبروی ایشان آمادهٔ کار زار گشتند - و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهي ساختند - مجملا درآن روز دلیران عسکر جاوید فر کارستانيِ در عرصهٔ کارزار بروی کار آورده روکش کار نامهٔ رستم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامهٔ نامي مانند شاهنامه بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان روهیله که به نیروی دلیريِ ذاتي و بهادريِ جبلي چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بزد و خورد در آمد - چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخمدار از پای در انداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم رو همانا روی تازه یافت - و نرهر داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار خان و خواصخان و مرحمت خان عرصهٔ کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستي را که بر یکدست آن کمر واقعه بود - سرمایهٔ استظهار ساخته در پناه آن به تیر اندازي درآمدند - و راجه پهار سنگه بندیله که داخل فوج برانغار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترددات شایسته

بجا آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه وغیره
که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - دریفوقت بوقت رسیده خود را
بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان
کوه رسانیده ملتفت خان و راو سور بهورتیه و چندرمن بندیله وغیره
دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده همگنانرا از همه رو دل داده قوت
و نیرو افزود - مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصهٔ
دار و گیر داد مردانگي و مرد افگني داده مانند کمند بازو بعدو بندي
و کمین کشائي برکشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکهٔ زد
وخورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخمهای کاري
میخوردند - و از آنجا که مددگاري توفیق در همه وقت و همه حال قرین
و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوکبهٔ موکب اقبال
بادشاهي که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماهي را
فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر
مذکور از جا رفته بوادیٔ فرار شتافت - چون آن مخذول که خانجهان از
روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوي بازو بود روگردان
شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداري فراري گردیده سر خود گرفتند -
و بباد حملهٔ صرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده
بپایان کوه راهي شدند - عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز
کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر در پی آن
مقهوران نهادند - و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل
رسیدگان خدا گیر را در آن سر آشیب بباد شیبهٔ تیر گرفته مرغ روح چندین
خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - بر سبیل اتفاق ناگهاني بل از قبیل
لطایف آسماني که اکثر اوقات بنابر قدر اندازیهای قضا سهام غیبي به

نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمیِ هنگامهٔ رزم که برقندازان از شرارهٔ فتیلهٔ بندوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان مي زدند - تیر تفنگی به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پرسرام نام راجپوتی از مردم پهاز سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبوح بدست و پا زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن از کار افتاده زخم کاري کارگر نیفتاد - پرسرام از سر قدرت و قوت تمام جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را باتمام رسانید - و سر آن زیاده سر بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسپ و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانيِ قتل او بدرگاه فرستاده سر سراپا شرش را بدروازهٔ قلعهٔ بیر آویخت - و بهادران موکب اقبال تا سه کروه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در طيِ راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز پرداخت - بنابر آنکه از یک پهر شب تا آخر آن روز زیاده از سي کروه مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود - ناچار مصلحت وقت درآن دید - که سعادتمندان میدان و یکه تازان مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته و اسپان سم فرسودهٔ کوکبهٔ اقبال که جرم هلال جوهر نعال میزیبد - و گوهر سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ مي ارزد - بزودي آسوده شوند - و شاید که در عرض اینحالت دنبالهٔ لشکر ظفر اثر نیز برسد - چون خانجهان با بقیة السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمایه

فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تکاپو درآمده با سرعت صرصر و تندئ تندر راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تنگ پا رفته جان بدر برد - درینحال اعظم خان درویش محمد دکني را با چندی از مردم جگدیو راو و جمعی دیگر از بندهای بادشاهي بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود فروماندگي مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب شیصد تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست افتاد - بیشتر مردم کارآمدنيِ آن نابکار سوای آنانکه بنابر آزار زخم کاري از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسپی که در زیر ران داشتند سر بدر برده باقي اسپان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد - چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عماري را با فیل از روی ناچاري گذاشت - و با کمال خواري و بی اعتباري سپس از آن پایهٔ عزت و آن مایهٔ رفعت و کامکاري که همه را بناسپاسي و حق ناشناسي در باخته بود خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماري درویش محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکي بود دستوريِ فرود آمدن داد - چون شب بروز رسید بنابر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر پیرویِ او مترتب نمي شد - معهذا از جهت یاقوت خان و اردو که بمچهلیگانو تنزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - لاجرم بحکم مشورت مشیر تدبیر و دستوريِ دستور خرد پیر از ارادهٔ تعاقب خانجهان تقاعد

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشهٔ صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بهر یک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعنایت خلعت و اسپ و فیل و اضافهٔ منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانو به بیضا پور (۱) و بهونسله از پرگنات ولایت بی نظام که بورود افواج در آن اثر آبادي نمانده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهي یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب شیو گانو کوچ نمود *

از سوانح این ایام چون ساهو جي بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدر زنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چاکنه که دست نظام الملک در آنمقام باو نمي رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدرآن ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و بخت کار فرما گشته ارادهٔ بندگي درگاه دارد - اگر از راه خیر خواهي بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معني امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه مي شتابد - بنابرآن اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاح التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجي بمنصب

---

(۱) قریب به بست و پنج کروه در غرب اورنگ آباد واقع است *

شش هزاري ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشير و علم و نقــــارة و اسپ و فيل و دو لک روپيه نقد سرافرازي و بلند آوازگي يافت - و ميناجي برادر زادهٔ او بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و [رتي راو ساتيه] [ع] بمنصب دو هزاري ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ و ساماجي پسر ساهوجي بهمين منصب و خلعت و خنجر و اسپ و مالوجي و هيلوجي و هاباجي هر يک بمنصب هزار و پانصدي ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپيه نقد سرافرازي يافتند *

چون درين ايام خبر رسيد که خانجهان و دريا خان با يکجهان ادبار بيک جا پيوسته نخست ساحت شيو گانو را بايں نسبت مجمع قران نحسين ساخته بعد ازآن متوجه بيضا پور شده ميخواهند دولت آباد را نيز نکبت آباد سازند - لهٰذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بير بدان سو راهي شد - بمجرد استماع آوازهٔ نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزديکي قلعهٔ دولت آباد احداث نمودهٔ او بود خالي کرده پناه بقلعه برد - و ازين جهت که از نحوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحي قطعاً بارش نشده خشکي بمرتبهٔ رسيده بود - که در سائر آن زمين گياه از بالش افتاد - بلکه اصلا نبات نرست چه جاي حبوب و نضج يافتن آن - و باين علت قلت غله و کثرت غلا بدرجهٔ رسيد - که عبور عسکر چه جاي اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استيصال آن بد انديشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبيه و تاديب مقرب خان و بهلول را که در آن آوان در دهارور نزول نا مبارک داشتند - پيش نهاد همت نموده متوجهٔ سمت مذکور گرديد - چون موکب اقبال بپاي آن

---

(۱) ع [ربي راو ساتيه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول *

گهات رسیده ارادهٔ بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کریوه بعهدهٔ ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهتمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر ارادهٔ بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان بر خورده آن خاک ساران را بباد بندوق گرفته شعلهٔ فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچهٔ راه تنگ تفنگ به فسحت آباد ساحت بئس المصیر راهي ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهي کشود - و همدران روز تمامي لشکر از تنگنای کریوه بآساني گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارمنگانو بیست کروهي از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکهیر [1] از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور خان تنخواه داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحيِ قلعهٔ تلنگي معسکر اقبال شد - نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تجلد پیش آمده از راه اظهار جلادت بتقدیم پیش دستي اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افگني و بان اندازي کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بیموجب ازآن زیاده سران سر زد - بمجرد رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملچار و ضم اسباب قلعه گیري برقندازان و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوريِ طبعي و تهور ذاتي بی مبالات راهي شده روی بپای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

---

(۱) سي کروهي از اورنگ آباد واقع است *

دست و بازو بسربازي و جانفشاني بر کشودند - لیکن بدستیاري عون و صون الهي بهادران بمثابهٔ باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند - روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهر بی آنکه معاملهٔ یورش بطول کشد - حصاری بآن استواري در حوزهٔ تصرف در آوردند، - و جمعی کثیر بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند *

سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه الهي کشش خاطر اقدس بنظارهٔ نزهت‌گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول همایون بدآن فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش و شادي به نشاط صید و صید نشاط بیغمي طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه لذت مي یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کدهٔ غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگردد - این گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحهٔ چین بل سر تا سر متنزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه کروهي برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است) اشتهار دارد - قبل از انکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجهٔ این باني مباني جهانباني بفعل آید - پیشینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش رودی که در نزدیکي آن جاریست بسته بودند و ازآن احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگي نهضت والا به تسخیر دکن روی نموده بود - در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سر زمین

گذر اشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت گر معمورهٔ هفت کشور به تیز دستي معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بفاصلهٔ هشتاد ذراع پیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاطر پسند و آبشار دلآویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سرابستاني نیز با عمارات عالي و نشیمن‌های دل نشین بوضع بدیع و هندسهٔ غریب ترتیب پذیرفت - بلطفی و زینتی که مشاهدهٔ اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طرب افزاتر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر هري از یاد برد بلکهٔ از روضهٔ رضوان و جوی شیر بهشت یاد مي دهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال مي باشد * * بیت *

چنین نزهت کده اندر جهان نیست
مگر باغ جنان گرچه چنان نیست
ز لطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال‌این دولت ابدي انتما که در صوبهٔ اودیسه چهره نما گشت کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعهٔ منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بنام باني آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشتهٔ قطب الملک بنابرآنکه بسامان قلعه و سرانجام قلعه داري خصوص استحکام برج و باره و سد

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغي سعي بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار] ^ع پیادهٔ جلد و جرار بود - بکار فرمائي ادبار مستعد مواجهه و مقابله و آمادهٔ مدافعه و مقاتلهٔ موکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصن حصار ننموده چهاردهم دي ماه بآهنگ جنگ صف در میدانگاه میانهٔ سمت شمال و شرقيِ قلعه تسویه صفوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوري در آمد - باقر خان با سایر تابینان و بندهای بادشاهي و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و یسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل ازآنکه دلیران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازي برکشوده از برج و بارهٔ قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالهٔ آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالاريِ محمد شریف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعهٔ هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پژوه نهاد - و هر دو به یکبار بارگي بر انگیخته بر قلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیادهٔ جرار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمهٔ اولیای دولت برق صولت نداشتند در حملهٔ اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقي ایشان پراگنده و پریشان گردیده پناه بجنگل و کهسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداري است نگذاشت که خاطر

ع [ده هزار] بادشاه نامه - صفحه ۳۳۳ - حصه اول - جلد اول *

متحصنان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابرآن بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخت - و دلاوران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند بر گردن گرفته بپای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکواري گویند - بمحض ملاحظهٔ اینحال از کار رفته یکبارگي دست و پا گم کردند - و چارهٔ کار خود در زینهار طلبي دیده ناچار برسم معهود دکن که در وقت تنگي عرصهٔ کار زار از روی بیچارگي کاه برگی بدندان گرفته درینصورت طلب امان مي نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عافیت بر روی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علي اکبر نام ملازم خود سپرده فوجداري آن ولایت را به صفي قلي منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزي

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر برطبق حقیقت قضیهٔ الخائن خائف و الغادر حاذر متلازم یکدگر اند بمثابهٔ که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند - درینولا بنابرآنکه از شامت آن دو شور بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسلهٔ نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سرتا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدآن کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگي بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بیني بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاري

ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بداندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مجملاً باین اندیشهٔ ناقص با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحي دولت آباد تا تذور شتافته از آنجا براه دهرن گانو و جویره [1] و انبه و پاتر روانهٔ سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مآل بحسن سعي این دو سردار نامدار یعني عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود - لاجرم در باطن اینمعني علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهات بدرگاه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کماهي حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهات بتعقب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تائید آسماني ست اصل وجود آن بدگهر را از بیخ و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سر انجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیماه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راو رتن و یکه تاز خان و شیرزاد و اوگرسین و شیام سنگه و جگناتهه راتهور و امیر بیگ با صد تن از گرز داران شیر افگن که هما نا تن اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

---

(۱) در منتخب اللباب این مقام را جوپره و چونپره نوشته - [صفحه ۴۳۷ - حصه اول] *

متعین ساختند و مقرر فرمودند که براه بیجاگڈه متوجه ماندو گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پژوه روانه شوند - چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پیما گشته در قصبه تالگانو بعبد الله خان پیوست - فی الحال ازآن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته بشتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده ارادۀ تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادي ولد صفدر خان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گهڑي قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مخذول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نومیده شده ناچار با یک جهان حرمان از آنجا رو تافته دو حلقۀ فیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش [1] زنجیر بود بدست آورده رو بوادئي فرار و ادبار نهاد *

روز چهار شنبه بست و پنجم دي ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجري بساعت همایون که سعود آسماني انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الخضیب دستها بدعای دولت جاوید مقرون بر کشوده بزم قدسيِ وزن شمسي از سال چهلم عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد مدت آن بر صفحۀ روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقي باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفۀ میزان تحویل نموده و پلۀ برابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند *

---

(۱) در بادشاهنامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۳۸ - حصه اول جلد اول *

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را دو جذبه بزور   یکی آب روزی دگر خاک گور

کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده و قسمت دریافته را از جا در آورده تا آنجا که میخواهد می کشد و در هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می دواند - چنانچه خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبهٔ خاک ولایت کالنجر و بندیله بل کشش زبانهٔ شعلهٔ سعیر و جحیم و آبشخور سرچشمهٔ صدید و حمیم از راه این دو سرزمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه بی خویشتن داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص و سرمنزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا شوریده سر که پیمانهٔ عمرش چند روزی پیشتر از خان جهان پر شده بود درینولا در سرزمین بندیله سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحی کالنجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا بد سرانجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیله افتاده بود بکرماجیت پسر ججهار سنگه اغماض عین نموده سر راه برو نگرفت و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب بادشاهی در آمده همواره خایب و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هر وجه که رو دهد باقدام عذر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند - درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لطایف غیبی شمرده بافواج آراستهٔ خویش غرّهٔ بهمن ماه به تکاپو در آمده سر راه بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که چنداول بود بر خورده بزد و خورد

در آمد - آن سرمست بادهٔ غرور نیز که رسائي این نشاء هوش ربای در کاسهٔ سر تهي مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرماجیت حمله آور گردید - و دریفحال که او سر گرم جانبازي شده درپی حریف اندازي بود قضا را تفنگی که از بس دریفمقام بجا افتاده آنرا لطیفهٔ غیبي توان خواند بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد پیما را سفینهٔ عمر در گرداب فنا افتاد و از زیاده سري ها حباب آسا کاسهٔ سر بباد هوا برداد افواج بندیله به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند - و خانجهان درین میانه فرجهٔ فرار یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دویست بندیله در عرصهٔ کار زار بمقام جانسپاري در آمده مراسم سپاس گذاري حقوق نعمت بیقیاس ولي نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات حسنهٔ روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لکد کوب حوادث پاداش بی طریقي و بی راهي مي یافت - بکرماجیت بخطاب جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازگي اندوخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شرارهٔ آتش باروت فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویشتن داري از دست داده هر روز مسافتی پی سپر میکرد - و موکب اقبال از دنبال آن ادبار مآل بر سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع نیمي از اعمال بهاندور[1] پانزده کروهي سیهنده[2] رسیدند - و بندهای

---

(۱) در شمال و شوق جهانسي واقع است *

(۲) در شمال کالنجر واقع است *

بادشاهي خبر يافتند که مسافت ميانه ايشان و آن سر گروه کوته انديشان زياده از ده کروه نه مانده بنابرآن بيدرنگ بآهنگ يکرو کردن معاملهٔ او از روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانجهان از وقوع پاداش کردار لگدکوب هجوم حوادث روزگار و پايمال دست برد آفات ليل و نهار شده از ايلغارهای پی در پی نيز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده در چهار پايان قوت رفتار نماند معهذا از زخمي بسيار همراه داشت بنابر آن در آن روز دير تر راهي شده - ازين راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدو رسانيدند - و از همه پيشتر مقدمهٔ جنود فتح و ظفر سيد مظفر خان که همه جا مانند طليعهٔ بخت بلند پيش موکب مي شتافت دنبال آن برگشته بخت را دريافت - و چون خبر رسيدن مقدمهٔ لشکر ظفر اثر باو رسيد سراسيمه شده يکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار برجا واستوار داشت - و زخميانرا باندک مايه خزانه که از دست برد تاراج حوادث زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پيش فرستاد - خان فيروز جنگ در آنروز شهامت هاشمي را بکار برده با صدمهٔ سيل و صولت برق بر خيل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و ازآن طرف خانجهان با افغانان حميت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده سپر صدمهٔ آن قضای مبرم شد و دست از جان شسته بی محابا برد و خورد در آمد - کوتاهي سخن در آنمقام که زبانهٔ آتش حرب بلندي گرای گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - وصفدران تهور منش مانند نهنگان خشمگين با تندي شير و تيزي شمشير بر اعدای هم تاخته آتش کين هنگامهٔ رزم را گرمي ديگر دادند - از هر دو صف رزم جويان تند خو روبروی هم شده از فرط پردلي چندين خانهٔ زين تهي ساختند - و چون پروانهٔ

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم دستان بردند * * مثنوي *

بنای جدل سخت بنیاد شد | تن از آهن و دل ز فولاد شد
چو سیل آن دو خیل خرابي پرست | بویرانئ هم کشادند دست
دویدند برهم یلان بیدریغ | چو جوهر بدندان گرفتند تیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاف | برون جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کار زار | که شد تیغها جفت مقراض وار

در آخر کار بیمن چهره کشائي توجه آن نظر یافتۀ تائید خدائي شاهد فتح در آئینۀ تیغ مجاهدان نصرت انتما صورت نما گردید - چنانچه در اندک مایه مدتی به نیروی کارگري اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده سران رزم ساز از دست بازي بسربازي کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر اثر شیرزاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز در عرصۀ جلادت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیرۀ رای سترسال در بارۀ کشش و کوشش پای کم نیاورده تنی چند ازآن زیاده سران را مسافر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بسر حق گذاري نهاده بکار آمد - چون خانجهان اکثر مردم خود را قتیل و مجروح دید - خصوص محمود نام پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمي پشت او بدیشان بود بکار آمدند و جانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد - و مطلقاً بهیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واري باشد غنیمت مي شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت بحساب کاهی برنداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبۀ خود درآن دانست که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدآن مشغول ساخته خود درآن

فرجة فرصت هزیمت بیابد - از جملهٔ فیلان بیست زنجیر بدست دلاوران شیر افگن فیل گیر افتاد - باقي راجه امر سنگه زمیندار بهاندور گرفته بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته افتان و خیزان خود را بنواحي کالنجر رسانید سید احمد قلعه دار کالنجر سر راه برآن گمراه گرفته جمعی کثیر از همرهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [۱] [حسین] ع نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست اورده بدرگاه عالم پناه ارسالداشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان سر افراز شد - و خانجهان بکار فرمائي اضطراب عنان بشتاب سپرده تا کنار تالاب سیهنده که بیست کروه مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران خذلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست فروهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گریبان گیر گردیده بود قرار اقامت داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان موافقت و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائي گزیدن تکلیف داد - در آن میانه جمعی را که ملاحظهٔ حمیت افغاني بل رعایت حق نمکداني ملحوظ بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهي گزیدند و باقي سر خویش گرفته براه خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غرهٔ رجب پیشنهاد همت ساختند که بهر صورت که رو دهد امروز معاملهٔ او را یکرو سازند - و بحکم این قرار داد از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی درپی شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بآن فلک زده برخوردند - و آن برگشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

---

(۱) [حسن] ل *

از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداری نموده بودند بنابر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگي از اسپ پیاده شدند و رخ بعرصهٔ پیکار نهاده با فوج شاهي روبرو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستي نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلادت در عرصهٔ کار زار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند * * مثنوي *

نهنگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمدند
دران عرصه شوری بر انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند
ز بّرندگیهای شمشیر کین لب زخم بر تیغ گفت آفرین
ز هنگامهٔ دست برد یلان نجستی کسی جز خدنگ کمان
ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود پر مغز گوئي زمین

اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبادرت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمي عدد مردانه وار با دمی پرکین و جبینی سراسر چین روبروی بهادران پر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش بپایان رسیده در عرصهٔ پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیاورده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گريئ سعي سودی نداشت و اصلا امید بهبودي نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مشت بر نشتر و پهلو بر نوک خنجر مي زد تا آنکه از اطراف عرصهٔ مصاف زخمهای نمایان خورده - خصوص از زخم برچهٔ مادهو سنگه که پیشتر از همه برو زده بیشتر از همه کاري افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتن

داري داشت از خود نرفت و از پاي در نيامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسيدن سيد مظفر خان امانش نداده بزخم‌هاي پياپي سيوف خاک وجودش را بصرصر فنا دادند - در آن ميانه قريب بسي سوار از همراهان او خود را بيک کناره زده بتگ و تا سر بدر برده پي کار خود رفتند - و ديگران قريب بصد کس که عار فرار بخود قرار ندادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزيدند و بر سر جان نه لرزيده در پاي تيغ تيز نيز ثبات قدم ورزيدند - مثل عزيز و ايمل و چندي ديگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بيدريغ بر شعلهٔ تيغ آتش آميغ زدند - و از موکب اقبال درين جدال سيد ماکهن ولد سيد عبد الله نبيرهٔ سيد مظفر خان با بيست و هفت تن ديگر سر در راه جانبازي داده سر افرازي جاويد خون بها گرفتند - و چندي ديگر محضر دليري را بخط زخم نمايان رسانيده رايت مردمي بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهاي آن زياده سران از تن جدا ساخته بر سر نيزه کرده بودند عبد الله خان بهادر فيروز جنگ با ساير سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسيده بشکرانهٔ اين فيروزي که بتازگي روزي اولياي دولت ابد طراز شده بود از روي نياز شکر کارساز حقيقي بجا آورد - و سر خانجهان و عزيز و ايمل را همراه خواجه کامگار برادر زادهٔ خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فريد نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخمدار پناه بزن دريا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقيد نموده بيکه تاز خان سپرده روانهٔ حضور پر نور ساخت *   * ابيات *

کجا اين سر و اعتبار [۱] [سنان] ع   مگر از پي عبرت ديگران

---

(۱) ع [چنان] ل *

سری را که بودی ز صندل بدرد   [1] [سنانش ببازي پر از کاه کرد] ع
سرش آمد آخر اگر رفت تن   بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعنی خبردار گشته بآهنگ مژده رساني پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب تپتي کشتي سوار از شکار مرغابي صید خوشوقتي و کامیابي مي فرمودند ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس و منتهای بی منتهاء واهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش نقارهٔ شادیانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران مآل بجهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند - و معتمد خان برسم مژدگاني از عنایت خلعت خاص تشریف یافته - و خواجه کامگار باضافهٔ منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایهٔ اعتبار اندوخته بخطاب عزت خاني نامور گشت - و بکار فرمائي مصالح ملکي برای اعتبار خیره چشمان سرهای پر شور و شر آن خیره سران آویزهٔ گوش دروازهٔ قلعهٔ برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت و سرمایهٔ بصارت ارباب شرارت بود - دریئوقت که سر پیر خان مخاطب

---

(۱) ع [زمانش بیازی پر از کاه و گرد] صفحه ۳۰۳ - حصه اول منتخب اللباب - در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیه حیدرآباد بجای سنانش زمانش رقم شده *

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم
این در یتیم در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صلهٔ سرشار
یافت * * قطعه *

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود | این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت | گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائیٔ شاهد مراد عسکر منصور که عبارت است از فتح قلعه دهارور بنقاب کشائیٔ اقبال این تائید پرورد عنایت ذو الجلال .

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید
سعیٔ کار گذاران و میانجیٔ کوشش مددگاران بی نیاز الاجرم همه وقت
و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعهٔ محال
کشاد دهارور(۱) است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشتهٔ مرتفع
اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک
و جرهای عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهای اقبال کار ساز فتح آن در لباس
ترکتاز روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان از راست رویهای

(۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر بفاصله بیست و هشت میل انگلیسی واقع
است *

اندیشهٔ درست بخاطر آورد که نخست به قصبهٔ دهارور و پیدنته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحیٔ آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم مي آیند بتازد - و آنگاه برسر قرارداد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیشنهاد همت سازد - لهٰذا بانصرام ما في الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصاری پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمدافعهٔ سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سرداریها است و شرط کار گزاري خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمي بچیره دستي در آمده گرم بان اندازي بودند بباد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهور اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بیشمار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرمودهٔ خان مذکور پیادهای راجه جبجهار سنگه در صدد سربازي شده بخندق در آمدند - و آن پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمي آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاوران باد پیما پیشي مي جستند از سرجان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصهٔ خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخمهای کاري چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر وگاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دلیران و یغمائیان لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندیله سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را بارباب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداري در خندق پیاده پا براه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده دربارهٔ جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقهٔ از دقایق فکر و تدبیر نا مرعي نگذاشته - و در عین تعمق نظر دریچهٔ بگچ و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند - بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و فعلهٔ این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کلي و اهتمام تمام بشگافتن آن باز داشت - و در آن سمت ملچارها قرار داده جا بجا نگهبانان بر گماشت - و چون متحصنان مثل سیدي سالم حبشي و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملچارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغهٔ بیشتر نموده سر گرم بان اندازي و بندوق افگني و توپ کشائي شدند - درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفهٔ شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایهٔ پشت گرميِ اهل حصار بوده و آنرا بصد جر ثقیل بالا برده بر دروازهٔ قلعه نصب نموده روی لشکر را بآن نگاه مي داشتند ارابهٔ آن توپ در انداختن نخستین از صدمهٔ آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان درآن میانه بمثابهٔ کار بر ایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن ارابه و رفع توپ که بآساني دست بهم نمي داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آنواقعه روبروی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمي مرحمت خان و میر غیاث

را با جمعی از بندوقچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوترهٔ کوتوالي ملچار ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهي خصوص امرای دکن بنابر دشواریِ کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده باتفاق مي گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و درین معامله پا فشردن سر رشتهٔ کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصغا ننموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد مي افزود - در آن چند روز جمعی از پراگنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت مي انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سر انجام کار ولي نعمت جاوید را وجه همت بلند نهمت ساخت - و از صفحات صحایف اعمال و جراید مساعيِ اهل قلعه که عنوان تهاون و تکاسل داشت آیات وهن و ضعف مطالعه نموده یکبارگي درپی کار سازيِ یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون ایزدي مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعي از جانب دروازهٔ دیگر که آبکند و جر نداشت انداز یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زینه ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای براه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره بر افراشته و پا بر مدارج آن گذاشته ببالا بر آمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگرهای بروج عروج نموده کار نامهٔ این نوع قلعه کشائي که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده دریچهٔ دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا ازآن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت قریب [1] [دو] ع هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج بر کشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشي و امثال اینها بحوزهٔ تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بغابر دست انداز ارباب یغما بباد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و بر و دیوار و در حصار بجاروب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلي از میان رفته برندهٔ آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعلهٔ قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدي سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدهٔ مادري نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر درخواه امراء دکني بصیغهٔ صدقهٔ فرق فرقدسای آزاد ساخت - بعد ازآن بسر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچي و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را درقلعه باز داشته نگاهبانيِ حصار بسرداريِ میر عبد الله رضوي مقرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استحسان نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعنایت خلعت خاصه و اضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و راجه ججهار سنگه بندیله بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

---

(1) ع [دو] ل *

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملک که بیست کروهي قلعه دهارور اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحيِ قلعه قندهار که در آن آوان بمضیق محاصرهٔ افواج پادشاهي در آمده مشرف بر گیراگیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبردي نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگيِ خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکي از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوري یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئي او یاقوت خان و اوداجیرام و کهیلوجي و جمیع امرای دکني و حبشي را بهمراهيِ ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را بدین مایهٔ احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار بسرداريِ او و پدرش فرهاد خان بحراست محال متعلقهٔ خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن سر زمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در بارهٔ تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقهٔ نظام الملک که شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان دریندولا بتازگي در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمیعت سپاه را که در جنب کثرت موکب اقبال حضرت سلیمان مکاني قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت ارسالداشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سر افراز گردد - الحال این بندهٔ درگاه در خواه آندارد که باذن دریافت حضور امتیاز یافته

در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد باستصواب رای صواب آنخان کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان برین مضمون وقوف یافت با آنکه میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفاق مي نماید وباطناً از راه نفاق با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستیصال کلي او راضي نیست بنابر اغماض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصایل محموده و سایر شیوهای ستودۀ سرداران از مکنون ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای نحن نحکم علی الظاهر عمل نموده به تقریر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - که چون درینحال عزیمت تنبیه غنیم سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بحلیۀ وقوع و زیور تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مینماید - بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرۀ وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردوی جهانپوی رسید بحکم وحشي منشي و ضعف نفس و بیدلي از غلبۀ وهم و هراس بیقیاس که ناشي از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزمی خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بنابر آنکه منع همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگنان مي شد ازین معني که منافيِ روش آداب بوده اغماض عین نمود - معهذا از روی مهرباني بمقام دلاسا و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطوفت آمیز که مناسب وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مبدل شد - آنگاه از سر نو برسر دلدهيِ ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور

قدر و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جبینيِ اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نا متناهي مفتخر و مباهي ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعهٔ دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعهٔ مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سر افراز نه سازند اینمعني باعث نومیدي و حرمان نصیبي او از عنایت بادشاهي خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالي شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کليِ نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفاق زده با ایشان در قلع بنیان بغي و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در وادیِ تعاقب غنیم تکاپو نموده بر اثر ایشان تاختند و مکرر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهي نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معهذا از روی مزید بر و امتنان که گزیده شیوهٔ بندگان این آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انسب آنست که بمحاصرهٔ قلاع بپردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعهٔ دهارور بنصب صد گونه منصوبهٔ اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنيِ بیوجه

که عبارت است از التماس قلعهٔ مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که درینولا چون عساکر منصوره بارادهٔ تنبیه بقیة السیف غنیم به پائین گهات متوجه اند شما درین حوالي اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرید - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را درمیان گرفته از میانه بر داریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهي شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعهٔ دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانبان جهان بخش محیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطهٔ موهوم ندارد تا باین یک کفدست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجملاً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه ماندوه[۱] مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار[۲] شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولاپور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره سر انجامي و بد فرجامي قطعاً رعایت

(۱) این مقام درجنوب وغرب دهارور بفاصلهٔ بیست و پنج میل انگلیسي واقع است *

(۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندیر بفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

به جانب بندگان بادشاهي بجا نياورده برخلاف سير مرضيهٔ ملوک عهد ماضي سلوک مي نمود - و مجاري اوضاع و اطوار بر منهج مستقيم عدل و داد قرار نداده هنجار مرضي حضرت پروردگار نمي پيمود - و باين نيز كفايت نكرده افاغنه را كه خمير مايهٔ فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در ولايت خود پناه داده در تقويت آن فئهٔ باغيه كه اخلاط فاسده بل مواد مفسده كالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج ليل و نهار بودند بقدر امكان كوشيده ازين چند ماده خود را مستعد بلا و آمادهٔ ابتلا ساخت - لا جرم حضرت جبار منتقم انواع بلايا بر روی او و رعايای بلاد او كشاد - چنانچه نخست دايهٔ سياه پستان ابر بهاري و سحاب آذاري شير باران از اطفال نبات باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات كشت خوان زمين كه پيوسته از افضال ابر مطير زكوة گير بود برشحه واري نم بل به نيم قطرهٔ شبنم نرسيد - بدان سان كه گوئي در آن سال بخارها طبع دخان آتشي گرفته بود يا سقای سحاب سراب از چشمهٔ سيراب آب برداشته - و ازين رو رفته رفته گونه زنگاري سبزه كاهي گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و كهسار از فرط بی آبي سيمای گياه سيمابي گرديد - چنانچه ميزبان تهي چشمان مايدهٔ كلام ابو طالب كليم درين باب ميگويد * * مثنوي *

نشان از ابر و باران آنچنان رفت ‌ ‌ ‌ كه گفتي برج آبي ز آسمان رفت

هوا گر قطعه ابری جلوه ميداد ‌ ‌ ‌ بدی بی آب همچون كاغذ باد

اگر يک قطره آب آتشين بود ‌ ‌ ‌ چو آب آبله پرده نشين بود

مجملاً باين علت قلت غله و كثرت غلا بجای كشيد كه عاقبت الامر به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجاميد كه كار از شمار و تعداد اموات در گذشته اسم مويه و نوحه و كفن و دفن از ميانه برخواست - بل بنابر آنكه موت عزيزان نيز علت قلت مؤنت ميشد لوازم تهنيت بجای

تعزیت بجا مي آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخنای ساحت عدم را بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچهٔ راه باریک تیغ تیز که در آنولا این قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله بمراحل وادیِ نیستي مي شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر مي جستند آنرا که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغربت و برخی از دنیا بآخرت جلا وطن مي بودند - و ازین ورطه کسی کشتیِ جان بدر برد که از کمال ناتواني یارای قطع مسافت آنجهاني نیز نداشت * * مثنوي *

فلـــک ماند از پی هنـــگامهٔ غم بهــــر گوشه کفی از تخـــم آدم
زبس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچـــهٔ تابوت میداد
بسان شیشـــهٔ ساعت دو دنیـــــا پر و خالي شد از موتیِ و احیـــا

بنابر آنکه نزول عذاب جباري غالب اوقات از نوع شمولي خالي نمي باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکي و غلا و بلای قحط و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردني که در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبانهٔ آتش جوع مي زدند - بنحوی که هرآنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمي کرده بود بکمتر از هفتهٔ آدمي در هفته خوردن خاک تلافي بجا آورد * * ابیات *

ز تنگي گر فقیـــر و گر غنـــي بود بخــوان رزق او غم خوردني بود

نظـــرها قرص مه را کـــرده تاراج   بدان شب فلک هم گشته محتاج

پس ازآن هم بی مبالغهٔ شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهاني بر ناتوانی دست مي یافت از سر او در نمیگذشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [۱] [دزدیده][ع] خام مي خوردند - و درین باب از ستوده اطواری که درستي کردار بر راستي گفتارش شهادت صادق میداد استماع رفت که در عین گرمي هنگامهٔ قحط زنی در جوار محله سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد خواهي داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم مي نماید که تطاول ایشان درحق من باین غایت تعدي تجاوز نموده که جگر پارهٔ مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهرهٔ مطلق ساختند که استخوان ریزهٔ نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که چون این صیدها بدست نمي افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار روزگاری بسربردند - وچون روی زمین را از پشتهای جیفه و اموات که تا بسمک و سماک برروی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک کرده بود پرداختند کار به نبش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقا بدفن موتی مقید نمي شدند - و اگر احیاناً کسی احیای مراسم دین و آئین شرع متین نموده نهاني مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

---

(۱) ع [دریده] ل *

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی ازآن بر زبان و نشانی درمیان بود برآمیخته مي پختند - و اسم سامیٔ نان برآن نهاده بجان گرامي مي فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بفرض محال بدست مي افتاد آنرا بسان بره شیر مست سان سان نموده بسان تحفهٔ گرانمایه نهاني در معرض بیع مي آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمئ شره پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابي از کمان میدوید آنرا باندازهٔ دسترس خرید مي نمودند - چون معاملهٔ بیاعان آن متاع گرانمایه و فروشندگان این کالای ارجمند والا برسوائي کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را بازخواست شحنهٔ سیاست بیاسا رسانید - ملخص سخن از حیص بیص این مخمصهٔ مخوفه و تهلکهٔ مهلکه جمعی که قوت حرکت داشتند به فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبارت از آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظهر لطف سرمدي و عنایت ازلي و ابدي حضرت ایزدي است ازین بلیّهٔ جلیهٔ عظمی و طامّهٔ عامهٔ کبری نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خاصه شریفه انواع خوردني مهیا ساخته عموم مردم را بار عام مي دادند - و سوای این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بل عید ابدي هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهزار روپیه سوای صدقات و وظایف مقرره بر سایر سکنهٔ شهر برهانپور قسمت مي نمودند - و فرمان همایون شد که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلي از باج مقرری داده

پنجاه لک روپیه معاف شناسند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب مناصب بصیغهٔ تخفیف بازگذاشتند از حیز شمار بیرون است *

درین ایام آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب خواصخاني و کمال محرمیت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از رهنمونيِ بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاري ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ سر افرازي یافت *

درینوقت که مقرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگي پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه دادند - اعظم خان برندوله خان نوشت که درینولا مخالفان سر بر آمدن ببالا گهات دارند سبیل دولتخواهي آنست که حسب المقرر دهانهٔ کریوه را نگاهداشته سر راه فرار برسر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم ما پراگنده شده اند درین باب از عادلخان استمزاج نموده باستصواب ایشان عمل مي نمایم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگي از در چاره گري در آمده راه صلح و صلاح با رندوله کشوده بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسيِ تمام باو اعلام نمود - که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافيِ اوقات ماضي در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش ازآن که نوبت آسیای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه ترک نفاق نموده پیوند اتفاق بروابط وفا و وفاق استحکام یابد و سر رشتهٔ عهد و پیمان بعقدهٔ غلاظ ایمان توثیق تمام پذیرد در نگاهداشت این

دودمان مساعي جمیله مبذول افتد - خصوص دریندوقت که نظام الملک بنابر
درخواه هواخواهان بدین معنی راضي شده که بنای مصالحه و معاهده
بر اساس تسلیم قلعهٔ شولا پور بعادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک
تربیت نظام الملک نیز بر ذمهٔ همت شما ثابت است چه در حقیقت
بادي اعتبار شما در مبادي حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلپذیر در رندوله
تاثیر نموده بتازگي دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت
این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرمان شد که سید
دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائي گزیده بکومک اعظم خان
متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان و رشید خان و چندی دیگر
از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعین
فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده
بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پریندهٔ[1] متوجه گشت - و بتاخت
و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بپای ستور غازیان
پی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعچهٔ خام که بقلعه پیوسته استحکام
تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود
تاخته بصدمهٔ فیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع
داشت انداخته داخل قلعچه شد - درین حال متحصنان دو توپ
کلان را که وزن گلولهٔ هریک یک و نیم من بادشاهي باشد آتش
دادند - حسب الاقتضای قدر یکی ازآن دو قضای نازل بر زمین رسیده ازآن
زمین سنگ لاخ پارهٔ سنگها بصدمهٔ آن جدا شده و بچندین تن زخم های
کاري رسانید - ازآنجمله سه سوار با اسپ و چهار پیاده بیک زخم جان دادند -
و بفرمودهٔ اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمي دست از جان شسته

(۱) در ضلع عثمان آباد (قلمرو نظام) واقع است *

بخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست با غنایم بیشمار ازآن گونه فرزین بندی که تصور آن عقدهٔ دشوار کشا خرد را مات تحیر داد بر آوردند - اعظم خان باوجود عین انتظار کومک و خزانه بشرایط محاصره نیز پرداخته از سه طرف ملچارها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سمتی که باهتمام راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچهٔ سلامت نزدیک تر برده آنجا حوالت گاه پرداختند - و دمدمه برفراز آن بر افراخته متحصنان را بباد تیر و تفنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک برابر ساخته اگرچه کار بر مترددین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل بارهٔ شیر حاجي از دست سرکوب اهل جواله یارای سر برآوردن نداشتند لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساحت مقابله آنچنان بر بیرونیان از فضای حوصلهٔ درونیان تنگ میدان تر شده بود که برگ کاهی در نظر وقع کوهی داشت و خوشه از بس که جای انباری میگرفت در حوصلهٔ ستوران جوی همسنگ خرمنی بود - بنابر آنکه درآن نواحي بیخ گیاه از زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنولا از فرط ترصد علیق چار چشم شده دیدهٔ انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند نظر بر خوشهٔ سنبله و خرمن ماه که از دور سیاهي میکرد دوختند - و بنظارهٔ کاه دان کهکشان که گاهی کاه کهنه بباد برمي داد ساخته بیاد علف تسلي مي اندوختند - یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار بجهت آوردن کاه و هیمه بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق زمین کاوي و چاه کني علف دو سه روزهٔ چهار پایان درجمیع جهات و اطراف اخذ و جر نمودند - و باوجود آنمایه سعي سودی نداده اثری بر مراتب کوشش مترتب نشد - في الواقع مشتی خس یا پشتارهٔ چند گیاه بخوراک دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمنی

جو با ستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بس آید - ناچار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار برخاست و از سر اکراه رو بقلعهٔ دهارور آورده در موضع پاتره [۱] منزل گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون دریغولا محمد علي بیگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافهٔ اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند که مشار الیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجالةً بخلعت فاخره سرافراز سازند - بنابر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باو رسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه‌دار آنولایت تا بدرگاه گیتي پناه همراه بیاید *

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر دریافت این عطیهٔ والا بر کام دل فیروز شده سجدات نیاز بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمهٔ دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر

---

(۱) این موضع در جنوب دهارور بفاصله چهارده میل انگلیسي واقع است *

به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباهي و مفتخر گشتند - عبد الله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعي ایشان مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و جیغهٔ مرصع و اسپ و فیل خاصگي معزز گردیده بافزایش هزاري ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازي یافت - بعد آن سید مظفر خان که چار هزاري ذات و سوار بود خلعت وغیره و اضافهٔ هزاري هزار سوار و خطاب خانجهاني یافته محسود اقران گردید - پس ازآن سایر منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافهٔ مناصب و سایر عنایات صوري و معنوي امتیاز یافتند - در همین ایام مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ رشک بر دل مهر جهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مقدار نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائي چراغان بدان مثابه اکتساب انوار نمود که ازآن ذخیرهٔ باقي روزگار تا ابد اندوخت و وام آفتاب تابان نیز از فاضل زلهٔ جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثاني

کشور خدای فلک چهارم یعني نیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه گهري و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

و چهل هجري بدولت محل حمل تحويل نموده آب و رنگی بر روی کار عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنين جلوس ابد قرين خديو زمان خليفهٔ روی زمين نويد نوروزي نو بعالميان رسانيده ضعيف حالان گسسته اميد را قوي دلي بخشيد - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمرهٔ عدل و احسان بل خاصيت نيت خير است ابنای زمانه بتازگي منظور نظر مهر پدرانهٔ آبای علوي گشته بقية السيف قتل عام مصائب گيتي و ترکتاز حوادث روزگار از زير تيغ بيدريغ طاعون و وبا جسته بازماندگان شبيخون طوارق ليل و نهار از مخمصهٔ بلای قحط و غلا رستند - و بيمن عنايت خوان سالار مايدهٔ احسان حضرت رزاق يعني مهر منير ابواب فتوحات آسماني بمفاتيح عنايت رباني بر روی زمين و زمان مفتوح گشته پژمردگان صحرا و چمن چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهاي آلهي سير چشم نيل تمنا گشتند - چون گذارش مراتب عطايای عميمه و عنايات عظيمهٔ ايزدي نه در درجه ايست که بار تفصيل بر تابد ناچار خود را ازآن باز داشته بنگارش مجمل واقعات اين ايام خير فرجام مي پردازد *

دوم فروردي ماه محمد علي بيگ رسول دارای ايران شاه صفي همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذيرهٔ او شتافته بودند سعادت پذير آستان بوس درگاه گيتي پناه شده از روی کمال ادب نامهٔ شاه صفي را که عمده مضمون آن تهنيت جلوس همايون بود گذرانيد - حضرت شاهنشاهي نامه ازو بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند - بعد ازآن زباني دعای شاه را با پيغامهای صداقت آئين که مشتمل بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسيلهٔ اعيان درگاه در باب تعين وقت گذرانيدن ارمغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردي

ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوري از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشي و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازي بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیالهٔ زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجهٔ خاصه که بنابر رسم معهود در ایام جشن‌ها و عیدها عنایت مي فرمایند ضمیمهٔ آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهي بجهت تقدیم خدمت مهمانداري و همراهيِ محمد علي ایلچي از دارالخلافه تا پاني پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگيِ تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشانيِ بخت را فروغ سعادت جاوداني داد *

ششم ماه ایلچيِ مذکور حسب الامر سوغات شاه را که ازآنجمله سه تقوز اسپ عراقي زاد صرصرتگ شعله نهاد و نفایس امتعهٔ ایران و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه مي شد بنظر انور در آورد - و پنج اسپ عراقي و پانزده شتربختي نر و ماده با پنج استر و اقمشهٔ آن دیار از خود و پنج اسب از بابت محمد تقي تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان تنومند و سایر امتعهٔ نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ محي الدین رسول درگاه و وفاخان نامي کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه دادهٔ قطب الملک برسبیل پیشکش از جانب خود گذرانید *

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعیِ قلیج خان در آله‌آباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیهٔ خدیو هفت کشور رسیده بود که (۱) [عبدل] ع نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای متردد آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لاجرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداري فرض عین است حکم معلی صادر شد که قلیج خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مآل نماید - خان مذکور بافواج قاهره بتوزک و تهیهٔ تمام راهي شده قلعهٔ اول هرگانو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدني عبدل با عیال خود آنجا را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمي از دو طرف بنابر آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهادران متهور از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله میدادند پای کم نیاورده خود را بپائین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان بمیانجيِ شعلهٔ توپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازي هنگامهٔ مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سر گرميِ مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پر دلان کم هراس بنردبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و باره بر آمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداختند - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند -

---

(۱) م [ابدال] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۵۴ *

و قلیج خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیاری تائید آلهي و همراهي اقبال بادشاهي جبرا و قهراً دست برآن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منیع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدي مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشای در بارهٔ یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مخذول دست از جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و بتحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلي را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندي زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرصهٔ پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار کار مردان کرده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجهٔ شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سر زمین و متمردان اطراف و نواحي از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعهای مستحکم را که از اسباب قلعه داري پر بود خالي کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراگنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بجنگل‌های دشوار گذار رسانید - قلیج خان وطن گاه آن سیاه رو تباه رای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سر زمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد

بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کر گشتهٔ اهل
آن سر زمین نرسیده بود بمثابهٔ بلند آوازه گردید که بمسامع کروبیان عالم بالا
و صوامع ملاء اعلی رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را
به الهٔآباد انعطاف داد *

از جملهٔ فتوحات آسماني که در مقدمهٔ این عنوان اشارهٔ اجمالي بدان
رفت فتح حصار استوار تلتم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدّتی
مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعي و تلاش به نهایت درجات
امکان رسانید و قطعاً اثری برآن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم
شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت دریفحال که کار بکار کشائي توفیق افتاد
و استخلاص آن حصار در کار گريي بخت و چاره گريي اقبال انحصار داشت
قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست
ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر
بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیدهٔ طمع
بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همداستان شدند
و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمدهٔ دولت خواهان که
پیوسته در پی دولت خواهي بوده درین گرمي جمعی از بهادران کار
طلب را نهاني فرستاد که برهنموني ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش
در آرند - درینوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان
آگهي یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند - ولیکن چون حصار
بحوزهٔ تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گريي
سعي و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیري در داده دستگیر شدند *

درینولا که خبر فوت شیر خان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که
حراست اکبرآباد در عهدهٔ او بود بمرحمت خلعت و اضافهٔ هزاري هزار سوار

بر منصب اصلش که چهار هزاري سه هزار سوار بود سرافرازي يافته بصوبه داريِ احمدآباد تعين شد - و حکومت اکبرآباد به صفدر خان و حراست قلعه به مکرمت خان مقرر گشت - بيست و پنجم اردي بهشت ماه الٰهي راجه بيتهلداس به نگاهباني قلعه رنتهنبور از تغير قلعه دار خان سرافرازي يافته رخصت شد - و سبب اين امتياز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشاني‌ها بکار آورده تازه بپايهٔ راجگي رسيده بود و آئين معهود راجپوتان آنست که هرچند شخصي بمرتبهٔ والا برسد تا قلعهٔ نامور نداشته باشد بپايهٔ اعتبار نمي رسد - بنابرين شاهنشاه حق گذار اداي حقوق جان سپاريِ او نموده بحراست قلعه رنتهنبور که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است سرافراز فرمودند *

از جمله فتوحات معهودهٔ مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعهٔ ستونده [1] است - چگونگيِ اين قضيه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلتم حسب الحکم اقدس همت به تسخير آن بر گماشته محيطش را نقطه وار مرکز دايرهٔ احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملچارها قرار داده کار بر متحصنان بغايت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پيوست سپهدار خان باو نوشت که عنقريب اين قلعه نيز بميامن اقبال کشور کشا بکشايش خواهد گرائيد - بهتر آنست که پيش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خويش را از مناصب و عزت حرمان نصيب نسازي - سيدي جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به انديشي و سعادت طلبي خود شده بمقام تسليم حصار در آمد -

---

(۱) **قريب به پنجاه کروه** در سمت **شمال و شرق** اورنگ آباد **واقع است** *

سپهدارخان پیمان نامهٔ موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهي سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصهٔ شریفه بخلعت و فیل و اسپ اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاري فرمود - و سیدي میران پسرش را بخلعت و اسپ و تجویز منصب هزاري و سیدي سرور دامادش را بخلعت و اسپ و تجویز منصب پانصدي سرافرازي بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و ما یحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداري مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان باز گشت معطوف نمود *

چهاردهم اردي بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غرهٔ شوال از راه کمال سرعت برادهم گیتي نورد گردون بر آمده بطریق یام مژدهٔ فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باولیای دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمي و بیغمي گردانید - و بشارت غلبهٔ موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغلهٔ صدای قهقههٔ شادي و نوای شادیانهٔ مبارکبادي در گنبد سپهر نهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق جهروکهٔ درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونهٔ ظهور تجلي طور است نمودار انوار وادي ایمن ساخت - و مراسم معهودهٔ این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساحت مصلاّ را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیهٔ جلال و جمال و زیور دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفهٔ مقررهٔ این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلایق کوی و بازار بافشاندن درم و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداریٔ ملتان که در آنولا جاگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص ساختند *

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبهٔ باقر خان است بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ازیشان - چون خان مذکور ولایت کهیرا پاړه و حصن حصین منصورگده را از گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت زمینداران آن نواحي قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدي پور نام موضعی بغایت منیع در دوازده کروهي کهیرا پاړه خیره چشمي بل چیره دستي آغاز کردند - باقرخان دیگر باره از کهیرا پاړه بانداز گوشمال ایشان بر آمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طيِ چند کروه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن سر زمین باعتبار دشواري و بی پایاني مورد ضرب المثل بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبودی - و مسرع شعلهٔ سرکش ز پویهٔ آن پا کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق نای اشجار سرافرازش سر باز زدي - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پایانش بمثابه بود که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمحه البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بریدی - و وفور تشابک اغصان

اشجار آن بیشهٔ دور و دراز در پایهٔ که پیک سبک پی تیزتگ یعنی اندیشهٔ نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه گردا گرد مرکز تا محیط چرخ دوار بر مي آرد خیال دخول در آن نبستي - مجملاً بهادران سراپا تهور از کار گري نفوذ عزیمت راسخ که موید بنفاذ حکم همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن ازآن محال محال گذار نمي دادند و بآن پشت گرمي پای از سرحد اندازهٔ خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق. استوار کرده هیچ جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند و آتش کین بر افروخته هنگامهٔ انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند - و ازینجانب اصحاب تهور یعني بهادران پر دل کم هراس که از برابري شعلهٔ سرکش پای کم نمي آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش مي زدند از ژالهٔ آتشین بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشته خود را بی ابا و محابا بپای آن دیوار بست چوبین رسانیدند - و بگرمي شعلهٔ سر افراز که برقلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور بر آورده آن آتشي نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند - چنانچه به کم تر فرصتی خلقی بی پایان ازآن کم فرصتان بی سر شده بقیه طعمهٔ شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر گشتند *

بیان چگونگی کشایش قلعهٔ قندهار دکن بکلید تائید این برگزیدهٔ عنایت ایزدي

چون نصیریخان قبل ازین حسب الامر اعلی با موکب اقبال قلعهٔ قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود درینولا بمحض همراهي اقبال بادشاهي یعني تائیدات الٓهي در باب فتح قلعه کامیاب و مقضي المرام گشته برکام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک کروهي قندهار رسیده با فوج عمان موج ارادهٔ تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه باندازترکتاز قصبه که پیوستهٔ قلعه بود همت کارکشا بربسته روی توجه بدآن سو نهاد - و سرافراز خان نامي سرگروه لشکر کومکي آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه درپی پیکار شده آلات آتشبازي پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهباني قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آمادهٔ مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه درمیان صفوف خوردند - و بباد حملهٔ قلب شکن و صدمهٔ باد پایان مرد افگن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن بر انگیخته آن تباه اندیشان را مانند اندیشهٔ ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدي سرور میر آخور

طویلهٔ اسپان بار گیر که بجهت سواري تفنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دویست تن بی سر شدند - و قصبه بحوزهٔ تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد و زن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموال بیشمار بمعرض تاراج در آمد سوای آنچه سپاهیان یغمائي بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ جسته بودند به تگاپوی تمام شباشب خسته و دل شکسته بازوی نظام الملک پیوست - و نصیریخان سایر اسیران را بشکرانهٔ روزي شدن عطیهٔ فتح و فیروزي تصدق فرق فرقد سای خدیو زمان نامیده آزادي بخشید - آنگاه باهتمام تمام همت بر اتمام کار بر گماشته سر انجام لوازم قلعه گیري پیش گرفت - و ملچارها به بهادران کار آزموده بخش نموده درپی سیبه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیهٔ این کارها ساخته و کوچهٔ سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیلهٔ حیلهٔ جرّ اثقال بفراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان کوچهٔ سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالي گذاشتند و مردم ملچار مذکور درآن مقام قایم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنبد مقبرهٔ قاضي قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقهٔ تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افگني و بان اندازي باعث تفرقهٔ خاطر و شغل قلب دلاوران مي شدند - بنابرآن از ملچار نصیریخان ته آن مقبره خالي نموده و آنرا بباروت انباشته آتش در دادند و از صدمهٔ آتش بنیاد آن بنا را بخاک وجود صد تن از آن مردم بباد فنا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - دریٖنوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک

و عادل خان باتفاق یکدگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملچار نصیریخان ریختند - اهل قلعه نیز در صدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آتشبازي را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیختند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزمای دل از دست نداده سر پنجهٔ قدرت بدشمن مالي و عدو بندي بر کشاد - و باعتماد کار گريِ اقبال و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتیل و باقي را مغلوب و منکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسماني استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند *

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند باتمام رسید نصیریخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بباروت انباشته باقي را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهامت آثار متوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملچار آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کار گر افتاده دیوار شیر حاجي را با نصف برج کلان انداخت - وجمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقهٔ تفرقه اندوز را تف باروت سوخته چندی دیگر را صدمهٔ افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دو راه بعدم آباد راهي ساخت - درینحال نصیریخان و همراهان یورش کرده از راهِ دیوار افتاده ارادهٔ در آمدن نمودند - درونیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکهای پر باروت را آتش زده انداختند - مجملاً از دو پهر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم

بوده هنگامهٔ گیر و دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نیفداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بقایمي از یکدگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکي اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگي حال استقبال را در آئینهٔ مشاهدهٔ احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً قلعه بحوزهٔ تصرف اولیای دولت در آید و همگي اسیر و دستگیر میشوند - ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتي که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیلهٔ راجه بهارت کشوده در خواه پیمان نامه نمودند - نصیریخان حسب المدعای ایشان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده براجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان بل ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشود - روز دیگر با راجه نصیریخان را دیده ده فیل پیشکش بادشاهي گذرانید و از نوید مراحم نامتناهي خلافت پناهي مستظهر و مستمال گشت - نصیریخان در همان روز داخل قلعهٔ مذکور که بیست و هفتم اردي بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گرائیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در آورد - و جمله اسباب قلعداري یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبري کلان و عنبري خورد (۱) و ملک ضبط و بجلي از جمله آن توپهای نامي است بتصرف در آمد *

---

(۱) در منتخب اللباب این دو توپ باسماء غیوري کلان و غیوري خورد و عبري کلان و عبري خورد نوشته شده - لاکن عنبري کلان و عنبري خورد چنانکه درین کتاب مذکور شد صحیح معلوم مي شود منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۵۷ *

از سوانح دولت جاوید انتما که دریذولا بنابر نیرنگسازیهای بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون ارادهٔ ازلي باستیصال کلي او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تخریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگماني زنداني ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود بسپه سالاري و اخلاص خان حبشي را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقران او کاری بر نیامد دریذولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعني مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگي درگاه گیتي پناه شده بوسیلهٔ رسل و رسایل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجي دوریه [1] را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازي آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگي درگاه گیتي پناه گشته و از همه جهت جمیعت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئي و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا کنار معسکر اقبال برسم استقبال

---

(۱) در بادشاه نامه تاناجي و تاباجي مذکور شده حصه اول - صفحه ۳۷۸ *

شتافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مباني احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاري شش هزار سوار سرافراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهي از راه خیر خواهي رعیت و سپاهي در آمده از درگاه والا در خواه عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگي و خدمتگاري بوده دقیقهٔ از دقایق فرمانبرداري نامرعي نگذارد - و علامت انقیاد بالقوهٔ او اینکه بالفعل شیخ معین الدین ایلچي را که پیش ازین با پیشکش روانهٔ درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب پرگنهٔ بهالکي و چیت کوبه [۱] از توابع بیدر راهي شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فروگذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر بر کند و اینمعني از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در کنار روزگار

(۱) در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیه این مقام باسم جیت کوته مذکور شده *

ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه کروهي منزل سابق بر کنار آب ونجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سرتاسر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده مي بودند تا همگي اردو فرود مي آمد - و بعد ازآن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک کروه دور از معسکر رفته مي نشستند تا مردم اردو کاه وهیمه بفراغت مي آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون بنخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهدهٔ بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاري و یوسف خان تاشکندي بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائي مینمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیاورده تمام جمیعت همراه نیاورده بودند - قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمائیهای قدرت است قضیهٔ ناگهاني شبیه بقضای اتفاقي رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهباني عملهٔ کهي نموده بچاره گريِ آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دهی را که سه کروهي معسکر اقبال واقع بود بارادهٔ تاراج و تحصیل ما یحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله و مقاتله بر کشوده بودند - درینحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در بارهٔ کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پا بر سر قصبه رفته بزودي دست برآن یافت - و همگنان باستظهار یکدیگر در آن معموره بر وفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابر این با ایشان

معدودی چند که عدد ایشان بچهار صد سوار نمي رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان که بفاصلهٔ ده کروه از اردو بوده بانداز ترکتاز فوجی از سواران کار آمدني جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکي ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگري اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریمهٔ کم من فئة قليلة غلبت علی فئة کثيرة جمع ساختند - و بصولت شیر و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حملهٔ اول آن بد اندیشان را از یکدگر پریشان ساختند - و آنها راه فرار پیش گرفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون همگي لشکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهلول و سایر سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعني را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهي شده بودند اتفاقا دریغوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصهٔ ساحت کار بر خود از عرصهٔ کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئي و کین کشائي در آمدند - بنابر آنکه بسبب تنگي فضا کار از نیزه و تیر پیش نمي رفت دست از کمان کشي کشیده و از سنان گذاري سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدگر آویختند - مجملاً آن شیر مردان که هر یک یکه سوار عرصهٔ مردمي و یکه تاز معرکهٔ مرد افگني بود بمقتضای مقام پیاده در عرصهٔ پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم دستان در جنگ یازده رخ و قصهٔ سام سوار از صفحهٔ روزگار محو شد - و آخرکار شهباز خان با پسر

نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - و برادران رشید خان و خویشانش کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمي از عرصهٔ پیکار بر آمده بیخویشتن خود را باردو رسانید - و بهادر خان و یوسف خان که زخم های منکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجا آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند - و قریب شصت تن از برادران و خویشان نزدیک بهادر خان وغیره در جان بازي تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعني شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمي گشته جراحت های کاري برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیهٔ اتفاقي خبر یافت عنان بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمي بدست آورده بودند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظم خان سر خود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بناوردگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالي دید پس از تکاپوی بسیار اثری از غنیم نیافت - ناچار بمعاودت نموده عنان انصراف به معسکر اقبال بر تافت - و روز دیگر ازآن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنهٔ بهالکي و چیت کوبه متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جرات نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویراني نشانی از آذوقهٔ سپاه و علیق دواب نایاب بود و تا محال دور دست غله و کاه بدست نمي آمد بقصد قصبهٔ کلویره که آباداني تمام داشت راهي شد - معموري آن معمورهٔ بمرتبهٔ بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقي مانده بود که چندگاه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بو الفضول آتش زده

سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدهیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات کاه و غلهٔ فراوان دارد منزل اقامت برشکال اختیار نمودند *

از جملهٔ عنایات بیغایات حضرت بادشاهي ظل آلهي که دریفولا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دویده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشهٔ تباه سابقاً خویشي نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت جاوداني دوري جسته بآن مقهور پیوسته بود چون دریفولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیعی ازآن وجیه تر نمي باشد بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهي از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ بی حساب او که جز مغفرت آلهي محو آن نمي تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگي در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسي القاب ممتاز زمان و مریم دوران بآهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتي بسی دلپسند * ولی گلستانیست در خار بند
بجز خار محنت که در دل خلید * گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهي بسرانجام مصالح کار خانهٔ عالم و انتظام دار الخلافهٔ آدم تعلق پذیرفت - حکمت کاملهٔ رباني اقتضای آن نمود

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانهٔ عدم به [1] [قصر]ع وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس ازآن زمرهٔ دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادي بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستي بر بندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغولهٔ ناپائدار پای ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لاخ را وطن گاه اصلي نه پندارد - زیراکه سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عافیت ماوای دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش بر قرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرایت آفت فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال *   * مثنوي *

کسی کم درین دار دارد بیاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد
شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادي همین یکدم است
چو بلبل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست

ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کدهٔ بی بقا جاودان نپاید - لذتش ازآن رهین اندوه و الم است و شور و سرورش ازآن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهرچه علاقهٔ خاطر آدمي زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدآنچه مادهٔ دل بستگي انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد - شاهد حال حادثهٔ ملالت زای و واقعهٔ کدورت افزای نواب قدسي القاب ملکهٔ حمیده صفات وفیهٔ وافي برکات مریم زمان رابعهٔ دوران ممتاز محل بیگم

---

(۱) ع [عرصه] ل

است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکدر و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبلهٔ روزگار پیش آمد - و غبار کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان داشتند در آئینه خانهٔ خاطر که نورستان قدس و صفوت کدهٔ انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهار شنبه هفدهم ذی قعده سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه چون هنگام وقوع واقعهٔ معهود که نا گزیر مقتضای بشری هست در رسیده بود بنابر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب چهار شنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیه حال برآن بانوی خجسته سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبهٔ کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان پناه بیگم صاحب در خواه تشریف اعلیحضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین همدم و همراز دیرینهٔ خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیرهٔ مدت دوری اندوخته - و آن ملکهٔ والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواه مهربانی و عنایت در حق شاهزادها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهری از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نیوشیده برحمت حق پیوست - و در روضهٔ دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحهٔ جان گداز و مویهٔ غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کدهٔ گیتي را مصیبت کدهٔ غم و الم ساختند - و فتور کلي و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائي به جشن عیدین و وزن وغیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجملاً نعش آن عصمت قباب در باغ زین آباد آنروی آب[۱] امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک برآن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیرهٔ آن خاتون والا مرتبت تشریف مي برده باشند *

بی شایبهٔ تکلف از وقوع این واقعهٔ الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایهٔ آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراري انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتي و بی تابي آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتي و بیقراري قدر جوی پایداري نکرد *

---

(۱) آب تپتي مراد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶ *

* ابیات *

غــم بادشاهان غــم کشوریست * بهر تن جداگانه آنــرا سریست
جهــان را برنج آورد رنج شــاه * بگیتي کنــد روز روشن سیاه
یکی کالبــد دان جهــان سر بسر * که دارد درو تاجــور حکــم سر
چو از رنج پا تن دگرگون شود * نگــه کن که از درد سرچون شود

بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیبهٔ عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا مقدار دست از تمامي مستلذات نفساني باز داشته در شبانروز یک نفس از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص در ایام طوی و جشن و عیدها وغیره چون دولت خانهٔ معلی زینت آرایش یافته جای آن غمگسار خالي بنظر مبارک در مي آمد بی اختیار دیدهٔ مبارک اشکبار شده چندین بی‌تابي و بی طاقتي مي نمودند که اهل مجلس و حاضران وقت از مشاهدهٔ این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاري آغاز مي نهادند - و بارها مي فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهي که با وجود او میخواستم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته دیدن روی هیچکس خوش نمي آید - و کثرت آلام جدائي در باطن کارگر شده از مشاهدهٔ مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت و کربت نتیجهٔ دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در هر ماه ذي قعده مانند صبح لباس کافوري اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ و عزا چیزی باقي نمي گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن صاحبهٔ روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطهٔ انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث وثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیهٔ صفیهٔ مظفر حسین میرزا صفوي و کریمهٔ شاهنواز خان خلف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقهٔ دلبستگي و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئي و خوشنودي آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاري و نهایت پرستاري بجا مي آورد - و در شادي و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بوده دقیقهٔ از دقایق مراتب رضاجوئي فروگذاشت نمي کرد - و معهذا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته ازآنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچهٔ روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمرهٔ پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامراني شایسته گوهر درج جهانباني والا فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمرهٔ شجرهٔ دولت درج گرانمایهٔ عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن رکین خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون بادشاهزادهٔ کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجهٔ مهد علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد *

در آنوقت که این حادثهٔ عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سي وهشت سال و دو ماه شمسي و سي و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمري سپري گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردي ماه و در سن بیست سالگي بشرف ازدواج این زیور بخش تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمري و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسهٔ ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته * مصراع *

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیهٔ غم اندوز منقضي گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس آن ملکهٔ قدسي خصال به دارالخلافهٔ اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دیرین بندهٔ معتمد درگاه والا و زبدهٔ نسوان ستي خانم که خدمت وکالت و پیشدستي آن حمیده خصال داشت بهمراهي محفهٔ محفوفهٔ مغفرت نامتناهي مباهات اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبرآباد در سرزمین بهشت آئین واقع جنوب رویهٔ دارالخلافه ·مشرف بر دریای جون که متعلق براجه مان سنگهه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت منزلی عالي بنا تر از منزل مذکور براجه جی سنگهه نبیره اش برای تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجبهٔ جلباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس

روضهٔ عالي بنيان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینهٔ آن مهمانخانهٔ عالي فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهای فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام رسیده به نهایت بلندیِ قدر و منزلت و ارجمندیِ زیب و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحاني تمامي متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفي و زیور و جواهر وغیره از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانهٔ مقررهٔ آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحبهٔ زمان مفوض گشته دیواني و میر ساماني باسحٰق بیگ یزدي که متصديِ سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پیش دستي و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستي خانم مقرر گردید *

مقرب خان دکني که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانهٔ نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشي بندگيِ درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر و شمشیر با پردلهٔ مرصع و اسپ تبچاق و انعام چهل هزار

روپیه نوازش یافت - و همدرین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گهات متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار مهر و هزار روپیه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیدهٔ او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خان جهان و شکست او که سرمایهٔ آوارگي آن تباه رای بود مورد استحسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقي که خدای مجازي بندهای درگاه اند براه ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشی چند بی روش که ازو سرزده بود و از راه تدبیر و طریق کنکاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصرهٔ حصار دشوار کشای پرینده باوجود عدم وجدان آذوقهٔ سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترکتاز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهراه نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضي اقامت در موضعی بود که دربایست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجاري حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطریقهٔ خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهي خواست *

همدرین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهي بعون الهي امری که ثمرهٔ آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی ناداني و بدکنگشي فتح خان پسر عنبر حبشي را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بد رگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زنداني خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستي بی نظام را گرفته در مطمورهٔ زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفهٔ غیبي بنابر آن بود که حضرت صاحب قران ثاني ناهنجاري و بی روشي او را بروزگار که از

دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کار خانهٔ سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهي و انتقام کشي او به بهترین وجه سزای کردار نابکار خود بیاید - لاجرم باغوای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعيِ خویش پهلو به نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور منزل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضهٔ جسماني صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلي یافته سرمایهٔ صحت ابدي بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شینح مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رود خانهٔ بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقعه شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گهڑي گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از دو راه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی درمیان گرفت - و سر تا سر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقر و نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بپایمردیِ شناوريِ بادپایان از مهلکهٔ مهلکهٔ آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهي و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفي و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچهٔ در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آلود شدند لیکن دانندهٔ نهان و آشکار و مرسل ریاح و منزل باران دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج‌خانها آنها را نیز در زیر دامان پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدرین تاریخ مرحمت خان بخشي احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموري در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعي خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهورتیهٔ نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی مصر خویش باز گشت - و همدرین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که در همسائگي خانهٔ سید پرورش خان بارهه انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت‌های روزگار که مأخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوازده تن از همنشینان بآتش همسایگي آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علي بیگ ایلچي را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضهٔ سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلافهٔ اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنجهزار روپیه نقد به محمد تقي تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهي گزینند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل
هجري انجمن وزن اقدس قمري سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون
به فرخي و خجستگي آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت -
و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن
آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقرره و آئین عیش و عشرت و داد
و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین
وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهي که
پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهي در جوش است و فیض سرشارش
که موج طوفان بر اوج مي زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهي را
فرو گرفته بساحت ساحل امیدواري نصیرخان رسیده ماهي مراتب
که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانست و والیان ولایت
مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه مي رسانند
مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داري کابل از تغیر لشکر خان
سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزاري ذات و چهار هزار
سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و نقاره و منصب سه هزاري
ذات و سوار سر افراز گشته بجای سعید خان تهانه دار هر دو بنگش شد -
و لشکر خان مذکور با آنکه پیري او را سخت دریافته لختی به سستي
عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابرین معني ازین منصب معزول شد -
و چون خبر آن جهان شدن راو رتن که از بندهای عمده و شایستهٔ درگاه
گیتي پناه بود بمسامع والا رسید سترسال نبیره اش را جانشین او نموده
بخطاب راو و منصب سه هزاري دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن
که بوندي و پرگنات آن حدود باشد سر افرازي بخشیدند - و مادهو سنگهه
پسر راو رتن را به منصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سربلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم سترسال بایراد امری چند بدیع که از گوپي ناتهه پدر او باوجود خوردي جثه و اختصار بنیه سر مي زد سخن را رنگین مي سازد - از جمله آنکه خود را درمیان دو شاخ درخت که هر کدام به سطبري ستون شامیانهای باشد جا مي داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک زوری از یکدگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت استوار و ضخیم مي باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تناوران سطبر پنجه قوي بازو نشسته کلهٔ او را درمیان دو ران گرفته بزور تمام مي شکستند او بر پا ایستاده بدست مي شکست - و در چابکي و جلدي و تیزي و سبک خیزي بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت *

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات چند مرتبه آن حبشي نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که این فدوي غلام بنابر هوا خواهي بندگان حضرت خلافت پناهي بی نظام تیرهٔ ایام را که پیوسته در پی اعلای نا فرماني و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغي و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبههٔ بندگي را بتمغای داغ عبودیت هلال‌وار فروغ بخشد - و این کمترین نیز هلال‌وار تا زنده باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگي مراسم اطاعت و انقیاد را التزام خواهد نمود و لوازم سر افگندگي بجا آورده از ته دل کمر عبودیت بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجهٔ سعي و کوشش

در دولتخواهي و همراهيِ هوا خواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب مي دانست از مرضيِ آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانهٔ دست برد اجل طبیعي را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پسر ده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانهٔ او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبد الله معلم او که در جزئیات امور ملکي و مالي مدخلی کلي داشت و سید خلیفه قلعه‌دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهاني ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر از نزدیکان او را زنداني نموده از سایر مواد جمیعت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقعه را که از روی بی حقیقتيِ تمام ازآن ناسپاس ناحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعني با آنکه چندان مرضيِ طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بنابر آنکه بی سعيِ امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب فرمودند - و بوساطت فرستادهٔ او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتمسات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتي مطاع مصحوب شکر الله عرب و کس فرستادهٔ او با کهپوهٔ مرصع و یک راس اسپ عراقي صرصر تگ مزین به زین زر دوز و اسپ راهوار صبا رفتار از راه سرافرازي او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان به سرداري عساکر قاهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعهٔ شولاپور ازو گرفته ابواب مصالحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین راه طریقهٔ بیروشي و بیراه روي فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او مي‌کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب دریندولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم بسرداري سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعین نمودند - و بنابر رسم دیرینهٔ این کشور که در مبادي اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکي و بجانب جنوب بر رتهه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانباني از روی کمال مهرباني هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزي و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پري پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

دیگر بتازگي ارجمندي و سربلندي بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه را ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگهه و معتمد خان و سردار خان و الله ویردي خان و راجه بهار سنگهه و مير عبد الهادي باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کهیلوجي بهونسله و بهادرجي و امثال ایشان - و هر یک از امرا و سرداران در خور مرتبهٔ قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهي حضرت ظل آلهي از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضي به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوقچي و چهار هزار پیاده بندوقچي نیز بارابهای توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندي هتنال خوانند از دربار بهم راهيِ این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم ببالا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگهه بندیله و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیریخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکي تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور توزک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین درجمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیریخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوسته عنان بر عنان افواج فتح و ظفر آسماني که همواره طلیعهٔ لشکر نصرت اثر مي باشند پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداري فوج طليعهٔ مذکور نامزد ياقوت خان شده ليکن بحکم آنکه اهل دکن که حريفان دغا پيشه پر فن اند به هيچ وجه در خور اعتماد نيستند لاجرم بمقتضاى احتياط و حزم عاقبت بين دورانديش باطنا امر و نهي اين فوج عمده بعهدهٔ تکفل و تعهد نصيريخان قرار يافت - و قول بوجود تمکين آمود يمين الدوله متانت و شکوه کوه پذيرفت - و معتمد خان که بخشي گري کل افواج بدو تفويض داشت با جمعي ديگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گرديد - و راجه گج سنگهه و راجه بهار سنگهه بنديله با گروهى انبوه از راجپوتان و هم چنين اصالت خان با پانصد سوار تفنگچي بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداري اعظم خان و همراهي راجه انوپ سنگهه و راو دودا و کشن سنگهه بهدوريه و جمعى کثير از اصحاب مناصب عاليه تعين يافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعى ديگر از منصبداران بکار فرمائي فوج جرانغار نامزد گرديده اهتمام اين قشون در عهدهٔ او شد - و سيد خان جهان با گروهى تمام شکوه پر دل کارطلب از سادات بارهه و امروهه در التمش متعين گرديد - عبد الله خان بهادر فيروز جنگ و رشيد خان انصاري و راجه روز افزون و ديگر منصبداران و جوقى از سواران تفنگچي طرح دست راست مقرر شدند - و شايسته خان و راجه جى سنگهه و جماعتى از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگهه بنديله با پانصد سوار احدي چنداول - بالجمله افواج بحر امواج باين توزک خاص صف آرا گشته در همان روز بهمراهي عون و صون آلهي و اقبال روز افزون حضرت ظل آلهي با سرعت سيلاب سر در نشيب ببالا گهات روان شدند *

چون مهر مهر تاثير اوزک پيوسته نزد نواب غفران مآب مهد عليا مي بود بعد از جلوس همايون که يمين الدوله از لاهور رسيده فيض سعادت حضور

دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداریِ بالا گهات تعین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینولا که آن عمدهٔ امرای ذیشان بسرداریِ بالا گهات متعین مي شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحبهٔ روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

درینولا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل آلهي مانند آثار عطای جواد حقیقيِ همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعي التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه بارباب استحقاق آن متبرک بقعهٔ شریفه رسانند - درینولا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبهٔ گجرات امر عالي زیور صدور یافت که ازآنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنادر آنصوبه متاع سایر عرب خریداري نموده تسلیم خواجهٔ مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [1] [صادق] ع

(۱) ع [حاذق] ل *

تفویض فرمودند - و دیواني پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان
از تغیر عبد الکریم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذي‌حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن
وزن قدسي شمسي از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران
ثاني انعقاد پذیرفت - وسقف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله
بل تزئین هر روزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زیبائي طارم سپهر
مینائي و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به در کوکب دري مکلل
شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سر تا سر
روی زمین آن از فرش دیبای منقش بنقوش بوقلمون و پرنیان مصور بصور
گوناگون که مانند عتبهٔ سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران
روی زمین روکش کار نامهٔ ارژنگ و کار خانهٔ چین شده بود غیرت سپهر
و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد
دهي و کام بخشي خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت
و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه
در خاطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند -
علامي افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار
سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزاري و هفتصد و پنجاه
سوار سر افرازي یافته پایهٔ افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفر خان از اصل
و اضافه بمنصب (۱) [دو هزاري ذات و شش صد سوار]ع و ملتفت خان
نیز بهمین منصب سربلندي یافتند - مقرب خان دکني از مرحمت
ماهي مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیواني

---

(۱) ع [دو هزار و پانصدي ذات و هزار و دویست سوار] بادشاه نامه - جلد اول
حصه اول - صفحه ۴۰۹ *

و امینی سهرند برای کاشی داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدرین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله مشتمل بر سی و سه زنجیر فیل تنومند و بیست و هفت راس اسپ کونت و صد دست سپر و چهل من عود با بسی نوادر و نفایس امتعهٔ آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - دریں ایام خبر ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از منصب دو هزاری دو هزار سوار سرافرازی داده جانشینی پدر ضمیمهٔ الطاف عمیمه نمودند *

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگهه بندیله و لشکر کومکی او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احمال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعهٔ مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما يحتاج قلعداري در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومي خان را استقلال تمام داده به نگاهباني آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعهٔ بهالکي ۱ شد و بنواحي آن حصار رسيد يمين الدوله پيشتر قور يساول را ارسال داشت که به نزديکي قلعه رفته از کيفيات اوضاع و خصوصيات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نمايد - هنوز اردو در عين قطع مسافت بود که مشار اليه حقيقت آنها نمود که اين طبقهٔ خيره چشم از کوتاه نظريها و خود سريها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابرين يمين الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را دربارهٔ احاطهٔ قلعه مامور ساخت - و بخشي الملکي معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهي بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصين بسته شروع در پيش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازي مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانيده در ظلمت شب قرار برآن دادند که بهادران کار طلب از پايمردي زينه پايه و دست آويز کمند فراز برج و باره رفته باين روش بر قلعه دست يابند - قضارا متحصنان برين پيشنهاد پيش از وقوع آن اطلاع يافته در چارهٔ کار خود کوشيدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پيش رفته بود راه کشوده رو بوادي هزيمت نهادند و رعايای بيگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بيرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دواب مالا مال بود غارتيان سپاه و لوث مآلان گرسنه چشم که به طمع غنايم چشم سياه کرده طفيلي لشکر

---

(۱) قريب به بيست و پنج ميل انگليسي در شمال و غرب بيدر واقع است *

مي باشند دست بتاراج اموال بركشوده ازآن خوان يغما زلها بستند و غنيمت بيشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از ميان بيرون بردند *

از غرايب اتفاقات حسنه سلامتيِ سلالۀ دودمان سيادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اينمعني مبهم آنكه مشار اليه بنابر مقتضاى شجاعت علوي و شهامت هاشمي پيش از همه خود را بفراز حصار رسانيد و قضا را بر بالاى تختى چوبينه كه لختى باروت و حقۀ آتشبازي در زير آن بود ايستاده شد - درين اثنا آتش بدانها رسيده تخت بان سيد بخت مند بهوا بلند شد و به نگهباني حراست جناب رباني و حمايت توجه حضرت جهانباني آفتى از آتش نيافت جز آنكه اندكى روى و دستش از تف باروت متاثر شده بود - و غريب نما تر آنكه در درون قلعه بر روى انبار كاهى افتاده بنابر آن از رهگذر افتادن نيز بدو آسيبى نرسيد - و در طي اينحال مسجدى را كه آن سست دينان انبار خانۀ باروت كرده بودند همانا از شعلۀ غضب الهي اشتعال پذيرفته بنابر شمول و عموم نزول عذاب مسجد نيز با جمعى كثير سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک كوششى كشايش پذير شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهاى فتح خان پسر عنبر كه در قلعۀ اودگير مي بودند از راه قرب جوار سپردند - اين معني بنابر آن بود كه چون فتح خان درينولا از راه اظهار بندگي در آمده بود چنانچه مذكور شد لاجرم بر طبق مقتضاى استمالت و دلدهي آن حبشي نژاد وحشي نهاد حكم جهانمطاع صادر شده بود كه عسكر منصور از جمله محال متعلقۀ عادلخان هر جا را كه در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اينمعني موكب اقبال مظفر و منصور كوچ نموده بسوى

قصبه کملاپور[1] از جمله محال عادل خان که کمال معموري و آباداني داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشتهٔ او و اعیان در خانهٔ آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجلت و انفعال و عذر خواهيِ انواع تقصیر و کوتاهيِ ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهدهٔ نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجيِ او و صلحی که باني و باديِ آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضي نشد و او را بدون مهم سازي رخصت باز گشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبهٔ سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیانِ آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعي دیگر را باموال و مواشي در خندق و حوالي و حواشيِ حصار راه و پناه داده اند و برج و بارهٔ قلعه را بآلات و ادوات قلعداري آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند جمعی را به نگاهبانيِ حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگهه و الله ویردي خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظري و بی بصري این گمان بردند که بچارهٔ گريِ کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهي که بنابر عون و صون آلهي از قضای آسماني پای کم نمي آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و بارهٔ هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازي را کار

(۱) در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصهٔ اول - صفحه ۴۱۳]

فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتلهٔ مخالفان سایر دلیران عرصهٔ پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجوہی ننهادہ داد دلاوري دادند و بی محابا پای حصار شهر تاختته هم بر سر سواري آنرا مسخر ساختند - و غنیمتیان یغمائي در سایر آن شهر از قتل و اسر و نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیدہ لشکر را دستوري کوچ داد و شباشب راهي شدہ در کنار رودبار بهیمرا فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سي هزار سوار بشمار رسید - آنگاہ از آنجا کوچ کردہ بر سر بیجاپور که نشیمن والت آنولایت است راهي شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماہ بادشاهزادهٔ والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافهٔ اکبرآباد شدہ بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمدة الملک وزیر خان و مخدرهٔ مکرمه ستي خانم معاودت نمودہ استلام رکن و مقام کعبه جاہ و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیر خان به تنبیه فتح خان حبشي که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوہ مقرر پیشکش و سرکشي او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامي نامور شدہ بسرداري دہ هزار سوار جرار آمادهٔ پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگهه و راو کرن و پرتهي راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکني ماهیت دان آن سرزمین بود و میانهٔ او و فتح خان کینهٔ دیرینه بود او را نیز درین فوج تعین فرمودہ بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ، و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تتمهٔ سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحيِ بیجاپور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب سرادق سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصرهٔ بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - دریں اثنا فوج مقهورهٔ غنیم که در آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند و بمقام دستبازي در آمده انداز بلن اندازي که شیوهٔ دکنیان است مي نمودند - و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مواج یعني دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه مي شد مانند مشتی خاک که از پیش صدمهٔ سیلاب با شتاب تمام راهي شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را بحمایت توپ و تفنگ اهل قلعه مي رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در مي گذشتند و در عرصهٔ کارزار یکه تازي و جلو اندازي بجا مي آوردند بسرداريِ حمایت حضرت باري و نگاهبانيِ تائید رباني که همواره همراه موکب اقبال شاهجهاني است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجملاً اکثر روزها دستبازي از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا سربازي بظهور مي رسید - و دریں مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا مي آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سکندر علي پسران عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سر شمشیر

غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سرمنزل عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامي از سرداران نظام الملک که سابقا التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور یافته بود دریندولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقي شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه خصوص از رهگذر کمي کاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست مي رفتند و یکی از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام مي نمود معهذا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمي کرد و گاه گاهی غنیم هم فرصت یافته دستبردی مي نمود - چون در عرض این ایام محاصرة نهاني مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاري از عمدهای عادل خان که خطاب مصطفی خاني داشت به یمین الدوله مي رسید مشتمل بر آنکه عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت میدمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه مي دهم - و موید اینمعني برسالت علي رضا نامي که فرزند خواندهٔ او بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد مي کرد و هم چنین فرستادهٔ مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده قسم های عظیم میخورد - و با این معاني چون مواعید و عهود معهود بوفا نمي رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک مي جست تا آنکه در آخر کار بخیهٔ حیله سازي و دغابازي او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به محرمیت و راز داري خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

درمیانه آمد و شد مي نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب التماس صلح مي رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق وعدهٔ مصطفی خان خود پیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله دربارهٔ تنگ گیري محاصرهٔ حصار بجد شده آن عزم صائب را پیرایهٔ جزم داد - از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان حبشي نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مباني پذیرش احکام مطاعه خصوص ارسال پیشکش ممهد و مشید سازند - و چون اثر قرار داد مذکور از بر آمدن آن دو عمدهٔ بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت و اعزاز فرستادگان نصیرخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور ایشان را ازین پذیره پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظهر و مستمال به مجلس سپه سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصالحه از حضور خواجه ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواه ایشان یمین الدوله قبول معاهده برین جمله نمود - که من بعد بدستور عهد پیش هموارة فرمان بردار و پیشکش گذار باشند - دوم نقد چهل لک روپیه از نقد و جنس سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارند - چون بر طبق پذیرش اینمعني عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادر خان و یوسف خان را که سابقا در معرکه زخمي و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند - و مرخص شده شیخ عبد الرحیم خیرآبادي معتمد یمین الدوله را با خود بردند که عهد نامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پیغام داده وداع نمودند که عهد نامه را متعاقب مي فرستیم - و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت

رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزباني استدعا نمودند همه مستدعیات ایشان را بنابر این معني که بزیور صورت معقولی آراستگي داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت - و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشتهٔ بخط خان مذکور پنهاني از رفقا در زیر مسند آن آرایندهٔ صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهي یافته لاجرم باین پشت گرمي که عنقریب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر مي برد - بنابرین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز نه گردد *

کوتاهي سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمي آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازهٔ دسترس نقل محال دور دست نموده باقي را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمي کرد - ازین راه تنگي دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روپیه کشید و از آن هم مجرد نامی درمیان بود - قطع نظر از احوال سپاهي یکسر چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاغري و زبوني از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتواني و مندبوري و کمزوري بر طي مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج قاهره را قوت عدو بندي و قلعه کشائي نمانده انسب آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته خود را بسرحد محال

معمورهٔ ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بترکتاز نواحي و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فراپیش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامي سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا [1] روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرچ [2] را که از پرگنات معمور آن حدود است تاخته هر جا از آباداني نشاني مي یافتند همگي زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپر سم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن باقي نمي گذاشتند و آنگاه از آنجا راهي شده همت بر تخریب محال دیگر مي گماشتند و مزرعهٔ آنرا نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا مي پرداختند - و خانه را ویران و خانگي را روانهٔ خراب آباد مي ساختند - مجملاً درین مدت انواع خرابي از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقهٔ عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگي و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابيِ غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش ازآن مجال توقف در آن محال نما بود لاجرم از پای قلعهٔ شولاپور گذشته داخل حدود متعلقهٔ بادشاهي شدند *

سوانح حضور پر نور سید ابو الفتح فرستادهٔ فتح خان پسر عنبر که مکرر عنبر نیز او را بجهت مهم سازيِ خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباه رای را که متضمن اظهار

---

(۱) اکنون باسم کستنا یا کوشنا مشهور است *

(۲) بکنار غربيِ آب کسنا واقع است و از شولاپور قریب بسی کروه فاصله دارد *

عجز و نیاز بود گذرانیده زباني معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با
فیلان نامي و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت
ارفع مي رسد - بنابر آن تقصیر و کوتاهي آن مصدر افعال ناقصه به عفو
جرم بخش بادشاهي معاف شده وزیر خان بباز گشت مامور گشت -
نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض
اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او
فرستادند - و چون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت
از اوج طارم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهوده
بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سي زنجیر فیل کوه پیکر و نه
راس اسپ صبا رفتار صرصر آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات بسیار
بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت -
و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده
مرحمت صوري خلعت و اسپ و کهپوهٔ مرصع با پهولکتاره و یک زنجیر
فیل دربارهٔ او ضمیمهٔ مراحم معنوي گشت - و هم درینولا راو سترسال
نبیرهٔ راو رتن بتازگي سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل
زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هژده زنجیر فیل
که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده -
آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقي را بدو مرحمت
نمودند - و آن شایستهٔ تربیت را بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم
سرافراز و سربلند ساختند *

از واقعهٔ صوبهٔ کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تهانه دار بنگش
بدار البقا پیوست - از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلي است
و علت واقعي این واقعه آنکه چون جسونت راتهور را سابق مردم نور الدین قلي

کشته بودند دریغولا کشن سنگهه پسرش را تهور راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر ازو بخواهد - بنابرین پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتهاز فرصت می نمود - تا آنکه دریغولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچهٔ بقا بکزلک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نور الدین قلی باندک مایه مردمی از غسلخانه بر آمده متوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری برو زده کارش تمام ساخت - آنگاه زینهاری شب تار شده خود را بگوشهٔ کشید و در پناه پردهٔ ظلام راه فرار سر کرده بتگ و تا سر بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قران ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحب قران ثانی پس از سپری گشتن هشت گهری از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عنقای قلهٔ چرخ چارم از آشیانهٔ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرفهٔ شرف خانه نشیمن ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپر انور در کار ذرات کائنات کرده سر تا سر گیتی را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود - مقارن اینحال سعادت اشتمال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعني

حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني سايهٔ دولت بر سرير عظمت و روی تخت رفعت گسترده بانداز بال افشاني همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد صيد دلهای خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشايش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و درآن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زيب و زينت هوش ربا و دلفريب گشته بود و رُسم طرب درآن محفل خاص عام شده قبلهٔ نياز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشي مي دانند در مقام برآمد مرادات عالميان در آمده باشارهٔ سر انگشت خود جهانی از ارباب نياز را بر مراد خاطر فيروز ساختند - از جمله عواطف اين روز فدائي خان بجاگير داري جونپور از مرحمت خلعت و اسپ مختص گشته مرخص شد - و ميرزا عيسی ترخان بعنايت خلعت و اسپ و جاگير داري ايلچپور امتياز پذيرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طرهٔ مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازي رسيد - حکيم جمالای کاشي چون ديواني [1] [پنجاب] ع از روی تدين تمام بتقديم رسانيده بود بخطاب ديانت خان سرافراز گرديد - بهرجي زميندار بکلانه با پسر و برادران از زمين بوس آستانهٔ درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار باوج طارم آبنوسي سود - و از غبار آن سرزمين آسمان نشان جبههٔ افتخار بُه صندل اعتبار اندود - و پيشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسپ صبا رفتار و سه زنجير فيل تنومند کشيده منظور نظر اقبال افتاد *

از سوانح پناه آوردن شير خان ترين زميندار فوشنج [2] قندهار است که پدرانش از دير باز داخل هواخواهان اين دولت ابد طراز بودند بدين

---

(۱) ع [سهرند] ل *

(۲) در بادشاه نامهٔ فوشنج نوشته شده [جلد اول - حصهٔ اول - صفحهٔ ۴۱۹] *

درگاه گیتي پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت
کرسي مکان - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر
عهد دولت حضرت جنت مکاني بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل
و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران بر کشاد
و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت
نگاهبانيِ قلعهٔ قوشنج و ریاست سرتا سر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان
مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان
که در عهد حضرت عرش آشیاني بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق
رفته بود و در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از
تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات
افغانان اهرمن سیر را بافسون فنون تدبیر نافذ و عزایم عزیمت راسخ مسخر
ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید
و شاه صفي بدستیاريِ بخت پای بر سر تخت دارائي ایران نهاد
شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل
و رسایل و پایمرديِ وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه
قوي ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت
و اینمعني برزیادهٔ سري و خود رائي که لازمهٔ سرحد پروریست سرباز
شد یکباره عنان خود سي و خود رائي و خویشتن شناسي از دست داد -
بنابر آن با علي مردان خان خلف گنج علي خان ازبک از عمدهای دولت
صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برو مقرر بود تملق و فروتني که
وظیفهٔ کومکي با سردار است نیکو بجا نیاورد و رفته رفته سرکشي آغاز
نهاده داد ستم و بیداد مي داد - چون جور و تعدي او از حد تجاوز نمود
علي مردان خان این معني را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض

شکایت آمیز بدرگاه ارسالداشت - تا آنکه بعد از چندی دربارهٔ استیصال او دستوری گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از اهل شور و شر یعني افغانان دد نهاد آن سرحد فراهم آورده بانداز ترکتاز نواحی سیوی و کیخابه توجه سمت آن سر زمین پیشنهاد نمود و علي مردان خان اطلاع این معني را از همرائیهای روزگار مساعد و بخت موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهي شد - و بهنگام طلوع سپیدهٔ بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهیٔ سپاه فرو گرفت - و بنابر اینکه در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواري بکشایش گرائید - چون قلعه و سایر اندوختهای دیرینه سال و اسباب و اموالش از همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیرخان از مضمون نوشتهٔ بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهي آگاهي یافت نامه آسا بر خویش پیچیده در همان گرمي بشتاب طومار باز گردیده بجای خویش بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیادهٔ آن گروه را تطمیع نموده بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتهاز فرصت بر آمده در نواحیٔ قوشنج سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر مي برد و هرشب جای را ملجای خود مي ساخت - تا آنکه جاسوسان علي مردان خان که پیوسته سر به پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره سرانجام تاخت برده بامدادان باو رسیدند - او نیز فوج خود را توزک نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حملهٔ افغانان

به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند درینحال علي مردان خان مردانه اسپ انداخته جلو ریز بعرصهٔ ستیز تاخت - قضارا از آنجا که قدر اندازیهای تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی بر پاشنهٔ او رسید - لیکن آن شیر بیشهٔ مردی قطعاً ازآن جراحت منکر پروا نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیر خان تا موضع دوکي یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثنی نساخت - و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاد - چون چارهٔ کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مفر و مقر جهانیان و ملجا و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعهٔ مقر که دریندولا مردم یلنگتوش اوزبک برآن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگي عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامهٔ دیگر مشتمل بر اظهار ارادهٔ التجا بخاک آستان سپهر نشان با احمد بیگ خان صوبه‌دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن بدربار و استدعای نامهٔ استمالت نمود - وچون آن عرضداشت بدرگاه آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید ازآنجا که راه دادن ملتجیان از شیمهٔ کریمهٔ این آستان ملایک پاسبان است التماس او پایهٔ قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توقیع صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواري بسوی این قبلهٔ امیدواران آورده چون تارک بختش از زمین بوس عتبهٔ سدره مرتبه بمراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت بعنایات بادشاهي مفتخر و مباهي گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه اندوخت - و نه راس اسپ تبچاق پیشکش کرده پرتو قبول برآن یافت - و همدرین

مجلس همایون بمرحمت خلعت فاخره و انعام سي هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار نوازش پذیرفته از انقد محال صوبهٔ پنجاب جاگیر یافت *

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعني سایهٔ آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سریر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت - چنانچه صغیر و کبیر و غني و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازي جاودان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کدهٔ خوشحالي و عیش آباد فارغ بالي از منت تمنا و آز بی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه‌دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسپ و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستادهٔ محمد علي ایلچي ایران بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسپ صرصر تگ برق رگ عراق زاد عرب نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگي را بجنس بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصور و یراق زرین میناکار از جملهٔ مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستادهٔ مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغهٔ انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند *

از امور بدیع انتما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهي بر کیفیت و کمیت کماهي حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه در نگذرد - چون مقومان قرار بهای هریک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمي ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معني مذکور چه شگفت چه عموم این طبقهٔ والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافتهٔ تائیدات عالم بالا هستند قیاس ایشان همانا کار مقیاس مي کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمي و صاحب عیار نقد مردمي که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیدهٔ حضرت رباني به نیروی تعلیم یزداني و الهام آسماني حل ما لا ینحل سایر رازهای نهاني نموده از زایچهٔ جبههٔ انساني مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج مي نمایند - و بمقتضای همه بیني و همه داني از صفایح تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشاني سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همگي پیشنهاد خاطر همگنان مي دانند - مجملاً از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالي مقدار که از نو روز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازي پنج لک روپیه از همه باب موقع قبول یافت *

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دار الخلافه اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمام جهانبانی باسودگی و تن آسانی بر نتابد و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تانی راست نیاید - آئین جهانداز کامل اقتدار آنست که چون بآهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهای تائید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامحاله نیم لمحه تجویز اقامت در آن مقام ننموده بیدرنگ بآهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب دو روز در یک منزل نپاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سر زمین را بزیر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیشنهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بدآنصوب آرد - شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جاه و جلال - و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هوا خواهان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد - و غرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود به بهترین وجهی بامداد کار پردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوست سفاهت کیشی و نا عاقبت اندیشی زیان زدهٔ خذلان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد

ملک و دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دستبرد حوادث زمان در کنف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سر زمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب موکب اقبال شد - و با این معاني بنابر آنکه واقعهٔ ناگهاني نواب ممتاز الزماني در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده برآن توقف درین خطه مرضي خاطر عاطر نیامد - لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردي ماه مطابق بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجري روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گهري روز ماهچهٔ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دار السرور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار عالم امکان ثاني حضرت صاحبقران قرین تائید آسماني و تمکین صاحب قراني بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزادهٔ نامدار سعادت پژوه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از تودهای دینار و درهم که در حوضهٔ فیل بر سر هم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و کان زر ساخته بودند بر سبیل معهود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار مینمودند - کوتاهي سخن باین دستور از دولت خانهٔ برهانپور تا دو کروهي شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا زر افشاندند که خرمن‌های درهم و دینار بآن پایهٔ قدر و مقدار بخاک راه گذار برابر گردید - و باقي آنها که از سیر چشمي نثار چینان فاضل آمده بود بمثابهٔ پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت - درین روز عبد الرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسرافرازي

مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز افراخته بمعاودت دولت‌آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراه عبد الرسول ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبهٔ دکن باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخشي گري و واقعه نویسئ آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند *

دوم اردي بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعني سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آشکارا صلای افطار داده باده خواران پیاله کش را بنابر احتساب نهيِ خدیو روزگار از ایماء گوشهٔ ابرو بعیش و عشرت نهاني و کشیدن رطل گران دوستکامي خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کالي بهیت از ورود موکب مسعود این قبلهٔ مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید - بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشانيِ بخت را سجده رسان سدّه سنیه و فروغ اندوز سعادت جاوداني ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت - ازآنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان را بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و اسپ

و فیل و بیست و پنجهزار روپیه نقد سرافراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و شمشیر و سپر و نقاره و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگي آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بپایان نبرده بود لاجرم بنابر جرم این معني او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشتن نه پسندیده همراهي رکاب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود لهذا آن خان والا مکان را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان مهابت خان رقم یافت - و در طي فرمان گیتي مطاع مامور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دار الملک دهلي متوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانهٔ برهانپور شود - و بنام یمین الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور باز داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد *

نصیرخان بصوبه داري مالوه از تغیر معتقد خان و خان مذکور به فوجداري پرگنات اکبرآباد و وزیر خان بصاحب صوبگي پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث اینمعني آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبهٔ عظمت نشان از دست عنایت الله یزدي گماشتهٔ آصف خان کما ینبغي بر نمي آمد خاصه در عمل اعمال خالصهٔ شریفه چنانچه مرضي خاطر عاطر بود بوقوع نرسیده بنابر آن صوبه داري آن حدود را از خان والا مکان تغیر نموده به وزیر خان مرجوع نمودند - هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب پنجهزاري ذات و سوار ازآنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص

پذیرفته بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکني بمرحمت خلعت و اسپ امتیاز یافته رخصت سنبهل یافت *

یازدهم ماه مذکور چون خارج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند نیر اعظم از ذروهٔ بروج آن بارهٔ گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سر تا سر ساحت آنرا پی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات عمارات عالیه که اساس نهادهٔ حضرت عرش آشیاني و جنت مکاني بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین سر زمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بنابر آن امر ارفع به تشیید مباني بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسهٔ دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مامور شد - و چون امر اعلی علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلی رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایهٔ سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازي و فدیهٔ تارک مبارک و فرق فرقد سای آن سایهٔ عنایت خدائي از بند زندان ابد رهائي یافتند - در اثنای اقامت گوالیار سید خانجهان و عبد الله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتي پناه که قبلهٔ مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دار السلام سعادت بر روی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اقسام مراحم گشته عبد الله خان از مرحمت صوبهٔ بهار در اواخر خریف فصل چهار گانهٔ عمر

یعنی سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگانی
است دریافته از میامن آن سرمایه جوانی نو اندوخت - و سیف خان
صوبه‌دار بهار بحراست اله آباد از تغیر قلیچ خان و او بصاحب صوبگی
ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند *

هژدهم ماه چون نواحی دار الخلافه عظمی از پرتو انوار ماهچهٔ لوای
والا که همانا نیرّ اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلی رسانید
محمد علي بیگ ایلچي که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور
رخصت یافته چندی در دار الخلافه بود از پذیرهٔ موکب اقبال پذیرای
سعادت دو جهانی گشت - و هم درین روز مهابتخان خان خانان که از دهلي
روانهٔ دربار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرفي
بصیغهٔ نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایهٔ
قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دار الخلافه
و معتمد خان فوجدار پرگنات و مظفر خان معموري و مکرمت خان
و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلخان و خان عالم
و مقرب خان بسعادت آستانبوسي درگاه جهان پناه رسیده بعنایت
شاهنشاهي مباهي گشتند *

بیست و دویم ساحت باغ دهره از پرتو ورود موکب مسعود زیور
روی زمین و زینت صفحهٔ دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از برهانپور
تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طي مسافت راه شده بود بنابر انتظار
در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان
یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا
از بالا گهات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانیده از فیض نظر
قبول چهرهٔ اقبال بر افروخت - و از پایبوس حضرت سلیمان زمانه پایهٔ قدر

و مرتبهٔ مقدار فراز مراتب آصفي نهاده بتازگي عظمت مكانت و رفعت مكان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت نذور از نظر اشرف گذرانیدند - و همدرین روز قلیچ خان از الهٰ آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع اختصاص پذیرفته به تفویض صوبه داريِ ملتان و عنایت پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدرین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزي و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب پسران او را و نبیره اش شکر الله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسپ مباهي گردانیده همراه او دستوري دادند *

روز [1] [یکشنبه]ع سي و یکم ماه مذکور غره ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک هجري که افق شرقيِ دار الخلافهٔ عظمی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتي افروز گشته هفت کشور روی زمین را رونش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصهٔ وجود با طالع فیروز و بخت مسعود بفراز تخت بر فیل بر آمده برین سر سریر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدآن آئین شایان و توزک نمایان رخ بسوی مرکز محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایهٔ جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهي از سر هوا خواهي در رکاب سعادت پیاده رو براه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چاوشان طرقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زین سیمین هلال

---

(۱) ع [شنبه] ل *

و جلاجل زرین مجره کشیده برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان متوجه شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوضهٔ فیل با تمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوهرپاش بریزش سیم و زر درآورده نثار رهگذر خدیو بحر و بر میفمودند - و تا رسیدن دربار سپهر مدار پریشان روزگاران را مادهٔ جمیعت خاطر آماده گشته بل یک جهان بی برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمن‌های درم و انبارهای دینار ذخیره شد *

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تازخان بمنصب [1] [دو هزار و پانصدي سیصد سوار] ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدي سیصد سوار و عبدالحق بمنصب نه صدي دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیر خان ترین بانعام بیست هزار روپیه و محمد علي ایلچي بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهي گردیدند - و محمد علي و محمد تقي از همراهان ایلچيِ مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام یافتند - و در همین روز میر صابر که به دولت‌آباد رفته پایهٔ منبر و چهرهٔ زر آن بلاد را از القاب گرامي و نام نامیِ آنحضرت درجهٔ والا و رتبهٔ اعلی داده معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفي و روپیهٔ چند که ازین رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسال داشته بود از نظر انور گذرانید *

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است بجهت ترویح روح و روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جهان و سرور نسوان جهان - چون درینولا دار الخلافهٔ والا بآلای فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم

(۱) ع [دو هزاري و شش صد سوار] ل *

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد
قضا را مدت یکسال از وقوع قضیهٔ ناگهانیِ ممتاز الزمانی انقضا یافته وقت
اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرس مشهور است شده بود -
چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم
معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزیندان جوار رحمت است
مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا
و اعطاء مساکین میگذرانند - لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در
باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص
درینوقت که وقت و حال مقتضي آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازان
کارخانجات سلطنت را بسرانجام دربایست وقت مامور ساختند - و همگنان
بر حسب فرموده در صحن روضهٔ متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک
نعم البدل دلبادل تواند شد بر سر پا کردند و بر اطراف و حواشیِ آن شامیانهای
مخمل زربفت منقش که هر کدام در پهناوري و رنگینی دم از برابريِ سپیدهٔ
صبحدم و رنگ آمیزيِ شفق مي تواند زد زدند - و صحن آن انجمن
فرخنده را بانواع گستردنیهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده
روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند -
و بر دور آن سراچهای و شاد روانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایرهٔ افق
پای کم ندارد ایستاده کردند - والمجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا
و اعیان اکابر و اعالي و اهاليِ دار الخلافه و سایر اشراف و اعاظم و مواليِ
اطراف که بنابر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم
اقدس باکبرآباد آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند - و جمیع
علما و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و نا خوانده درین
محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهي خود بنفس

اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را باحیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور یمین الدوله و محمد علي بیگ ایلچي و اعیان دولت و ارکان سلطنت آراستگي یافت - و باقي اعاظم و اعالي و سایر اهالي مجلس بتفاوت درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کاز خانهٔ دولت و سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگنان را به تناول نعمت های خاص صلای عام در دادند - چنانچه غني و فقیر ازین خوان احسان بهره ور و زله بر گشتند - و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق بر سبیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالي پایهٔ انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت و پردگیان شبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسیهٔ حورا سرشت قدسي طینت آمده در آن روضهٔ منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگي زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر به عفایف و عجایز انفاق شد - و امر اعلی علی العموم بدین دستور زیور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند *

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبذول داشت بتازگي مژدهٔ قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیای آن رسانید - حضرت خلافت پناهي بنابر احیای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده

آئینهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت
عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از
ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار
یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی
مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین
آن بود حسب الامر اعلی دست نشین ید قدرت گیتي آفرین بمقتضای
احیای مراسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت
خاتم انبیا و مرسلین که بنابر حفظ مرتبهٔ ظاهر و پاس طریقهٔ صورت عقلاً و شرعاً
ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک
هروي حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخلع و از انعام هزار
روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزادهٔ والا تبار شد - معتقد خان بصوبه داريِ
اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ
و منصب چار هزاري سه هزار سوار سر افرازي یافته روانهٔ آن صوب گردید *

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت
ملازمت شد - و نه راس اسپ عراقي با نوادر امتعهٔ آن کشور بطریق
پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجي وقاص ملازم نذر محمد خان
والي بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود
تا نواحيِ دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را
استقبال نموده بود خود را بآستانهٔ بارگاه سلطاني که کعبهٔ آمال و آمانيِ
اقاصي و اداني است و قبلهٔ مرادات انسي و جاني رسانیده در تقبیل
عتبهٔ درگاه والا آداب معهود این عالي مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم
تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تمام

بگذرانیدن نامهٔ نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان والا مکان را که مشتملبر اسپ و شتر و امتعهٔ بلخ بود و مبلغ پانزده هزار روپیه قیمت همگی آنها مي شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت فاخره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت - و در همان نزدیکي سي و پنج راس اسپ و سه زرهٔ و ده شتر بختي نر و ماده از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد مومن پسر خود بطریق پیشکش گذرانید - و مبلغ سي هزار روپیه باو و خلعت و ده هزار روپیه نقد به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان میر بخشي که در برهانپور بنابر عروض بیماري از سعادت همراهي عسکر منصور اختیار حرمان اضطراري نموده بود بعنایت جناب آلهي شفای عاجل یافته بملازمت رسید و منظور نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمت شامل صحت کامل یافت - دریفولا راجي جی سنگه به برکت حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو جورهٔ مروارید شاهوار بی عیب پرآب بسیار قیمت کمیاب که برسم معهود هنود آویزهٔ گوش مي سازند از سر نو در زمرهٔ بندگان در آمده سر حلقهٔ حلقه بگوشان گشت - صوبهداري کشمیر از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خصالي که باوجود کارداني در فن شعر ید طولی و طبع عالي دارد بخدمت دیواني صوبهٔ مذکور معزز گردید *

بیـــان فتح هوگلي بندر بحســن سعي بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروري بر تارک مبارکش گذاشته هم در عهد الست زمام مهام جمهور انام بدست اختیار و قبضهٔ

اقتدار او سپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگي همت والا برین معني که مصرف حقیقي سعيِ جمیل و جهد بلیغ است بر گمارد - و همواره لوازم جد و اجتهاد در کار فرمائي شمشیر غزا و جهاد بکار برده درباب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غاویه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطلهٔ ایشان کما ینبغي حق کوشش مبذول دارد - چندانکه صنم خانها ویران ساخته و صنمها سوخته بنیاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زبانهٔ نار مغان و نیران [۱] [پرستان]ع فرو نشاند *

لله الحمد و المنة که والا حضرت خلافت پناهي این شیوهٔ ستوده و خصلت محموده را از جمله ملکات راسخهٔ خویشتن نموده اند - و بدآنسان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند بهمان وتیرهٔ تیغ جهاد در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معني درین صورت استخلاص هوگلي بندر است و انتزاع آن سرزمین از استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحا پرست بدستیاريِ تائید حضرت باري و بیان چگونگيِ خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین و رفع لوای مومنین و علت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش مي یابد -

(۱) ع [گبران] ل

نخست خامهٔ تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعین موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست کروهی راج محل و یک کروهی بندر ساتگانو از کشور بنگاله فرضهٔ از دریای شور که بهندی زبان ناله و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده - چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور می پیوندد - و بندر هوگلی در یک کروهی ساتگانو به ربع کروه از محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبهٔ از آب گنگ اساس یافته - و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمهٔ عالم کون و فساد بود اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیب اقامت داشتند بوسیلهٔ سود و سودا بساتگانو آمد و شد می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سرجا داده بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بقدر کف دستی باشد جای در خور مفر و مقر بچنگ آرند - و مشتی مردم صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلباس سوداگری در آمده دست در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زیانی به تجارت و خسرانی بسود و سودا ندارد - بنابر این اندیشهٔ فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انگیخته از حکام آنولایت اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانهٔ چند مانند اندیشهای پراگندهٔ خویشتن سهل و سست اساس نهادند - و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بدآنجا کشیدند و رحل اقامت افگنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد

نشیمن های خود چار دیوارهای متین بنیاد افگنده باستحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر منزلی معقلی و هر چهار دیواری بارهٔ استواری شده برجهای آنرا مانند بروج ناریِ بانواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثهٔ آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثهٔ آبیِ فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن بسازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پای کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدآنجا تردد می نمودند هنگامهٔ ساتگانو افسرده شد و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قری و پرگنات جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل می نمودند - و رعایای آن محال و نواحیِ آنرا تا جای که دست تطاول آن بداندیشان می رسید از روی تعدی خواه ناخواه تکلیف ترسائی نمودهٔ نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای شور روانهٔ پرتگال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از رباح تجارات که اضعاف مضاعف آن می شد میّ نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگی که آنولا لوای والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهیِ گمراهی بل دقایق بیراهیِ آن ضلالت پیشگان جهالت اندیش که بدرجهٔ اعلی رسیده بود آگاهی یافت - و سخت کوشیِ آن سست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلی گردید - لاجرم اینمعنی مرکوز خاطر عاطر بود که بهر صورت که رو دهد دربارهٔ استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای

BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 1421.

'AMAL-I-ṢĀLIḤ

OR

SHĀH JAHĀN NĀMĀH

OF

MUḤAMMAD ṢĀLIḤ KAMBO.



EDITED BY

G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.,

Superintendent of Archæology in His Highness the Nizam's Dominions.

FASCICULUS III.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.

1918.

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔